



امام سجاد علیہ السلام

جمال نیایشگران

با تجدید نظر و اضافات

تحقیق از گروه تاریخ اسلام

نگارش: احمد ترابی

ترابی، احمد ۱۳۳۶.
امام سجاد علیه السلام جمال نیایشگران / تحقیق از گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی؛ نگارش احمد ترابی. - مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۹.
ISBN 978-964-971-318-3
۳۰۴ ص.:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. علی بن حسین علیه السلام، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. الف. بنیاد پژوهشهای اسلامی، گروه
تاریخ اسلام. ب. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ج. عنوان.

۲۹۷ / ۹۵۴
۱۷۵۹۲۷۷

۸ الف ۴ ت / ۴۳ BP
کتابخانه ملی ایران



امام سجاد علیه السلام
جمال نیایشگران

تحقیق: گروه تاریخ اسلام
نگارش: احمد ترابی

چاپ سوم: ۱۳۸۸ / ۱۰۰۰ نسخه، وزیری / قیمت: ۳۶۰۰۰ ریال
چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵
تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۲۳۳۰۸۰۳
فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۷۷۳۳۰۲۹
شرکت به نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷-۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

www.islamic-rf.ir

E-mail: info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۹
مقدمه چاپ اول	۱۱
مقدمه چاپ دوم	۱۳
فصل اول	
از ولادت تا شهادت	۱۵
ولادت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	۱۵
مکان ولادت	۱۶
کنیه و القاب	۱۶
پدر و مادر	۱۷
همسر و فرزندان	۲۰
رسالت دینی و اجتماعی امام سجاد <small>علیه السلام</small>	۲۲
شهادت	۲۲
مدفن علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	۲۴
امامت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	۲۴
دوران امامت	۲۵
دلایل امامت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	۲۵
تصریح پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۶
حدیث لوح	۲۶
تصریح علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۲۸
تصریح حسین بن علی <small>علیه السلام</small>	۲۸
منحرفان از خط امامت راستین	۲۹
فرقه کیسانیه	۳۰
شخصیت محمد حنفیه	۳۱
«محمد حنفیه» و مسأله امامت	۳۲
محمد حنفیه و رخداد عاشورا	۳۵
چگونگی پیدایش کیسانیه	۳۷
زمینه های سیاسی - اجتماعی پیدایش	
«کیسانیه»	۳۸
مختار و کیسانیه	۴۱
تمایز قیام توأبین و قیام مختار	۴۲
عقیده مختار درباره امامت علی بن	
الحسین <small>علیه السلام</small>	۴۳
روایاتی در مدح مختار	۴۳
روایاتی در مذمت مختار	۴۵
شخصیت مختار در نگاه امامیه	۴۷
انگیزه های سیاسی در شکل گیری کیسانیه	۴۸
فصل دوم	
شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجاد <small>علیه السلام</small>	۵۰
امام سجاد <small>علیه السلام</small> در محراب عبادت و	
معنویت	۵۰

فهرست مطالب ✨ ۵

۱۸۸	عمر بن وائله کنانی	۱۵۱	دوران مروان بن حکم
۱۹۰	ابو حمزه ثمالی	۱۵۲	انحطاط دینی و سیاسی مردم
۱۹۱	ابان بن تغلب	۱۵۳	دوران عبدالملک مروان
	امام سجاده <small>علیه السلام</small> و تحکیم بنای معارف		برخوردهای امام سجاده <small>علیه السلام</small> با
۱۹۳	دین	۱۵۶	عبدالملک
۱۹۶	فقیهان اصحاب امام سجاده <small>علیه السلام</small>	۱۶۱	دوران ولید بن عبدالملک
۱۹۷	هشدار امام سجاده <small>علیه السلام</small> به عالمان		عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام
	نامه امام سجاده <small>علیه السلام</small> به محمد بن مسلم	۱۶۲	سجاده <small>علیه السلام</small>
۱۹۸	زهری		شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان
۱۹۹	مسئولیت عالمان	۱۶۴	ناصالح
۱۹۹	همدمی با ظالمان، جرمی بزرگ		
	عالمان درباری، اصلی ترین تکیه گاه		
۲۰۰	ظالمان		
۲۰۱	هشدار به عالمان دنیاگرا		
۲۰۲	لزوم توجه به انگیزه هواداران		
۲۰۳	راه نجات و بازگشت		
	فصل پنجم		
۲۰۵	جلوه‌هایی از درس‌های امام سجاده <small>علیه السلام</small>	۱۶۶	شخصیت علمی امام سجاده <small>علیه السلام</small>
۲۰۵	رساله حقوق	۱۶۶	علم و دانش امام سجاده <small>علیه السلام</small>
۲۰۶	رساله حقوق در منابع روایی	۱۶۸	احکام و وسایل فقهی
۲۰۷	متن رساله حقوق	۱۶۹	امام سجاده <small>علیه السلام</small> سرور فقیهان
	حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و	۱۷۰	اسرار و دانش‌های مکتوم
۲۰۷	اجتماعی	۱۷۱	اصحاب و شاگردان امام سجاده <small>علیه السلام</small>
۲۰۸	فراگیری و گسترده‌گی دامنه حقوق	۱۷۳	اصحاب امام سجاده <small>علیه السلام</small>
۲۰۸	فهرست حقوق اجتماعی	۱۷۷	ممتازترین اصحاب امام سجاده <small>علیه السلام</small>
۲۱۰	۱- حقوق الهی بر انسان		ویژگی‌هایی از زندگی اصحاب امام
۲۱۱	۲- حق انسان بر خویش	۱۷۸	سجاده <small>علیه السلام</small>
		۱۷۸	یحیی بن امّ الطویل
		۱۸۰	سعید بن جبیر
		۱۸۲	رشدید هجری
		۱۸۴	ابو خالد کابلی
		۱۸۵	سعید بن مسیب
		۱۸۶	جابر بن عبدالله انصاری

- ۲۳- حق فرزندان و مسؤولیت سرپرستی آنان. ۲۲۲
- ۲۴- حقوق برادران ۲۲۲
- ۲۵- حق مولی و آزادکننده بنده ۲۲۳
- ۲۶- حق بنده آزاد شده بر مولی خویش ۲۲۳
- ۲۷- حق احسانکنندگان به انسان ۲۲۵
- ۲۸- حق مؤذنان و منادیان نماز ۲۲۵
- ۲۹- حق معنوی امام جماعت ۲۲۶
- ۳۰- حقوق هم نشینان ۲۲۶
- ۳۱- حق همسایگان ۲۲۷
- ۳۲- حق همراهان و هم سفران ۲۲۸
- ۳۳- حق شریک ۲۲۸
- ۳۴- حق دارایی‌ها و امکانات مادی ۲۲۸
- ۳۵- حقوق طلبکاران ۲۲۹
- ۳۶- حق معاشران ۲۲۹
- ۳۷- حق مدعیان و شاکیان ۲۳۰
- ۳۸- حق کسانی که مورد ادعا و شکایتند ۲۳۰
- ۳۹- حق مشورت‌کنندگان و رأی خواهان ۲۳۱
- ۴۰- حق مشاوران و رایزنان ۲۳۱
- ۴۱- حق نصیحت‌طلبان ۲۳۲
- ۴۲- حق خیرخواهان و نصیحت‌گویان ۲۳۲
- ۴۳- حقوق بزرگ سالان ۲۳۳
- ۴۴- حق خردسالان و کوچک‌تران ۲۳۳
- ۴۵- حق نیازمندان و وامخواهان ۲۳۴
- ۳- حق زبان و قوانین گفتار ۲۱۱
- ۴- حق قوای شنوایی ۲۱۲
- ۵- حق قوای بینایی ۲۱۲
- ۶- حق پا ۲۱۲
- ۷- حق دست ۲۱۲
- ۸- ممنوعیت زیاده‌روی در خوراک ۲۱۳
- ۹- کنترل قوای شهوی با یاد مرگ ۲۱۳
- حقوق در قلمرو کردار ۲۱۴
- ۱۰- حق نماز و قوانین مربوط به آن ۲۱۴
- ۱۱- روزه، بازدارنده از آتش و عصیان ۲۱۴
- ۱۲- انفاق، ذخیره‌سازی امکانات نزد خداوند ۲۱۵
- ۱۳- قربانی، ایثار خالصانه و بی‌تکلف ۲۱۶
- حقوق پیشوایان و مدیران ۲۱۶
- ۱۴- حق رهبران سیاسی و مدیران جامعه ۲۱۶
- ۱۵- حق استادان و پیشوایان علمی ۲۱۷
- ۱۶- حق سرپرستان مالک ۲۱۸
- حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی ۲۱۸
- ۱۷- حقوق مردم در نظام سیاسی ۲۱۸
- ۱۸- حقوق دانشجویان و متعلمان ۲۱۹
- ۱۹- حقوق مستقابل زن و مرد در نظام همسری ۲۱۹
- ۲۰- حقوق مملوکان بر مالکان ۲۲۰
- حقوق خویشاوندان ۲۲۱
- ۲۱- حقوق مادران ۲۲۱
- ۲۲- حقوق پدر ۲۲۲

۲۸۱	رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آن‌ها	۲۶۷	فلسفه عدل الهی در نظام جزا
۲۸۱	حمایت و دستگیری از محرومان	۲۶۸	مهلت الهی به مسئولیت گریزان
۲۸۲	پرهیز از آزار دیگران	۲۶۹	فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان
۲۸۲	پرهیز از آفات زبان و گفتار	۲۶۹	کارآیی شفاعت در قیامت
۲۸۲	پرهیز از نفاق و دورویی	۲۷۰	شفاعت پیامبران <small>علیهم السلام</small> برای امت‌ها
۲۸۳	جهاد اکبر و پرهیز از شهوات	۲۷۱	شفاعت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> برای پیروان
	مواضع سیاسی - اجتماعی امام سجاد در		شفاعت صالحان، برای وابستگان
۲۸۳	صحیفه سجادیه	۲۷۱	خویش
	درودهای مکرر بر خاندان پیامبر <small>علیهم السلام</small> تأکیدی	۲۷۱	شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان
۲۸۴	بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه		سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه
۲۸۵	تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه <small>علیهم السلام</small>	۲۷۲	سجادیه
۲۸۶	افشاگری امام <small>علیه السلام</small> علیه غاصبان خلافت	۲۷۲	مراحل پیدایش و تکامل انسان
	ترویج امام <small>علیه السلام</small> از آرمان حاکمیت	۲۷۳	نیروی انسان متکی به خدا
۲۸۶	ائمه <small>علیهم السلام</small>	۲۷۳	فلسفه آفرینش انسان
	تأکید امام <small>علیه السلام</small> بر پاسداری از حریم دین و	۲۷۴	انسان، هماره در معرض آزمون الهی
۲۸۶	مقابله با باطل	۲۷۴	قابلیت‌های دوگانه انسان
۲۸۷	حمایت از مظلوم و مقابله با ظلم		انسان، بی حمایت خدا، متمایل به
	اهتمام امام <small>علیه السلام</small> به حفظ کیان سرزمین‌های	۲۷۵	باطل
۲۸۸	اسلامی	۲۷۶	سرشت انسان، متمایل به صلاح
۲۸۹	ترغیب و تشویق به جهاد		معرفت، عالی‌ترین موهبت الهی به
	بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان	۲۷۶	انسان
۲۸۹	اسلام	۲۷۷	حق‌شناسی، ملاک انسانیت
۲۹۰	ارزش شهادت و مقام شهیدان	۲۷۷	صفات ارزشی انسان
۲۹۱	اهداف والای جهاد	۲۷۸	خودسازی و صلاح‌جویی
۲۹۱	سخنی در پایان	۲۷۹	نیت و اندیشه نیک
	کتابنامه	۲۷۹	عزت و شرافت
۲۹۳		۲۸۰	تواضع در اوج عزت
		۲۸۰	محبت و مودت اجتماعی

تقدیمیم به امام نیایشگران، اسوه صبر و پایداری، که در بحرانی‌ترین شرایط سیاسی حاکم بر جهان اسلام، پیام معرفت و اخلاق و ایمان را با امواج لطیف نیایش درآمیخت و جان‌های خسته از ظلم امویان را به تابش دوباره خورشید حق و عدالت نوید داد.

پیش‌گفتار

بازگشت به فهرست

پس از حمد و ثنای خداوند منان و درود بر روان پاک و مقدس پیامبر گرامی اسلام و خاندان معصوم و بزرگوارش، این بنده امیدوار به غفران الهی، سید هاشم رسولی محلاتی، از سال ۵۰ به بعد به کسالت شدید کلیوی مبتلا شدم و پس از بستری شدن در بیمارستان و انجام عمل جراحی با خود عهد کردم چنانچه خدای بزرگ بر من منت نهاده سلامت کامل عنایت فرماید، با توجه به مطالعه و تجربه کاری که داشتم به کار تدوین زندگانی پر افتخار و سراسر آموزنده معصومین علیهم‌السلام دست زدم. باشد تا از این رهگذر شمه‌ای از نعمت‌های بزرگ الهی را سپاس‌گزاری کرده باشم...

بحمد الله، توفیق الهی نیز یاری کرد و زندگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دخت گرامی اش حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام را در سال‌های ۵۰ تا ۵۷ تدوین کرده، به چاپ رساندم، ولی با پیروزی از انقلاب اسلامی و مشاغلی که در این راه برایم پدید آمد ادامه کار دچار رکود و وقفه شد. با این حال، خدای منان توفیق خود را از این بی‌مقدار سلب نفرمود و با همه مشاغلی که داشتم به تدوین زندگانی سه معصوم بزرگوار دیگر - حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام - موفق شدم و این آثار نیز به چاپ رسید.

در این خلال دوست پرتلاش و ارجمند و دانشمند گران‌مایه، حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای الهی خراسانی، که خدمت به فرهنگ اسلامی و شیعه در وجود ایشان از مرز وظیفه گذشته و به سرحد عشق رسیده است، در سفرشان به قم به مناسبت برگزاری سمینار

دارالقرآن، با این حقیر دیداری داشتند و از روی کرامت نفس و عنایت خاص خویش، خدمت در گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی را به بنده بی بضاعت پیشنهاد فرمودند. پس از آن در سفری به مشهد به آستان قدس رضوی مشرف شدم و از نزدیک با اعضای محترم گروه تاریخ اسلام آشنایی پیدا کردم و آن عزیزان را اعوان و انصار خوبی برای همکاری در این زمینه یافتم، و به پذیرفتن دعوت جناب آقای الهی سلمه الله تعالی تشویق و دلگرم شدم. گروه تاریخ به پیشنهاد این جانب، دست به کار تهیه مقدمات تدوین زندگانی بقیه ائمه معصومین علیهم السلام گردید.

در میان جمع ما، همکاران محترمی نیز مانند جناب حجة الاسلام آقای خداپرست دام توفیقه بودند که پس از تهیه و تنظیم فیش‌های مورد نیاز، به تدوین و تألیف آن‌ها با سبک و شیوه‌ای که مد نظر بود مشغول شدند و در این راه زحمات فراوانی کشیدند - شکر الله سعیه المشکور. متأسفانه به سبب گرفتاری‌های ایشان بار دیگر ادامه کار دچار وقفه شد تا این که خدای سبحان نعمت دیگری را به یاری ما فرستاد و نویسنده توانا و ارجمند، حجة الاسلام جناب آقای ترابی انجام این مهم را به عهده گرفتند، و الحق با قلم شیوا و توانمند خویش به خوبی و بیش از حد انتظار از عهده کار برآمدند و کتابی را که پیش رو دارید تألیف کردند. خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید، و توفیق بهره‌وری از آن را به همه ما عنایت فرماید و هم‌چنان ما را تا پایان کار مشمول عنایات خاصه خویش قرار دهد.

سید هاشم رسولی محلاتی
 ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ شمسی
 مطابق با عید قربان ۱۴۱۴ قمری

مقدمه چاپ اول

امام سجّاد، حضرت علی بن الحسین علیه السلام، چهارمین پیشوای شیعه و ششمین آفتاب عصمت است که در بحرانی ترین شرایط تاریخ اسلام عهده‌دار امر امامت گردید و قافله اهل ولایت را از ظلمات دوران حکومت بنی امیه به سلامت عبور داد و شیعه را از اضمحلال و نابودی مصون داشت.

در روزگاری که همه صداها خاموش شده بود و امویان دارهایی را که برافراشته بودند هم‌چنان برپا نگاه داشته، بر تعداد آن‌ها می‌افزودند و خون‌های مطهّری را که ریخته بودند نمی‌شستند تا درس عبرتی باشد برای همه آنان که هنوز نفسی در سینه دارند و زمزمه‌ای زیر لب! آری، امام سجّاد علیه السلام در چنین روزگاری قافله‌سالار راهیان نور شد، و وقتی نگذاشتند که در روشنایی روز، ندای حقیقت را بر فراز منبر جدّش رسول الله صلی الله علیه و آله، بازگوید، در دل شب‌ها با دعا و نیایش، عالی‌ترین رموز دینداری و حق‌جویی را به یارانش ابلاغ کرد. آن حضرت با راز و نیازهای شبانه‌اش، صحیفه‌ای از معارف و رهنمودها و عبرت‌ها و درس‌ها تدارک دید و با سجده‌های طولانی‌اش، قیام‌ها را شکل بخشید. زمانی که دشمن اجازه نداد او در میان یارانش و در جمع پیروانش حضوری بایسته و علنی داشته باشد، آن حضرت با خلوت خویش جمع امویان را متشکّلت ساخت و آرامش آنان را برهم زد! او به راستی محراب نیایش را به میدان رویارویی با سیاست‌ها و تبلیغات و تعالیم امویان مبدّل ساخت و از دعا، که نرم‌ترین شیوه گفتاری است، حربه‌ای برنده علیه دشمنان دین و منکران ولایت پدید آورد.

او در مجلس یزید - ظالم‌ترین و بی‌رحم‌ترین بیدادگاه تاریخ - با چنان شهامت و شجاعتی از حریم شهیدان کربلا دفاع کرد که طنین سخنانش برای همیشه در گوش زمان باقی ماند. امام سجّاد علیه السلام، در آن مجلس و نیز در بقیه عمر خویش به اثبات رسانید که در علم، حلم، بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی چونان اجداد طاهرش، سرآمد خلق است. از آن پس هرگاه صدایش به نیایش بلند می‌شد، همه دردها و رنج‌هایی که از سوی غاصبان خلافت و

دشمنان ولایت بر خاندان عصمت رفته بود، دوباره مجسم می‌گردید. در نوای گرم دعاهايش پیام توحیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و صلابت امیرالمؤمنین و رنج‌های حسن بن علی علیه السلام و مظلومیت‌های حسین علیه السلام، سالار شهیدان کربلا، موج می‌زد.

در عصر حقوق پایمال شده انسانیت و شرافت و دیانت، رساله حقوق آن گرامی، مایه پند و درس آموزی همه آن‌هایی شد که تا همیشه تاریخ در اندیشه تدوین حقوق انسانند و اکنون، در ساحت این محراب بلند به شناخت ابعاد و جودی آن زینت‌بخش تقوای پیشگان می‌نشینیم، بدان امید که مائده امدادهای حق، در این مسیر یاری و توانمان بخشند.

در این مقدمه لازم است یادآوری کنم که تحقیق بخش مهمی از منابع این کتاب توسط گروه تاریخ بنیاد پژوهش‌های اسلامی صورت گرفته است و سپس بر اساس آن، حجة الاسلام آقای محمد خداپرست جزوه‌ای را تدوین کرده‌اند که پس از ویرایش علمی و ادبی و حذف و اضافاتی چند به شکل حاضر در منظر شما قرار گرفته است.

ضمن تشکر و تقدیر از دانشمندان گرانمایه جناب حجة الاسلام آقای سید هاشم رسولی محلاتی که طراح اصلی تدوین زندگی معصومین در این بنیاد بوده‌اند و بر روند کار نظارت و راهنمایی داشته‌اند، از درگاه خداوند، توفیق و سعادت برای همه پژوهندگان معارف دینی و تلاشگران نشر معارف اهل بیت و تعالی فرهنگی جامعه اسلامی را آرزو مندیم.

احمد ترابی

بازگشت به فهرست

مقدمه چاپ دوم

خدای را سپاسگزاریم که توفیق تدوین و نشر بخش‌هایی از زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را به ما عنایت کرد و این آثار مورد استقبال اهل نظر قرار گرفت. از آن‌جا که اثر در شرف چاپ مجدد بود، گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهش‌های اسلامی بر آن شد تا با نگاهی گذرا برخی منابع را بر آن بیفزاید و در صورتی که تطبیق برخی مطالب با منابع موجود مشکل بنماید، آن را با منابع شناخته‌شده‌تر جایگزین سازد، و به لطف الهی این کار انجام گرفت.

لازم به یاد است که مطالب این کتاب بر اساس مطالعاتی تدوین شده است که در بیش از ده سال پیش در گروه تاریخ صورت گرفته بود. البته می‌شد در این مطالعه از منابع بیش‌تری استفاده کرد و از کتاب‌های تاریخی متقدم‌تری بهره گرفت، که البته این مورد در دستور کار گروه تاریخ بنیاد قرار دارد. ان شاء الله در آینده شاهد کتاب‌هایی جامع‌تر و غنی‌تر در زمینه معرفی معارف و زندگی اهل بیت علیهم‌السلام خواهیم بود. در این مجال از تمام اعضای گروه تاریخ اسلام به ویژه جناب آقای عباسعلی صدیقی‌نسب و آقای محمدعلی قائمی به خاطر بازنگری در منابع و ویرایش برخی قسمت‌های کتاب تقدیر می‌نمایم.

احمد ترابی

فصل اول

بازگشت به فهرست

از ولادت تا شهادت

ولادت علی بن الحسین علیه السلام

مشهورترین نقل در تاریخ ولادت امام سجّاد، زین العابدین علیه السلام، این است که آن حضرت در روز پنجشنبه، پنجم شعبان المعظم سال ۳۸ هـ.ق. دیده به جهان گشوده است! در سال تولّد آن گرامی برخی از مورّخان و محدّثان به سال ۳۷ و ۳۶ و ۳۵ و حتی ۳۳ اشاره کرده‌اند. در روز و ماه ولادت آن امام دو قول عمده وجود دارد: بیش تر مورّخان چنان که یادآور شدیم پنجشنبه، پنجم شعبان را ترجیح داده‌اند و

-
- ۱- منابعی که این نقل را پذیرفته‌اند، عبارتند از اصول کافی، ۴۶۶/۱؛ الارشاد، ۱۳۸/۲؛ دلائل الامامة، ۸۰؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ تذکرة الخواص، ۲۹۱؛ وفيات الاعیان، ۲۶۹/۳؛ کشف الغمّة، ۲۶۰/۲؛ فصول المهمّة، ۲۰۱؛ نورالابصار، ۲۸۰.
 - ۲- اعلام الوری، ۲۵۱؛ تذکرة الخواص، ۲۹۱؛ اعیان الشیعة، ۶۲۹/۱.
 - ۳- سال ۳۶ مقارن با جنگ جمل می‌باشد. مصباح المتّهجد، ۷۹۲؛ مصباح کفعمی، ۵۲۲.
 - ۴- فیض کاشانی (ره) تاریخ وفات مادر امام سجّاد علیه السلام را سال ۳۵ هـ.ق. دانسته است، اگر این نقل پذیرفته شود، باید امام سجّاد یا در همین سال و یا در سال‌های قبل متولّد شده باشد. تعلیقات علی الصحیفة السجّادیه، ۵۸.
 - ۵- سر السلسلة العلویة، ۳۱؛ شرح الاخبار، ۲۶۵/۳؛ تاریخ دمشق، ۳۶۱/۴۱؛ عمدة الطالب، ۱۹۳؛ تهذیب التهذیب، ۲۷۰/۷.
 - ۶- کشف الغمّة، ۲۶۰/۲؛ فصول المهمّة، ۲۰۱؛ نورالابصار، ۲۸۰؛ اعیان الشیعة، ۶۲۹/۱.

برخی دیگر جمعه یا یکشنبه نیمه ماه جمادی الاولی را برگزیده‌اند.^۱

مکان ولادت

همه منابع حدیثی و روایی، به اتفاق، زادگاه امام سجّاد علیه السلام را مدینه دانسته‌اند.^۲ برخی نویسندگان مانند ابن جریر طبری امامی در کتب دلائل الامامه، حتی به خانه‌ای که امام سجّاد در آن متولد شده اشاره کرده‌اند و گفته‌اند که آن حضرت در خانه فاطمه زهرا علیها السلام قدم به جهان نهاده است.^۳

آنچه برای محققان منشأ تردید شده، این است که اگر سال‌های ۳۷ یا ۳۸ را سال‌های ولادت آن گرامی بدانیم، این سال‌ها مقارن بوده است با جنگ جمل و حضور علی علیه السلام و خاندان وی در عراق، بنابراین حسین بن علی و همسر وی نمی‌توانسته‌اند در مدینه باشند!^۴ ولی این اشکال به آسانی قابل پاسخ‌گویی است، زیرا سال‌های یاد شده، سال‌هایی بحرانی و پرکشمکش بوده است و بعید نمی‌نماید که در چنین شرایطی، حسین بن علی علیه السلام پس از اطلاع از بارداری همسرش، او را از کوفه به مدینه بازگردانده باشد تا در میان خویشاوندان و با آرامش کامل، فرزند خود، علی بن الحسین، را به دنیا آورد.

کنیه و القاب

برای امام زین العابدین علیه السلام، این کنیه‌ها یاد شده است:
ابوالحسن^۵، ابو محمد^۶، ابوبکر^۷، ابوالحسین^۸. مشهورترین کنیه آن حضرت، نخست

۱- مصباح المتهجد، ۷۹۲؛ مصباح کفعمی، ۵۱۱؛ بحار الانوار، ۱۴/۴۶.

۲- الارشاد، ۱۳۸/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ کشف الغمّه، ۲۶۰/۲؛ فصول المهمّه، ۲۰۱؛ نور الابصار، ۲۸۰؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.

۳- دلائل الامامه، ۸۰.

۴- برخی محققان بر اساس همین شبهه اعتقاد یافته‌اند که سال ولادت امام سجّاد علیه السلام در ۳۶ ه. ق. بوده است زیرا در آن سال خاندان علی علیه السلام در مدینه حضور داشته‌اند، ولی این نظریه، مخالف رأی مشهور می‌باشد. ر.ک: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، دکتر سید جعفر شهیدی، ۱۷.

۵- الارشاد، ۱۳۸/۲؛ دلائل الامامه، ۸۰؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ کشف الغمّه، ۲۶۰/۲، ۲۹۷.

۶- طبقات الکبری، ۱/۵؛ الارشاد، ۱۳۸/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۸۶/۴؛ بحار الانوار، ۴/۴۵-۵.

ابوالحسن و سپس ابو محمد است.

و اما القلب آن گرامی چنین است:

زین العابدین^۱، سید العابدین^۲، سجّاد^۳، ذُو النّفَنّت^۴، قُدوّة الزاهدين^۵، سید المتّقين^۶،
 إمام المؤمنین^۷، زین الصالحین^۸، منار القانتین^۹، الزکّی^{۱۰} و الامین^{۱۱}. مشهورترین القلب آن
 حضرت، سجّاد و زین العابدین است.

پدر و مادر

پدر ارجمند امام سجّاد علیه السلام، امام حسین بن علی، سید الشهداء علیه السلام، می باشد. برخی
 زین العابدین را بزرگترین فرزند حسین بن علی علیه السلام دانسته اند^{۱۲}، ولی از بیش تر منابع
 تاریخی چنین استفاده می شود که علی اکبر - شهید کربلا - بزرگترین پسر خانواده بوده
 است و امام سجّاد علیه السلام از وی سنّ کمتری داشته است و بر این اسلس زین العابدین را علی
 اوسط نامیده اند^{۱۳}.

-
- ۷- دلایل الامامه، ۸۰؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۸۶/۴؛ نورالابصار، ۲۸۰؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.
- ۸- طبقات الکبری، ۱۶۴/۵؛ تاریخ الاثمه (مجموعه نفیسه)، ۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۸۶/۴.
- ۱- الارشاد، ۱۳۸/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۸/۴؛ تذکرة الخواص، ۲۹۱؛ نورالابصار، ۲۸.
- ۲- اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۸/۴؛ تذکرة الخواص، ۲۹۱؛ فصول المهمّة، ۲۰۱.
- ۳- علل الشرائع، ۲۳۲؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۸/۴؛ حبيب السیر، ۶۲/۲.
- ۴- کشف الغمّه، ۲۶۰/۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۷۹/۱۰؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ مناقب آل ابی طالب،
 ۱۸۸/۴.
- ۵- کشف الغمّه، ۲۵۹/۲.
- ۶- همان.
- ۷- مناقب آل ابی طالب، ۱۸۸/۴؛ کشف الغمّه، ۲۵۹/۲.
- ۸- مناقب آل ابی طالب، ۱۸۸/۴.
- ۹- حلیة الاولیاء، ۱۳۳/۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۸/۴.
- ۱۰- کشف الغمّه، ۲۶۰/۲؛ فصول المهمّة، ۲۰۱.
- ۱۱- تذکرة الخواص، ۲۹۱؛ فصول المهمّة، ۲۰۱؛ نورالابصار، ۲۸۰.
- ۱۲- الارشاد، ۱۳۶/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۰.
- ۱۳- المعارف، ۲۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ۲۴۷/۲؛ تاریخ طبری، ۳۴۷/۴؛ وفيات الاعیان، ۲۶۶/۳؛ کشف الغمّه،
 ۲۶۰/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۲۱/۴ و ۳۸۷؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.

بسیاری از منابع تاریخی و روایی مادر آن حضرت را شهربانو، دختر یزدگرد - آخرین شاه ساسانی - یاد کرده‌اند که طی فتوحات شهرهای ایران به دست مسلمانان اسیر شد. وی را از ایران به مدینه آوردند و در پرتو حمایت علی بن ابی طالب علیه السلام به همسری حسین بن علی علیه السلام درآمد و افتخار یافت تا مادر امام زین العابدین علیه السلام باشد و نه امام معصوم از نسل او پدید آمد.^۱

از علی علیه السلام نقل شده است که خطاب به حسین علیه السلام فرمود: از همسرت (شهربانو)

۱- در این که شهربانو، دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در چه تاریخی از ایران به مدینه انتقال یافته است و به همسری حسین بن علی علیه السلام درآمد است، مورخان و محدّثان رأی متحدی ندارند و در مجموع سه نظریه را ابراز کرده‌اند:

الف) از برخی منابع استفاده می‌شود که اسارت شهربانو و اعزام وی به مدینه در زمان خلافت عمر صورت گرفته است. ر.ک: اصول کافی، ۴۶۷/۱، احقاق الحق، ۵/۱۲.

ب) گروهی معتقدند که انتقال شهربانو به مدینه در دوران خلافت عثمان رخ داده است. ر.ک: عیون اخبار الرضا، ۱۲۸/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۵۶/۱؛ بحار الانوار، ۱۰/۴۶.

ج) بعضی بر این عقیده‌اند که موضوع یاد شده در عصر خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحقق یافته است. ر.ک: کامل میرد، ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ۴۶/۴؛ ارشاد، ۱۳۸/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ وفيات الاعیان، ۲۶۷/۳، کشف الغمّه، ۲۷۶/۲.

در این میان نشانه‌هایی وجود دارد که نظریه نخست را به شدت تضعیف می‌کند:

۱- یزدگرد پس از سقوط مدائن کشته نشده است بلکه پس از آن سال‌ها به حکومت ادامه داده است و ابتدا به «حلوان» و سپس به جانب قم، کاشان، اصفهان، کرمان و مرو عقب‌نشینی کرده و در طول این مسیر خانواده و بستگانش را به همراه داشته است. با توجه به این که فتح ناحیه جنوبی و شرقی ایران در عهد خلیفه دوم صورت نگرفته است، اسارت فرزندان وی نیز در روزگار خلافت عمر نبوده بلکه در اواخر خلافت عثمان یا اوایل خلافت علی علیه السلام اتفاق افتاده است.

۲- خلیفه دوم در سال ۲۳ ه. ق. چشم از جهان بسته است، در حالی که ولادت امام سجّاد به عنوان نخستین و آخرین فرزند شهربانو در سال ۳۶-۳۸ بوده است و بعید می‌نماید که در طول این فاصله ۱۵ ساله، شهربانو به همسری حسین بن علی علیه السلام درآمد باشد و فرزندی نیاورده باشد. این قرینه‌ها می‌نمایند که نظریه صحیح را باید در احتمال دوم و یا سوم جستجو کرد. علاوه بر این برخی محققان چون «دکتر سید جعفر شهیدی» در کتاب زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، در صفحه ۱۳، در صحت این روایات و نقل‌های تاریخی تردید کرده و این را که اساساً دختر پادشاه ایران همسر حسین بن علی و مادر امام سجّاد باشد، از دخل و تصرف‌های ایرانیان شمرده است.

خوب محافظت و نگاهداری کن و به او نیکی نما، زیرا در آینده‌ای نزدیک برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین اهل زمین خواهد بود.^۱

این که شهربانو، در چه سالی دیده به جهان گشوده و در چه سنی به همسری حسین بن علی علیه السلام درآمد، و پس از آن چند سال با آن حضرت زندگی کرده است، مورخان و محدثان نظر قاطعی را ثبت نکرده‌اند.

از جمله نام‌ها و القابی که برای مادر امام سجاد علیه السلام یاد کرده‌اند به موارد زیر می‌توان

اشاره کرد:

شهربانو^۲، شهربانویه^۳، شاه زنان^۴، سلافه^۵، غزاله^۶، سلامه^۷، خوله^۸، بره^۹، جهان بانویه^{۱۰}، شهرناز^{۱۱}، جهان‌شاه^{۱۲}، حرار^{۱۳}، خلوه^{۱۴}، ام سلمه^{۱۵}، فاطمه^{۱۶} و مریم^{۱۷}.

- ۱- احتفظ بها و أحسن إليها فَسَتَبْدُلُكَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ. اصول کافی، ۴۶۷/۱؛ اثبات الوصیة، ۱۴۵؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.
- ۲- تاریخ قم، ۱۹۷؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۱/۱؛ اعلام الوری، ۲۵۱/۱؛ کشف الغمّه، ۳۰۲/۲؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.
- ۳- بصائر الدرجات، ۳۳۵؛ تاریخ الائمه، ۲۴؛ اصول کافی، ۴۶۷/۱؛ تاریخ قم، ۱۹۵-۱۹۶؛ الارشاد، ۱۳۸/۲؛ دلائل الامامه، ۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴.
- ۴- الارشاد، ۱۳۸/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۰؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ تذکرة الخواص، ۲۹۱؛ النجوم الزاهرة، ۲۲۹/۱.
- ۵- المعارف، ۲۱۴؛ انساب الاشراف، ۱۰۲/۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ وفيات الاعیان، ۲۶۷/۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۸۶/۴.
- ۶- طبقات الكبرى، ۱۶۳/۵؛ المعارف، ۲۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ۳۰۳/۲؛ صفة الصفوه، ۴۴۷/۲.
- ۷- اصول کافی، ۴۶۶/۱؛ تاریخ قم، ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۸۶/۴؛ حیاة الحیوان، ۱۹۶/۱.
- ۸- مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴؛ کشف الغمّه، ۳۰۲/۲.
- ۹- همان، ۱۰- مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴.
- ۱۱- مجمل التواریخ و القصص، ۴۵۶.
- ۱۲- اثبات الوصیة، ۱۴۵؛ اصول کافی، ۴۶۷/۱؛ تاریخ قم، ۱۹۷.
- ۱۳- تاریخ یعقوبی، ۳۰۳/۲.
- ۱۴- تاریخ الائمه (مجموعه نفیسه)، ۲۴.
- ۱۵- تذکرة الخواص، ۲۹۱.
- ۱۶- مناقب آل ابی طالب، ۱۹۰/۴.
- ۱۷- همان.

آن بانوی گرامی که افتخار مادری ولیّ خدا و زینت عبادتگاران را به دست آورده بود، سوگمندانه، پس از ولادت فرزندش، با فاصله‌ای بسیار انک جهان را بلرود گفت و علی بن الحسین در دامان دایه‌ای پرورش یافت که همواره او را مادر صدا می‌زد.^۱

برخی مورّخان گمان کرده‌اند مادر امام سجّاد در واقعه کربلا حضور داشته و پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام به همسری زبید درآمده و از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شده است^۲، ولی چنان که مسعودی و دیگران گفته‌اند، مادر امام سجّاد علیه السلام در اثر بیماری، پس از وضع حمل، وفات یافته است و زبید با کنیزی ازدواج کرده که دایه امام سجّاد علیه السلام بوده و آن حضرت وی را مادر می‌خوانده است^۳. همین امر مایه اشتباه تاریخ‌نگارانی چون ابن سعد شده است که گمان کنند شهربانو در واقعه کربلا حضور داشته و از آن پس به همسری غلامی به نام زبید درآمده است!

همسر و فرزندان

تنها همسری که از طریق عقد دائم به ازدواج امام سجّاد علیه السلام درآمده است، امّ عبدالله دختر عموی بزرگوارش، امام حسن مجتبی علیه السلام، می‌باشد. امّ عبدالله از زنان بافضیلتی است که در بسیاری از افتخارهای معنوی در عصر خویش یگانه بوده است؛ از آن جمله این که وی هم دختر امام و هم همسر امام و هم مادر امام می‌باشد. همسری امّ عبدالله با امام سجّاد، دو نسل امامت را به هم پیوند داد^۴ و نتیجه این پیوند، یگانه فرزندی بود که «باقرالعلوم» نام گرفت^۵ و خط امامت را تداوم بخشید.

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۲۸/۲؛ بحار الانوار، ۱۱/۴۶؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.

۲- طبقات الکبری، ۱۶۲/۵، المعارف، ۲۱۴؛ وفيات الاعیان، ۲۶۹/۳.

۳- اثبات الوصیة، ۱۴۵؛ رجال ابن داوود، ۳۷۱-۳۷۲؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.

۴- اعلام الوری، ۲۵۹؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۹/۴، کشف الغمّه، ۳۲۲/۲.

۵- برخی تاریخ‌نگاران جز امام باقر علیه السلام فرزندان دیگری چون محمد، حسن، حسین، اکبر و عبدالله را فرزندان امّ عبدالله شمرده‌اند. ر.ک: طبقات الکبری، ۱۶۳/۵؛ انساب الاشراف، ۱۴۷/۳؛ تاریخ یعقوبی، ۳۰۵/۲.

اما تعداد فرزندان امام سجّاد را در کتب‌های تاریخی و حدیثی ۱۵، ۱۶، ۱۷،^۳ فرزند پسر و دختر ذکر کرده‌اند. در صورتی که این نقل‌ها را درست بدانیم، باید بپذیریم که امام سجّاد علیه السلام جز مادر امام باقر علیه السلام همسران دیگری نیز داشته است که «ام ولد» بوده‌اند.

شیخ مفید در کتب الارشاد نام برخی از فرزندان امام را یاد کرده است^۴ و برخی مورّخان دیگر نیز بدان‌ها اشاره داشته‌اند.^۵ بسیاری از فرزندان علی بن الحسین علیه السلام دارای اعقاب و نسلی نبوده‌اند و یا در تاریخ از نسل آنان چیزی ثبت نشده است. این عنبه نسب‌شناس معروف، استمرار نسل امام سجّاد علیه السلام را تنها از طریق شش تن از فرزندان آن حضرت به نام‌های محمد الباقر علیه السلام، عبدالله، زید شهید، عمر اشرف، حسین اصغر و علی اصغر دانسته است.^۶ ابن قتیبه در این زمینه تنها از محمد بن علی الباقر علیه السلام، حسن، زید، عبدالله و علی بن علی بن الحسین یاد کرده است.^۷ در میان فرزندان امام سجّاد، با فضیلت‌ترین، عالم‌ترین و شریف‌ترین فرزند را نخست امام باقر علیه السلام و سپس زید بن علی دانسته‌اند.

از محمد بن منکدر نقل شده است: «هیچ کس را ندیدم که در فضیلت با علی بن الحسین برابری کند، مگر زمانی که با فرزندش محمد الباقر علیه السلام مواجه شدم».^۸ زید بن علی بن الحسین که کنیه‌اش ابوالحسین و یا ابوالحسن و معروف به زید شهید است، در سال ۷۹ هـ. ق. دیده به جهان گشود و به سال ۱۲۲ هـ. ق. در عصر خلافت هشام بن عبدالملک مروان، به فرمان او و به دست یوسف بن عمر ثقفی به شهادت رسید. او در مبارزه علیه دستگاه مستبد خلافت اموی، بسیار جلی و صریح بود و در عین اعتقاد و اذعان به امامت و ولایت امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام،^۹ قیام مسلحانه

۱- الارشاد، ۱۵۴/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۷؛ فصول المهمه، ۲۰۹؛ نورالابصار، ۲۸۶.

۲- کشف الغمه، ۲۸۶/۲. ۳- طبقات الکبری، ۱۶۳/۵.

۴- الارشاد، ۱۵۴/۲.

۵- اعلام الوری، ۲۵۷؛ کشف الغمه، ۲۸۴/۲؛ فصول المهمه، ۲۰۹؛ نورالابصار، ۲۸۶.

۶- عمدة الطالب، ۲۳۷. ۷- المعارف، ۲۱۵.

۸- الارشاد، ۱۵۹/۲؛ احقاق الحق، ۱۷۸/۱۲. ۹- بحارالانوار، ۱۹/۴۷؛ تنقیح المقال، ۴۶۷/۱-۴۷۱.

علیه دستگاه اموی را وظیفه خود می دانست.

مرکز اصلی فعالیت های سیاسی زید در کوفه بود و در همان منطقه قیام کرد و به شهادت رسید. زید علاوه بر مبارزات سیاسی، در علم و دانش نیز شخصیتی والا داشت و ابوخالد واسطی کتابی را به نام *الفقه به وی نسبت داده است که اگر این انتساب درست باشد، نخستین کتاب فقهی به شمار می آید*^۱.

رسالت دینی و اجتماعی امام سجّاد علیه السلام

هدف اصلی و نهایی از تحقیق و کاوش در زندگی معصومین علیهم السلام، در حقیقت شناخت مواضع دینی و اجتماعی و پیام ها و درس ها و شیوه عملی ایشان است. زیرا امام یعنی جلودار قافله صالحان به سوی ارزش ها، امام یعنی هدایتگر خلق به سوی خدا و کسانی می توانند اهل ولایت و رهبری مسیر صلاح و هدایت باشند که نخست پیشوای خود را آن گونه که باید بشناسند و بر اسس شناخت و معرفت، وی را الگوی عملی و اعتقادی خود قرار دهند.

مهم ترین بُعد این شناخت را در زمینه پیام های اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عبادی باید جستجو کرد؛ شناخت نام، کنیه و لقب و... جنبه مقدماتی دارد و رهگیری است برای رسیدن به شناخت های اصلی و بنیادینی که باید الگو و برنامه عمل و عقیده قرار گیرد.

شهادت

امام سجّاد، اسوه زهد و تقوا و نمونه صبر و شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم پس از ایفای وظیفه الهی خود و حفظ ارزش های دین و پاسداری از تشکّل شیعی در سخت ترین ادوار سیاسی - اجتماعی، در سال ۹۵ ه.ق. به لقای پروردگار و وصال معبود

۱- اعلام زرکلی، ۹۷/۳-۹۹.

خویش شتافت. در تاریخ وفات آن حضرت سال ۹۴، ۹۵ و ۹۶ هـ. ق. گفته شده است ولی قدیمی ترین و معتبرترین نقل مربوط به سال ۹۵ هـ. ق. می باشد. البته جز این نقل ها، برخی مورخان به سال های ۹۲، ۹۳، ۹۹ و ۱۰۰^۷ نیز اشاره کرده اند. بنابراین، اگر نقل مشهور را در سال ولادت و رحلت امام سجاد علیه السلام - سال ۳۸ هـ. ق. و ۹۵ هـ. ق. - ملاک قرار دهیم، عمر شریف وی هنگام وفات ۵۷ سال بوده است. دو سال از عمر آن حضرت مقارن با روزگار خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و ده سال آن در دوران امامت عموی گرامی اش، حسن بن علی علیه السلام، و ده سال در روزگار زعامت حسین بن علی علیه السلام بوده و ۳۴ سال آن به دوران امامت خود آن حضرت اختصاص داشته است.

و اما آرا در زمینه ماه و روز رحلت آن حضرت نیز مختلف است. بیش تر نویسندگان روز دوازدهم محرم را متذکر شده اند.^۸ برخی دیگر روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۲، و ۲۵ محرم را مطرح کرده اند^۹ و نیز نقلی، روز ۱۴ ربیع الاول را احتمال داده است.^{۱۰}

درباره علت وفات امام سجاد علیه السلام و چگونگی وفات آن پیشوای صالحان، عمده تاریخ نگاران تصریح کرده اند، ولید بن عبد الملک ایشان را مسموم کرده و آن حضرت در نتیجه همان مسمومیت درگذشته است.^{۱۱} بعضی هم نوشته اند که هشام بن عبد الملک

- ۱- المعارف، ۲۱۵؛ الكامل فی التاريخ، ۵۸۲/۴؛ مطالب السؤل، ۲۷۵؛ تذکرة الخواص، ۳۴۱؛ کشف الغمّه، ۲۷۵/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۴۰۰/۴؛ فصول المهمّه، ۲۰۸؛ بحار الانوار، ۱۳/۴۶.
- ۲- تاریخ یعقوبی، ۳۰۳/۲؛ تاریخ الائمه، ۸؛ اصول کافی، ۴۶۸/۱؛ مروج الذهب، ۱۶۰/۳؛ دلائل الإمامة، ۸۰؛ الارشاد، ۱۳۹/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۱؛ کفایة الطالب، ۴۰۹؛ وفيات الاعیان، ۴۳۱/۲؛ مصباح کفعمی، ۵۰۹.
- ۳- تاریخ طبری، ۳۶۲/۵.
- ۴- احقاق الحق، ۱۰/۱۲.
- ۵- سیر اعلام النبلاء، ۴۰۰/۴.
- ۶- تاریخ یعقوبی، ۳۰۳/۲.
- ۷- همان.
- ۸- اعلام الوری، ۲۵۱؛ مطالب السؤل، ۲۷۵؛ فصول المهمّه، ۲۰۸؛ نورالابصار، ۲۸۶.
- ۹- کشف الغمّه، ۲۹۷/۲؛ مصباح کفعمی، ۵۰۹؛ اعیان الشیعه، ۶۲۹/۱.
- ۱۰- سیر اعلام النبلاء، ۴۰۰/۴.
- ۱۱- دلائل الامامه، ۸۰؛ فصول المهمّه، ۲۰۸؛ ینابیع المودّة، ۳۶۰؛ احقاق الحق، ۱۰/۱۲؛ نورالابصار، ۲۸۶.

در روزگار خلافت ولید، امام علی بن الحسین علیه السلام را مسموم کرده است^۱. اما میان این دو نظر، تنافی و تعارضی وجود ندارد. زیرا بعید نیست که هشام بن عبدالملک به دستور برادرش ولید مرتکب چنین جنایتی شده باشد و ولید و هشام هر دو در این توطئه شریک باشند.

مدفن علی بن الحسین علیه السلام

بدن مطهر زین العابدین علیه السلام کنار تربت پاک امام حسن مجتبی علیه السلام در قبرستان بقیع مدفون است. بقیع، قطعه زمین کوچکی است که بسیاری از بزرگان اسلام، از جمله چهار امام شیعه - امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را در خود جای داده است. عیلس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه بنت اسد، همسران و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله، ام البنین، بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمعی از شهدای احد نیز در بقیع مدفون می باشند.

در گذشته، مسلمانان و شیفتگان اسلام و اهل بیت، به تجلیل و آبادی این مکان همّت گماشته و برای هر یک از این بزرگان، حرم و بارگاهی بنا کرده بودند. اما سوگمندان، وهابیان در شوال ۱۳۴۴ ه. ق. این آثار را تخریب کردند و همه را با خاک یکسان نمودند! از آن پس، رفتار ناشایست وهابیان و حکام حجاز همواره از سوی محافل اسلامی مورد انتقاد شدید بوده است. در این مدت تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا شاید وضع اسفبار بقیع سامان یابد و بی حرمتی‌ها پایان پذیرد، اما علی‌رغم قول‌های مساعدی که گاه حکام حجاز داده‌اند، هرگز قدم مثبتی در این راستا برداشته نشده است.

امامت علی بن الحسین علیه السلام

پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام در محرم سال شصت و یک هجری، منصب

۱- مصباح کفعمی، ۵۰۹؛ بحار الانوار، ۱۵۲/۴۶؛ انوار البهیة، ۱۱۲.

امامت به علی بن الحسین علیه السلام منتقل گردید و شیعه افتخار یافت که پس از علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام، زمام رهبری را، سیدالسادین، زین العابدین، امام سجاد علیه السلام عهده دار گشت.

امامت سید الساجدین از سال (۶۱ هـ.ق.) تا سال (۹۵ هـ.ق.) استمرار یافت.

دوران امامت

مورخان، دوران امامت علی بن الحسین علیه السلام را گوناگون ثبت کرده‌اند. بعضی ۱۳۳ سال، برخی ۲۳۴ سال و بیش تر تاریخ نگاران ۳۵ سال و چند ماه را یاد آور شده‌اند و همین نظریه اخیر، رأی مشهور است. قول ضعیفی هم ملت امامت آن حضرت را ۲۰ سال دانسته است.^۴

این اختلاف بی شک نتیجه اختلاف در سال رحلت امام سجاد، یعنی مربوط به پایان امامت آن حضرت است و نه آغاز آن، زیرا در این که محرم سال ۶۱ هـ.ق. آغاز امامت زین العابدین علیه السلام بوده، هیچ تردیدی نیست.

دلایل امامت علی بن الحسین علیه السلام

دلایل امامت امامان علیهم السلام به دو محور عمده باز می‌گردد:

- الف: شایستگی‌های علمی و عملی و فضیلت‌های اخلاقی و معنوی برتر آنان.
- ب: نصوص معتبر و تصریح از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام پیشین به امامت ایشان.
- البته محور سوم هم وجود دارد که به نوبه خود شایان توجه است و آن را تحت عنوان کرامت و معجزات و نمودهای خارق‌العاده می‌توان بررسی کرد.

۱- فصول المهمه، ۲۰۸.

۲- الارشاد، ۱۳۹/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۲؛ كشف الغمه، ۲۷۶/۲.

۳- اصول کافی، ۴۶۸/۱؛ اثبات الوصیة، ۱۴۸؛ دلائل الامامة، ۸۰؛ بحار الانوار، ۱۵۴/۴۶.

۴- تاج الموالید (مجموعه نفیسه)، ۳۷.

این سه محور هرگاه در مجموع مورد بررسی قرار گیرد و در زندگی فردی تحقق و تجسم بیابد، در پیشگاه عقل و منطق، شرافت و فضیلت و امامت وی پذیرفته خواهد بود و انکار امامت او دلیلی جز هوی و هوس و تعصب و جهالت نخواهد داشت.

تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است: من در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم در حالی که حسین بن علی علیه السلام در دامان آن حضرت نشسته بود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را نوازش می داد. در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله رو به جانب من کرد و فرمود: ای جابر فرزندم حسین علیه السلام در آینده پسری خواهد داشت که نامش را علی می نهند و چون روز قیامت شود منادی حق از عرش ندا دهد: سید العابدین بپاخیزد! در این هنگام علی بن الحسین وارد محشر می شود!

این روایت نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ وَهُوَ الْحِجَّةُ وَالْإِمَامُ...»^۱. یعنی پس از دوران امامت حسین علیه السلام فرزندش علی بن الحسین زمام امور امامت را عهده دار خواهد بود و او حجّت و امام است.

حدیث لوح

حدیث دیگری نیز به وسیله جابر بن عبدالله نقل شده است که به عنوان حدیث لوح مشهور می باشد. مضمون آن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم باقر العلوم به جابر بن عبدالله فرمود با توکاری دارم و دوست دارم در جایی که غریبه ای نباشد با تو سخن بگویم. در پی این سخن ملاقاتی

۱- مطالب السؤل، ۲۸۱؛ الصواعق المحرقة، ۲۰۱؛ ینابیع المودة، ۳۶۰.

۲- کفایة الأثر، ۱۶۴.

میان جابر و پدرم صورت گرفت.

پدرم (امام باقر علیه السلام)، به جابر فرمود: می خواهم چیزی درباره لوح بدانم، آن لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیده‌ای.

جابر گفت: به خدا سوگند خدمت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم تا تولد فرزندش (حسین علیه السلام) را به وی تهنیت گویم. در این هنگام لوحی سبز، روشن و خوش بو در دست آن گرامی مشاهده کردم. پرسیدم ای دختر رسول خدا! آنچه در دست دارید چیست؟

فاطمه علیها السلام فرمود: این لوحی است که از جانب خداوند به پدرم هدیه شده است و در آن، نام پدر، شوهر و نام فرزندانم که اوصیای ایشانند یاد شده است. من از آن بانوی بزرگوار خواستم تا لوح را به من بسپارد تا از آن نسخه‌ای بردارم و ایشان درخواست مرا پذیرفت و من هم نسخه‌ای از آن برداشتم. امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: آیا حاضری نسخه‌ات را با لوحی که من در اختیار دارم تطبیق نمایی؟

جابر، اظهار آمادگی کرد و به خانه رفت و آن نسخه را به همراه آورد.

امام باقر علیه السلام می خواند و او از روی نوشته خودش خط می برد.

مطالب نوشته شده در آن لوح، چنین بود:

«به نام خداوند رحمان و رحیم، این کتابی است از خداوند عزیز و آگاه که به وسیله جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران، نازل شده است... ای محمد! من تو را بر همه انبیا برتری بخشیدم و اوصیای تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم؛ حسن را پس از سپری شدن دوران پدرش، علی بن ابی طالب، مخزن علم خویش قرار دادم و حسین بهترین اولاد نسل‌های نخستین و آخرین است و امامت در خاندان اوست و پس از وی علی، زین العابدین، خواهد بود و...»^۱

۱- عیون اخبار الرضا، ۴۱/۱-۴۳؛ اعلام الوری، ۳۷۱-۳۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۳۵۹/۱-۳۶۰؛ اثبات الهداة، ۴۸۰/۲-۴۸۱.

در این حدیث نام یکایک ائمه تا حضرت مهدی (عج) مورد تصریح قرار گرفته است. شیخ مفید دلایل متعددی بر امامت سید الساجدین علیه السلام اقامه کرده است و علی بن عیسی اربلی درباره ادله مفید گفته است: اگر او (مفید ره) ابتدا حدیث پیامبر را نقل می کرد، نیازی به سایر ادله نبود و در این باب سخن پیامبر صلی الله علیه و آله کافی بود!.

تصریح علی بن ابی طالب علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری نیز می گوید:

هنگامی که «شهربانو» به همسری حسین بن علی علیه السلام درآمد، امیرالمؤمنین به فرزندش حسین علیه السلام فرمود: از این بانو، فرزندی نصیب تو خواهد شد که همانندش بر پهنه زمین نخواهد بود. آنگاه علی بن الحسین علیه السلام از آن بانو تولد یافت.^۲

تصریح حسین بن علی علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: زمانی که حسین بن علی علیه السلام در کوران مسایل عاشورا قرار گرفت، دختر بزرگ خویش (فاطمه) را فراخواند و نوشته پیچیده شده ای را به وی سپرد، به گونه ای که دیگران شاهد آن صحنه بودند. در این ساعت علی بن الحسین آن چنان بیمار بود که همگان او را محضر می پنداشتند. فاطمه پس از آن وقایع، وصیای پدر را به علی بن الحسین علیه السلام رسانید و آن نوشته اکنون نزد ماست.

راوی حدیث می گوید: من از امام باقر علیه السلام پرسیدم، در آن کتب چه چیزی نوشته است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه مردم به آن نیازمندند. سوگند به خدا در آن کتب همه حدود و قوانین ثبت است، حتی جریمه خرتس وارد ساختن به دیگران!^۳

۲- بصائر الدرجات، ۳۳۵؛ اثبات الهداة، ۲۱۴/۵.

۱- کشف الغمّه، ۲۷۷/۲-۲۷۸.

۳- بصائر الدرجات، ۱۴۸-۱۶۳؛ اصول کافی، ۳۰۳/۱-۳۰۴.

لازم به یادآوری است که چنین کتابی با چنین جامعیتی از چیزهایی است که تنها نزد امامان وجود داشته است.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که حسین بن علی علیه السلام عازم عراق گردید، کتبها و وصیت‌های خویش را به امّ سلمه سپرد و زمانی که علی بن الحسین علیه السلام بازگشت، کتبها و وصایا را به آن حضرت برگردانید^۱.

البته میان این روایت و روایت پیشین تنافی نیست، زیرا آنچه به امّ سلمه داده شده است می‌تواند غیر از نوشته و کتابی باشد که به فاطمه بنت الحسین سپرده شده تا به امام سجّاد علیه السلام برساند.

منحرفان از خطّ امامت راستین

آنچه در بخش پیشین یادآور شدیم، تنها بخشی از فصوص و احادیثی است که بر امامت علی بن الحسین علیه السلام دلالت دارد و تمامی آنها نیست. چنان که در بخش‌های دیگر کتب خواهد آمد، موقعیت علمی و معنوی و اخلاقی امام سجّاد علیه السلام از دیگر دلایل منصب الهی اوست، ولی با این حال جریان‌هایی پیدا شدند که با انگیزه‌های غیر الهی و اهداف دنیایی و شیطانی به انحراف‌ها دامن زدند و ذهن گروهی از مردم را نسبت به امامت زین العابدین مخدوش کرده، فرقه‌های منحرف را بنیان نهادند! فرقه کیسانیه نتیجه همین انحراف عقیدتی و معرفتی است که در جامعه شیعه، مقارن با عصر امامت زین العابدین علیه السلام، شکل گرفت و خطّی را در قبال خطّ امامت راستین (امامت علی بن الحسین علیه السلام) به وجود آورد. البته این مشکل به همین مورد محدود نشد و بعدها فرقه‌های دیگری با شعارها و انگیزه‌های متفاوت از پیکر جامعه شیعه چون زخم‌هایی

۱- اصول کافی، ۳۰۴/۱؛ اعلام الوری، ۲۵۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۵/۴.

سر برآوردند، مانند «زیدیه»^۱، «اسماعیلیه»^۲ و «واقفیه»^۳.

فرقه کیسانیّه

فرقه کیسانیّه کسانی هستند که از امام علی بن الحسین علیه السلام کناره گیری کرده، خود را پیروان محمد حنفیه (فرزند امام علی بن ابی طالب علیه السلام) معرفی کردند و مدعی شدند که پس از حسین بن علی علیه السلام، محمد حنفیه دارای مقام و منصب امامت و ولایت است. در این که چرا این گروه به کیسانیّه شهرت یافته‌اند، مطالب مختلفی گفته شده است. برخی گفته‌اند: چون این گروه از یاران «کیسان»، خدمتکار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند و کیسان پس از علی علیه السلام در زمره شاگردان محمد حنفیه درآمده و بر علوم تسلط خاصی یافته و در آیات و احکام نظریّت ویژه‌ای از او ابراز شده است، کسانی را که بر اسلس این خصوصیت‌های وی جذب او شده‌اند، «کیسانیّه» نامیده‌اند.^۴

جوهری می‌گوید: کیسان لقب مختار بن ابی عبیده ثقفی است و چون این گروه را مختار رهبری می‌کرد، آن‌ها به کیسانیّه شهرت یافتند.^۵

شهرستانی در کتب ملل و نحل چند شاخه برای این فرقه یاد کرده است که همه آن‌ها

۱- «زیدیه» خویش را پیرو زید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌دانند و امامت باقرالعلوم و امام صادق و ائمه پس از ایشان را نمی‌پذیرند، بلکه معتقدند پس از امام سجّاد علیه السلام زید بن علی که با شمشیر علیه حکومت قیام کرده و به شهادت رسیده است، امام است. البته از منابع تاریخی گواهی در دست نیست که خود زید مدعی امامت و منکر مقام ولایی امام باقر و امام صادق علیه السلام باشد. و اصولاً جریان فکری و اعتقادی و سیاسی زیدیه پس از شهادت او شکل گرفته است.

۲- «باطنیه» یا «اسماعیلیّه» جریانی است که پس از وفات اسماعیل بن جعفر شکل گرفته است. اسماعیل در زمان حیات پدرش (امام صادق) جهان را بدرود گفت و تا قبل از وفاتش هرگز فرقه‌ای بدین نام وجود نداشت و این می‌تواند گواهی باشد بر نقش عناصر مغرض و فرصت طلب در تشکیل این فرقه پس از مرگ وی.

۳- فرقه واقفیه معتقدند که امر امامت تا زمان امام کاظم علیه السلام تداوم یافته و پس از آن متوقف شده است و علی ابن موسی الرضا علیه السلام واجد مقام امامت نبوده است. بسیاری از پیروان این فرقه در آغاز دست از انحراف خود برداشتند و به جمع یاران و شیعیان امام رضا علیه السلام پیوستند.

۴- وفيات الاعیان، ۱۷۳/۴. هـ همان.

در اعراض از امام سجّاد ع و روی آوری به محمّد حنفیه مشترک بوده‌اند و آن‌ها عبارتند از: کیسانیّه، مختاریّه، هاشمیّه، بیانیّه و رزّامیه^۱.
سرشنس‌ترین و محوری‌ترین چهره‌هایی که در سطح رهبری فرقه کیسانیّه مطرحند، نخست محمّد حنفیه و سپس مختار بن ابی عبیده تقفی است.

شخصیت محمّد حنفیه

محمّد حنفیه، فرزند امیرالمؤمنین علی ع و مادرش خوله، دختر جعفر بن قیس بن مسلمه از قبیله بکر می‌باشد که در جریان جنگ یمامه به اسارت سپاه اسلام درآمده بود. کنیه محمّد حنفیه را ابوالقاسم دانسته‌اند و گفته شده است که نام و کنیه او به اشاره رسول اکرم ص تعیین شده است^۲. ابن خلّکان حدیثی نقل می‌کند که نباید نام و کنیه پیامبر ص را بر شخصی نهاد، اما این حکم در مورد محمّد حنفیه استثنا شده است^۳. برخی بر این خلّکان ایراد کرده‌اند که حتی اگر حدیث نبوی صحیح باشد، کسی که به داشتن نام و کنیه رسول خدا ص مفتخر شده و داشتن چنین نام و کنیه‌ای برایش تجویز گردیده مهدی آل محمّد ع است و نه محمّد حنفیه^۴.

چه بسا کسانی که گفته‌اند پیامبر نام و کنیه محمّد حنفیه را تعیین کرده و چنین نام و کنیه‌ای فقط برای او تجویز شده، در مصداق اشتباه کرده‌اند و یا به عمد روایاتی که درباره حضرت مهدی ع می‌باشد بر محمّد حنفیه منطبق نموده‌اند، تا از این طریق کرامت، شرافت و امامت وی را توجیه کنند و مورد تأیید رسول خدا ص قلمداد نمایند. البته شخصیت محمّد حنفیه فاقد امتیاز نبوده است، چه این که وی در جنگ جمل و صفین در کنار امیرالمؤمنین دلاوری‌ها داشته و بنابر قولی، در جنگ صفین پرچمدار سپاه آن حضرت بوده است و او را به شجاعت‌هایش ستوده‌اند^۵.

۱- طبقات الکبری، ۶۷/۵.

۲- تنقیح المقال، ۱۱۲/۳.

۱- الملل و النحل، ۱۴۷/۱-۱۵۳.

۳- وفيات الاعیان، ۱۷۰/۴.

۴- وفيات الاعیان، ۱۷۱/۴.

۵- طبقات الکبری، ۶۷/۵.

محمد حنفیه به سال (۸۱ یا ۸۲ هـ.ق.) در سنّ ۶۵ سالگی در مدینه وفات یافت^۱.

«محمد حنفیه» و مسأله امامت

در این که آیا محمد حنفیه خود مدّعی امامت برای خویش بوده و یا پس از مرگش کسانی او را متّهم به این ادّعا کرده‌اند و فرقه‌ای تشکیل داده‌اند، آرای مختلفی وجود دارد. از برخی روایات استفاده می‌شود که پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام، شخص محمد حنفیه مدّعی امامت شد و یا علی بن الحسین علیه السلام در این مسأله به نزاع برخاست. مرحوم کلینی با ذکر سند، از زراره نقل کرده است:

امام باقر فرمود: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، محمد حنفیه از علی بن الحسین (امام سجّاد علیه السلام) تقاضا کرد تا ملاقاتی خصوصی با ایشان داشته باشد. ملاقات صورت گرفت. در این دیدار، محمد حنفیه به علی بن الحسین علیه السلام گفت: ای پسر برادر! تو خود می‌دانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره امامت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام وصیت فرمود و ایشان را به امامت منصوب داشت، ولی هم‌اکنون که پلرت حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیده، در زمینه امامت کسی را معرفی نکرده است. در این میان، من عموی تو و فرزند علی علیه السلام هستم و از نظر سنّی از تو بزرگ‌ترم، از این‌رو شایسته است که منصب امامت و رهبری شیعه از آن من باشد و این حق را برای من بدان!

امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: ای عموی من! از خداوند بیم داشته باش و آنچه حق تو نیست برای خویش نخواه! تو را نصیحت می‌کنم که از نابخردان نباشی و در این باره خوب بیندیشی. بدان که پدرم (حسین بن علی علیه السلام) بی‌وصیت از دنیا نرفته است. او پیش از این که متوجّه عراق شود، درباره امامت سفارش‌های لازم را کرده و عهدنامه‌ای نیز نوشته است و من را جانشین خود در امر امامت قرار داده، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را به من سپرده و اکنون نزد من است. بنابراین از ادّعی امامت دست بردار که مایه کوتاهی عمر

۱- انساب الاشراف، ۲۹۵/۳.

تو و گرفتاری ات خواهد شد. تو باید بدانی که خداوند متعال امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داده است و اگر به راستی از این ناحیه در شک هستی، آماده شو تا نزد حجرالاسود رفته و او را به داوری بگیریم!

امام باقر علیه السلام فرمود: این ملاقات میان محمد حنفیه و امام سجّاد علیه السلام در شهر مکه صورت گرفت (از این رو، امام سجّاد علیه السلام گواهی و داوری حجرالاسود را مطرح ساخت). محمد حنفیه پذیرفت، هر دو نزد حجرالاسود رفتند. امام سجّاد فرمود: نخست تو از «حجر» بخواه تا اگر تو امامی، بر امامت تو گواهی دهد. محمد حنفیه ناگزیر رو به حجر کرد و لب به دعا گشود و از خداوند خواست تا حجر را در تأیید امامت وی به سخن آورد! ولی دعایش نتیجه ای نداد! آن گاه امام سجّاد علیه السلام فرمود اگر تو وصی پیامبر و امام و صاحب ولایت بودی بی شک دعایت مستجاب می شد. سپس خود دست به دعا برداشت و فرمود:

«اسألك بالذي جعل فيك ميثاق الأنبياء و ميثاق الأوصياء و ميثاق النّس أجمعين لَمَا أَخْبَرْنَا مِنَ الوصِيّ و الإمام بعد الحسين بن عليّ عليهما السّلام؟».

یعنی تو را سوگند می دهم به آن کسی که پیمان انبیا و اوصیا و پیمان همه مردم را در تو قرار داد، که ما را آگاه سازی و بگویی وصی و امام پس از حسین بن علی علیه السلام کیست؟ ناگاه «حجر» به جنبش درآمد، گویی که می خواهد از جایگاهش جدا شود و سپس از آن شنیده شد: خداوندا (گواهی می دهم که) وصایت و امامت، پس از حسین بن علی علیه السلام، برای علی بن الحسین علیه السلام است.

در این هنگام، محمد حنفیه که به حقیقت پی برده بود، از امام سجّاد علیه السلام عنبرخواهی کرد و به راه افتاد و بنابر نقلی دیگر، خویش را بر قدم های امام افکند و به ولایت و امامت وی اقرار کرد!

هر چند برخی خواسته اند تا با استناد به این حدیث، محمد حنفیه را متهم کنند و

۱- الکافی، ۳۴۸/۱؛ اثبات الوصیة، ۱۴۷؛ اعلام الوری، ۲۵۳؛ دلائل الامامة، ۸۷؛ الاحتجاج، ۳۱۶/۲؛ کشف الغمّة، ۳۰۹/۲-۳۱۰؛ اثبات الهداة، ۲۳۳/۵، ۲۲۶-۲۲۸.

شخصیت وی را مخدوش شمارند ولی حق این است که اگر حدیث در مجموع مورد نظر قرار گیرد و پایان آن نیز ملاحظه شود، پرسش محمد حنفیه ناشی از ندانستن بوده و او با طرح مطالب نخستین خود، در حقیقت در پی شناخت واقعیت بوده، و آن‌گاه که حق را دریافته، تسلیم شده و امامت امام سجّاد علیه السلام را پذیرفته است. از جمله نکاتی که این نظر را تأیید می‌کند این است که گاه کسانی با این پندار که محمد حنفیه امام است نزد او می‌آمدند ولی محمد حنفیه آن‌ها را به برادرزاده‌اش (علی بن الحسین) رجوع می‌داد و می‌گفت امام، آن حضرت است. ابو خالد کابلی که مدت زیادی در خانه محمد حنفیه خدمت کرده بود و ارادت خاصی به وی داشت، بر این اعتقاد بود که محمد حنفیه نیز مانند پدر و دو برادرش (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) امام و حجّت خدا در میان خلق است.

ابو خالد می‌گوید: روزی به محمد حنفیه گفتم:

تورا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سوگند می‌دهم که حقیقت را به من بگویی! آیا تو خود همان امام و حجّت خدا که اطاعتش بر همگان واجب است، نیستی؟

محمد حنفیه گفت: امام من و امام تو و امام همه مسلمانان، علی بن الحسین (امام سجّاد) است!

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابو خالد کابلی نخست قایل به امامت محمد حنفیه بود ولی بارها شاهد بود که محمد حنفیه علی بن الحسین علیه السلام را با تعبیر یاسیدی (ای آقای من) مورد خطاب قرار می‌دهد! (و چنین خطایی از سوی کوچک‌تر نسبت به شخص بزرگ‌تر صورت می‌گیرد).

ابو خالد که محمد حنفیه را امام می‌پنداشت با مشاهده این موارد با تعجب از محمد حنفیه پرسید: تو پسر برادرت (علی بن الحسین) را با تعبیر یاسیدی مورد خطاب قرار می‌دهی در حالی که دیگران چنین تعبیری ندارند!

۱- اختیار معرفة الرجال، ۲۰، مناقب آل ابی طالب، ۱۵۹/۴؛ تنقیح المقال، ۱۱۱/۳.

محمد حنفیه گفت: علی بن الحسین علیه السلام امام راستین است، او حجر الاسود را به شهادت و گواهی طلبید و حجر به امامت او گواهی داد و بر من ثابت شد که وی سزاوار مقام امامت است!

بر این اسلس، می توان دریافت که محمد حنفیه خود مدعی امامت برای خویش نبوده است و بر فرض که در مقطعی امر بر او مشتبه شده، چنین پنداری به او دست داده باشد، در نهایت، حق را دریافته و به امامت امام سجّاد علیه السلام اقرار کرده است. چنان که کسانی چون ابو خالد کابلی و سید حمیری در آغاز امر می پنداشتند که محمد حنفیه امام است ولی بعدها بیش صحیح یافتند و در زمره شیعیان امام سجّاد علیه السلام درآمدند، اما برخی هم از این توهم و پندار بی اسلس، سوء استفاده کردند و با انگیزه های متفاوت، بر امامت محمد حنفیه اصرار ورزیدند و از وی امامی منتقم ساختند و قائم آل محمد علیه السلام به شمارش آوردند!

محمد حنفیه و رخداد عاشورا

از دیگر مواردی که برخی خواسته اند به سبب آن، شخصیت محمد حنفیه را زیر سؤال برده، وی را متهم به جدایی از خط ولایت کنند، شرکت نکردن او در کربلا و عدم همراهی وی با حسین بن علی علیه السلام می باشد. شک نیست که اگر حضور نیافتن وی در کربلا، بدون عذر واقعی بوده و عنوان تخلف از دعوت امام را به خود گیرد، شخص محمد حنفیه از عدالت و وثاقت ساقط خواهد بود، ولی سخن نخست در همین نکته است که آیا شرکت نجستن وی در زمره یاران حسین بن علی علیه السلام به چه علت بوده است؟ این سؤال برای هر کاوشگری که گام در تحقیق تاریخ آن عصر بگذارد مطرح است.

شخصی به نام مهنا بن سنان همین پرسش را از علامه حلی داشته است. او ضمن سؤال هایی می پرسد: نظر شما درباره محمد حنفیه چیست؟ آیا او معتقد به امامت

۱- اختیار معرفة الرجال، ۲۰، مناقب آل ابی طالب، ۱۵۹/۴؛ تنقیح المقال، ۱۱۱/۳.

حسن بن علی و حسین بن علی و امام سجّاد علیه السلام بوده است؟ و آیا کناره‌گیری او از واقعه کربلا بر اسلحی علری شرعی و موجّه بوده است یا نه؟ و در صورتی که تخلف او بدون علری شایسته باشد، محمّد حنفیه و عبدالله جعفر چه وضعی خواهند داشت؟

علامه حلّی در پاسخ می‌گوید: بی‌تردید اصل امامت از ارکان ایمان است و در کنار اصل توحید، عدل، نبوت و معاد مطرح می‌باشد و کسانی چون محمّد حنفیه و عبدالله جعفر، برتر و منزّه‌تر از آن هستند که به اصل امامت پایبند نبوده، در جرگه افراد فاقد ایمان قرار گیرند. اگر محمّد حنفیه در یاری امام حسین علیه السلام شرکت نجسته، به سبب بیماری بوده است و چه بسا نمی‌دانسته که سرنوشت برادرش به جنگ و شهادت منتهی می‌شود.

مرحوم مامقانی درباره نکتّه اخیر علامه حلّی نظر دارد و می‌گوید بیماری محمّد حنفیه در موقع بازگشت اهل بیت از سفر شام بوده است و نه هنگام حرکت حسین بن علی علیه السلام به سمت مکه و عراق، از این رو مامقانی معتقد است:

اولاً شهدای کربلا افراد معینی بودند که از آغاز حرکت برای حسین بن علی علیه السلام چهره آنان معلوم بود و ثانیاً حرکت حسین بن علی علیه السلام به سمت عراق، ظاهراً عنوان جهاد نداشت تا بر هر مسلمانی شرکت در آن واجب باشد. بنابراین کسی که مانند محمّد حنفیه از واقع امر اطلاعی ندارد به سبب عدم شرکت در چنین سفری، متهم نمی‌شود. افراد دیگری نیز مانند او در کربلا حضور نداشته‌اند و این عدم حضور مایه بی‌عدالتی آنان شمرده نشده است، زیرا حسین بن علی علیه السلام به آنان تکلیف نکرده بود که در این سفر همراه او باشند. با این بیان، همراه نبودن آنان با امام در این سفر، تخلف از امر امام و انحراف ایشان از مسأله امامت به حساب نمی‌آید!

علاوه بر این داوری‌ها، حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف و مدح محمّد حنفیه نقل شده است:

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: «قال امیر المؤمنین علیه السلام: إنّ المحامدَةَ تأبی أن

يعصى الله عزوجل. قلت: و من المحامدة؟ قال: محمد بن جعفر، محمد بن أبي بكر، محمد بن أبي حذيفة و محمد بن أمير المؤمنين ابن الحنفية^۱ رحمة الله عليهم^۲.
یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چند نفرند که «محمد» نام دارند و از معصیت خداوند ابا و اجتناب دارند؛ آنها عبارتند از محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حذیفه و محمد فرزند امیرالمؤمنین که مشهور به ابن حنفیه است. خدایشان رحمت کند.

البته در کتب‌های تاریخ، مطالب دیگری نیز به محمد حنفیه نسبت داده‌اند که دلایل کافی و مورد اعتقاد درباره آن نقل‌ها مشهود نیست؛ مانند این که گفته‌اند: وی بنا به دعوت یزید به شام رفته و با او بیعت کرده است^۳. بسیاری از مورخان به این گونه نقل‌ها اشاره نکرده‌اند و چه بسا آن را صحیح و شایسته نقل نیافته‌اند.

چگونگی پیدایش کیسانیه

با بیان این نکته که شخص محمد حنفیه مدعی مقام امامت برای خویش نبوده و سر در خط ولایت معصومین علیهم السلام داشته است، این سؤال جدی مطرح می‌شود که چگونه عدّه‌ای به امامت وی اعتقاد یافتند و فرقه کیسانیه را به وجود آوردند؟! آیا ممکن است کسی خود مدعی امامت نباشد ولی کسانی به امامت وی معتقد شوند؟!
پاسخ این سؤال از جهتی روشن و آسان است و از جهت دیگر نیاز به بررسی زمینه‌های سیاسی - اجتماعی آن عصر دارد. اصل این که کسی مدعی مقامی نباشد ولی عدّه‌ای بر اسس انگیزه‌ها و توهم‌های خاصی، برای او مقام‌ها و عناوینی بی پایه، قایل شوند، امری امکان‌پذیر است و تاریخ به روشنی از تحقق چنین مسأله‌ای خبر می‌دهد: «عیسی علیه السلام» به گواهی قرآن، هرگز مدعی مقام الوهیت برای خویش نبود و خود را هرگز

۱- حنفیه لقب مادر محمد بن امیرالمؤمنین می‌باشد. نام آن بانو خوله بنت جعفر بن قیس بوده است.

۲- همان.

تنقیح المقال، ۱۱۱/۳.

۳- انساب الاشراف، ۲۷۶/۳-۲۹۶.

فرزند خدا نخواند، اما مسیحیان چنین نسبت‌هایی به او دادند! ^۱ عَزَّيرِ هِرْكَزِ مَدْعَى نَبُودَ كِه فِرْزَنَدِ خُدَا سْتِ وَلِي «يهود» چنين نسبتی به او دادند! ^۲ بنا بر این چندان غير ممكن نيست كه محمد حنفيّه تا پايان زندگي لئس كسي را به امامت خود دعوت نكرده باشد و ادّعاي امامت نداشته باشد، ولي منحرفان و سودجوياني وي را به دروغ امام خوانده و از مباحثات اوليه محمد حنفيّه با امام سجّاد علیه السلام سوء استفاده کرده باشند. اما نکته شايسته بررسی این است كه چه عوامل و انگيزه‌هاي سياسي - اجتماعي در پيدايش اين اندیشه‌هاي انحرافي و ساختگي دخالت داشته است؟

زمينه‌هاي سياسي - اجتماعي پيدايش «كيسانيه»

به‌طور مسلم آنچه درباره امامت محمد حنفيّه از سوي فرقه كيسانيه مطرح شده است مربوط به سال‌هاي پس از شهادت حسين بن علي علیه السلام مي باشد. يعني قبل از سال ۶۱ هـ. ق. هرگز نشاني از كيسانيه يا ادّعاي امامت از سوي محمد حنفيّه براي خويش نيست. پس بستر پيدايش فرقه كيسانيه سال‌هاي تاريك و پر تشنج و بحراني پس از ۶۱ هـ. ق. است؛ روزگاري كه تقريباً تمامي نهادها و ارزش‌هاي ديني جامعه به شدت آسيب ديده و بحراني عقيدتي، اخلاقي، سياسي و اجتماعي بلاد اسلامي را تهديد مي‌کرد!

مسأله خلافت به وسيله معاويه تبديل به شاهنشاهي و وراثت شده بود. مردم

۱- در قرآن كريم آمده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ (توبه / ۳۰).

نصارا گفتند: مسيح فرزند خداست.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ (مائده / ۱۷).

كافر شدند آنان كه گفتند خدا همان مسيح فرزند مريم است.

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ﴾ (نساء/ ۱۷۲) مسيح هرگز ابا و پرهيز نداشت از اين كه بنده خدا

باشد.

۲- ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزْرِيْرُ ابْنُ اللَّهِ﴾ (توبه / ۳۰).

يهود گفتند: «عزير» فرزند خداست.

نه نظارتی بر دستگاه خلافت داشتند و نه حق اظهار نظر. جوانی خوشگذران، بی تعهد و بی تدبیر بر جامعه حکم می‌راند؛ بنی امیه - نسلی که بنیانشان بر پایه دین‌ستیزی و اشرافیت استوار بود - در همه پست‌های حسّس و کلیدی جامعه اسلامی نفوذ یافته بودند. حسین بن علی علیه السلام به عنوان مشخص‌ترین چهره دینی و معنوی زمان و فرزند پیامبر اسلام در جنگی نابرابر و با شیوه‌ای سفاکانه به شهادت رسیده بود.

این عوامل در مجموع فضایی آکنده از یأس و ناامیدی را در قلب مردم پدید آورده، بذر عصیان و طغیان را در قلب‌هایشان کاشته بود و از سوی دیگر ناکامی‌ها و شکست‌های مکرر روحیه انزواطلبی و آرمان‌سازی را در مردم تقویت می‌کرد.

از طرفی دستگاه خلافت که با آغشته ساختن دستان خویش به خون عزیزترین فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله خود را فاقد کم‌ترین پشتوانه اجتماعی و دینی می‌دید، برای حفظ خود راهی جز خشونت بی حد نمی‌شناخت. واقعه حرّه (هجوم لشکر یزید به مدینه و اقدام آنان به قتل‌ها و هتک حرمت‌های بسیار) و نیز حمله آنان به مسجد الحرام به وسیله سنگ‌ها و منجنیق‌ها، خود گواه بی‌باکی بنی امیه در ارتکاب هر جنایت به ساحت دین و جامعه بود. در چنین شرایطی، دردهای نهفته جامعه در جست‌وجوی مجالی است که بروز یابد و منتقدان و دردمندان در اندیشه یافتن گروه، تشکیلات و پایگاهی هستند تا در لوای آن عقده‌های خویش را بگشایند. بسیاری از شخصیت‌های واقعی و یا دروغین در چنین شرایطی ظهور می‌یابند و رهبری را به عهده می‌گیرند. رهبران راستین باید در این هنگام رسالت الهی خویش را ایفا کنند و نیروهای مردمی را به سوی رهایی از ظلم و استبداد یاری دهند و رهبری کنند. چنان‌که به فرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرد آمدن یاران و تجمّع مردم پیرامون رهبری، حجّت الهی را بر وی تمام می‌سازد و او ملزم به قیام خواهد بود.

اکنون باید دید که موضع امام سجّاد علیه السلام در قبال این نوع گرایش‌های اجتماعی چه بوده است. ما در این نوشته تحت عنوان «زندگی سیاسی امام سجّاد علیه السلام»، مفصّل‌تر به این نکته خواهیم پرداخت، اما فشرده سخن این است که امام سجّاد علیه السلام در مقام

رهبری قیام مسلحانه علیه بنی امیّه نبوده است، نه بدان جهت که قیام علیه بنی امیّه را صحیح نمی دانسته، و نه بدان جهت که قیام مسلحانه را جایز نمی شمرده است، بلکه وقایع تلخ گذشته به روشنی ثابت کرده بود که این گروه‌ها و جریان‌های سیاسی - اجتماعی، بهرغم همه شعارهای کوبنده‌ای که در مبارزه با استبداد می دهند، از صداقت و پایداری لازم برخوردار نیستند. جریان خوارج در جنگ نهران؛ برخورد سران سپاه و نیروهای رزمی امام حسن مجتبی علیه السلام با آن حضرت در جنگ با معاویه و خیانت بسیاری از آنان نسبت به رهبر خویش و منتهی شدن جنگ به صلح تحمیلی!؛ از همه آنها مهم‌تر، خیانت آشکار و شگفت‌انگیز کوفیان نسبت به حسین بن علی علیه السلام و دعوت مصرانه آنان از امام خویش برای در دست گرفتن رهبری سیاسی آنان و قرار دادن آن حضرت در برابر انبوه دشمن، زشت‌تر از همه، قرار گرفتن دعوت‌کنندگان از حسین علیه السلام در سپاه یزید، همه و همه دلایل روشن و گویایی بود که وظیفه امام سجّاد علیه السلام را در این میدان مشخص می ساخت.

با چنین نامردمی‌ها که از مردم زمامش دیده بود، و با آن پاک‌باختگانی که در صحنه عاشورا از پیکره جهاد اسلامی چونان شاخه‌های نخل بریده شده بودند، مجالی برای اعتماد به توبه نائبان و مدعیان جهاد و مبارزه باقی نمانده بود! و بر فرض که در آن میان تائبان صادقی هم وجود می داشتند، شمار و توانشان به اندازه‌ای نبود که امام با آنکا بر آنان جنگی دوباره را علیه امویان سامان دهد (چنان که منتهی شدن قیام تائبان به شکست، خود گواه این واقعیت است). بیش‌تر مردم آن روزگار ثابت کرده بودند که در برابر ظلم تلب نمی آورند، اما شیفته عدالت هم نیستند! فریادهایشان از درد استبداد است و نه به تمنای آزادی و دینداری!

کسی چون امام سجّاد که تا پایان عمر آثار زنجیرهای اموی را بر اندام داشت و جراحتهای عمیقی که آنان بر قلبش وارد ساخته بودند تا پایان زندگی‌اش هرگز التیام نیافت، نمی توانست عداوت حکومت اموی را در دل نداشته باشد. قلب او از همه امت ملتهدتر بود و درد او از همه شدیدتر و فریادش از همه رساتر! اما درفش را با که

می‌گفت؟ با کوفیان! یا شامیان! او را متهم می‌کردند که شمشیر پدر را در نیام فرو برده و بیرون نمی‌کشد! اما قبل از او علی علیه السلام نیز بیست و پنج سال سکوت کرد و حسن بن علی علیه السلام در نتیجه بی‌مهری و تزویر یارانش، دست از نبرد مسلحانه برداشت و...! در آن شرایط غیر منتظره نبود که تائبان واقعه عاشورا و از پانشتگان آن روز، باز هوس قیام به سرشان راه یابد! و انتظار داشته باشند که امام سجّاد علیه السلام به صورت علنی رهبری ایشان را برعهده گیرد! ولی امام زمینه را مساعد نمی‌دید و چه بسا صداقت را در چهره بسیاری از آنان نمی‌خواند! از این رو مدعیان قیام و مبارزه باید در اندیشه رهبری دیگر می‌بودند. در این دوران بود که قیام مختار و تبلیغ وی از محمد حنفیه صورت گرفت. این که مختار به چه انگیزه و یا چه عنوانی برای محمد حنفیه تبلیغ می‌کرده نکته‌ای است که خواهد آمد.

مختار و کیسانیه

مختار بن ابوعبیده بن مسعود ثقفی در سال اوّل هجرت، در طائف تولّد یافت. در دوران خلافت عمر، همراه پدر به مدینه آمد. پدرش در یوم الجسر که مسلمانان با ایرانیان در نبرد بودند، کشته شد. پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام، مختار از سرسخت‌ترین مخالفان عبیدالله بن زیاد به‌شمار می‌آمد؛ از این‌رو او را دستگیر کرده، به زندان افکندند و شکنجه دادند، ولی سرانجام با وساطت عبدالله بن عمر (که شوهر خواهر مختار بود) از زندان رهایی یافت. مختار پس از مرگ یزید (سال ۵۶ ه. ق.) عازم مکه شد تا با عبدالله بن زبیر علیه حکومت امویان همکاری کند. اما اختلاف نظرها مانع همکاری ایشان شد^۱. مختار به تنهایی در عراق به فعالیت پرداخت و هوادارانی گرد آورد و در صدد مبارزه مسلحانه علیه حکومت امویان برآمد.

بدیهی است که در هر جامعه به تناسب باورها و معتقدات آن می‌بایست برای انگیزش مردم و تشویق آنان به قیام از پایگاهی مورد قبول عامه مردم استفاده کرد. در

۱- مروج الذهب، ۳/۷۳-۷۴.

محیطی که مختار برای قیام زمینه‌چینی می‌کرد، گرایش‌های شیعی از ویژگی‌های آشکار بود. مردم آن سامان به‌رغم همه بی‌وفایی‌ها و عقب‌گردهایی که در حمایت از خاندان علی علیه السلام از خویش نشان داده بودند، در دل، شرافت و فضیلت خاندان علی علیه السلام را باور داشتند و از سوی دیگر سستی‌ها و کنده‌های گذشته، آنان را ملامت می‌کرد.

مختار، شرایط را به درستی دریافته بود، از این‌رو می‌بایست حرکت خویش را به‌گونه‌ای با خاندان علی علیه السلام مرتبط می‌ساخت. این بود که در آغاز کار، خود را نماینده محمد حنفیه، (فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام) معرفی کرد. چندی نگذشت که هفده هزار نفر پنهانی با او بیعت کردند. وقتی در نخستین مراحل قیام، والی کوفه (عبدالله بن مطیع) را شکست داد و کوفه را پایگاه مرکزی قیام قرار داد. در مرحله بعد، مختار به موصل لشکر کشید و بر آن نواحی نیز تسلط یافت. در این میان یکی از اهداف رسمی مختار و لشکریان او، انتقام گرفتن از کسانی بود که در واقعه عاشورا نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ظلم روا داشته و در جنگ علیه ایشان گامی مؤثر برداشته بودند. او سران سپاه یزید را کشت ولی پس از شانزده ماه جنگ و نبرد، در سن ۶۷ سالگی به دست مصعب بن زبیر به قتل رسید!

باید یادآور شد که قبل از قیام مختار، قیام توّابین رخ داد، که رهبر آن سلیمان بن سرد بود و به وسیله قوای امویان کشته شد و قیام توّابین سرکوب گردید. مختار پس از این جریان، قیام خویش علیه دستگاه امویان را آغاز کرد و طبیعی است که گروهی از توّابین و سرکوب‌شدگان قیام سلیمان بن سرد نیز در زمره هواداران مختار قرار گرفته باشند.

تمایز قیام توّابین و قیام مختار

فرقی که میان این دو قیام مشهود می‌باشد، این است که در قیام توّابین، تنها انگیزه قیامگران، انتقام از قاتلان حسین بن علی علیه السلام بود. آن‌ها با این حرکت می‌خواستند سهل‌انگاری‌ها و گناهان گذشته خود را جبران کنند، زیرا با شرکت نجستن در سپاه

۱- مروج الذهب، ۳/۹۶-۱۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ۳/۵۴۳؛ اعلام زرکلی، ۸/۷۰-۷۱.

حسین بن علی علیه السلام و تنها گذاشتن وی در مقابل دشمن، به شلّت خود را مجرم و مستحقّ عذاب الهی می دیدند و درصدد بودند به گونه‌ای آن گذشته تاریک را محو سازند. جز این، هدفی سیاسی یا عقیدتی برای آنان یاد نشده است. در قیام مختار وضع به گونه دیگری است. هر چند قیام مختار همانند قیام توّابین «انتقام از قاتلان حسین علیه السلام» را از شعارهای اساسی قرار داده بود، اما اهداف دیگری هم در قیام مختار دنبال می شد که بیش تر جنبه سیاسی داشت. درباره مختار، مطالب متفاوتی نقل شده که گاه با یکدیگر سازگار نیست. و همین امر، سبب شده که محققان درباره مختار، شخصیت و قیام او دو نظرگاه ناهم‌ساز ارائه کنند.

عقیده مختار درباره امامت علی بن الحسین علیه السلام

از برخی منابع استفاده می شود که مختار نه تنها به امامت علی بن الحسین علیه السلام معتقد بوده، بلکه مبارزات خویش علیه دستگاه اموی را فقط به منظور یاری اهل بیت علیهم السلام و انتقام از قاتلان ایشان صورت داده است و ائمه علیهم السلام برای او دعای خیر کرده و کارهای او راستوده‌اند.

در قبال این منابع، مدارکی وجود دارد که دقیقاً خلاف آن را ثابت می کند و چنین می نمایاند که مختار از امامت علی بن الحسین علیه السلام روی گردانده و به امامت محمد حنفیه (فرزند علی علیه السلام و برادر حسین بن علی علیه السلام) اعتقاد داشته است و حمایت او از محمد حنفیه و مستند ساختن نهضت خویش به وی، باعث پیدایش فرقه کیسانیه شد، و علی بن الحسین علیه السلام نه تنها کارهای او را امضا نکرده، بلکه از او تنفر و انزجار داشته و حتی او را مورد طعن و لعن قرار داده است.

روایاتی در مدح مختار

از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«لَا تَسُبُّوا الْمُخْتَارَ فَإِنَّهُ قَتَلَ قَتَلْتَنَا وَ طَلَبَ تَارَنَا وَ زَوَّجَ أَرَامِلَنَا وَ قَسَمَ الْمَالَ فِينَا عَلَيَّ

العُسرة)¹.

«به مختار ناسزا نگویند، زیرا او از قاتلان ما انتقام گرفت و زمینه ازدواج زنان بی سرپرست ما را فراهم آورد و در شرایط سختی و تنگ دستی به ما کمک رسانید».

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

«مردی از اهل کوفه به حضور امام باقر علیه السلام تشرّف یافت؛ خواست دست امام را ببوسد، امام مانع شد. آن حضرت از او پرسید: نامت چیست؟

مرد گفت: من ابو محمّد، فرزند مختار هستم.

امام دست او را گرفت و در کنار خود با گرمی جای داد.

ابو محمّد گفت: ای فرزند رسول خدا، مردم درباره پلرم سخنانی می گویند و او را

دروغگو می شمارند!

امام باقر فرمود: سبحان الله! پلرم به من خبر داد و سوگند یاد کرد که مهر زنان ما از اموالی است که مختار برای ما فرستاده است. او خانه های ما را بنا کرد و به خون خواهی شهدای ما برخاست، خدای او را رحمت کند»².

در بیانی دیگر، مختار چنین مدح شده است:

امام باقر علیه السلام به فرزند مختار فرمود: خداوند پلرت را رحمت کند! خداوند پلرت را رحمت کند! هیچ حقی از ما نزد کسی نبود، جز این که آن را برای ما بازپس گرفت!

از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«الحمد لله الذي أدرك لي ثاري من أعدائي و جزى الله المختار خيراً»³

«سپس خدای را که انتقام خون ما را از دشمنانمان گرفت و خداوند به مختار جزای

نیک دهد!»

روایت دیگری از رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام ثبت شده است که در آنها از مختار به عنوان کسی که انتقام فریة رسول خدا را از دشمنانشان می گیرد، یاد شده

۱- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۵.

۲- بحار الانوار، ۳۵۴/۴۵؛ تنقیح المقال، ۲۰۳/۳.

۳- اختیار معرفة الرجال، ۱۲/۷؛ مناقب، ۱۵۷/۴؛ اعیان الشیعه، ۶۳۶/۱.

است! چه بسا بر اسلس همین روایت میثم تمّار در روزگاری که مختار هنوز قیام نکرده بود و از سوی حکومت اموی زندانی بود به ملاقاتش رفت و بشارت آزادیش را به او داد و گفت که در آینده از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کشتندگان آنان انتقام خواهد گرفت^۱.

منهال بن عمرو می گوید: حضور امام سجّاد علیه السلام رسیدم، آن حضرت از من پرسید: منهال! حرمله بن کاهل اسدی^۲ چه شد و در چه حالی به سر می برد؟! منهال می گوید: عرض کردم وقتی من از کوفه بیرون آمدم او زنده بود. امام دست‌ها را به سوی آسمان برداشت و سه مرتبه فرمود: «خدایا حرارت آهن را به او بچشان!»

منهال می گوید: من از منزل آن حضرت به سوی کوفه رهسپار شدم؛ خبر قیام مختار را دریافت کردم و برای ملاقات او شتافتم، لحظه‌ای رسیدم که حرمله را دستگیر کرده بودند و مختار دستور داد دست و پای او را قطع کنند و وی را در آتش بسوزانند!^۳ ناگاه با دیدن این منظره گفتم: «سبحان الله».

مختار رو به من کرد و پرسید، آیا «سبحان الله» گفتن تو دلیلی داشت؟ آنچه میان من و امام سجّاد علیه السلام گذشته بود برای مختار نقل کردم و گفتم، تسبیح من بدان جهت بود که استجابت دعای امام سجّاد را به دست تو، مشاهده کردم. مختار از مرکب پیاده شد، دو رکعت نماز خواند و سجده آن را طولانی ساخت. پس از نماز از او خواستم تا برای صرف غذا میهمان من باشد، ولی او گفت: من به سپلس لطف الهی که دعای امام سجّاد را به دست من مستجاب کرده است، امروز را روزه خواهم بود^۴.

روایاتی در مذمت مختار

حبیب خثعمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: مختار مطالبی را به دروغ، منتسب

۱- تنقیح المقال، ۲۰۴/۳.

۲- تنقیح المقال، ۲۰۴/۳.

۳- حرمله کسی است که در مقاتل به عنوان یکی از عناصر فعال سپاه یزید در روز عاشورا معرفی شده و نقش عمده وی تیراندازی بوده است که با همین شیوه برخی از خاندان حسین علیه السلام را به شهادت رسانیده است.

۴- مناقب آل ابی طالب، ۱۴۵/۴. ۵- بحارالانوار، ۲۳۲/۴۵؛ اعیان الشیعه، ۶۳۶/۱.

به علی بن الحسین علیه السلام می ساخت و به آن حضرت نسبت می داد^۱.

یونس بن یعقوب می گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود:

«مختار نامه ای همراه هدایا برای امام سجّاد علیه السلام فرستاد، اما امام آن را نپذیرفت و نامه را نخواند و فرمود: من هدایای دروغگویان را نمی پذیرم و نامه آنان را نمی خوانم»^۲.

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

در روز قیامت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام از کنار دوزخ می گذرند، فردی از میان آتش فریاد برمی آورد و پیامبر و امیر مؤمنان را به یاری می طلبد، اما به او توجهی نمی کنند. آن مرد دوزخی، حسین بن علی علیهما السلام را صدا می زند و می گوید من کشنده قاتلان شما هستم. اکنون شما را به یاری می طلبم. رسول خدا از فرزندش حسین علیه السلام می خواهد تا او را شفاعت کند و او چنین می کند.

راوی حدیث می گوید: به امام صادق گفتیم: آن شخص کیست؟

امام فرمود: او مختار بن ابی عبیده ثقفی است.

پرسیدم: چرا در آتش می سوزد؟

امام فرمود: چون در اعتقاد او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خللی بوده است و اگر در قلب جبرئیل و میکائیل نیز خللی نسبت به آن دو باشد، در آتش خواهند سوخت^۳. در روایتی دیگر، انگیزه مختار از قیام، رسیدن به سلطنت و قدرت معرفی شده است و در آن روایت این نکته نیز آمده است که اگر در قلب جبرئیل و میکائیل نیز ذره ای از محبت دنیا باشد، خدا آن ها را در آتش می افکند^۴.

از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت بارها، مختار را نفرین کرده، می گفت:

«مختار به ما نسبت دروغ داده است و چنین گمان کرده که به او در مورد امامت سفارش شده است»^۵.

۱- تنقیح المقال، ۲۰۴/۳.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۶.

۳- بحار الانوار، ۳۳۹/۴۵ به نقل از سرائر.

۴- تنقیح المقال، ۲۰۵/۳.

۵- طبقات الكبرى، ۱۶۴/۵؛ تذکرة الخواص، ۲۹۴؛ تنقیح المقال، ۲۰۵/۳.

شخصیت مختار در نگاه امامیه

هر چند در مورد مختار و قیام او و نقش وی در شکل‌گیری فرقه کیسانیه، آرای مختلفی رسیده است، اما در مجموع دو نظرگاه عمده وجود دارد:

الف: برخی از محققان بر این عقیده‌اند که مختار، شیعه‌ای مخلص و معتقد به امامت علی بن الحسین علیه السلام بوده و هدفش از قیام، انتقام از قاتلان اهل بیت بوده و برای کارهای خویش از سوی امام سجّاد علیه السلام اجازه داشته است؛ زیرا اگر جز این بود برای او طلب رحمت نمی‌کردند و هدایایش را نمی‌پذیرفتند؛ در این بیش، نقش مختار در پیدایش فرقه کیسانیه و انحراف از امامت زین العابدین به کلی مورد انکار قرار گرفته است.^۱

مرحوم مامقانی از جمله کسانی است که درباره مختار چنین عقیده‌ای دارد و او را شیعه‌ای پاک و منزّه می‌داند و در ردّ و توجیه احادیث مذمت وی، بیانی تفصیلی دارد.^۲

ب: گروهی دیگر معتقدند که مختار هر چند با قیام خویش، از قاتلان اهل بیت علیهم السلام انتقام بایسته‌ای گرفت و تا اندازه‌ای جراحتهای عمیق عاشورائیان را التیام بخشید و هر چند ائمه برای او طلب رحمت کرده‌اند، ولی همه این‌ها دلیل آن نیست که او بهراستی هدفی جز حمایت از اهل بیت نداشته و هوای حکومت در سر نمی‌پرورانده است. شاد شدن اهل بیت از برخی کارهای او دلیل رضایت آنان به همه مواضع فکری و عملی وی نیست. او به هر حال خدمتی به اهل بیت کرده است و آنان برایش دعا کرده‌اند، ولی چه بسا در ادعاهای و اعتقادات و نیز رفتارهای نارسبایی‌ها و کجروی‌هایی هم بوده است.

علاّمه مجلسی، پس از نقل حدیث «شفاعت حسین بن علی علیه السلام» برای مختار و این که مختار دوزخی است، ولی به برکت خدمت‌هایی که برای اهل بیت انجام داده، سرانجام مورد شفاعت قرار می‌گیرد، می‌گوید: «این روایت جمع‌کننده و تلفیق‌دهنده میان احادیث مختلفی است که درباره مختار وارد شده است، با این بیان که مختار

۱- بحارالانوار، ۳۸۶/۴۵ سخنان «جعفر بن نما مصنف هذا الثأر».

۲- تنقیح المقال، ۲۰۴/۳.

هرچند در مراتب ایمان و یقین کامل نبوده و از سوی امام معصوم اجزاه صریحی در مورد اعمال خویش نداشته است، لکن از آنجا که کارهای شایسته بسیاری به وسیله او صورت گرفت و با برنامه‌های او قلب مؤمنان از جراحت‌های ستم التیام یافت، فرجامش به خیر و نجات است. در حقیقت مختار مشمول این آیه از قرآن می‌باشد که می‌فرماید: «و دسته‌ای دیگر هستند که به گناهانشان اعتراف کرده، عمل نیک و بد را به هم در آمیخته‌اند؛ امید است که خداوند ایشان را مورد آمرزش قرار دهد»^۱. و اما من درباره مختار از کسانی هستم که از داوری کردن باز ایستاده‌اند، هر چند مشهور میان علمای شیعه این است کارهای او ارزنده و شخصیت او شایسته مدح است»^۲.

انگیزه‌های سیاسی در شکل‌گیری کیسانیه

محور اصلی سخن در این قبیل، بررسی امامت امام سجّاد علیه السلام می‌باشد؛ از این رهگذر، به ضرورت، نگاهی به منکران امامت زین العابدین (کیسانیه) افکنندیم تا حجت و منطق و انگیزه آنان را بشناسیم و این نگاه به بررسی شخصیت محمد حنفیه و مختار به عنوان دو عنصر مطرح در فرقه کیسانیه انجامید. اکنون به موضوع اصلی باز می‌گردیم و از آنچه به اختصار یادآور شدیم، نتیجه می‌گیریم.

شرایط تاریخی - سیاسی - اجتماعی عصر امام سجّاد علیه السلام می‌نمایاند که انگیزه‌های سیاسی، بیش از هر انگیزه و دلیل دیگر در شکل‌گیری «فرقه کیسانیه» دخالت داشته است. مطرح شدن محمد حنفیه در قیام مختار به جای علی بن الحسین علیه السلام یا به دلیل تقیّه امام سجّاد از حضور مستقیم در جریان قیام بوده و محمد حنفیه به عنوان نماینده آن حضرت در این حرکت مطرح شده بعدها از سوی عناصر ناآگاه و یا مغرض نقشی اصیل به او داده شده است و یا این که به راستی محمد حنفیه در این دوره خود را امام می‌شمرد و بعدها در مباحثه با امام سجّاد متقاعد شده است که امامت از آن زین العابدین است و نه او.

۱- توبه / ۱۰۲.

۲- بحار الانوار، ۳۳۹/۴۵.

احتمال سوم این است که مختار صرفاً برای پیشبرد اهداف خویش، حرکتش را منتسب به محمد حنفیه کرده است، بی آن که اجازه ویژه‌ای از سوی او داشته باشد. در این راستا مختار از محمد حنفیه به عنوان مهدی^۱ یاد کرده تا هواداران و هوخواهان بیش‌تری را گرد آورد.

احتمال چهارم این است که اصولاً مسأله امامت محمد حنفیه نه در دوران قیام مختار بلکه در عصر حکومت عباسیان، ساخته و پرداخته شده تا از نقطه‌های مبهم و کور گذشته، مستندهایی برای حکومت عباسیان، پرداخته شود.

هر یک از این احتمالات که تقویت شود، این نکته به دست می‌آید که به هر حال اعتقاد به امامت «محمد حنفیه» دارای دلایل علمی و مستند به نصوص و منابع شرعی نیست و شرایط خلص سیاسی آن عصر، پندارهای فرقه کیسانیه رارقم زده است. البته از قراین استفاده می‌شود که نخست احتمال سوم و سپس احتمال چهارم نزدیک‌تر به واقع است؛ زیرا به هر حال مختار برای جذب نیروهای متمایل به تشیع ناگزیر بود خود را به پایگاهی علوی مستند سازد تا قیامش مشروعیت و مقبولیت عام پیدا کند. بعدها عباسیان نیز برای تضعیف پایگاه امامت، به شلّت نیازمند اندیشه‌ای بودند که مردم را از اطراف ائمه معصومین علیهم‌السلام متفرق ساخته و به مرکزیتی متوجه سازند که برایشان مسأله‌ساز نباشد و کیسانیه و اعتقاد به امامت محمد حنفیه‌ای که حضور در زمان ندارد و زندگی را بدرود گفته - و یا به اعتقاد کیسانیه در غیبت به سر می‌برد! - همان مرکزیت و قبله‌گاه مورد پسند بنی‌عبّس به‌شمار می‌رفت.

۱- در نامه‌ای که مختار برای متقاعد ساختن ابراهیم بن اشتر به او داده، چنین اظهار داشته که نامه از سوی محمد حنفیه است و از محمد حنفیه یا نام محمد مهدی یاد شده است! تاریخ طبری، ۹۹/۴؛ بحارالانوار،

شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجّاد علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام در محراب عبادت و معنویت

امام سجّاد، زین العابدین علیه السلام، پیشوای متّعین، در عصری که سفاکان و دین‌گريزان، محراب را با خون اولیای خدا گلگون می‌ساختند و حق‌گویان برخاسته از محراب را به جرم سر فرود نیاوردن در برابر غیر خدا، مورد سخت‌ترین آزارها و نارواترین دشنام‌ها قرار می‌دادند و مأذنه‌های هدایت و مناره‌های دین را ناجوانمردانه به خون تکبیرگویان عزّت و دینداری می‌آغشتند، آری در چنین عصری، از محراب، مأذنه‌ای رفیع، رفیع‌تر از همه برج‌ها ساخته بود تا نجواهای پنهانی‌اش را رساتر از هر فریاد به گوش غفلت‌زدگان و راه‌گم‌کردگان زماش و نیز فرزندان آینده تاریخ اسلام برساند.

علی بن الحسین علیه السلام چنان در این میدان می‌کوشید که وقتی فاطمه، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام آن تلاش طاقت‌فرسا و آن عبادت بی‌وقفه را در فرزند برادرش مشاهده کرد، بر سلامتی او بیمناک شد و از جابر بن عبدالله یاری خواست تا شاید امام سجّاد علیه السلام را از آن همه زحمت و مرارت که در مسیر عبادت به خویش روا می‌داشت باز دارد.

به جابر گفت: تو می‌دانی که ما خاندان رسول الله، حقوقی بر شما داریم؛ از آن جمله این است که اگر خطری ما را تهدید کند، شما باید به یاری ما بشتابید. اینک فرزند برادرم از کثرت عبادت، خویش را در معرض خطر قرار داده است. از او دیدار کن و از وی بخواه تا قدری نیز استراحت کند.

جابر به حضرت امام سجّاد علیه السلام رسید، حضرت را در حال عبادت یافت در حالی که بدن آن گرامی به شلّت ضعیف شده بود. جابر نگرانی عمّه آن بزرگوار را به ایشان یادآوری کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نه این است که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما قرار داده و جهنّم را برای دشمنان شما؟ پس تحمل این همه رنج در مسیر عبادت برای چیست؟

امام سجّاد علیه السلام فرمود: ای جابر! تو از اصحاب رسول خدایی و می دانی که جدّم رسول خدا با این که مورد غفران عامّ و همه جانبه خداوند بود و آیه **﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾**^۱ به وی اطمینان همیشگی می داد، اما باز هم چنان خدای را عبادت می کرد که قدم هایش متورّم می شد و چون علّت آن همه سعی در عبادت را از وی می پرسیدند می فرمود: **«أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»** یعنی آیا من نباید در برابر خداوند، بنده ای شکرگزار باشم؟!^۲

امام صادق علیه السلام در توصیف عبادت های امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: در امت اسلامی هیچ کس نتوانست همانند رسول خدا به عبادت اهتمام ورزد جز علی بن ابی طالب علیه السلام. او چنان عبادت می کرد که گویی بهشت و دوزخ را می بیند....

آن گاه فرمود: در میان اهل بیت امیرالمؤمنین شبیه تر از همه به اوزین العابدین علیه السلام می باشد چه این که در راستای عبادت چنان پیش تاخت که فرزندش امام باقر علیه السلام وقتی به پلر نگریست، اثر عبادت را در چهره اش آشکار یافت و از مشاهده حال پلر گریست. امام سجّاد که علّت گریستن فرزند را دریافته بود فرمود: آن نامه و صحیفه ای را که عبادت های علی علیه السلام در آن ثبت شده بیاور! امام باقر علیه السلام نامه را به پلر داد و آن حضرت مشغول مطالعه شد. پس از لختی مطالعه، درنگ کرد و آهی عمیق از سینه برآورد و گفت: کیست که بتواند مانند امیرالمؤمنین علیه السلام، آن همه عبادت خدا کند؟^۳

۱- فتح / ۲.

۲- امالی طوسی، ۶۳۷؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۶۱/۴-۱۶۲؛ بحار الانوار ۶۰/۴۶-۶۱.

۳- اعلام الوری، ۲۵۵.

در باره آن حضرت نقل کرده اند که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد. وقتی به وی گفتند که شما بیش از جدّتان علی علیه السلام عبادت می کنید، امام اظهار داشت: «مه آئی نظرتُ فی عمل علی صلوات الله علیه يوماً واحداً فما استطعت أن أعده من الحول الی الحول»^۱. «من در عمل یک روز علی علیه السلام نگریم و تأمل کردم و دریافتم که قادر نیستم در طول یک سال اعمالی انجام دهم که با عمل یک روز امیر المؤمنین علیه السلام برابری کند». البته ممکن است منظور حضرت، عبادت از نظر کمی نباشد بلکه به جنبه کیفی و ارزشی عمل اشاره داشته باشد؛ چنان که این معنا از برخی روایات دیگر نیز استفاده می شود، به ویژه روایاتی که می گوید: ضربت علی علیه السلام در روز جنگ خندق بر عبادت جنّ و انس فضیلت و شرافت دارد.

امام سجّاد علیه السلام در آستانه نماز

امام سجّاد علیه السلام چون برای نماز آماده می شد و وضو می گرفت، رنگ رخسارش دگرگون می شد و چون از علت آن می پرسیدند، پاسخ می داد: «آیا می دانی که می خواهم به آستان چه بزرگی راه یابم و در مقابل چه مقامی قرار بگیرم؟»^۲. بارها می دیدند که وقتی امام زین العابدین علیه السلام وضو گرفته، به انتظار رسیدن وقت نماز به سر می برد، از شلّت خضوع در برابر حق و احسلس بندگی به درگاه خدا، آثار نگرانی در اندامش ظاهر بود^۳.

علی بن الحسین علیه السلام، سیّد السّاجدین

زیادی سجده ها و تداوم هر سجده امام علی بن الحسین علیه السلام سبب گردید که آن حضرت را سیّد السّاجدین لقب دهند، و چون این سجده های طولانی و فراوان،

۱- دلائل الامامة، ۸۴.

۲- الارشاد، ۱۴۳/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۵؛ کشف الغمّه، ۲۷۹/۲؛ فصول المهمّة، ۲۰۱.

۳- حلیة الأولیاء، ۱۳۳.

بر پیشانی آن پیشوای متّین اثر گذارده و پوست آن زبر شده بود، به ایشان «ذوالثّفنّت» می گفتند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: پدرم هیچ نعمتی را به یاد نمی آورد مگر این که با یاد آن به درگاه خداوند سجده می برد. هنگام قرائت قرآن چون به آیه های سجده می رسید و نیز به وقت خطر و احتمال رخداد حادثه ای ناگوار و همچنین پس از پایان نمازهای فریضه و یا هر زمان که موفق می شد خدمتی انجام دهد و میان دو مؤمن را اصلاح کند، سر به سجده می نهاد و خدا را سپس می گفت.^۱

یکی از خدمتکاران آن حضرت، امام را چنین یاد می کند:

«روزی مولایم به سوی صحرا رفت و من همراه وی بودم. در گوشه ای از صحرا به عبادت پرداخت. به هنگام سجده سر را بر سنگ های زبر و درشت می نهاد و باگریه و تضرّع یاد خدا می کرد. سعی کردم تا آنچه حضرت می گوید بشنوم. آن روز شمردم که امام در سجده خویش هزار مرتبه گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا».

چون امام سر از سجده برداشت، صورت و محاسنش به اشک هایش آغشته بود.^۲ دعاها و تعبیرهایی که امام سجاد علیه السلام در نیایش با خدا و به ویژه در حال سجده به کار می گرفت خود، در اوج عبودیت و بندگی و معرفت حق بود. از جمله ذکرهای آن امام در حال سجده چنین است:

«إِلَهِي عُبَيْدُكَ بِفِئَاثِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِئَاثِكَ، سَائِلُكَ بِفِئَاثِكَ، فَفَقِيرُكَ بِفِئَاثِكَ».^۳

در بسیاری از روایت نقل شده است که آن حضرت خویش را موظّف می داشت تا در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز بگذارد و این برنامه را تا پایان عمر عملی می ساخت.^۴

۱- مناقب آل ابی طالب، ۴/۱۸۱.

۲- اللهوف فی قتلی الطفوف، ۹۲؛ احقاق الحق، ۲۶/۱۲.

۳- الارشاد، ۱۴۴/۲؛ روضة الواعظین، ۱۹۸؛ اعلام الوری، ۲۵۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۴/۳۹۳؛ فصول المهمّة،

۲۰۲؛ كشف الغمّة، ۲۷۳/۲؛ نورالابصار، ۲۸۱.

۴- تاریخ دمشق، ۴۴/۱۶۳؛ مطالب السؤل، ۲۷۴؛ احقاق الحق، ۴۳/۱۲.

انجام هزار رکعت نماز در یک شبانه روز، آن هم برای کسی که می بایست به امور زندگی و مسایل اجتماعی بپردازد، چه بسا در ذهن بعید بنماید، ولی شرایط خاصّ زندگی آن حضرت و محدودیت‌های شدیدی که خلفا برای آن امام به وجود آورده بودند، عملاً مجال بیش تری به امام سجّاد علیه السلام می داد تا به این برنامه بپردازد.

شایان توجه است که این‌گونه روایت را بیش تر نویسندگانی ثبت کرده‌اند که علی بن الحسین علیه السلام را به عنوان امام مفترض الطّاعه نمی شناخته‌اند و وی را صاحب کرامت و معجزه نمی دانسته‌اند و از او به عنوان شخصیتی ممتاز و معنوی و فرزندی نمونه از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرده و لقب زین العابدین و سیّد الساجدین را به وی داده‌اند!

علی بن الحسین علیه السلام و اهتمام به حجّ

راویان و مورّخان برای امام سجّاد علیه السلام بیست سفر به حجّ، ثبت کرده‌اند، آن هم سفرهایی که آن حضرت فاصله میان مکه و مدینه را پیاده طی کرده است. امام در این سفرها، مرکب به همراه داشت، ولی مصمّم بود تا طریق خانه خدا را با پای خویش بییماید و در مسیر محبوب، از وجود خود مایه بگذارد^۱. عرفان و حبّ امام به خداوند، بر تمامی اعمال عبادی او پرتوافکن بود و به همه برنامه‌ها و عبادات وی رنگی الهی و جلوه‌ای معنوی می بخشید. یکی از حالات درس آموز امام علیه السلام هنگام پوشیدن لبلس احرام بود. چنان که:

«وقتی آن حضرت لبلس احرام می پوشید، رنگش از یاد خدا و جلال او تغییر می کرد و چنان در جذبۀ معنویت حق قرار می گرفت که از گفتن «لبیک» نیز ناتوان می آمد. همراهان حضرت با دیدن وضع معنوی وی به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و می پرسیدند: چرا لبیک نمی گوید؟»

۱- حلیة الاولیاء، ۱۳۳/۳؛ تذکرة الحفاظ، ۷۵/۱؛ فصول المهمّة، ۲۰۱؛ الصواعق المحرقة، ۲۰۰/۳-۲۰۱؛

نورالابصار، ۲۸۰؛ مشارق الانوار، ۸۹.

۲- القاب الرسول وعترة (مجموعه نفیسه)، ۵۱؛ الارشاد، ۱۴۴/۲؛ اعلام الوری، ۲۵۶.

امام در پاسخ ایشان می فرمود: بیم آن دارم که لَبَّیک بگویم ولی خداوند در جوابم ندا دهد: «لا لَبَّیک»!

امام هم‌چنان تا پایان اعمال حج، در جذبه‌ای الهی و توجّهی خاص به خداوند قرار داشت^۱.

رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان

از بارزترین امتیازهای ائمه علیهم السلام بر سایر انسان‌ها، این است که انسان‌ها معمولاً با گرایش به بُعدی از ابعاد معنوی یا مادی، از سایر جنبه‌ها غافل می‌شوند، ولی امامان علیهم السلام در پرتو هدایت ویژه حق، از افراط و تفریط ایمن‌اند و در رفتار فردی و اجتماعی و اعمال عبادی و معنوی و نیز زندگی آنان، تعادلی منطقی و معقول مشهود است و این ویژگی است که ایشان را سزاوار جایگاه امامت و شایسته الگو بودن برای خلق، ساخته است.

در ملاک‌های بشری و انسان‌های معمولی، کسی که دارای آن حالات فوق‌العاده در نماز و وضو و دعا و مناجات و حجّ و... باشد و در سجده‌هایش صدها و هزارها مرتبه، ذکر خدا را تکرار کند، انسانی است منزوی که تمام وقت و عمر خود را صرف عبادات فردی می‌کند و به هیچ نیازی از نیازهای زندگی مادی و حیات اجتماعی توجّه ندارد! در حالی که زندگی امام سجاد علیه السلام خلاف این برداشت را به اثبات می‌رساند. وی با وجود آن همه دعاها و مناجات‌های طولانی و کم‌نظیر، از جامعه خود و نیازها و واقعیت‌های زمانش غافل نیست بلکه در میدان وظایف اجتماعی و اخلاقی نیز پیشوایی الگو و نمونه است. به راستی جای تأمل و پندآموزی و هم‌چنین شگفتی دارد که زینت عبادت‌گران، سرور سجده‌گزاران و مقتدای زاهدان و متّقیان، با آن همه سجده‌های طولانی و شب‌زنده‌داری‌های مداوم، مخارج زندگی صد خانواده محروم مدینه را

۱- کفایة الطالب، ۳۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۹۲/۴؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ۴۳۵/۶-۴۳۶؛ تهذیب التهذیب،

متکفّل بوده، نیازهای آنان را برآورده می ساخته است^۱. چقدر فاصله است میان زندگی اثر آفرین امام سجّاد علیه السلام با آنان که به خیال زهد و عبادت، چشم از همه واقعیّت‌های زمانشان فرو بسته و نه تنها قادر به اداره چند نیازمند و مستمند، بلکه قادر به اداره زندگی فردی خویش نمی باشند و به ادّعی زهد و درویشی کشکول نیاز نزد دیگران دراز می کنند و یا مخارج زندگی خود را از درآمدهای عمومی و کمک‌های بلاعوض و بیت‌المال تأمین می کنند!

تشریح و توضیح حالات معنوی و عبادت‌های طولانی ائمه و هم‌چنین امام سجّاد علیه السلام همیشه این نگرانی را ایجاد می کند که مبادا، انزواگرفتگان و عزلت‌جویان بی‌خاصیّتی که نه به کار خویش می آیند و نه به کار خلق و نه تأثیری در پیشبرد دین و دنیا دارند، آن همه عبادت را دلیل حضور نداشتن ائمه در مسایل جاری زمانشان تصوّر کنند و روش نادرست خویش را با این تصوّر بی جا توجیه نمایند!

کمک به محرومان، در نهان

محمد بن اسحاق می گوید: بسیاری از خانواده‌های محروم و نیازمند مدینه، شبانگاه از لطف و بخشش مردی ناشنلس بهره‌مند می شدند که هرگز او را نشناختند مگر زمانی که علی بن الحسین علیه السلام درگذشت و آن مرد ناشنلس دیگر به سراغ آنان نیامد. آن‌گاه بود که دانستند آن امدادگر ناشنلس، زین العابدین علیه السلام بوده است^۲.

ابوحمزّه ثمالی (م ۱۵۰ ه.ق.) می گوید: امام زین العابدین علیه السلام در تاریکی شب، نان و نوای مستمندان را بر دوش می کشید و به‌طور ناشنلس آن را انفاق می کرد و می فرمود: «إِنَّ صَدَقَةَ السَّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ». یعنی صدقه پنهانی، خشم الهی را فرو می نشاند^۳. چنین بود که پس از شهادت آن گرامی، وقتی بدنش را غسل می دادند، آثاری بر

۱- طبقات الکبری، ۱۷۲/۵؛ تذکرة الخواص، ۲۹۴؛ کشف الغمّه، ۲۶۶/۲.

۲- تاریخ دمشق، ۳۸۳/۴۱؛ کشف الغمّه، ۲۶۶/۲.

۳- دعائم الاسلام، ۲۴۱/۱؛ حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳؛ کشف الغمّه، ۲۶۶/۲؛ بحار الانوار، ۸۸/۴۶.

پشت و شانه‌های وی مشاهده گردید و چون علّش را پرسیدند، دانستند که آن‌ها آثار کوله‌بارهایی است که امام علیه السلام برای تهیدستان بر دوش می‌کشیده است.^۱

ابن سعد (متوفای حدود ۲۰۰ ه. ق) می‌نویسد: چه بسا نیازمندانی که به حضور امام سجّاد علیه السلام می‌رسیدند و قبل از اظهار نیاز، خواسته خود را از امام دریافت می‌کردند و امام می‌فرمود: «صدقه قبل از این که به دست نیازمند برسد، نخست به دست خداوند می‌رسد»^۲.

یکی از پسر عموهای آن حضرت، مستمند و نیازمند بود و امام همیشه در نهران و به‌طور ناشنلس وی را کمک می‌کرد. اما از آن‌جا که امام را نمی‌شناخت، همواره از آن حضرت گله‌مند و شاکی بود که چرا به وی رسیدگی نمی‌کنند! امام سجّاد علیه السلام با شنیدن گلایه‌های او، خویش را معرفی نکرد و هرگز به او نفرمود که آن ناشنلس امدادگر منم. وقتی که امام بلرود حیت گفت، پسر عموی گلایه‌گزار، از واقعیت آگاه شد و در کنار قبر آن حضرت به گریه و غلرخواهی نشست.^۳

«سفیان بن عیینّه» از زهری نقل می‌کند: شبی سرد و بارانی، امام علی بن الحسین، زین‌العابدین را در کوچه‌های مدینه دیدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت گرفته و عزم خانه تهیدستان دارد. به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! چه بر دوش دارید؟ امام فرمود: سفری در پیش دارم و توشه آن را آماده کرده‌ام و می‌خواهم در جای امنی قرار دهم.

عرض کردم: اجازه می‌دهید خدمتکار من شما را در حمل این آذوقه کمک کند؟

امام فرمود: خیر.

گفتم: اجازه بدهید خودم شما را کمک کنم.

امام باز هم فرمود: خیر! چیزی که در سفر به کار من می‌آید، چرا خودم آن را متحمّل

نشوم، تو را به خدا سوگند مرا تنها بگذار!

۱- دعائم الاسلام، ۲۴۱/۱؛ حلیة الاولیاء، ۱۳۵/۳؛ کشف الغمّه، ۲۶۶/۲؛ اعیان الشیعه، ۶۳۳/۱.

۲- طبقات الکبری، ۱۶۶/۵. ۳- کشف الغمّه، ۳۰۳/۲.

آن شب گذشت، چندی بعد خدمت امام رسیدم و عرض کردم: آن سفر که عازم بودید چگونه صورت گرفت؟

امام فرمود: آن سفر، از آن نوع سفرها که تو پنداشتی نبود، منظور من سفر آخرت بود و من برای آن جهان، با دوری از حرام، بخشش و انجام کارهای نیک، خود را آماده می‌کنم^۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: چه بسیار مواردی که پدرم، در کنار یتیمان و بینوایان می‌نشست، و با دست خویش به آنها غذا می‌داد و برای آنان که عیالمند بودند، غذا می‌فرستاد^۲.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علی بن الحسین علیه السلام در روزهایی که روزه داشت گاه با دست خود غذا می‌پخت و هنگام افطار، آنها را به خانه نیازمندان می‌فرستاد و چه بسا مواردی که از آن غذا برای خود آن حضرت باقی نمی‌ماند و بانان و خرما افطار می‌کرد^۳. برخورد امام با نیازمندان، برخورد فردی توانمند و برتر با فردی زیر دست و منت‌پذیر نبود، بلکه آن حضرت سعی داشت تا هنگام رفع نیاز مستمندان، در ایشان آثار تذلل و کوچکی آشکار نگردد. از این رو، قبل از اظهار نیاز، به آنان کمک می‌کرد و می‌فرمود: «مرحباً بمن یَحْمِلُ زَادِي إِلَى الْآخِرَةِ». «آفرین بر کسی که توشه مرا به سوی آخرتم بر دوش کشد و مرا یاری دهد»^۴.

عفو و گذشت در روابط اجتماعی

از جمله صفات بارز امام سجّاد علیه السلام تحمل و شکیبایی او در برابر ناگواری‌ها و گذشت از کسانی است که نسبت به وی بی‌حرمتی یا جفا کرده بودند. مردان الهی، همیشه تاریخ

۱- علل الشرائع، ۲۳۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۶۶/۴.

۲- الخصال، ۶۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۶۶/۴-۱۶۷.

۳- فروع کافی، ۶۸/۴؛ من لا یحضره الفقیه، ۱۰۵/۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۶۸/۴.

۴- تذکرة الخواص، ۲۹۴؛ کشف الغمّه، ۲۶۳/۲.

دشمنانی داشته‌اند که گاه به سبب ناآگاهی و زمانی به دلیل دنیاپرستی و دنیاداری با آن‌ها به ستیز برخاسته‌اند. امام سجاد علیه السلام نیز در عصر حاکمیت جور و جهل امویان می‌زیست و دستگاه خلافت به عناوین مختلف از اهل بیت و فرزندان علی علیه السلام عیب‌جویی و بدگویی می‌کرد. مردم عامی و جاهل جامعه در اثر تبلیغ سوء آن‌ها، نسبت به شخصیت ائمه بدگمان شده بودند و گاه در برخوردهای اجتماعی علیه ایشان به ناسزاگویی می‌پرداختند.

نقل شده است مردی با مشاهده علی بن الحسین علیه السلام دهان به اهانت گشود و سخت ناسزا گفت. امام همراهانی داشت که خواستند آن مرد را تنبیه کنند، اما امام مانع شد و فرمود: متعرض او نشوید! سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: «کار ما بیش از این‌ها بر تو پوشیده است، اگر نیازی داری بگو تا برآوریم».

مرد از این صبر و شکیبایی و گذشت و بزرگواری و نیز آن لحن ملایم و محبت‌آفرین به شلّت متأثر شد، شرم تمامی وجوهش را در بر گرفت تا آن‌جا که صورت از خجالت پوشانید و دیگر نمی‌توانست به صورت امام نگاه کند. امام دستور داد تا خدمتکارانش هزار درهم در اختیار او قرار دهند. از آن روز به بعد، هرگاه آن مرد، امام را می‌دید، می‌گفت: گواهی می‌دهم که تو از فرزندان رسول خدایی و از خاندان وحی و نبوتی!

هشام بن اسماعیل، والی مدینه بود و در ملت فرمانروایی خود، امام سجاد علیه السلام را مورد آزار و اذیت‌های بسیار قرار داد. سرانجام ولید او را از حکومت عزل کرد و منادیان ولید در مدینه ندا دادند: «هر کس در زمان فرمانروایی هشام مورد ظلم قرار گرفته و یا حقی از او ضایع شده است می‌تواند حق خود را از وی مطالبه کند».

هشام بیش از همه از جانب امام سجاد علیه السلام بر خود بیم داشت، زیرا در حق آن حضرت بیش از دیگران جفا کرده بود! اما بر خلاف تصور او، هنگامی که امام علیه السلام با وی روبه‌رو شد، سلام کرد و به یاران خود نیز سفارش نمود که متعرض او - که اکنون ضعیف و ناتوان است - نشوند، و سرانجام امام علیه السلام به او اطمینان داد و فرمود: «ای هشام بن

۱- تاریخ دمشق، ۳۹۴/۴۱: کشف الغمّه، ۲۷۳/۲، ۲۹۶: تهذیب الکمال، ۳۹۷/۲۰: نورالابصار، ۲۸۳.

اسماعیل! تا می توانی رضایت مظلومان و بی پناهان را جلب کن و از ناحیه ما نگران نباش! ^۱.

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

یکی از عموزاده های امام سجّاد علیه السلام به نام «حسن بن حسن» با آن حضرت کدورتی پیدا کرده بود. روزی حسن وارد مسجد شد و امام زین العابدین علیه السلام را در آن جا دید، بی درنگ به پرخلش و تندگویی پرداخت و آن حضرت را آزرده خاطر ساخت، ولی امام در برابر سخنان او کمترین عکس العملی از خود نشان نداد، تا حسن از مسجد خارج شد.

شب هنگام، امام سجّاد علیه السلام به خانه وی رفت و به او فرمود: «برادر! آنچه امروز در حضور اهل مسجد درباره من گفתי اگر راست باشد، از خداوند می خواهم که مرا بیمارزد و اگر دروغ باشد، از خداوند می خواهم که تو را بیمارزد. درود بر تو و رحمت و برکت خدا شامل حال تو باد!»

امام این سخنان را گفت و از او جدا شد. حسن که هرگز انتظار چنین برخوردی را از امام نداشت و خود را برای شنیدن سخنان تند و کوبنده آماده کرده بود، وقتی خویش را در برابر کوهی از بزرگواری و شرافت یافت، شرمنده شد و در پی حضرت با چشمی گریان روان گردید و از امام عذر می طلبید. امام بر حالتش رقت آورد و به او اطمینان داد که وی را بخشیده است ^۲.

اهتمام به آزادی بردگان

یکی دیگر از خدمات های اجتماعی امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام، سعی و جدیت آن حضرت در دستیابی بردگان به آزادی بود. امام سجّاد علیه السلام غلامان و کنیزان بسیار می خرید، اما نه برای کار کشیدن از ایشان، بلکه به منظور تربیت اخلاقی و دینی و

۱- تاریخ طبری، ۲۱۷/۵؛ تذکرة الخواص، ۲۹۵؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۷۷/۴.

۲- الارشاد، ۱۴۶/۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۷۰/۴؛ کشف الغمّه، ۲۶۲/۲.

سپس فراهم آوردن زمینه آزادی آنان.

آن حضرت در تعالیم خود به شاگردان و پیروان خویش می فرمود: «هیچ مؤمنی بنده مؤمنی را آزاد نمی کند، مگر این که خداوند به جای هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از اعضای او را ایمن از آتش دوزخ می سازد»^۱.

در بسیاری موارد، امام سجاد علیه السلام به بهانه های مختلف تعدادی از بردگان را آزاد می ساخت و چه بسا یک عمل یا یک سخن شایسته آنان، زمینه آزادی ایشان را فراهم می کرد:

کنیزی می خواست آب وضو برای آن حضرت فراهم آورد که ظرف سفالین از دستش فرو افتاد و شکست! امام به کنیزک نگاهی کرد و کنیز گمان کرد که مولایش خشمگین شده است. از این رو جمله ای از قرآن خواند و گفت: «وَأَلْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» یعنی متّین بهشتی و برخوردار از غفران پروردگار آنانند که... خشم خود فرو خورند»^۲.

امام فرمود: بر خشم خود چیره شدم.

کنیز ادامه آیه را خواند و گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» یعنی آنان که از خطاهای مردم چشم می پوشند.

امام فرمود: من از تو گذشتم.

کنیز ادامه داد: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یعنی خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد ساختم»^۳.

استفاده به جا و آگاهانه کنیز از این جمله های قرآنی، از یک سو تربیت دینی و معرفتی وی را در زندگی امام سجاد علیه السلام و از سوی دیگر آشنایی کنیز به روح قرآنی و معنوی امام سجاد علیه السلام را می رساند و کنیزی که تا این حد رشد یافته باشد، سزاوار آزادی است.

از آن جا که هلف اسلام از جنگ، نخست دفع تهاجم دشمن و سپس دعوت آنان به

۱- دعائم الاسلام، ۳۰۱/۲.

۲- آل عمران / ۱۳۴.

۳- الارشاد، ۱۴۶/۲-۱۴۷؛ اعلام الوری، ۲۵۶؛ کشف الغمّه، ۲۸۰/۲-۲۸۱.

راه حق و مسیر توحید است، زنده نگاه داشتن اسیران جنگی و فراهم آوردن زمینه تربیت و هدایت آنها را توصیه کرده و زمانی که به ایمان گراییدند، راه‌های زیادی برای آزاد شدنشان گشوده است.

سیره و روش امام سجّاد علیه السلام این بود که در ماه مبارک رمضان هیچ غلام یا کنیزی را مؤاخذه نمی‌کرد و خطاهای آنها را ثبت می‌کرد و چون پایان ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید، همه آنان را گرد خود فرا می‌خواند و لغزش‌های هر یک را به وی گوشزد می‌کرد، سپس در میان ایشان می‌ایستاد و دستور می‌داد تا همه با صدای بلند بگویند: «یا علی بن الحسین انّ ربک قد احصى عليك کلّ ما عملت، كما احصیت علینا کلّ ما عملنا...».

یعنی ای علی بن الحسین! پروردگار تو تمامی اعمال را یکایک برشمرده و ثبت کرده است، همان‌گونه که تو اعمال ما را ثبت کرده‌ای. نزد خداوند کتب‌هایی است که در آنها هیچ عمل کوچک و بزرگی فروگذار نشده است. اعمال تو حاضر خواهد شد، چنان که ما اکنون کردارمان را نزد خویش حاضر می‌بینیم، پس تو از خطای ما در گذر تا خداوند از تو درگذرد. خداوند می‌فرماید: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟!».

یعنی عفو کنید و گذشت داشته باشید، آیا دوست ندارید که خداوند خطاهایتان را ببخشد و عفو کند؟

پس از آن امام می‌فرمود همه آنان یک صدا بگویند: پروردگارا! تو ما را فرمان داده‌ای از کسانی که به ما ستم روا داشته‌اند درگذریم و ما بر اسلح فرمان تو از آنان گذشتیم، پس تو نیز از ما درگذر، زیرا تو از ما به عفو و بخشش سزاوارتری.

پس از این سخنان امام رو به جانب بردگان کرده، می‌فرمود: اکنون من از شما گذشتم و بدی‌هایتان را بخشیدم و شما را برای خشنودی خدا آزاد کردم، شما هم از خداوند

بخواهید تا از من درگذرد و مرا از آتش غضب خویش ایمن دارد.^۱

برگزاری این مراسم، در حقیقت هم درسی بود به سایر مؤمنان که از روش آن حضرت پیروی کنند و زمینه آزادی بردگان بیش‌تری فراهم آید، و هم آخرین درس‌های معنوی و اخلاقی به بردگانی بود که می‌بایست از آن پس آزاد زندگی کنند و چونان مؤمنی صالح و با تقوا به زندگی شخصی خود ادامه دهند. امام این درس‌ها را در حسلس‌ترین شرایط زندگی به غلامان و کنیزان می‌دهد تا در جان و روح آنان برای همیشه ثبت شود. زیرا آزادی برای یک برده چونان مائده آسمانی و حیات دوباره است و امام در آستانه این شادی بزرگ، یاد خدا و بیم از گناه و راه روش ایتار و فداکاری و انسانیت و معنویت را در اعماق وجود آنان به ثبت می‌رسانده است. آن حضرت، در پایان هر رمضان حدود بیست بنده را آزاد می‌ساخت و این عمل موجب آن می‌شد که معمولاً کنیزان و غلامان بیش از یک سال در خدمت آن بزرگوار نباشند و آزاد شوند.^۲

امام سجّاد علیه السلام، از دیدگاه دیگران

❁ ابن خلّکان (م ۶۷۱ هـ). علی بن الحسین علیه السلام را از سادلت و بزرگان تابعین دانسته و از محمّد بن شهب زهری (م ۱۲۴ هـ) نقل کرده است: «ما رأیت قرشیّاً أفضل من علیّ ابن الحسین علیه السلام».^۳

یعنی در میان قبیله قریش - که خود قبیله‌ای ممتاز است - هیچ کس را بر تو و بافضیلت‌تر از علی بن الحسین نیافتم.

❁ مورّخان از ابو حازم (م ۱۴۰ هـ) سفیان بن عیینه (م ۱۹۸ هـ) و زهری نیز آورده‌اند: «ما رأیت هاشمیّاً أفضل من علیّ بن الحسین علیه السلام».^۴

۱- مناقب آل ابی طالب، ۱۷۱/۴؛ اعیان الشیعه، ۶۳۳/۱.

۲- اعیان الشیعه، ۶۳۳/۱.

۳- وفيات الاعیان، ۲۶۷/۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ۴۳۲/۶؛ فصول المهمه، ۲۰۳.

۴- حلیة الاولیاء، ۱۴۱/۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۵۹/۴؛ تذکرة الخواص، ۱۸۲؛ کشف الغمّه، ۲۸۰/۲؛ تذکرة الحفّاظ، ۷۵/۱؛ تهذیب التهذیب، ۲۶۹/۷.

در میان بنی هاشم - که شریف‌ترین نسل قریش می‌باشند - هیچ‌کس را برتر از علی بن الحسین نیافتیم.

* ابن وهب از مالک (م ۱۷۹ ه.ق.) نقل می‌کند:

«لم یکن فی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله مثل علی بن الحسین علیهما السلام!».

«در میان اهل بیت رسول خدا - که شریف‌ترین و ممتازترین بیت در میان بنی هاشم اند - کسی همتای امام سجّاد علیه السلام نبود.»

جابر بن عبدالله انصاری (م ۷۸ ه.ق.) صحابی معروف و مورد احترام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که موفق به درک حضور امام سجّاد علیه السلام شده است می‌گوید: «والله ما رأی فی اولاد الانبیاء بمثل علی بن الحسین، إلا یوسف بن یعقوب، والله لذریة علی بن الحسین أفضل من ذریة یوسف بن یعقوب، وإنّ منهم لمن یملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً.»^۱ «سوگند به خداوند! در میان فرزندان انبیا کسی چونان امام سجّاد علیه السلام دیده نشده است؛ مگر یوسف، فرزند یعقوب علیهما السلام؛ اما سوگند به خداوند! که دودمان علی بن الحسین علیهما السلام از دودمان یوسف برتر است، چه این که در میان فرزندان علی بن الحسین علیهما السلام کسی خواهد آمد که زمین را از عدل پر خواهد کرد، چونان که از ظلم پر شده است!»

عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ ه.ق.) که از وابستگان به بنی امیّه و مروانیان است، اما به دلیل برخی خصلت‌های مصفانه از ایشان متمایز می‌باشد، به‌رغم تعارض و تضادی که میان حکومت بنی امیّه با اهل بیت و شخص امام سجّاد علیهما السلام وجود داشت، گاه به خدمت آن حضرت می‌رسید و اظهار ادب و خضوع می‌کرد. وی بعد از شهادت آن امام گفت: «ذهب سراج الدنیا و جمال الاسلام، زین العابدین.»^۲

یعنی مشعل روشنگر دنیا و مایه جمال و زیبایی اسلام، زین العابدین، چشم از جهان

۱- الارشاد، ۱۴۵/۲؛ تاریخ دمشق، ۱۵۲/۴۴، ۱۵۶؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۸۹/۴.

۲- امالی طوسی، ۲۵۱؛ بشارت المصطفی، ۱۱۴.

۳- تاریخ یعقوبی، ۳۰۵/۲.

فرو بست.

در یکی از محافل که امام سجّاد علیه السلام حضور داشت، عمر بن عبدالعزیز نیز شرکت جست. امام سجّاد قبل از او مجلس را ترک گفتند. پس از بیرون رفتن امام ابن عبدالعزیز از حاضران پرسید:

امروز شریف‌ترین مردم در جامعه ما چه کسی است؟
طبق معمول آن دوره، همه گفتند: شخص خلیفه.

ابن عبدالعزیز گفت: نه، چنین نیست که شما می‌گویید! شریف‌ترین مردم کسی است که هم‌اکنون از مجلس ما خارج گردید (علی بن الحسین علیه السلام)، زیرا از خاندانی است که همه مردم آرزو دارند از آن خاندان باشند، ولی او هرگز تمایل ندارد که به خاندانی جز خاندان خویش پیوندد و منتسب باشد.^۱

* کمال‌الدین، محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ هـ.ق.) از علمای قرن هفتم می‌نویسد: «علی بن الحسین، زینت اهل عبادت، پیشوای زاهدان، بزرگ پرهیزکاران و رهبر و پیشتاز مؤمنان است. شیوه زندگی او گواهی می‌دهد که از سلاله و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله است. اخلاق و مش او می‌نمایند که او از بندگان مقرب خداست. آثار بر جای مانده بر سیمایش، نشانگر نمازهای بسیار و شب‌زنده‌داری‌های اوست. کارهای انبوه و ارزشی او، بیانگر کمال تقوا، و نور چهره‌اش نشانه‌ای از روح هدایت یافته اوست. الفت همواره او با دعا و راز و نیاز، دلیل انس او با خداست. در طاعت و بندگی حق، چنان پیش تاخت که زین‌العابدین شناخته شد. شب‌زنده‌داری‌هایش، راه تاریک آخرت را بر او روشن ساخته، روزه‌های مستمر او، توشه جهان دیگر را برایش تدارک دیده بود. کرامت‌ها و کارهای خارق عادت، بسیار از او ثبت شده و همه اذعان دارند که وی از سروران خلق در قیامت است»^۲.

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ۴/۱۸۱؛ عین‌العبرة، ۷۵؛ اعیان‌الشیعه، ۱/۶۳۱.

۲- مطالب‌السؤال، ۲۶۷.

حماسه فرزدق

یکی از گویاترین نشانه‌های عظمت اجتماعی امام سجّاد علیه السلام قصیده معروف فرزدق (م ۱۱۰ ه.ق.) می‌باشد. در روزگاری که شعر از قوی‌ترین ابزار تبلیغی به‌شمار می‌آمد و ستایشی در قالب شعر می‌توانست شخصیتی را در دورترین قبایل، به نیکی و ارزش بشناساند و هجوی می‌توانست قبیله‌ای را به بدنامی و بی‌آبرویی بکشاند و ایشان را وادار به مهاجرت سازد، فرزدق با سرودن قصیده‌اش، حماسه‌ای جاودان پدید آورد. آنچه شعر فرزدق را از مرز مدیحه‌سرایی تا اوج حماسه‌ای انقلابی پیش برده، شرایطی است که فرزدق، شعر خود را در آن خواند.

در روزگاری که شاعران از خشم دستگاه اموی بیمناک بودند و کم بودند کسانی که بتوانند دل از عطاها و هدایای خلیفه بیوشند، فرزدق از خطرها نهراسید و دل از عطایای خلیفه برید تارضای خداوند را در اظهار محبت و ارادت به خاندان رسالت جست‌وجو کند. فرزدق شعش را در پستوی خانه‌اش سرود و در گمنامی و بی‌نشانی آن را منتشر ساخت! بلکه در برابر چشمان خشم‌آلود هشام - که در آن روز برادر خلیفه و از مقرب‌ترین عناصر حکومتی و نزدیک‌ترین شخص به ولید بن عبدالملک به‌شمار می‌آمد - و در منظر انبوه حج‌گزارانی که از جای جای خطه اسلام گرد آمده بودند، به ستایش از امام سجّاد علیه السلام پرداخت.

ستایش فرزدق از امام سجّاد علیه السلام در آن شرایط و در آن محیط که بزرگ‌ترین مجتمع اسلامی و مهم‌ترین پایگاه دینی به‌شمار می‌آمد، ستایشی ساده و بی‌پیامد نبود، زیرا مدح علی علیه السلام و خاندان وی در ذهن مردم ارتباطی ناگسستنی بارد و طرد غاصبان خلافت داشت. ستودن بارزترین چهره علوی (امام سجّاد علیه السلام) به معنای رویارویی صریح با تمامی امویان و مروانیان شناخته می‌شد، چرا که این دو جریان همیشه ستیزی بی‌امان داشته‌اند و ناهمسازی آنان بر کسی مخفی نبود. فرزدق زمانی شعر خود را با طنین گرمش انشاد کرد که هشام با تکبیر و غرور در حلقه یاران و هوادارانش گام در خانه خدا نهاد تا طواف کند. حج‌گزاران انبوه بودند و بی‌توجه به حضور هشام! هشام

خواست «استلام حجر» کند اما از دحام جمعیت مانع شد و او با ناکامی به کناری رفت و با همراهانش به نظاره طواف کنندگان خانه خدا نشست. در این هنگام شخصی با جامه‌ها و هیئتی مردمی، اما با چهره‌ای جذّاب و هیئتی معنوی به جمع طواف‌گزاران پیوست و چون به حجر نزدیک شد و خواست استلام حجر کند، مردم احترامش کردند، راه گشودند و او به آسانی استلام حجر کرد. همراهان هشام با دیدن آن منظره به شگفت آمدند و از هشام پرسیدند: آن شخصی که مردم برایش راه گشودند و احترامش کردند کیست؟

هشام که احسلس حقارت و کوچکی می‌کرد، چنین وانمود که او را نمی‌شناسد! فرزّدق که از نزدیک ناظر این گفت‌وگوها بود، دانست که هشام از سر حسادت و حق‌پوشی، اظهار ناآشنایی می‌کند و با خود گفت اکنون، لحظه ایفای رسالت و گاه حق‌گویی است. فرزّدق قدم پیش نهاد و جایی ایستاد که صدایش را هر چه بیش‌تر بشنوند و گفت: ای هشام، ای فرزند عبدالملک و ای برادر خلیفه! اگر تو آن شخص را نمی‌شناسی، من او را خوب می‌شناسم. گوش فراده تا وی را به تو معرفی کنم.

فرزّدق که دریای عطوفت و احساساتش به جوش آمده بود، به شیوه شاعران پر توان عرب، شعری در وصف امام سجّاد انشاد کرد. امواج صدایش در مسجد الحرام پیچید و تأثیری عمیق بر روح و جان مردمان نهاد. جان مردم را پرورید و روح هشام را چون خرقه‌ای پوسیده درید!^۱

اکنون قبل از پرداختن به قصیده فرزّدق، نگاهی اجمالی به شخصیت وی خواهیم داشت.

۱- الأغانی، ۳۷۶/۲۱؛ المعجم الكبير، ۱۰۱/۳؛ الارشاد، ۱۵۰/۲؛ حلیة الاولیاء، ۱۳۹/۳؛ امالی مرتضی، ۶۷/۱-۶۸؛ زهر الآداب، ۹۵/۱؛ المحاسن والمساوی، ۲۱۲؛ محاضرات الأدباء، ۲۹۹/۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸۲/۴-۱۸۳؛ مطالب السؤل، ۲۷۳؛ تذکرة الخواص، ۲۹۶؛ وفيات الاعیان، ۹۵/۶؛ کشف الغمّه، ۲۶۷/۲-۲۶۸؛ طبقات الشافعیه، ۱۵۳/۱؛ البداية والنهاية، ۲۰۸/۸؛ مجمع الزوائد، ۲۰۰/۹؛ الصواعق المحرقة، ۲۰۰؛ اعیان الشیعه، ۶۳۴/۱.

شخصیت فرزдық

فرزдық، کنیه‌اش «ابوفلس» و پدرش «غالب صعصعه مجاشعی» و مادر وی لینه، دختر قرظة بن ظبیه است. در سال ۳۸ هـ.ق. تولد یافت و به سال ۱۰۰ هـ.ق. در بصره چشم از جهان فرو بست. او از بزرگان بنی تمیم بود و چونان پدرش به جود و سخاوت شهرت داشت. فرزдық، در خردسالی به همراه پدرش، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد. پدر وی را به حضور آن حضرت معرفی کرد و یادآور شد که فرزندش، با وجود خردسالی، قادر به سرودن اشعار است. علی علیه السلام به پدر او توصیه کرد که بهتر از شعر گفتن، تعلیم قرآن است و همین سفارش سبب گردید تا فرزдық به آموزش و حفظ قرآن روی آورد.

بسیاری از تاریخ‌نگاران، فرزдық را دوستدار اهل بیت دانسته‌اند. برای خاندان علی علیه السلام به نیکی شعر می‌گفت و از آنان به عظمت یاد می‌کرد و دشمنانشان، به‌ویژه معاویه، یزید، هشام و حجاج، را به شلّت مورد استهزا قرار می‌داد و هجو می‌کرد. از جمله مهم‌ترین اشعار وی، قصیده معروفی است که در ستایش امام زین‌العابدین علیه السلام سروده و آن را در مسجد الحرام و در حضور هشام و جمع حج‌گزاران خوانده است.

گروهی وی را ستوده‌اند و برخی او را مذمت کرده‌اند. مذمت کسانی چون فرزдық که در عصر خلافت امویان به تمجید و تعظیم قدر امامان و اهل بیت علیهم السلام پرداخته است، از سوی قلم به مزدان درباری و معاندان اهل بیت، چندان دور از انتظار نیست. در منظر تعصب‌پیشگان، چه جرمی بالاتر از دفاع و حمایت از خاندان علی علیه السلام و هجو سلطه‌داران! مذمت‌ها و نسبت‌های ناروا منحصر به شخص فرزдық نیست بلکه هر شاعری که به تعریف و تمجید از اهل بیت پیامبر علیهم السلام پرداخته و به آنان اظهار محبت کرده است، از نیزه طعن و کینه معاندان در امان نمانده است، که همان نسبت‌ها را به ابوالاسود دثلی، کمیت اسدی و دعبل بن علی خزاعی و... نیز داده‌اند! در برابر این نارواگویی‌ها، اکثر علمای رجال، فرزдық را توثیق کرده و شهادت و رادمردی او

را ستوده‌اند:

شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ه.ق.) او را از اصحاب امام سجاد علیه السلام دانسته و به خاطر قصیده‌اش وی را به نیکی یاد کرده است.^۱
کشی (م. ۳۴۰ ه.ق.) بر اخلاص او در محبت اهل بیت علیهم السلام تأیید دارد و می‌گوید:
«دلیل بر اخلاص او همین بس که ابتدا صله امام را نپذیرفت و گفت من شعر را برای رضای الهی سروده‌ام و نه دریافت صله...»^۲.

متن قصیده فرزدق

۱	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفُهُ	وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ ^۳
۲	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ	هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ ^۴
۳	هَذَا ابْنُ فاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جاهِلَهُ	بِسَجْدِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا ^۵
۴	وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ	الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ ^۶
۵	كِلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا	تُسْتَوَكَّفَانِ وَلَا يَعْرُوهُمَا عَدَمُ ^۷
۶	سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ	يَزِينُهُ اثْنَانِ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَالشِّيمُ ^۸

۱- رجال طوسی، ۱۰۰

۲- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۹.

۳- این، اوست که بطحا (سرزمین وحی و نبوت) با آثار بر جای مانده از گام‌هایش آشناست. و خانه خدا نیز او را می‌شناسد، چونان که حل و حرم.

۴- فرزند برترین بندگان خداست.

پرهیزکار، منزّه، پاکیزه و نشانه (راهنما و ملاک هدایت) است.

۵- این، فرزند فاطمه علیها السلام است، اگر راستی جاهلی! و او را نمی‌شناسی!

در پرتو وجود جد اوست که دفتر انبیای الهی مهر ختام خورده است.

۶- این که به ادعای ناشناسی می‌پرسی: او کیست! زبانی به او و عظمتش نمی‌زند.

کسی را که تو ناشناس می‌گیری، عرب که هیچ عجم هم می‌شناسندش.

۷- دستان او باران گسترده‌ای است پر ثمر

همواره بخشش‌ها از آن دریافت می‌شود بی‌این که پایان پذیرد و بخشکد!

۸- نرم‌خویی است که کسی از او هراسان و بیمناک نشده است.

دو خصلت او را زینت بخشیده: نیک خلقی و نیک رفتاری.

۷ حَمَّالٌ أَنْقَالَ أَقْوَامَ إِذَا افْتَدَحُوا	حُلُوُّ الشَّمَائِلِ تَحَلُّوْا عِنْدَهُ نَعَمٌ ^۱
۸ مَا قَالٌ: لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ	لَوْلَا التَّشَهُدُ كَانَتْ لَأُوهُ نَعَمٌ ^۲
۹ عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ فَانْقَشَعَتْ	عَنْهَا الْغَيَاهِبُ وَالْإِمْلَاقُ وَالْعَدَمُ ^۳
۱۰ إِذَا رَأَتْهُ فُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا	إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَسْتَهِي الْكَرَمُ ^۴
۱۱ يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ	فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ ^۵
۱۲ بِكَفِّهِ خَيْرَانٌ رِيحُهُ عَبِقٌ	مِنْ كَفِّ أَرْوَغٍ فِي عَرْنِينِهِ شَمَمٌ ^۶
۱۳ يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانٌ رَاحَتِهِ	رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ ^۷
۱۴ اللَّهُ شَرَفَهُ قَدَمًا وَعَظَمَهُ	جَرَى بِذَلِكَ لَهُ فِي لَوْجِهِ الْقَلَمُ ^۸
۱۵ أَيُّ الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ	لَأَوْلِيَّةٍ هَذَا، أَوْ لَكُهُ نَعَمٌ ^۹
۱۶ مَنْ يَشْكُرِ اللَّهَ يَشْكُرْ أَوْلِيَّةَ ذَا	فَالدِّينِ مِنْ بَيْتِ هَذَا نَالَهُ الْأُمَمُ ^{۱۰}
۱۷ يُسَمِّي إِلَى ذُرْوَةِ الدِّينِ الَّتِي فَضُرَتْ	عَنْهَا الْإِكْفُ وَعَنْ إِدْرَاكِهَا الْقَدَمُ ^{۱۱}

- ۱- بر دوش کشنده نیازها و رنج‌های مردم گرفتار و حرمان دیده.
- خوش‌سیمایی که آری گفتن (به نیاز و خواهش مردم) برایش خوش و شیرین است.
- ۲- هرگز «نه» نگفته جز در تشهد نمازش.
- اگر تشهد نماز نبود همه «نه‌های او» آری» بود.
- ۳- تمامی بندگان خدا را مورد احسان خویش قرار داده است، تا تیرگی فقر و ناداری را از آنان بزداید.
- ۴- قریش چون او را بنگرند، گویند: همه ارزش‌ها و کرامت‌ها در مکارم و فضایل او خلاصه شده و کمال پذیرفته است.
- ۵- او چشم خویش از روی حیا می‌بندد و دیده خلق از جلالت او فرو می‌افتد.
- هرگز سخنی نگوید مگر این که در حال تبسم باشد.
- ۶- عصای خیزرانش، عطر می‌پراکند. بیننده را به شگفت آورد، زیبایی و تناسبی که در چهره دارد.
- ۷- چون برای سوزن حجرالاسود (رکن حطیم) آید با عرفانی که حجر به او دارد، خواهد که دست او را و نگذارد.
- ۸- از دیرزمان، خدا او را شریف و بزرگ آفریده و قلم تقدیر این شرف و بزرگی را بر لوح نگاشته است.
- ۹- کیست که برگردنش، الطافی از او و خاندانش نباشد.
- ۱۰- کسی که خدای را شکر می‌گزارد، در حقیقت سپاسگزار پدران اوست، چرا که دین مردم از این خاندان سررشته یافته است.
- ۱۱- جایگاه دینی او آن چنان به اوج پیوسته که دست‌ها بدان نرسد و پای اندیشه بدان راه نیابد.

- ۱۸ مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضَّلَ الْأَنْبِيَاءَ لَهُ وَفَضَّلَ أُمَّتَهُ دَانَتْ لَهُ الْأُمَّمُ^۱
- ۱۹ مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبَعْتُهُ طَابَتْ مَعَارِسُهُ وَالْخَيْمُ وَالشَّيْمُ^۲
- ۲۰ يَنْشَقُّ ثَوْبَ الدُّجَى عَنْ نُورِ عُرَّتِهِ كَالشَّمْسِ تَنْجَابُ عَنْ إِسْرَاقِهَا الظُّلْمُ^۳
- ۲۱ مِنْ مَعَشَرَ حُبُّهُمْ دِينَ وَبُعْضُهُمْ كُفْرًا وَفُرْبُهُمْ مَنُجَى وَمُعَصَمُ^۴
- ۲۲ مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ فِي كُلِّ بَدءٍ وَمَخْتُومٌ بِهِ الْكَلِمُ^۵
- ۲۳ إِنْ عُدَّ أَهْلَ التَّقَى كَانُوا أُمَّتَهُمْ أَوْ قِيلَ: مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ قِيلَ: هُمْ^۶
- ۲۴ لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بَعْدَ جُودِهِمْ وَلَا يُبَدِّدَانِيهِمْ قَوْمٌ، وَإِنْ كَرُمُوا^۷
- ۲۵ هُمْ الْغُيُوثُ إِذَا مَا أَزَمَةٌ أَزَمَتْ وَالْأَسْدُ أَسَدُ الشَّرَى وَالْبَأْسُ مُحْتَدَمُ^۸
- ۲۶ لَا يَنْقِصُ الْعَسْرُ بَسْطًا مِنْ أَكْفِهِمْ سِيَانِ ذَلِكَ إِنْ أَتَرَوْا وَأَوَانَ عَدِمُوا^۹
- ۲۷ يُسْتَدْفَعُ الشَّرُّ وَالْبَلَوَى بِحُبِّهِمْ وَيُسْتَرَبُّ بِهِ الْإِحْسَانُ وَالنُّعْمُ^{۱۰}

پیامهای قصیده فرزندق

بر اسلس آنچه تاریخ از روش و مش خلفا و وابستگان آنان ثبت کرده بود، بدیهی می نمود که فرزندق با بیان این سخنان کوبنده و صریح، خویش را برای رویارویی با

۱- او کسی است که همه پیامبران به فضیلت و برتری جدش (محمد صلی الله علیه و آله) گردن نهادند و امتش برترین امت ها به شمار آمدند.

۲- نهال وجودش رسته از بوستان نبوت است، پاک نژاد و پاکیزه خو و نیک سیرت است.

۳- نور پیشانی اش پرده ظلمت را می درد، چنان که آفتاب سینه تاریکی را.

۴- او از خاندانی است که محبت آن خاندان «دین» است و دشمنی آنان گمراهی و نزدیک شدن به ایشان مایه نجات و ایمنی است.

۵- بعد از یاد خدا، پیاپیش هر سخنی نام و یاد ایشان است و نیز در پایان هر گفتاری.

۶- اگر اهل تقوا را برشمارند، این خاندان سرور آنانند و اگر بهترین انسان ها سراغ گیرند، همه گویند: ایشانند.

۷- هیچ بخشنده ای برابری با آنان نتواند، و هیچ کس را میسر نشود که خود را در بزرگی به آنان رساند.

۸- در خشک سالی باران ریزنده اند و در میدان کارزار شیران.

۹- در تنگ دستی با فراخ دستی می بخشند، برای آنان یکسان است، که بی نیاز باشند یا مستمند.

۱۰- دوستی آنان بازدارنده شر و نقیمت است و موجب زیادت احسان و نعمت.

هر شکنجه و آزار و انتقاد از سوی هشام بن عبدالملک آماده کرده باشد! فرزّدق پس از انشاد این قصیده، ملّت‌ها زندانی شد و به فرمان هشام محکوم به مرگ گردید. وی شرایط دشوار خود را به امام علی بن الحسین علیه السلام رسانید و آن حضرت برای نجات ورهایی او دعا کرد. فرزّدق پس از آزادی به حضور امام سجّاد علیه السلام رسید و از وضع نابسامان اقتصادی خود شکایت کرد و گفت: خلیفه تمام حقوق پیشین او را قطع کرده است.

حضرت پرسید: حقوق دریافتی تو در سال چه اندازه بوده است؟

فرزّدق، مقداری را اظهار داشت.

امام علیه السلام به اندازه چهل سال او، هزینه زندگی‌اش را تأمین کرد و فرمود: اگر می‌دانستم که به بیش از این نیاز داری به تو می‌بخشیدم. فرزّدق، هدیه امام را دریافت کرد و پس از همان ملّت، (چهل سال) بلرود حیات گفت!

انگیزه فرزّدق

بسیاری از شاعرانی که به ستایش یا مذمت شخصیت‌های اجتماعی - سیاسی عصر خود می‌پردازند، انگیزه مادی دارند و یا می‌خواهند از نگرانی‌ها و تهدیدهایی که از سوی عوامل قدرتمند متوجه آنان است بکاهند.

اما فرزّدق چگونه می‌توانست از توصیف امام سجّاد علیه السلام چشم‌داشت مادی و دنیایی داشته باشد، در حالی که خود را رویاروی کینه عمیق هشام قرار می‌داد! کتبی (م. ۳۴۰ ه. ق.) ضمن ستایش از فرزّدق و بیان اخلاص وی در مسیر اهل بیت علیهم السلام می‌گوید: دلیل اخلاص او همین بس که امام سجّاد علیه السلام دوازده هزار دینار به عنوان هدیه برای او فرستاد ولی فرزّدق قبول نکرد و به امام پیغام داد: من آن قصیده را برای دریافت هدیه نگفته‌ام و جز رضای خداوند، چیزی نخواسته‌ام.

امام سجّاد علیه السلام برای او دعا کرد و فرمود: عمل تو مورد رضای خداست ولی ما خاندان وقتی چیزی را به کسی بخشیدیم، از او بازپس نمی‌گیریم. فرزدق در پی این فرمایش، و به خاطر رعایت ادب، هدیه حضرت را پذیرفت.^۱

البته میان این نقل که فرزدق ابتدا صله را نپذیرفت و میان نقلی که حاکی از شکایت فرزدق از وضع مالی خویش می‌باشد، منافاتی نیست؛ زیرا ممکن است نقل نخست مربوط به قصیده‌هایی باشد که فرزدق قبل از قصیده معروفش برای اهل بیت سروده است، ولی اظهار نیاز زمانی بوده که فرزدق از سوی هشام در تنگنا قرار گرفته است. احتمال دیگر این است که هر دو نقل مربوط به یک مرحله باشد. به این گونه که فرزدق مشکل مالی خود را با امام در میان‌گذارده است، اما نه برای دریافت صله و مالی بدون عوض، بلکه برای گرفتن راهنمایی و یا مساعده، و زمانی که امام سجّاد علیه السلام آن همه هدیه را به او می‌بخشد، او اظهار می‌دارد که منظورش از گزارش وضع خود، هرگز دریافت صله نبوده است و آن را نمی‌پذیرد. اما امام علیه السلام وی را برای پذیرش آن متقاعد می‌سازد.

حماسه فرزدق، ثبت در دیوان ادب

عبدالرحمان جامی از شاعران پارسی‌گوی قرن هشتم هجری (۸۱۷-۸۹۷ ه.ق.) که در زمره مفسران و فقیهان و عارفان و ادیبان عصر خویش جای داشته است^۲، قصیده فرزدق و نیز عکس العمل دستگاه خلافت را در برابر وی به نظم درآورده است و این خود می‌نمایاند که بازتاب و تأثیر حماسه فرزدق در محافل علمی و ادبی، همواره مثبت و نیرومند بوده است.

جامی، چنین سروده است:

پور عبدالملک به نام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می‌زد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم

۱- اختیار معرفة الرجال، ۱۳۲-۱۲۹.

۲- شذرات الذهب، ۳۶۰/۷؛ الاعلام زرکلی، ۶۷/۴.

استلام حجر نداشت دست
 ناگهان نخبه نبی و ولی
 در کساء بها و حله نور
 هر طرف می گذشت بهر طواف
 زد قدم بهر استلام حجر
 شامی ای کرد از هشام سؤال
 از جهالت در آن تعلق کرد
 گفت شناسمش، ندانم کیست
 بو فرلس آن سخنور نادر
 گفت من می شناسمش نیکو
 آن کس است این که مکه و بطحاء
 مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات
 هر یک آمد به قمر او عارف
 قرة العین سید الشهداست
 میوه باغ احمد مختار
 چون کند جای در میان قریش
 که بدین سرور ستوده شمیم
 ذروه عزت است منزل او
 از چنین عز و دولت ظاهر
 جد او را به مسند تمکین
 لایح از روی او شروع هدی
 طلعتش آفتاب روز افروز
 جد او مصدر هدایت حق
 ز حیا نایلش پسندیده
 خلق از او نیز دیده خوابانند

بهر نظاره گوشه ای بنشست
 زین عباد بن حسین علی
 بر حریم حرم فکنده عبور
 در صف خلق می فتاد شکاف
 گشت خالی ز خلق راه گذر
 کیست این با چنین جمال و جلال؟
 وز شناسایی اش تجاهل کرد
 مدنی، یا یمانی، یا مکی ست
 بود در جمع شامیان حاضر
 زو چه پرسى به سوی من کن رو
 زمزم و بوقییس و خیف و منی
 طیبیه، کوفه، کربلا و فرات
 بر علو مقام او واقف
 زهره شاخ دوحه زهر است
 لاله راغ حیدر کرار
 رود از فخر بر زبان قریش
 به نهایت رسید فضل و کرم
 حامل دولت است محمل او
 هم عرب هم عجم بود قاصر
 خاتم الانبیاست نقش نگین
 فوائح از خوی او شمیم وفا
 روشنائی فرای و ظلمت سوز
 از چنان مصلری شده مشتق
 که گشاید به روی کس دیده
 کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او
 در عرب در عجم بود مشهور
 همه عالم گرفت پرتو خور
 شد بلند آفتاب بر افلاک
 بر نکوسیرتان و بلدکاران
 فیض آن ابر بر همه عالم
 هست از آن معشر بلند آیین
 حبّ ایشان دلیل صدق و وفاق
 قریشان پایه علو و جلال
 گر شمارند اهل تقوی را
 اندر آن قوم مقتدا باشند
 گر بپرسد ز آسمان بالفرض
 بر زبان کواکب و انجم
 هُم غُیُوثُ النَّدی إِذَا وَهَبُوا
 ذکرشان سابق است در آفواه
 سر هر نامه را رواج افزای
 ختم هر نظم و نثر را الحق
 چون هشام آن قصیده غراء
 کرد از آغلاز تا به آخر گوش
 بر فرزدق گرفت حالی دق
 ساخت در چشم شامیان خوارش
 اگرش چشم راست بین بودی
 دست بیداد و ظلم نگشادی
 قصه مدح بوفرلین رشید
 از دم بهر آن نکوگفتار

خلاق را طاقت تکلم او
 گونداش مغفلی مغرور
 گر ضریری ندید از آن چه ضرر؟
 بوم از آن گر نیافت بهره چه باک؟
 دست او ابر موهبت باران
 گر بریزد نمی، نگردد کم
 که گذشتند ز اوج علین
 بغض ایشان نشان کفر و نفاق
 بعدشان مایه عتو و ضلال
 طالبان رضای مولار
 وندر آن خیل پیشوا باشند
 سائلی، مَنْ خِيارِ اهلِ الارض
 هیچ لفظی نیاید الا هم
 هُم لُیُوثُ الشَّری إِذَا نَهَبُوا
 بر همه خلق، بعد ذکر الله
 نامشان هست بعد نام خدای
 باشد از یمن نامشان رونق
 که فرزدق همی نمود انشاء
 خوشش اندر رگ از غضب زد جوش
 همچو بر مرغ خوش نوا عقق
 حبس بنمود بهر آن کارش
 راست کردار و راست بین بودی
 جای آن حبس، خلعتش دادی
 چون بدان شاه حق شنس رسید
 کرد حالی روان ده و دو هزار

بو فرس آن دم نکرد قبول
 بود از آن مدح، نی نوال و عطا
 همه جا از برای هر همجی
 تافتم سوی این مدیح عنان
 قُلْتُه خَالِصاً لِرُوحِهِ اللهُ
 قَالَ زَيْنُ الْعَبَادِ وَالْعَبَادِ
 زان که ما اهل بیت احسانیم
 ابر جودیم بر نشیب و فراز
 آفتابیم بر سپهر علا
 چون فرزندق به آن وفا و کرم
 از برای خدای بود و رسول
 بود از آن هر دو فصلش الحق حق
 رشحه‌ای زان سحلب لطف و نوال
 زان حریفم اگر رسد حرفی
 صادقی از مشایخ حرمین
 گفت نیلِ مراضی حق را
 گر جز ایش ز دفتر حسنت
 مستعد شد رضای رحمان را
 زان که نزدیک حاکم جابر
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زان که عمر شریف راز خطا
 کرده‌ام صرف در مدیح و هجی
 بهر کفّاره چنان سخنان
 لا، لَأَنَّ أَسْتَعِضَّ مَا أَعْطَاهُ
 مَا تُؤَدِّيهِ عَوْضٌ لَا تُرْتَادُ
 هر چه دادیم باز نستانیم
 قطره از ما به ما نگردد باز
 نفدت عکس ما دگر سوی ما
 گشت بی‌نا قبول کرد دم
 هر چه آمد از او چه رد چه قبول
 می‌کنم من هم از فرزندق
 که رسیدش از آن خجسته مال
 بدم از دولت ابد، طرفی
 چون شنید آن نشید دور از شین
 بس بود این عمل فرزندق را
 بر نیاید، نجات یافت نجات
 مستحق شد ریض رضوان را
 کرد حق را برای حق ظاهر^۱

تحلیلی بر قصیده فرزندق

مورخان و کتب‌های ادبی، ابیات قصیده فرزندق را از نظر تعداد، مختلف نقل کرده‌اند. این اختلاف نقل‌ها ممکن است بدان جهت باشد که هر نویسنده به ذوق

۱- مثنوی هفت اورنگ جامی، اورنگ اول سلسله الذهب، ۱۴۱-۱۴۵.

خویش چند بیتی را انتخاب می‌کرده است و نه این که بقیه ابیات را منتسب به فرزدق ندانسته و یا بدان‌ها دست نیافته باشد.

شیخ مفید (ره) فقط بیت‌های یک، دو، ده، یازده، سیزده، پانزده و شانزده را، با مختصر اختلافی، یاد کرده است.^۱

سیّد مرتضی (ره) (م. ۴۳۶ ه.ق.) به پیروی از شیخ مفید (ره) همان ابیات را نقل نموده و سپس متذکر شده است که ابیات شعر فرزدق بیش از این‌هاست، ولی چون شعر فرزدق معروف است تمام آن‌ها آورده نشده است.^۲

ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵۶ ه.ق.) بیست بیت از قصیده را آورده است.^۳ در حالی که مناقب به چهل و یک بیت تصریح کرده است.^۴

محمد بن فتال نیشابوری (م. ۵۰۸ ه.ق.) بیست و نه بیت را متذکر شده است، ولی با کمی اختلاف محتوایی با آنچه در دیوان فرزدق ثبت گردیده است.^۵ در دیوان فرزدق بیست و هفت بیت برای این قصیده ثبت شده است که در صفحات قبل به نقل همان‌ها اکتفا کردیم و افزون بر آن را نیاوردیم.

علی بن عیسی اربلی (م. ۶۹۲ ه.ق.) بیست و سه بیت^۶، ابن خلکان بیست و هفت بیت^۷، جلال الدین سیوطی (م. ۹۲۷ ه.ق.) بیست و سه بیت^۸ و سیّد محسن امین عاملی (م. ۳۷۱ ه.ق.) بیست و هفت بیت برای این قصیده یاد کرده‌اند.^۹ مرحوم محمد باقر مجلسی (ره) چهل و یک بیت برای این قصیده متذکر شده است و پس از نقل ابیات می‌نویسد:

هشام پس از شنیدن شعر فرزدق، خشمگین شد و حقوقش را قطع کرد و با اعتراض به وی گفت: چرا از این گونه شعرها برای ما خاندان اموی و مروانی نمی‌گویی؟

۱- الارشاد، ۱۵۰/۲.

۳- الاغانی، ۳۷۷-۳۷۶/۲۱.

۵- روضة الواعظین، ۲۰۰-۲۰۱.

۷- وفيات الاعیان، ۹۵/۶-۹۶.

۹- اعیان الشیعه، ۶۳۴/۱-۶۳۵.

۲- امالی مرتضی، ۶۸-۶۹.

۴- مناقب آل ابی طالب، ۱۸۳-۱۸۵.

۶- كشف الغمه، ۲۶۸/۲-۲۶۹.

۸- شرح شواهد، ۷۳۲-۷۳۴.

فرزدق در پاسخ گفت: اگر تو هم جدّی همانند جدّ او و پدری چونان پدر او و مادری به منزلت مادر او داشتی، برای تو هم می‌گفتم!...^۱

نقد شبّهات

درباره قصیده فرزدق شبّهاتی نیز مطرح شده است:
 الف: برخی احتمال داده‌اند که شعر فرزدق در ستایش حسین بن علی علیه السلام و (سید الشهداء) باشد^۲، زیرا فرزدق اشعاری در وصف آن حضرت دارد که از نظر سبک و وزن همگونی تمام با قصیده مورد بحث دارد.
 شعری که فرزدق در وصف حسین بن علی علیه السلام سروده است با این ابیت آغاز می‌شود.

هذا حسين رسول الله والده أمست بنور هداة تهتدى الامم
 هذا ابن فاطمة الزهراء عترتها في جنة الخلد مجرباً به القلم^۳

و...

ولی با همه شباهت‌ها و همگونی وزن و قافیه، قرینه‌های موجود نشان می‌دهد که این اشعار در مقایسه با قصیده معروف فرزدق، از یک قصیده و در وصف یک شخص نیستند، زیرا اولاً، قصیده فرزدق معروف است و این ابیت هرگز از چنان شهرتی برخوردار نمی‌باشد. ثانیاً، این اشعار در دیوان فرزدق و در سایر کتب تاریخی به صورت قصیده واحد ثبت نشده است.^۴

۱- بحار الانوار، ۱۲۵/۴۶-۱۲۷.

۲- معجم الكبير، ۱۰۱/۳؛ الفتح، ۵-۸۱/۶؛ البداية والنهاية، ۲۲۶/۸؛ همان کتاب، جلد ۹ / ۱۲۶ شعر را با ابیات بیش‌تر در مورد علی بن الحسين دانسته است.

۳- كشف الغمّة، ۲۲۱/۲-۲۲۲.

۴- برخی از منابعی که شعر فرزدق را درباره علی بن الحسين علیه السلام دانسته‌اند عبارتند از: الارشاد، ۱۵۰/۲؛ امالی مرتضی، ۴۸/۱؛ روضة الواعظین، ۱۹۹؛ تاریخ دمشق، ۴۰۰/۴۱؛ كشف الغمّة، ۲۶۸/۲؛ البداية والنهاية، ۱۲۶/۹؛ الفصول المهمة، ۳۹ و... .

ب: بعضی قصیده فرزدق را به «حزن بن کنانی» نسبت داده‌اند و معتقدند که او این اشعار را در وصف عبدالله بن عبدالملک سروده است! ولی این شبهه، به‌طور مسلم، درباره برخی از ابیات این قصیده منتفی است، زیرا آن‌جا که سخن از تبار والای امام علیه السلام به میان آمده، هیچ‌کس نمی‌تواند جز امام مصداق آن باشد. علاوه بر این حبیب بن اوس طائی (م. ۲۳۳ ه. ق.) اعتراف کرده است که قصیده مذکور در وصف زین العابدین علیه السلام سروده شده است.

بلی با توجه به شباهت زیاد اشعار و سبک شعری حزن بن کنانی با فرزدق، احتمال این هست که برخی از ابیات قصیده یاد شده از آن فرزدق نباشد و از اشعار حزن بن کنانی وارد قصیده او شده باشد. البته این بیت‌ها از نظر مفهومی قابل شناسایی است. مانند بیت یازدهم و دوازدهم قصیده که سخن از هیبت و بیم افکنی و عصای خیزران و... دارد. چه این که عارفان به مقام امام، ائمه را معمولاً با این تعابیر مورد ستایش قرار نمی‌داده‌اند.

وارد شدن شعری از شاعری در اشعار دیگرانی که هم‌سبک اویند سابقه داشته است و فراوان به چشم می‌خورد. مانند قصیده ابوالاسود دثلی در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام که چون با اشعار امّ هیشم نخعی هم‌وزن و هم‌قافیه بوده، از نظر اهل ادب، بعضی از ابیات آن دو به دیگری نسبت داده شده است.^۱

۱- زهراآداب، ۶۹-۶۲/۱

زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام

رهبران الهی، با اهداف و انگیزه‌های یکسان، برای جوامع بشری، از سوی خداوند برگزیده شده‌اند. در بیش شیعه، ائمه معصومین علیهم السلام ادامه‌دهنده خط تبلیغ و هدایتگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند و از سوی خداوند، برای این امر تجهیز و تقویت شده‌اند. همه امامان علیهم السلام نوری یگانه‌اند. آنچه شیوه عملکرد و برخورد ائمه علیهم السلام را نسبت به مسایل اجتماعی - سیاسی از یکدیگر متمایز می‌سازد، مربوط به شرایط و مقتضیات زمانشان می‌باشد و نه مبتنی بر تفاوت فهم و برداشت آنان از دین و مسایل سیاسی و نه متکی بر تفاوت امکانات علمی و قوای جسمی و روحی ایشان.

در عقیده شیعه، ائمه علیهم السلام چونان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از علمی خدادادی و توانی معنوی و الهی برخوردارند. پیامبر اکرم در قدر و منزلت معنوی، برتر از همه ایشان است ولی ائمه در مرتبه امامت خویش، مقام و منزلتی همسان دارند. اگر علی بن ابی طالب علیه السلام در میدان مسایل اجتماعی زمان خویش، در جنگ‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، تشکیل حکومت، تبلیغ احکام و ارائه هشدارها و رهنمودهای اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، تبلوری ویژه دارد. اگر حسن بن علی علیه السلام نخست شیوه پدر را در پیش می‌گیرد، ولی سپس ناگزیر به صلح با معاویه می‌شود و از منصب‌های مهم و کلیدی جامعه اسلامی دور نگاه داشته می‌شود! اگر حسین بن علی علیه السلام نخست شیوه برادرش حسن بن علی علیه السلام را در دوران خلافت معاویه ادامه می‌دهد، ولی با تغییر شرایط و جبرایت دستگاه خلافت

برنامه جدیدی را تحت عنوان، هجرت و نهضت علیه دستگاه اموی و تأسیس حکومت اسلامی دنبال می‌کند، و اگر پس از شهادت آن حضرت، امام سجاد علیه السلام حضوری ویژه در جامعه اسلامی دارد و سعی می‌کند تا پیامش را با بیانی خلص و در پرتو نیایش‌ها ابلاغ کند... همه و همه با توجه به نیازها و شرایط زمان صورت گرفته است. بنابراین در تجزیه و تحلیل مواضع سیاسی - اجتماعی هر یک از ائمه شناخت شرایط و مقتضیات عصر آنان ضروری است. زیرا بدون این شناخت، تجزیه و تحلیل مواضع و خط‌مشی آنان نمی‌تواند بایسته و مطابق با واقع باشد. کسانی که میان جنگ و صلح، قیام و سکوت و انتقاد و تقیه ائمه علیهم السلام نمی‌توانند رابطه‌ای مستحکم و منطقی جست‌وجو کنند، به واقعیتهای و عینیت‌هایی که نقش تعیین‌کننده در خط‌مشی سیاسی و اجتماعی رهبران دارد، بی‌توجه هستند. در صورتی که زمینه‌ها شناخته شود، تعارضی در برنامه امامان معصوم علیهم السلام دیده نخواهد شد.

رعایت عینیت‌ها و نیازها، لازمه علم و عقل است. کسانی که فاقد دانش و تدبیر هستند، در شرایط مختلف و متفاوت، طرح و ایده و روش یکسانی دارند، اما اندیشمندان و مدبران، با محاسبه زمینه‌ها و بررسی جوانب و نیازها، در شرایط مختلف برنامه‌های متفاوت و متناسب و ثمربخش را در پیش می‌گیرند.

به هر حال علی بن الحسین علیه السلام که بنیان امامت در روز عاشورا، روز نهضت و خون و قیام، و در سرزمین شهادت و ایثار، قوام یافته بود، می‌بایست با خط‌مشی صحیح، از یک‌سو حماسه حسینی را در سینه‌ها زنده نگاه دارد و نگذارد که تاریخ‌نگاران اموی، رخداد عاشورا و شهادت حسینیان را تحریف نمایند و از سوی دیگر پایه‌های آسیب‌دیده تشکیلات علوی و شیعی را بازسازی کند و استحکام بخشد و از اضمحلال و نابودی تفکر شیعی که همان تفکر نلب اسلامی است، جلوگیری نماید.

ایفای مسؤولیت، در اوج دشواری‌ها

امام سجاد علیه السلام در شرایطی عهده‌دار امر امامت گردید که سنگین‌ترین غم‌ها و

جراحتهای روحی و عاطفی بر قلبش وارد شده بود: شهادت مظلومانه یک قبیله یار پاک باخته، یک کاروان خویشاوند و همراه و هم‌پیمان! بر جای ماندن دهها مادر داغ‌دیده و فرزندان یتیم و پلر کشته و آواره، و تنها ماندن در بیابانی تفتیده، در حصار نیزه‌ها و شمشیرهای تشنه به خون مظلومان! امام سجّاد علیه السلام می‌بایست در چنین شرایطی، وظیفه بزرگ امامت و رهبری را ایفا و با توجه به سه مشکل اساسی، برنامه‌اش را دنبال می‌کرد: الهب - فقدان صادق‌ترین و مخلص‌ترین نیروهای مدافع و عناصر حمایتگر.

ب - مواجهه با حکومتی که با اقدام به ریختن خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داده است که از انجام زشت‌ترین و خشونت‌بارترین کارها باکی ندارد و با عملکرد خویش، نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده، جرأت اعتراض و انتقاد را از توده‌ها سلب نموده است.

ج - عدم اعتماد به مدعیان هواداری از حریم امامت و کسانی که خویش را طرفدار اهل بیت علیهم السلام و دشمن دستگاه جبار اموی معرفی می‌کردند، ولی در یک بحران سیاسی و احساس خطر جلی، دست از یاری امام می‌شستند، یا سکوت می‌کردند و یا به صف دشمن می‌پیوستند.

در میان سه مشکل یاد شده، سومین آن‌ها را باید مهم‌ترین و جلی‌ترین دشواری به حساب آورد. زیرا تنهایی رهبر در سطح رهبری، به هر حال کار رهبری را فلج نمی‌کند و حمایت پیروان، می‌تواند جبران‌کننده آن باشد. چنان‌که پیش‌تر انبیا، یک‌تنه به هدایت مردم پرداخته‌اند. جباریت سلطه‌های اجتماعی نیز، مانع جلی به‌شمار نمی‌آید، زیرا با وجود حمایت مردمی، می‌توان در برابر استبداد مقاومت ورزید، اما اگر رهبری، از پیروان صادق و وفادار و آگاه برخوردار نباشد، با همه توان و معاونان و مشاوران، قادر به ایفای رسالت خویش نخواهد بود. خوارج در جنگ صفین این واقعیت تلخ را آشکار ساختند و نشان دادند که ناآگاهی و جمود آنان تا چه حد می‌تواند شکننده باشد. نیروهای فرماندهی و رزمی سپاه حسن بن علی علیه السلام در مقابله با معاویه، برای دومین مرتبه این صحنه غمبار را پدید آوردند و با بی‌وفایی به رهبری خود، او را در برابر دشمن

تنها گذاشتند. تخلف کوفیان از حمایت حسین بن علی علیه السلام این تراژدی دهشتبار را به اوج فصاحت رساند و برای همیشه سست عصری آن نسل را رقم زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مرحوم مجلسی در بحار الانوار روایتی را نقل کرده‌اند که به روشنی، مطلب فوق را می‌نمایاند. راوی حدیث می‌گوید از امام علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در مکه و مدینه بیست مرد وجود ندارند که ما را به راستی دوست داشته باشند»^۱.

امام سجاد علیه السلام در حالی این سخن را فرموده است که هزاران نفر داعیه پیروی از ائمه و محبت اهل بیت را داشته‌اند، ولی امام در پس این ادعاهای واقعیّت را به گونه دیگری می‌بیند. اکنون باید دید، امام سجاد علیه السلام در کوران چنین دشواری‌هایی، وظیفه امامت را چگونه برعهده گرفت و خط رهبری را چگونه تداوم بخشید.

از کربلا تا کوفه

غروب عاشورا، غمبارترین لحظاتی است که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و تاریخ شیعه به خود دیده است. بدن‌های گلگون شهیدان، با سرهای جدا شده، افتاده بر بستر خاک! خیمه‌ها، تنها پناهنگاه زنان و فرزندان داغ‌دیده، سوخته در آتش عداوت سپاه یزید! امکانات محدود اهل بیت، غارت شده به وسیله سنگدلان کوفی! جمعی پراکنده در بیابان و برخی دست به دامان یکدیگر و زانورده در پناه هم! و امام، در بستر بیماری! اما شاهد تمامی دردها ورنج‌ها!

در آن زمان حدود بیست سال از سن مبارک امام سجاد علیه السلام می‌گذشت. آن حضرت در سنی قرار داشت که هرگز نمی‌توانست به خود اجازه دهد، زنده باشد و آن همه بی‌حرمتی به حریم خاندان رسول صلی الله علیه و آله را نظاره کند! اما تقدیر الهی برای حفظ «حجّت خدا» او را به صبر و شکیبایی فراخواند تا پس از شهادت پدر، پیام شهیدان را به همه نسل‌ها برساند و آنچه را دیده برای امت اسلام بازگوید.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۰۴/۴؛ بحار الانوار، ۱۴۳/۴۶.

برخی مورّخان چنین پنداشته‌اند که امام سجّاد علیه السلام در واقعه عاشورا، کودک یا نوجوانی کم سنّ و سال بوده و هنوز محاسن در صورت نداشته است، ولی دلایل و قراین بسیاری نشان می‌دهد که سنّ آن حضرت بیش از بیست سال بوده است. ابن سعد در کتب طبقات می‌گوید: علی بن الحسین علیه السلام در واقعه کربلا همراه پدر بود در حالی که از سنّ وی بیست و سه و یا بیست و چهار سال می‌گذشت. سپس می‌گوید: این که برخی گفته‌اند وی کودک بوده و یا موی بر صورت نداشته، سخنی بی‌اساس است، زیرا چگونه ممکن است این چنین باشد، در صورتی که فرزندش محمد بن علی در رخداد عاشورا حضور داشته است و بعدها جابر بن عبدالله انصاری را ملاقت کرده و از او نقل حدیث نموده است - با توجّه به این که وفات جابر به سال ۷۸ هـ.ق. می‌باشد!

ابن جوزی می‌گوید: علی بن الحسین علیه السلام از طبقه دوم تابعین می‌باشد و در عاشورا همراه پدر حضور داشته و به دلیل بیماری توان جنگ نداشته است و در آن ایام بیست و سه سال از عمر آن حضرت می‌گذشته است.^۱

بسیاری از دیگر مورّخان نیز همین نظر را ابراز کرده‌اند.^۲ به هر حال، صبح بعد از عاشورا، خاندان پیامبر را به عنوان اسیران جنگی، به سوی کوفه حرکت دادند. آمار دقیقی از اسیران در دست نیست. برخی مورّخان تعداد زنان را ۶۴ نفر تا ۸۴ نفر و تعداد مردان و پسران را ۱۴ نفر دانسته‌اند. بعضی از تاریخ‌نگاران نوشته‌اند، چهل شتر حامل اسیران بوده‌اند و بر روی هر یک هودجی بی‌سرپوش بسته بودند.^۳ البته میان این سخن و نقل (۸۴ زن و ۱۴ مرد) تنافی نیست، زیرا چه بسا در هر هودج و بر هر شتر، بیش از یک نفر جای داشته‌اند.

تعداد مردان (جنس ذکور) از اسیران به هنگام ورود به مجلس یزید در شام، دوازده

۱- طبقات الکبری، ۱۶۳/۵.

۲- تذکرة الخواص، ۲۹۱.

۳- دلائل الامامة، ۸۰؛ کشف الغمّه، ۲۸۵/۴؛ فصول المهمّه، ۲۰۹؛ احقاق الحق، ۹/۱۲؛ اعیان الشیعه، ۶۱۲/۱.

۴- بحار الانوار، ۱۱۴/۵.

نفر ذکر شده، که همه آن‌ها در زنجیر بوده و یا باریسمان بسته شده بودند^۱. در میان مردان قافله، علی بن الحسین بزرگ‌ترین فرد به‌شمار می‌آمد. از این‌رو سخت‌گیری دشمن نسبت به آن حضرت نیز فزون‌تر بود. چنان‌که بسیاری از تاریخ‌نویسان یاد کرده‌اند که امام سجاد علیه السلام را بر شتری برهنه و بی‌جهاز سوار کرده، دست‌های آن گرامی را برگردن بسته و بر تن آن حضرت زنجیر نهاده بودند! ^۲ کم‌تر مورّخی است که اشاره به غل و زنجیر نکرده باشد.

ورود به شهر کوفه

بیش‌تر مورّخان روز ورود خاندان عصمت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به شهر کوفه، دوازدهم محرم سال ۶۱ هـ.ق. دانسته‌اند، ولی در این‌که چند روز در کوفه توقّف داشته‌اند، نظر دقیقی ابراز نشده است هر چند از قراین مختلف و نقل‌های مربوط به ورود قافله حسینی به شهر شام، می‌توان نتیجه گرفت که توقّف آنان در کوفه بیش از یک هفته نبوده است. البته برخی روز ورود قافله حسینی به شهر کوفه را شانزدهم و یا هفدهم محرم دانسته‌اند که قرینه‌ای بر صحّت آن در دست نیست، زیرا میان کربلا و کوفه فاصله چندانی نبوده است. بعضی از نویسندگان نیز بر اسلس محاسبه‌ای مجموع سفر قافله حسینی (از کربلا تا مدینه) را صد و سی روز دانسته‌اند و معتقدند که اهل بیت علیهم السلام حدود یک ماه در زندان کوفه نگاه داشته شده‌اند، ولی این نظریه نیز دلایل کافی به همراه ندارد.

سخنان آتشین امام سجاد علیه السلام با کوفیان

رسالت بیدارگرانه امام سجاد علیه السلام خیلی زود آغاز شد و علی‌رغم همه دردهای

۱- بحار الانوار، ۱۳۲/۴۵.

۲- مقتل ابی مخنف، ص ۱۶۰؛ انساب الاشراف، ۲۰۶/۳؛ تاریخ طبری، ۳۵۲/۴؛ الارشاد، ۱۲۳/۲-۱۲۴؛ بحار الانوار، ۱۱۴/۴۵ و ۱۶۸؛ ینابیع المودّة، ۳۵۰؛ نورالابصار مازندرانی، ۱۳؛ مقتل الحسین مقرّم، ۲۴۴.

درونی ورنج‌های جسمی، آن حضرت بر سکوئی رهبری ایستاد.

امام سجّاد علیه السلام چنان با سخنان برنده‌اش فضای تیره اتهام‌ها و تبلیغات مسموم امویان را شکافت که کورترین چشم‌ها، درخشش حقیقت را دیدند و سنگ‌ترین دل‌ها لرزیدند و بر مظلومیت حسین و خاندانش گریستند و بر آینده خویش بیمناک شدند! امام علی بن الحسین علیه السلام در ملت اقامت خویش در کوفه، دو بار به احتجاج برخاست؛ یک بار روی سخش با مردم پیمان‌شکن کوفه بود، و بار دیگر در «دارالاماره» و در برابر عبیدالله بن زیاد. نخست، احتجاج آن حضرت با مردم کوفه را می‌آوریم:

قافله حسینی را پس از عاشورا به سوی کوفه آوردند و برای آنان در کنار شهر، خیمه زدند، جارچیان حکومت، در شهر کوفه - شهر نفرت و خیانت - کوفیان را فراخواندند تا از اسیران جنگی خویش دیدار کنند! و از میهمانانشان، فرزندان پیامبرشان، استقبال نمایند! به راستی، مگر خانه‌هاشان را برای پذیرایی از حسین و خاندانش، تزیین نکرده بودند! مگر برای حمایت از ولایت و امامت آماده نشده بودند! آیا با مسلم نماز پیمان نخوانده بودند؟

کوفیان هم، بی‌شرمانه آمدند. آمدند برای تماشا! تماشای بزرگ‌ترین ستم تاریخ بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله. ستمی که کوفیان پایه‌های آن را بنیان نهاده بودند!

آن‌گاه که کوفیان گرد آمدند، علی بن الحسین علیه السلام از خیمه خارج شد و برای نخستین بار نگاهش در چشمان بی‌مهر و چهره‌های پیمان‌شکن کوفیان خیره ماند. به راستی، علی بن الحسین علیه السلام با غم انبوهی که در سینه دارد و با شکوه‌های بی‌پایانی که از کوفیان در قلبش نهفته است، چه بگوید و از کجا آغاز کند؟! تاریخ‌نگاران ثبت نکرده‌اند که در نخستین لحظه، کوفیان با مشاهده علی بن الحسین علیه السلام چه عکس‌العملی نشان دادند. هر چه بود، فضای بیابان، آرام نبود. حدیث بن شریک اسدی روایتگر آن صحنه می‌گوید: علی بن الحسین علیه السلام با اشاره از مردم خواست تا قلری آرام شوند. همه آرام شدند. امام بر جای ایستاد، سخش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر اسلام درود فرستاد و سپس چنین فرمود: هان ای مردم! آن که مرا می‌شناسد، سخنی با او

ندارم ولی آن کس که مرا نمی‌شناسد، بداند که من علی بن الحسین فرزند همان حسینم که در کنار رود فرات، با کینه و عناد، سر مقدّسش را از بدن جدا کردند بی آن که حسین علیه السلام جرمی داشته باشد و نیز بی آن که قاتلانش علیه او مدّعی حقی باشند! من فرزند کسی هستم که حریم او را حرمت نهادند، آرامش او را ربودند، اموالش را به غارت بردند و خانداش را به اسارت گرفتند. من فرزند اویم که دشمنان انبوه محاصره‌اش کردند و در تنهایی و بی‌یاوری، بی آن که کسی به یاری‌اش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد به شهادتش رساندند. و البته این‌گونه شهادت، شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت، افتخار ماست!

هان، ای مردم، ای کوفیان! شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید نامه‌هایی را که برای پدرم نوشتید؟! نامه‌های سراسر خدعه و نیرنگتان را! در نامه‌هایتان با او پیمان بستید و بیعت کردید! ولی او را کشتید، به جنگ کشانیدید و تنهایش گذاشتید! ولی بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده‌اید! چه زشت و ناروا، اندیشیدید و برنامه ریختید! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با کدام رو و با کدام چشم نگاه خواهید کرد؟! او به شما خواهد گفت: شما خاندان مرا کشتید، حرمت مرا شکستید، بنابراین از امت من نخواهید بود.

سخنان امام سجاد که به این جا رسید، صدای کوفیان به گریه بلند شد و وجدان‌های خفته برای چندمین بار بیدار شدند و کوفیان به ملامت و سرزنش خویش پرداختند!

۱- قال حذیم بن شریک الأسدي: خرج زين العابدين عليه السلام إلى الناس و أومى إليهم أن اسكتوا فسكتوا، و هو قائم، فحمد الله و أثنى عليه، و صلّى على نبيّه، ثم قال:

أيها الناس، من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا علي بن الحسين المذبوح بشطّ الفرات من غير ذل و لا ترأت، أنا ابن من انتهك حریمه، و سلب نعيمه، و انتهب ماله، و سبي عياله، أنا ابن من قتل صبراً، فكفى بذلك فخرأ.

أيها الناس، ناشدتكم بالله هل تعلمون أنكم كتبتم إلى أبي و خدعتموه، و اعطيتموه من أنفسكم العهد و الميثاق و البيعة؟ ثم قاتلتموه و خدعتموه فتبأ لكم ما قدّمتم لأنفسكم و سوء لرأيكم، بأية عين نظرون إلى رسول الله صلی الله علیه و آله.

امام سجّاد علیه السلام به سخنانش ادامه داد:

خدای رحمت کند کسی را که رهنمودهای مرا بپذیرد و سفارش‌های مرا که در راستای رضای الهی و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اوست رعایت کند چه این که رسول خدا برای ما الگویی شایسته بود!

امام سجّاد علیه السلام در این بخش از سخنان خویش به آیه‌ای از قرآن اشاره کرد که خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ یعنی برنامه‌های پیامبر و شیوه عمل او الگویی شایسته برای شماست. گویا امام با مطرح ساختن این آیه، می‌خواست به کوفیان بنمایاند که روش آنان مخالف روش پیامبر اسلام است، چه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت خویش به‌ویژه نسبت به فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب علیهما السلام و فرزندان ایشان (حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام) محبتی خالص داشت و درباره رعایت حقوق و حرمت آن‌ها سفارش‌های صریحی به امت کرده بود. از سوی دیگر کوفیان که به ظاهر هوادار اهل بیت بودند و از دیرزمان با منطبق استدلالی شیعه آشنایی داشتند به سرعت منظور امام سجّاد علیه السلام را دریافتند و یک بار دیگر سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام در گوش‌هایشان طنین افکند و گویی با همین آیه، همه چیز را دریافتند، و پیش از آن که بیان امام سجّاد و استدلال آن حضرت تمام شود، به اظهار پشیمانی و ندامت و ابراز هملردی پرداختند. کوفیان یک‌صدا فریاد برآوردند:

ای فرزند رسول خدا! همه ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شمایم بی آن که روی بگردانیم و نافرمانی کنیم! اکنون فرمان بده تا اطاعت کنیم. ما با کسی که به جنگ شما برخیزد خواهیم جنگید و با کسی که در صلح با شما باشد صلح و سازش خواهیم داشت. ما حق تو و حق خودمان را از ظالمان باز خواهیم گرفت!

۱- يقول لكم قتلتم عترتي، و انتهكتم حرمتي، فلست من أمتي.

قال: فارتفعت أصوات الناس بالبكاء، و يدعو بعضهم بعضاً: هلكتم و ما تعلمون.

فقال علي بن الحسين: رحم الله امرءاً قبل نصيحتي، و حفظ وصيتي في الله و في رسوله، و في أهل بيته، فإنّ لنا في رسول الله أسوة حسنة.

۲- فقالوا بأجمعهم: نحن كلنا يا ابن رسول الله سامعون مطيعون حافظون لذمامك، غير زاهدين فيك و لا راغبين

سخنان ندامت آمیز کوفیان، جلدی می نمود و شعارهایشان رنگی جذّاب داشت ولی نه برای امام سجاد علیه السلام و نه برای آنان که بارها و بارها شعارها و دعوت‌ها و حمایت‌های کوفیان را تجربه کرده بودند! از این رو امام سجاد علیه السلام بی آن که تحت تأثیر شعارهای مقطعی و بی اسلس کوفیان قرار گیرد به آن‌ها پاسخی مناسب داد.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ کوفیان فرمود: هرگز! (هرگز تحت تأثیر شعارهای شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد نخواهم کرد) ای خیانت پیشگانِ مکار! میان شما و آرمان‌هایی که اظهار می دارید فاصله و موانع بسیار است.^۱ آیا می خواهید همان جفا و پیمان شکنی را که با پلران من داشتید درباره من روا دارید! نه، به خدا سوگند هنوز جراحت‌های گذشته‌ای که از شما بر تن داریم، التیام نیافته است. همین دیروز بود که پلرم به شهادت رسید، در حالی که خاندانش در کنار او بودند. داغ‌های برجای مانده از فقدان رسول خدا، پلرم و فرزندانش و جدم امیر مؤمنان فراموش نشده است. طعم تلخ مصیبت‌ها هنوز در کامم هست و غم‌ها در گستره سینه‌ام موج می‌زند. من اکنون در صدد یاری خواستن از شما نیستم تنها می‌خواهم که شما نه عزم یاری ما کنید و نه به دشمنی و ستیز با ما برخیزید!^۲

→ عنك، فمرنا بأمرک رحمك الله فإنا حرب لِحربك، و سلم لسلمك، لناخذنّ ترثك و ترثنا، ممن ظلمك و ظلمنا.
 ۱- امام سجاد علیه السلام در این جا به آیه‌ای از قرآن اشاره دارد که از جهات مختلف به موضوع مورد سخن آن حضرت ارتباط دارد. پیوند عمیق این آیه با موضوع یاد شده، ژرفای علم امام و احاطه آن حضرت بر مفاهیم پیام وحی را می‌رساند. در این آیات خداوند به پیامبر می‌فرماید: ای پیامبر به امت خویش بگو شما را موعظه می‌کنم به قیام در راه خدا... ای پیامبر به اینان بگو: آنچه من از شما می‌طلبم در جهت منافع خود شماست... در ادامه این آیات، خداوند به مجرمان و مستخلفان از جهاد و یاری پیامبر هشدار داده و می‌فرماید: کافران هنگام مشاهده عذاب الهی، نگران و مضطرب شده و می‌گویند، ما به حق ایمان آوردیم ولی آن‌ها کجا و ایمان کجا! آن‌ها در زندگی دنیا و در آن جا که فرصت و زمینه داشتند کافر شدند و امروز که میان ایشان و آرمان‌هایشان فاصله افتاده، دم از ایمان می‌زنند! ﴿و حیل بینهم و بین ما یشتهون﴾ رک: سبأ، آیه ۴۶ تا ۵۴.

۲- فقال علی بن الحسین علیه السلام: هیهات! أیها الغدرة المکرة، حیل بینکم و بین شهوات أنفسکم، أتریدون أن تأتوا إلیّی كما أتیتم إلی أبائی من قبل. کلاً و ربّ الراقصات إلی منی، فإنّ الجرح لما یندمل، قتل أبی بالأمس و أهل

امام سجّاد در پایان این سخنان، که آتش ندامت و حسرت را در جان کوفیان برافروخت و مهر بی اعتباری و بی وفایی را برای همیشه بر پیشانی آنان زد، اندوه عمیق خویش را با این شعرها اظهار کرد و بر التهاب قلب‌ها افزود:

لا غرو أن قتل الحسين و شيخه
قد كان خيراً من حسين و أكرما
فلا تفرحوا يا أهل كوفة بالذي
أصيب حسين كان ذلك أعظما
قتيل بشطّ النهر نفسي فداؤه
جزاء الذي أراه نار جهنّما

یعنی: اگر حسین علیه السلام کشته شد، چندان شگفت نیست. چرا که پدرش با همه آن ارزش‌ها و کرامت‌های برتر نیز، قبل از او، به شهادت رسید.

ای کوفیان! به خاطر آنچه بر حسین علیه السلام گذشت، شادمان نباشید. واقعه‌ای عظیم صورت گرفت و آنچه گذشت رخدادی بزرگ بود! جانم فدای او باد که در کنار شطّ فرات، سر بر بستر شهادت نهاد. آتش دوزخ جزای کسانی است که او را به شهادت رساندند.

در مجلس عبیدالله بن زیاد

با توجّه به این که امام سجّاد علیه السلام در جمع کاروانیان شهادت، متمایز از دیگران بود، با ورود آنان به مجلس والی کوفه، نخستین چیزی که نظر عبیدالله را جلب کرد، وجود مرد جوانی در میان آن کاروان بود. عبیدالله که گمان می‌کرد در کاروان حسین علیه السلام مردی باقی نمانده و همه آنان به قتل رسیده‌اند از مأموران خود درباره امام سجّاد علیه السلام استفسار کرد و توضیح خواست.

کینه و ناپاکی عمیق عبیدالله به او اجازه نمی‌داد که شاهد زنده بودن جوانی از نسل حسین علیه السلام باشد و چنین می‌نمود که تصمیم گرفته است تا علی بن الحسین را نیز به

→ بیته معه، فلم ينسني نكل رسول الله صلّى الله عليه وآله، و ثكل أبي و بني أبي و جدي شق لها زمي و مرارته بين حناجري و حلقي، و غصصه تجري في فراش صدري. و مسألتي أن لا تكونوا لنا و لا علينا.
ثم قال علیه السلام: لا غرو أن قتل الحسين و شيخه... الاحتجاج، ۳۰۶/۲؛ مشيرالاحزان، ۷۰.

شهادت رساند. امام سجّاد علیه السلام که نیت و عزم عبیدالله را دریافته بود، به او فرمود: اگر بهراستی عزم کشتن مرا دارید، شخص امینی را مأمور کنید تا از زنان و کودکان سرپرستی کند. عبیدالله با شنیدن این سخن، از تصمیم خویش منصرف شد و گفت نه، تو خود همراه قافله خواهی بود.

ابن جریر طبری، در نقلی دیگر، واقعه را با تفصیل بیش تری یاد کرده، می نویسد: با ورود قافله حسینی به مجلس تشریفاتی عبیدالله، او به جانب علی بن الحسین علیه السلام رو کرد و پرسید: نامت چیست؟

امام سجّاد علیه السلام فرمود: نامم علی بن الحسین است.

عبیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را در کربلا نکشت؟

(عبیدالله با این تعبیر مانند همه جباران سعی کرد تا عمل وحشیانه خود را مستند به دین کند و دشمنان خود را دشمن خدا قلمداد نماید و علاوه بر این می خواست تا با زهرزبان قلب‌های رنجیده یتیمان و زنان داغ‌دیده آن محفل را آزرده تر کند).

علی بن الحسین، لختی سکوت کرد، اما عبیدالله خشن تر و مستبدتر از آن است که سکوت را از امام سجّاد علیه السلام بپذیرد، از این رو گفت: چرا پاسخ نمی دهی؟!

علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَلْمُتَّاتِ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱!

(خداوند جان‌ها را به هنگام مرگ دریافت می‌کند).

(کنایه از این که خداوند کسی را به قتل نمی‌رساند، قتل مظلومان، کار ظالمان و کسانی چون توست).

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲

(هیچ انسانی نمی‌میرد مگر به اذن الهی).

(کنایه از این که نه تنها خداوند روح پاک‌مردان را دریافت می‌کند، بلکه مرگ همه

انسان‌ها به اذن و اجازه خداست و این اذن و اجازه بدان معنا نیست که خداوند انسان‌ها

را می‌کشد).

عبیدالله با مشاهده آن حضور ذهن و دریافت آن جواب کوبنده، از جوانی که زنجیر اسارت بر تن و جراحت‌های انبوه در قلب دارد، خشمگین شد و دستور داد تا علی بن الحسین را نیز به شهادت رسانند. ولی زینب کبری علیها السلام فریاد برآورد:

«یا بن زیاد حَسْبُكَ مِنْ دَمَائِنَا، أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ إِنْ قَتَلْتَهُ إِلَّا قَتَلْتَنِي مَعَهُ...».

«ای ابن زیاد! آن همه از خون‌های ما که ریخته‌ای برایت کافی نیست! سوگند به خدا! اگر می‌خواهی او را بکشی مرا هم بکش...».

به هر حال سوز و گداز سخنان زینب و شرایط محفل به گونه‌ای بود که ابن زیاد از کشتن امام سجّاد علیه السلام چشم پوشید^۱.

از کوفه تا شهر شام

قافله خزان دیده خاندان حسین علیه السلام چند روزی در کوفه تحت نظر قرار داشتند^۲. دستگاه خلافت یزید که همواره در جریان پیشرفت کار سپاه و شهادت حسین بن علی علیه السلام و اسارت خاندانش قرار می‌گرفت، از پیروزی سریع خویش بر نهضت حسینی، به شدت هیجان زده بود! دستگاه خلافت، در صدد برآمد تا از این پیروزی سیاسی، در استحکام بخشیدن به پایه‌های استبداد و فرو نشانیدن نغمه‌های مخالف، حدّ اکثر استفاده را بکند. از این رو تصمیم گرفت تا قافله اسیران کربلا را با شکلی خطّ و عبرت‌انگیز از کوفه به شام حرکت دهند تا طی مراسم ویژه آنان به مجلس یزید وارد شوند و همه نمایندگان سیاسی سایر کشورها و نیز مدّعیان داخلی، سلطه یزید بر جامعه خویش را دریابند.

بر این اسلس پس از چند روزی، کاروان اسیران کربلا، همراه با سرهای پاک شهدا به سوی شام به حرکت درآمدند. و این در حالی بود که هنوز آثار بیماری از

۱- طبقات الکبری، ۱۶۳/۵؛ انساب الاشراف، ۲۰۷/۳؛ تاریخ طبری، ۳۵۰/۴.

۲- بحار الانوار، ۱۵۴/۴۵.

علی بن الحسین علیه السلام زدوده نشده بود!

بلاذری می نویسد: همراه با قافله اسیران ۷۲ سر از یاران حسین علیه السلام نیز از کربلا به کوفه حمل گردید و کسانی که نظارت و دخالت داشتند، عبارتند از: شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجّاج زبیلی و غرة بن قیس احمسی^۱. بعید نیست که همه سرهای مقلّس که از کربلا به کوفه حمل شده بود، از کوفه نیز به سوی شام فرستاده شده باشد. البته در تعداد سرهای مقدّسی که به شام حمل شده، اتّفاق نظر وجود ندارد. کسانی که مأموریت یافتند تا قافله حسینی را از کوفه تا شام ببرند، بنا بر نقل ابن جریر طبری عبارت بودند از: مخفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن^۲. مورّخان دیگری نیز از این دو تن یاد کرده اند^۳، ولی روشن است که این دو نفر عنوان سرپرستی داشته اند، و جز آن دو تعداد زیادی از سپاهیان، همراه قافله بوده اند، به طوری که برخی مورّخان تعداد آن‌ها را تا هزار و پانصد نفر دانسته اند^۴. برخی دیگر از واقعه نگاران، علاوه بر دو نفر یاد شده نام ابا برده عوف آزدی، طارق بن ابی ظبیان، شبت بن ربیع، عمرو بن حجّاج زبیلی و... را نیز در شمار آن‌ها یاد کرده اند^۵. بنا بر آنچه علامه مجلسی آورده است، تنها چهل نفر از سپاه این زیاد، مسؤولیت حمل سرهای شهدار را بر عهده داشته اند^۶.

خطّ سیر قافله اسیران

فاصله میان کوفه تا شام حدود صد و هفتاد فرسخ بوده است، ولی به طور قطع روشن نیست که خطّ سیر قافله اسیران از کوفه تا شام چگونه بوده است. برخی از مورّخان و محققان بر اسلس تحقیقت خویش بر این عقیده اند که مسیر کاروان، از شمال بین النهرین

۱- انساب الاشراف، ۲۰۶/۳؛ تاریخ طبری، ۳۴۹/۴.

۲- تاریخ طبری، ۳۵۴/۴. ۳- انساب الاشراف، ۲۱۴/۳؛ اللّهوف، ۷۴-۷۶.

۴- مقتل ابی مخنف، ۱۷۵. ۵- مقتل الحسین مقرّم، ۳۴۴-۳۴۵.

۶- بحار الانوار، ۱۸۴/۴۵.

می‌گذشته است و این معروف‌ترین راهی بوده که اعراب و دمشق را با یکدیگر مرتبط می‌ساخته است. قسمتی از این مسیر، از کنار ساحل غربی فرات می‌گذشته است. در این خطّ سیر، اولین منزل پس از کوفه قادسیّه بوده است و سپس اَئیم - که یکی از میدان‌های جنگ رومیان و ایرانیان در دوره ساسانیان به‌شمار آمده است. البته میان قادسیه و ائیم منزل‌های دیگری نیز وجود داشته است. مجموع منزل‌هایی که در این مسیر یاد کرده‌اند، عبارت است از: قادسیّه، هیت، ناووسه، آلوسه، حدیثه، ائیم، رقه، حلاوه، سفاخ، علیث و دیرالزور که پس از آن وارد دمشق می‌شده‌اند.

درباره خطّ سیر قافله اهل بیت علیهم‌السلام نظر دیگری نیز وجود دارد که آن را ابی مخنف در کتب مقتلی که به او منسوب می‌باشد، یاد کرده، می‌گوید: کاروان اسیران از طریق بیابان‌های خشک به سوی شام برده شده‌اند، زیرا این مسیر کوتاه‌ترین راه میان عراق و سوریه به‌شمار می‌آمده است. منزل‌هایی که در این مسیر وجود داشته عبارت است از: کوف، شرق حصّاصه^۱، تکریت^۲، دیر اعور^۳، لبّا^۴، کُحیل^۵، جُهیینه^۶، مُوَصِل^۷، نَصیبین^۸، عین‌الورد^۹، قنسرین^{۱۰}، معرّة‌النعمان^{۱۱}، کُفَرطَب^{۱۲}، الحَمّاه^{۱۳}، جِصّص^{۱۴}، بعلبک^{۱۵}،

۱- حصّاصه، به فتح و تشدید دوم از روستاهای عراق و در نزدیکی قصر ابی هبیره قرار دارد. «مراصد الاطلاع»، ۴۰۶/۱.

۲- تَکْرِیت، شهری است معروف بین بغداد و موصل و در فاصله سی فرسخی بغداد و غرب دجله قرار دارد. «معجم البلدان»، ۳۸/۲.

۳- دیراعور، در پشت کوفه است و آن را شخصی معروف به نام «اعور» بنا کرده است. «مراصد الاطلاع»، ۵۵۲/۲.

۴- این موضع در نزدیکی عقر قرار دارد و از اراضی موصل به‌شمار می‌آید. «مراصد الاطلاع»، ۱۹۶/۳.
 ۵- «کُحیل» مصعّر کُحُل است که قبلاً شهر بزرگی بوده و الآن به صورت قریه‌ای درآمده و در نزدیکی موصل است و در غرب دجله قرار دارد. «مراصد الاطلاع»، ۱۵۰/۳.

۶- جُهیینه یکی از روستاهای بزرگ موصل است که در ناحیه دجله واقع شده است. «مراصد الاطلاع»، ۳۶۳/۱.

۷- موصل یکی از شهرهای معروف عراق است که به علت اتّصال آن به دجله و فرات و یا به جزیره و عراق، آن را موصل نامیده‌اند و تا بغداد ۷۴ فرسخ فاصله دارد. «معجم البلدان»، ۲۲۳/۵.

۸- نَصیبین یکی از شهرهای آباد عراق است که بر سر راه موصل به شام قرار دارد و دیر بزرگی در آن واقع است

صومعه راهب^۱، شام^۲.

از جمله رخدادهایی که در این خطّ سیر یاد کرده‌اند این است که وقتی قافله اهل بیت علیهم السلام به سفاخ رسید، باران شدید حرکت شتران را با مشکل مواجه ساخت. ناگزیر چند روزی توقّف کردند و این توقّف زمینه‌ای شد تا شائق پسر سهل بن ساعلی (از صحابه پیامبر) از موضوع شهادت فرزند رسول خدا و اسارت اهل بیت او آگاه شود و احادیثی را درباره محبت رسول خدا نسبت به حسین بن علی علیه السلام برای مردم بازگو کند و اهل بیت در آن سرزمین مورد حمایت و محبت مردم قرار گیرند.

این جریر طبری می‌نویسد:

علی بن الحسین در طول مسیر کوفه تا شام، با کسی سخن نگفته است^۳.
 اما، از برخی منابع دیگر استفاده می‌شود که هر جا زمینه‌ای پدید می‌آمد، امام سجّاد علیه السلام از فرصت استفاده کرده و به هدایت و روشنگری مردم می‌پرداخته است. در یکی از منزل‌های میان راه، امام اشعاری را برای مردم خواند که در آن‌ها برخی حقایق گنج‌انیده شده بود. آن اشعار را چنین ثبت کرده‌اند:

→ و علاوه بر آن مسیحیان در اطراف آن چندین دیر و صومعه دارند. «معجم البلدان، ۲۸۸/۵؛ المسالک والممالک، ۷۳».

۹- عین‌الورد: مشهور به جزیره است و سرمنشأ آن بسیاری از فنوات است. «مراصدالاطلاع، ۹۷۹/۲».

۱۰- این شهر یکی از شهرهایی است که تا شهر حلب یک مرحله فاصله دارد. «معجم البلدان، ۴۰۳/۴».

۱۱- این شهر منسوب به نعمان بن بشیر صحابی است که گویا در قبله آن قبری است معروف به یوشع بن نون و این شهر بین حماة و حلب واقع است. «مراصدالاطلاع، ۱۳۷۹/۳».

۱۲- کفرطاب: شهری است بین معرّه و حلب. «معجم البلدان، ۴۷۰/۴».

۱۳- حماة: یکی از شهرهای بزرگ سوریه و دارای محصولات فراوانی است و تا شهر حمص یک روز فاصله دارد. «مراصدالاطلاع، ۴۲۴/۱-۴۲۳».

۱۴- حمص یکی از شهرهای بزرگ سوریه که آن را حمص بن مکنف علقمی بنا کرده است و بین دمشق و حلب می‌باشد. «معجم البلدان، ۳۰۲/۲».

۱۵- بعلبک از شهرهای معروف که سه روز با سوریه فاصله دارد.

۱- صومعه راهب: آخرین منزلی بوده که به شام منتهی می‌شده و بعید نیست همان دیر الزور باشد.

۲- مقتل ابی مخنف، ۱۸۰-۱۹۲. ۳- تاریخ طبری، ۳۵۲/۴؛ الارشاد، ۱۲۴/۲.

«سَادِ الْعُلُوجُ فَمَا تَرْضَى بِذَا الْعَرَبُ
يَا لِلرَّجَالِ مِمَّا يَأْتِي الزَّمَانُ بِهِ
أَلُ الرُّسُولِ عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَّةٌ
وَصَارَ يَقْدُمُ رَأْسَ الْأُمَّةِ الذَّنْبُ
مِنَ الْعَجِيبِ الَّذِي مَا مِثْلُهُ عَجَبٌ
وَ أَلُ مَرَوَانَ يُسْرَى تَحْتَهُمْ نُجُبٌ»^۱

یعنی مردمان پست و فرومایه، به سیادت و آقایی رسیدند و آنان که در علم و شرافت و ارزش‌های انسانی در پایین‌ترین مرتبه قرار دارند، جای رهبران راستین را گرفته و بر منصب‌های اجتماعی تکیه زده‌اند، و این چیزی است که غیرتمندان عرب بدان رضا نمی‌دهند. ولی بر مردان و مردمان، از شگفتی‌هایی که روزگار برایشان پدید می‌آورد! خاندان پیامبر بر شتران برهنه سوار باشند! ولی خاندان مروان بر اسب‌های رهوار سوار شوند و راه پویند!

گذاری غمبار از شهر بعلبک

چنان‌که از برخی منابع تاریخی یاد شد، خطّ سیر کاروان اهل بیت علیهم السلام از شهر بعلبک نیز می‌گذشت. شهرها هر چه به شام، منطقه حاکمیت امویان نزدیک‌تر می‌شد، مردمانش از اهل بیت دورتر بودند و الفت آنان با اسلام اموی بیش از شناخت ایشان از اسلام محمدی و علوی بود. سلطه امویان بر این مناطق، اجازه نمی‌داد تا راویان صادق، فضایل اهل بیت و علی بن ابی طالب را برای مردم بازگو کنند، بلکه به عکس راویانی اجازه حدیث گفتن داشتند که در راستای اهداف و منافع دستگاه خلافت به جعل حدیث پردازند. از این‌رو دور از انتظار نمی‌نمود که ساکنان بعلبک با مشاهده کاروان اهل بیت علیهم السلام و اسیران ستم‌دیده، به شادی و سرور پردازند. به‌ویژه که حاکمان و مسؤولان آن منطقه، از قبل تبلیغاتی علیه آن کاروان صورت داده بودند! با این زمینه‌ها مردم بعلبک تا شش مایلی از شهر بیرون آمده، به روش خطّ خود به جشن و شادی پرداختند! و مناظری پدید آوردند که کاروانیان شهادت و اسارت، تلخ‌تر از آن را ندیده بودند. شلاق خنده‌ها، تن‌های رنجور یتیمان و زنان داغ‌دیده را به شلّت شکنجه می‌داد و سخنان شماتت‌آمیز و آکنده از طعن آنان، قلب‌های مجروح را مجروح‌تر

۱- مقتل ابی مخنف، ۱۸۶.

می ساخت. این چنین بود که امّ کلثوم، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، بر آن مردم نفرین کرد و فرمود: «أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ وَسَلَّطَ عَلَيْكُمْ مَنْ لَا يَرْحَمُكُمْ»^۱.
(خداوند جمعتان را پراکنده و نابود سازد و کسی را بر شما مسلط نماید که بر شما رحم نیاورد).

و در این شرایط قطره‌های اشک بر چهره علی بن الحسین فرو می‌غلتید و شعله‌های قلبش را با این اشعار به مردمان غفلت زده بعلیک می‌نمایاند:

«هُوَ الزَّمَانُ فَلَا تَفْنِي عَجَائِبُهُ	عَنِ الْكِرَامِ وَمَا تَهْدِي مَصَائِبُهُ
فَلَيْتَ شِعْرِي إِلَى كَمِذَا تَحَارَبْنَا	صُرُوفُهُ إِلَى كَمِذَا نُجَادِيَهُ
يَسْرِي بِنَا فَوْقَ أَقْتَابِ بِلَا وَطْأٍ	وَسَائِقُ الْعَيْسِ يَحْمِي عَنْهُ غَارِبُهُ
كَأَنَّنا مِنْ أَسَارَى الرُّومِ بَيْنَهُمْ	كَأَنَّنا كُلَّ مَا قَالَهُ الرَّحْمَنُ كَاذِبُهُ
كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ وَيَلْكُمُ	فَكُنْتُمْ مِثْلَ مَنْ ضَلَّتْ مَذَاهِبُهُ» ^۲

یعنی آری روزگار است و شگفتی‌های پایان‌ناپذیر و مصیبت‌های مداوم آن!
ای کلتش می‌دانستم کشمکش‌های گردون تاکی و تاکجا مارا به همراه می‌برد و تا چه وقت روزگار از ما روی برمی‌تابد!

مارا بر پشت شتران برهنه سیر می‌دهد، در حالی که سواران بر شترهای نجیب، خویش را از گزند دشواری‌های راه در امان می‌دارند.

گویی که ما اسیران رومی هستیم که اکنون در حلقه محاصره ایشان قرار گرفته‌ایم! (و با ما چنان روبرو می‌شوند که) گویی ما منکر تمامی آیت قرآنیم!
وای بر شما، ای مردمان غفلت‌زده! شما به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفر ورزیدید و زحمت او را ناسپاسی کردید، و چونان گمراهان راه پیمودید!

ورود به شام، دشوارترین لحظه‌ها

امام سجاد علیه السلام از پس مرارت‌های فراوان، سرانجام همراه با کاروان رنج‌دیده اسیران

۱- ینابیع المودّة، ۳۵۲.

۲- همان.

به شهر شام، شهر دشنام، شهر دسیسه‌های سیاسی و شهر عداوت با اهل بیت علیهم السلام نزدیک می‌شود. از شهری که مردان و زنان پنجاه ساله‌اش در طول عمرشان جز بدگویی از علی بن ابی طالب نشنیده بودند و لعن و سبّ او را فریضه می‌شمردند، چه انتظاری می‌رفت. کوفیان که هوادار بودند و علی بن ابی طالب را به ارزش‌های بی‌بدیل می‌شناختند، چه کردند که شامیان بکنند؟! شام از روزی که به وسیله مسلمانان به سرزمین‌های اسلامی پیوسته بود، همواره فرمانروایانی چون خالد بن ولید و معاویه بن ابی سفیان به خود دیده بود. مردم این شهر نه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند و نه با شخصیت صحابه راستین آشنایی داشتند. از این‌رو الگوی اسلام و مسلمانی آنان، معاویه و امویان بودند!

مسعودی مورخ نام آشنا، در کتاب مروج الذهب نکته‌ای را یاد کرده است که نشانگر میزان آگاهی شامیان از واقعیت‌های جهان اسلام و معارف اسلامی است. او می‌نویسد در دوره عباسیان که به هر حال حصار حاکمیت امویان شکسته شده بود و مردم آن‌سامان با برخی واقعیت‌ها قلدی آشنا شده بودند، عبدالله بن علی، گروهی از بزرگان شام را نزد سفّاح، نخستین خلیفه عباسی، فرستاد و گفت اینان از خردمندان این سرزمین‌اند و همه سوگند یاد می‌کنند که تاکنون جز بنی امیه خویشاوندی برای رسول خدا نمی‌شناخته‌اند تا میراث‌پر او باشند!^۱

توجه به این نکات و زمینه‌ها، روشن می‌سازد که آنچه مورخان و صاحبان مقاتل درباره ورود اهل بیت به شام نوشته‌اند، چندان دور از واقعیت و دور از انتظار نبوده است!

نخستین طنین حق در گوش شامیان

دیلیم بن عمر می‌گوید: آن روز که کاروان اسیران آل رسول وارد شام شدند، من در شام بودم و حرکت آنان را در شهر با چشمان خویش دیدم: اهل بیت را به طرف مسجد

۱- مروج الذهب، ۳۳/۲.

جامع شهر آوردند. لختی آنان را متوّف ساختند. در این میان پیرمردی از شامیان در برابر علی بن الحسین که سالار آن قافله شناخته می شد ایستاد و گفت: خدای را سپس که شما را کشت و مردمان را از شرّ شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان، یزید بن معاویه، را بر شما پیروز گردانید!

علی بن الحسین علیه السلام لب فرو بسته داشت تا آنچه پیرمرد در دل دارد بگوید. وقتی سخنان پیرمرد به پایان رسید، امام فرمود: همه سخنان را گوش دادم و تحمل کردم تا حرف‌هایت تمام شود. اکنون شایسته است تو نیز سخنان مرا بشنوی.

پیرمرد گفت: برای شنیدن آماده‌ام!

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آیا قرآن تلاوت کرده‌ای؟

پیرمرد: آری.

علی بن الحسین علیه السلام: آیا این آیه را خوانده‌ای که خداوند می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱.

«ای پیامبر! به مردمان بگو من در برابر تلاش‌هایی که برای هدایت شما به کار بسته‌ام پاداشی نمی‌خواهم جز این که خویشان و نزدیکان مرا دوست بدانید».

پیرمرد: آری این آیه را خوانده‌ام (ولی این آیه چه ارتباطی با شما دارد؟)

امام سجّاد علیه السلام: مقصود این آیه از خویشان پیامبر، ماییم.

سپس امام علیه السلام پرسید: ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای که خداوند می فرماید:

﴿وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۲.

«حقّ خویشاوندان و نزدیکان را به ایشان پرداخت کن».

مرد شامی: آیا شما می‌باید «ذوی القربی» و خویشاوند پیامبر؟

امام علیه السلام: بلی ما هستیم. آیا سخن خدا را در قرآن خوانده‌ای که فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۳.

۱- شوری / ۲۳.

۲- اسراء / ۲۶.

۳- انفال / ۴۱.

«آنچه غنیمت به چنگ می آورید یک پنجم آن از خدا و رسول و نزدیکان اوست».
مرد شامی: آری خوانده‌ام.

امام: مقصود از ذوی القربی در این آیه نیز ما هستیم. آیا این آیه را تلاوت کرده‌ای:

﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱.

«همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود و شما را به گونه‌ای بی بدیل پاک گرداند».

ای مرد شامی آیا در میان مسلمانان کسی جز ما «اهل بیت رسول خدا» شناخته می‌شود؟!

مرد شامی که تا آن لحظه با منطق قرآنی اهل بیت مواجه نشده بود و آنچه از اسلام شنیده و شناخته بود، گرافه‌های دستگاه تبلیغاتی مسموم اموی بود، به خود آمد، شرمسار شد، دست‌هایش را به سوی آسمان بالا برد و با همان طنین که تا لحظه‌ای قبل ندانسته و ناخواسته برای دستگاه اموی شعار می‌داد، به توبه و استغفار پرداخت و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ، مِنْ عِدَاوَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّنْ قَتَلَ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام وَ لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ مُنْذُ دَهْرٍ فَمَا شَعَرْتُ بِهَا قَبْلَ الْيَوْمِ»^۲.

مرد شامی سه مرتبه از درگاه خداوند طلب آمرزش کرد و گفت: خداوندا من از دشمنی خاندان پیامبر بیزاری می‌جویم و به سوی تو رو می‌آورم و انزجار خود را از کشندگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می‌کنم. من روزگاران دراز قرآن تلاوت کرده‌ام ولی تا امروز مفاهیم و معارف آن را درک نکرده بودم.

آنچه میان علی بن الحسین علیه السلام و این مرد شامی رد و بدل گردید شاید نخستین ضربه‌ای بود که بر پندار خفته شامیان وارد شد و باورهای گذشته آنان را به شلّت

۱- احزاب / ۳۳.

۲- روضة الواعظین، ۱/۱۹۱؛ الاحتجاج، ۲/۳۰۵-۳۰۷؛ مقتل خوارزمی، ۶۷۲ (با اندکی تفاوت در متن).

مخدوش ساخت و هلهله‌ها و شادمانی‌های آنان را به سردی و سکوتی پرمعنا فرو برد.

شماتت کینه‌توزان

منظرهٔ حزن‌انگیز کودکان یتیم و زنان محجوب و گرفتار در بند اسارت و چهره‌های معنوی خاندان رسالت و سخنانی که میان ایشان و کاروانیان ردّ و بدل می‌شد، چه بسا در قلب فریفتگان شامی و مردمان بی‌غرض ایشان تأثیر می‌کرد و شادی‌هایشان را به غم و اظهار خشمشان را نسبت به اهل بیت به ملاحظت و هم‌دردی مبدّل می‌کرد. اما در این میان کینه‌توزانی بودند که نور حقیقت راهی به دل‌هایشان نداشت و اسارت و مظلومیّت اهل بیت را فرصت مناسبی برای انتقام‌جویی و شماتت آنان می‌پنداشتند. «ابراهیم» فرزند طلحه از جملهٔ این شماتت‌کنندگان است. پدرش، طلحه، از جمله برافروزدگان آتش جنگ جمل بود^۱.

طلحه در همان جنگ که علیه علی بن ابی‌طالب علیه السلام برپا شده بود کشته شد. ابراهیم مرگ پدرش را از ناحیهٔ خاندان علی علیه السلام می‌دید و در دل کینه‌ای دیرینه داشت. آن روز او نیز مانند شامیان به تماشاه کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام آمده بود. وقتی نگاهش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد، گویی جراح عقده‌هایش دوباره شکافته شد و شکست پدرش در جنگ با علی بن ابی‌طالب علیه السلام در برابر چشمانش مجسم گردید. از روی انتقام‌جویی گفت: ای فرزند علی، چه کسی پیروز است؟

منظور از ابراهیم از این سخن، یادآوری گذشته بود. او می‌خواست بگوید، اگر چه بنی‌هاشم در جنگ جمل پیروز شدند، اما در نهایت همهٔ آن پیروزی‌ها به شکست منتهی شده است و شما که فرزندان علی علیه السلام هستید امروز در بند اسارتید و من که فرزند طلحه هستم، اکنون آزادم و تماشاگر!

مجال، مجال استدلال و مباحثه نبود. ابراهیم با مرد شامی فرق می‌کرد. مرد شامی گول خورده بود و بی‌غرض، اما ابراهیم اهل بیت را خوب می‌شناخت و سخنانش از

۱- تاریخ یعقوبی، ۱۸۲/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۷۳/۱.

روی کینه و انتقام‌جویی بود.

امام سجّاد علیه السلام به او پاسخی کوتاه داد و فرمود: اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز است، هنگام نماز، اذان و اقامه بگو!

سخن کوتاه، اما قاطع امام سجّاد علیه السلام به ابراهیم، پیامی ژرف به همراه داشت و به او یادآوری می‌کرد که ای ابراهیم جنگ ما در گذشته و حال برای عزّت و قلرت دنیایی نبود که اکنون ما شکست خورده باشیم و تو و یزید پیروز مند باشید. جنگ و قیام ما برای زنده ماندن پیام توحید و ندای وحی و رسالت بود و تازمانی که از مأذنه‌ها ندای «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله» بلند باشد و مسلمانان برای نماز خویش در اذان و اقامه این شعارهای توحیدی و محمدی را تکرار کنند، ما پیروزیم.

ورود به مجلس یزید

هر چه زمان می‌گذرد، شرایط جسمی و روحی اهل بیت علیهم السلام دشوارتر می‌شود. سختی‌های راه، سخت‌گیری‌های مأموران، شماتت‌های مردم و گذشتن از میان بازارهای شلوغ شام، قرار گرفتن بانوان محجوب اهل بیت در معرض نگاه بیگانگان و اکنون ورود به مجلس جشن یزید!

در این که آیا در شام دو مجلس برگزار شده است، یکی در مسجد جامع دمشق و دیگری در کاخ یزید، و یا این که تمامی رخدادهای اسف‌انگیز شام و سخنان حضرت زینب و امام سجّاد علیه السلام در یک مجلس اظهار شده، دلایل قطعی در دست نیست و تعیین این موضوع تأثیر مهمی در اصل بررسی آن حوادث ندارد. آنچه مورخان دربارهٔ ورود اهل بیت علیهم السلام به مجلس یزید نوشته‌اند، مفصل و جانکاه است. اما در این نوشته، بیش‌ترین نظر به سخنانی است که امام سجّاد علیه السلام داشته و مواضعی که آن حضرت در برابر امویان اتخاذ نموده تا توانسته است از اسارت مظلومانهٔ خویش و خاندانش، قیامی دیگر و قیام‌هایی دیگر بیافریند.

یزید بی آن‌که به بازتلب و فرجام‌کردارش بیندیشد، مست قدرت و خودخواهی است و می‌خواهد هر چه بیش‌تر شکوه و شوکت و اقتدار خویش را به همگان بنمایاند. مجلس را آراسته و تشریفت را برقرار کرده است، اما این برای او کافی نیست؛ می‌خواهد با تحقیر هرچه بیش‌تر اهل بیت، خود را بزرگ‌تر بنمایاند. از این‌رو، سخت‌گیری‌ها و توهین‌ها به اهل بیت فزونی می‌یابد. مأموران دربار، موظف می‌شوند، اسیران را به گونه‌ای وارد مجلس کنند که نهایت ذلت و خواری در اندام آنان ظاهر باشد! این است که اسیران را باریسمان به یکدیگر می‌بندند و علی بن الحسین علیه السلام که سالار ایشان به‌شمار می‌آید بازنجیر بسته می‌شود.^۱ اهل بیت علیهم السلام وارد آن مجلس می‌شوند و نگاه علی بن الحسین علیه السلام به جرثومه‌های جهل و خودکامگی می‌افتد. فرزندی از نسل معاویه و ابوسفیان که تمامی جهل و شقاوت نیاکانش را در خود جای داده است. او سنگدل‌تر از آن است که نصیحت و اندرزگویی در قلبش راه یابد. او درس نیرنگ و خیانت را بارها از پدرش آموخته است. امام سجاد علیه السلام به او چه بگوید! سخن بگوید یا سکوت کند؟ امام می‌داند که اگر یزید خودراهی به نور و هدایت و رحمت و عطف ندارد، اما بسیاری از آنان که در مجلس نشسته‌اند و ناظر صحنه‌اند، گول خوردگان جاهلی هستند که ممکن است حتی نام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به درستی نشنیده باشند و جز اهانت و مذمت درباره‌ی علی علیه السلام و اولادش سراغ نداشته باشند و به این کاروان به عنوان جمعی طغیانگر بنگرند. یزید جز به حکومت خویش نمی‌اندیشد، اما آنان ممکن است شعله‌ای از نور محبت پیامبر در قلب‌هایشان باشد. پس باید سخنی گفت که هرچند خطاب به یزید است، اما در قلب مردم تأثیر بگذارد. از این‌رو علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «أُنشِدُكَ اللهُ يَا يَزِيدُ مَا ظَنَنْتُكَ بِرَسُولِ اللهِ لَوْ رَأَى عَلِيٌّ هَذِهِ الْحَالَةَ»^۲.

«سوگند به خدا، ای یزید، چه گمان داری به رسول خدا اگر ما را بر این حال مشاهده کند»؟

۱- سیر اعلام النبلاء، ۳/۳۱۹.

۲- مشیر الاحزان، ۷۸؛ اللهوف، ۷۷-۷۸؛ بحار الانوار، ۴۵/۱۳۱-۱۳۲.

امام از کوتاه‌ترین جمله‌ها، پیامدارترین مفاهیم را به شنوندگان منتقل می‌کند. هنوز بسیاری از شامیان او را به درستی نمی‌شناسند، از کجا آغاز کند و چگونه؟ تنها نقطه مشترک میان او و آن جمع، «پیامبر صلی الله علیه و آله» است. آن جمع اگر هیچ چیز از معارف دین و تاریخ گذشته اسلام ندانند، نام پیامبر را شنیده‌اند و ظاهراً به آن حضرت علاقمند هستند. شخص یزید ارجی برای پیامبر قایل نیست، چنان که در اشعارش بعدها به آن اشاره کرد. اما مردم ناآگاه شام، به عنوان خلیفه رسول الله به یزید نگاه می‌کنند و برای پیامبر احترام قایلند. اگر امام سجّاد علیه السلام نام رسول خدا را به میان آورد، همه از خود خواهند پرسید: مگر میان این کاروان اسیر با پیامبر نسبتی هست؟ این پرسش به قلری جلی است که یزید نمی‌تواند خود را بی تفاوت نشان دهد. به همین سبب ناگزیر شد: زنجیرها را از علی بن الحسین علیه السلام بردارد! یزید با این کار، می‌خواست رحمت و عطوفت خود را به حاضران بنمایاند. غافل از این که پذیرش اعتراض امام سجّاد علیه السلام آغاز افشا شدن ماهیت زشت حکومت اوست و فرو افتادن غل و زنجیرها از اندام علی بن الحسین علیه السلام، به معنای افتادن آن زنجیرها به گردن او و پدرش و کسانی است که آنان را میدان‌دار حکومت و خلافت کردند!

اهل بیت در مجلس یزید جای می‌گیرند و مأموران سر مقلّس سید الشهداء را پیش می‌آورند و در مقابل یزید می‌گذارند.

یزید شعر می‌خواند:

يُفْلَقْنَ هَاماً مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَهَمَّ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمَا

یعنی شمشیرها سر مردانی را می‌شکافند که نزد ما گرامی هستند ولی چه می‌توان کرد که آنان در دشمنی و ستم پیش‌دستی کرده‌اند!

علی بن الحسین علیه السلام که در میان اسیران قرار داشت، فرمود: ای یزید! بهتر است به جای شعری که خواندی، این آیه از قرآن را بشنوی:

﴿مَا أَصْلَبَ مِنْ مَّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَاهَا
إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ

كُلَّ مُخْتَلٍ فَخُورٍ^۱!

«هیچ مصیبتی در زمین و یا در بدن متوجه شما نمی‌شود مگر این که قبل از آن، از سوی ما (خداوند) در کتابی پیش‌بینی شده ورقم خورده باشد، و این بر خدا آسان است؛ تا بر آنچه از دست می‌دهید اندوهگین نباشید و به آنچه به دست می‌آورید شادمانی نکنید و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد».

آنچه امام سجاد علیه السلام از این آیه می‌جوید این است که به یزید یادآوری کند اگر ما عزیزی را از دست داده‌ایم، جای شماتت و ملامت ندارد و اگر تو احسلس می‌کنی چیزی به دست آورده‌ای، مجال خوشی و سرمستی نخواهد داشت، و تو با این فخر فروشی و بزرگ‌نمایی منفور درگاه خدا هستی.

یزید که منظور امام و پیام آیه را دریافته بود، به شدت خشمگین شد و گفت: آیه دیگری هم در قرآن هست که آن آیه درباره شما مناسب‌تر است^۲:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ وَ يَعْتُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۳.

یعنی هر بلا و مصیبتی که به شما می‌رسد، نتیجه دستاوردهای خود شماست.

یزید با این آیه می‌خواهد بگوید که اگر شما در برابر خلافت من سر تسلیم و سازش فرود می‌آوردید، با این حوادث روبه‌رو نمی‌شدید، پس این شما هستید که قدم در این راه گذاشته‌اید.

یزید، خود و خاندانش را صاحبان اصلی حکومت بر مسلمین می‌داند و هرگونه اعتراض و انکار را بر نمی‌تابد. این چیزی است که مورخان به صراحت از آن یاد کرده‌اند. یزید انتظار دارد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر زشت‌کاری‌ها و اهانت‌های او سکوت کنند و او را ارج نهند. اما امام سجاد علیه السلام به او می‌گوید:

لَا تَطْعَمُوا أَنْ تَهَيُّنُونَا وَ نُكْرِمُكُمْ وَ أَنْ نَكْفَ الْأَذَى عَنْكُمْ وَ تُؤْذُونَا

۱- حدید / ۲۲-۲۳.

۲- تاریخ طبری، ۳۵۲/۴؛ عقد الفرید، ۱۳۱/۵؛ الارشاد، ۱۲۴/۲؛ اعلام الوری، ۲۴۹/۴؛ البدایة و النهایة،

۳- شوری / ۳۰.

۱۹۴/۸.

فَاللّٰهُ يَعْزِمُ اَنْ لَا نُحِبُّكُمْ وَلَا نَلُوْمُكُمْ اِنْ لَمْ تُحِبُّوْنَا

یعنی شما انتظار دارید که ما را مورد اهانت قرار دهید ولی ما شما را اکرام کنیم! ما را مورد آزار و شکنجه قرار دهید ولی ما دست از شما برداریم! خدا می‌داند که ما هرگز شما را دوست نمی‌داریم و البته شما را ملامت نخواهیم کرد بر این که دوستدار ما نیستید. امام علیه السلام با این بیان در حقیقت به یزید می‌گوید این ما نیستیم که گام نخست را در راه عداوت برداشته‌ایم. شما با اهانت به اسلام و ارزش‌های اسلامی و ستم به اهل بیت، گام در راه ستیز با دین و حامیان آن نهاده‌اید و انتظار دارید که آنان در مقابل شما سکوت کنند و شما را با دیده تعظیم و تکریم نگرند!

یزید گفت: «در این جا حق با شماست، ولی اصولاً پدر و جدّ تو (پیامبر صلی الله علیه و آله) تلاش کردند تا قدرت را به هف آورند و امیر باشند و با ما به نزاع و درگیری پرداختند...».

علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ای پسر معاویه و هند! قبل از این که تو به دنیا بیایی، پیامبری و حکومت از آن جدّ و نیاکان من بوده است. روز بدر، احد و احزاب، پرچم پیروزمند رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست پدر من علی بن ابی طالب علیه السلام بود در حالی که پدر و جدّ تو پرچم کفر را در دست داشتند!»

سخن که به این جا انجامید، چنان یزید به بن بست رسید که چاره‌ای جز سکوت نداشت. البته اگر این سخنان در محفلی خصوصی ردّ و بدل شده بود، یزید شکیبایی به خرج نمی‌داد و با قدرتی که داشت، امام علیه السلام را خاموش می‌کرد. اما یزید در آن محفل عمومی گام در میدان مناظره و اثبات حقانیت خویش گذارده بود و اکنون مجلس در وضعیتی قرار داشت که او ناچار به ادامه آن وضع بود. امام سجّاد علیه السلام که شرایط دگرگون شده مجلس را شاهد بود و نفوذ سخنانش را در حاضران احساس می‌کرد، آهنگ سخن را از شیوه استدلالی به روش عاطفی تغییر داد. نه برای متأثر ساختن یزید! بلکه برای بیدار کردن وجدان‌ها و عواطفی که اکنون با سخنان و استدلال‌های آن حضرت شعورشان رو به بیداری نهاده بود!

امام فرمود: «ای یزید! اگر درک می‌کردی و می‌دانستی که چه کرده‌ای و با پدر و برادر و عموزاده‌ها و خاندان ما چه رفتاری داشته‌ای و اگر به راستی قادر بودی عمق این فاجعه را بشناسی، به کوه‌ها می‌گریختی و بر ریگ‌ها می‌خفتی و آرام نمی‌گرفتی».

امام سجاد علیه السلام با سخنان خود فضای مجلس را آماده کرد تا دیگر همراهان او نیز علیه یزید و حاکمیت اموی افشاگری کنند. در نتیجه همین شرایط بود که دختر عقیل بن ابی طالب^۱ در مقاطع حسلس این شعر را انشاد کرد:

ماذا تقولون إذا قال النبي لكم
 ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم
 بعترتي و بأهلي بعد مُفتَقدي
 منهم أسارى و منهم ضُرِّجوا بدم^۲
 یعنی چه پاسخ خواهید داشت آن‌گاه که پیامبر به شما بگوید: شماها که سرآمد
 امت‌ها هستید، با عترت من و خاندانم، بعد از رحلت من چه کردید؟! برخی را به
 اسارت کشاندید و گروهی را به خونشان آغشته ساختید!

خطبه علی بن الحسین علیه السلام

حسلس‌ترین سخنان امام سجاد علیه السلام که در طول اقامت در شام ایراد شده است و تحوُّلی عظیم در محیط سیاسی شام و بیثباتی مردم نسبت به دستگاه اموی ایجاد کرد و معادلات یزید را برهم زد و خطّ مشی او را نسبت به اهل بیت به‌طور کامل تغییر داد، خطبه‌ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی و دینی شام ایراد کرد.

۱- این که انشادکننده شعر چه کسی بوده است در منابع مختلف تاریخی و روایی عبارتهای متفاوتی آمده است، برخی این ابیات را به زینب علیها السلام نسبت داده‌اند و به نظر می‌رسد منظورشان دختر علی بن ابی طالب علیه السلام باشد ولی برخی دیگر آن را به زینب دختر عقیل و بعضی بدون نام زینب، آن را به دختر عقیل نسبت داده‌اند و در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که اساساً اشعار به وسیله زینب، دختر عقیل قرائت شده است ولی برخی منابع تاریخی فقط نام زینب را ثبت کرده‌اند و برخی عنوان دختر عقیل را، ر.ک: *البدایة النهایة*، ۱۹۸/۸؛ *مناقب ابن شهر آشوب*، ۱۲۵/۴؛ *الاحتجاج*، ۳۰۵؛ *ینابیع المودّة*، ۳۳۱؛ *الارشاد*، ۱۲۹/۲؛ *کشف الغمّة*، ۲۵۴/۲؛ *روضۃ الواعظین*، ۱۹۳؛ *تاریخ طبری*، ۲۹۳/۴ و ۳۵۷.

۲- *مشیر الاحزان*، ۷۵؛ *الکامل فی التاریخ*، ۸۹/۴؛ *البدایة والنهایة*، ۲۳۳/۶ و ۱۹۸/۸.

از کتاب‌های تاریخی چنین استفاده می‌شود که این خطبه در مسجد جامع دمشق ایرد شده و از حوادثی که در کاخ یزید رخ داده و سخنانی که در محفل خصوصی تروی ردّ و بدل شده، جداست. این خطبه را باید اوج موفّقیت امام سجّاد علیه السلام در رسالت تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلا دانست. اگر این خطبه ایراد نشده بود، ماهیت نهضت حسینی برای سالیان دراز و یا برای همیشه بر اهل اسلام مخفی می‌ماند و اهداف خداجویانه عاشورائیان به نسل‌ها نمی‌رسید. در این میان جای این پرسش هست که یزید با آن همه استبداد و خودخواهی چگونه اجازه می‌دهد که علی بن الحسین علیه السلام در برابر او بایستد و علیه او افشاگری کند و برنامه‌های او را درهم ریزد؟! در پاسخ باید گفت که یزید و هم‌فکرانش از پیدایش چنین جریانی به شدت نگران بودند، اما اراده الهی به حمایت از مظلومان و نصرت حق، از یک سو، و شرایط ویژه‌ای که بر مجلس یاد شده حاکم شده بود، امویان را ناگزیر ساخت تا به امام سجّاد علیه السلام اجازه سخن بدهند.

زمینه‌ها این چنین شکل گرفت:

یزید برای استفاده بیش‌تر از شهادت حسین بن علی علیه السلام و اسارت خاندان وی در جهت تحکیم پایه‌های حکومتش تصمیم گرفت تا از سخنوران دربارش در مذمت خاندان علی و توجیه فجایعی که صورت داده بود، بهره جوید. یزید از خطیب دربار خواست تا بر منبر رود و نقش خویش را در آن جمع حسلس ایفا کند. خطیب در بلندی جای گرفت و زبان به هتّاکی و بی‌حرمتی به اهل بیت گشود. امام سجّاد از گستاخی و زشت‌گویی خطیب برآشفته و فرمود: «خداوند جایگاهت را آتش دوزخ قرار دهد».

وقتی سخنان خطیب دربار پایان یافت، امویان خود را فاتح می‌دیدند و مسایل را حل شده می‌پنداشتند. اما علی بن الحسین - تنها مرد جوان قافله اسیران - با اندامی که آثار رنج و اسارت از آن پیدا بود از جای برخاست و به یزید گفت: خطیب شما آنچه خواست به ما نسبت داد و با مردم گفت، آیا اجازه می‌دهی من هم با مردم سخن بگویم؟ یزید رضایت نمی‌داد، اما اطرافیان و حاضران مجلس و یکی از فرزندان خلیفه اصرار

ورزیدند تا یزید پیشنهاد علی بن الحسین علیه السلام را بپذیرد. زیرا در وضع و حال او نمی دیدند که بتواند سخنی همپای سخنور گزیده دربار بگوید!

یزید ناگزیر اجازه داد. امام سجّاد علیه السلام از پلکان منبر بالا رفت، در برابر چشمان مردم قرار گرفت و از بلندایی که همواره صدای شیطان صفتان و متملّقان درباری بلند شده بود، نوای گرم توحیدی اوج گرفت و آنچه تا آن روز بر مردم شام پوشیده مانده بود، افشا شد. امام زین العابدین علیه السلام سپس خدای گفت و خطبه را آغاز کرد. سخنان آغازین خطبه چنان تحوّل آفرین بود که عواطف حاضران را به شدّت تحت تأثیر قرار داد.

امام فرمود: ای مردم! شش نعمت به ما عطا گردیده و هفت فضیلت از سوی خدا به ما داده شده است. ما از علم، حلم، بزرگواری و بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی در میان مؤمنان برخورداریم. و اما فضیلت‌ها و شرافت‌های ما: پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه و آله از ما خاندان است و علی بن ابی طالب، صادق‌ترین یار پیامبر، جعفر طیّار، حمزه، شیر شجاع خدا و رسول، و حسن و حسین، دوسبط این امت، نیز از خاندان ما هستند. آنان که مرا می‌شناسند، از توضیح بی‌نیازند، ولی آنان که مرا نمی‌شناسند گوش فرا دهند تا خویش را به ایشان بشناسانم:

ای مردم! من فرزند مکه و منایم،

من فرزند زمزم و صفایم.

من فرزند آنم که حامل رُکن است.

من فرزند بهترین انسانی هستم که بر کره خاک جامه وجود پوشیده است.

من فرزند برترین موحّدی هستم که بر گرد کعبه طواف کرده و گام در مسیر صفا و

مروه نهاده و حجّ به جا آورده و خدای را لبیک گفته است.

من فرزند آن پیامبرم که بر مرکب آسمانی (بُراق) سوار گشت و جبرئیل او را به

بلندجایگاه هستی (سدره المنتهی) رسانید. به قرب خدا رسید؛ آنجا که فاصله قلب

قوسین و یاکم تر بود!

من فرزند آنم که فرشتگان آسمان با او نماز گزارند و به او اقتدا کردند.

من فرزند دریافت‌کننده وحیم، فرزند محمّد مصطفایم^۱.

من فرزند علی مرتضایم؛ آن کسی که بر صورت مستکبران نواخت تا ایمان آورند. در برابر شعار «لا اله الا الله» و پیام توحید سر فرود آوردند و دست از عناد بردارند. من فرزند آن کسی هستم که پیشاپیش رسول خدا، با دو شمشیر و دو نیزه می‌جنگید. دو هجرت کرد، دو بار با پیامبر بیعت نمود، در بلر و حنین رزمنده بود و حتی یک لحظه - یک چشم بر هم زدن - به خداوند کفر نوزید.

من فرزند صالح‌ترین مؤمنان، وارث پیامبران، نابودگر ملحدان، پیشوای مسلمانان، نور جهادگران، زینت عبادت‌کنندگان، سرآمد گریه‌کنندگان - از خوف خدا و اشتیاق به لقاء حق - شکیباترین شکیبایان، برترین قیام‌کنندگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله.
من فرزند کسی هستم که از سوی جبرئیل و میکائیل مورد تأیید و یاری بود؛ فرزند علی علیه السلام، حمایتگر حریم مسلمانان، کشنده مارقین و ناکنین و قاسطین (طاغیان صفین و نهروان و جمل)، ستیزنده با دشمنان لجوج.

فرزند پرافتخارترین مرد از میان تمامی قریش، اولین کسی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت گفت و ایمان آورد. پیشتاز پیشتازان راه دین، شکننده متجاوزان، نابودکننده مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر منافقان، زبان گویای حکمت نیایشگران، یاور دین خدا، ولی و سرپرست امر الهی، حافظ و مجری قوانین پروردگار...

۱- قال: فلم یوالوا به حتّی اذن له فصعد المنبر فحمد الله و انثی علیه ثمّ خطب خطبة أبکی منها العیون، و أوجل منها القلوب، ثمّ قال: ایها الناس أعطینا سنّاً و فُضّلنا بسبع: أعطینا العلم، و الحلم، و السماحة، و الفصاحة، و الشجاعة و المحبة فی قلوب المؤمنین، و فُضّلنا بأنّ منّا النبی المختار محمّداً، و منّا الصّدیق، و منّا الطیّار و منّا أسد الله و أسد رسوله، و منّا سبطا هذه الأمة، من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی أنبأته بحسبی و نسبی.

أیها الناس أنا ابن مکة و منی، أنا ابن زمزم و الصفا، أنا ابن من حمل الرکن بأطراف الرّدا، أنا ابن خیر من انثر و ارتدی، أنا ابن خیر من اتعل و احتفی، أنا ابن خیر من طاف و سعی، أنا ابن خیر من حجّ و لبّی، أنا ابن من حمل علی البراق فی الهوا، أنا ابن من أسرى به من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى، أنا ابن من بلغ به جبرئیل إلى سدرة المنتهی، أنا ابن من دنا فتدلّی فکان قاب قوسین أو أدنی، أنا ابن من صلّی بملائكة السماء، أنا ابن من أوحی إليه الجلیل ما أوحی، أنا ابن محمّد المصطفی.

آری او جدّم «علی بن ابی طالب» است^۱.

سپس امام چنین ادامه داد:

من فرزند فاطمه زهرایم.

من فرزند سرور زنان عالمم.

امام هم‌چنان به معرفی خویش ادامه داد، تا آن‌جا که صدای مردم به گریه بلند شد، و یزید از تأثیر سخنان امام سجّاد علیه السلام بر قلب مردم سخت بیمناک گردید. هرلس یزید از این بود که مردم در همان محفل علیه او بشورند! از این‌رو برای قطع کردن سخنان امام سجّاد علیه السلام به مؤذّن دستور داد اذان بگوید. یزید از این عمل می‌توانست چند هدف را دنبال کند: نخست بریدن کلام علی بن الحسین و بازداشتن مردم از اندیشه درباره سخنانی که آن حضرت ایراد کرده بود و هم‌چنین به دست آوردن فرصتی برای تصمیم‌گیری مناسب. علاوه بر همه این‌ها، یزید که خود را در نظر مردم، ضدّ دین و ضدّ ارزش‌های دینی ارزیابی می‌کرد، با ندای اذان می‌خواست در این باور مردم تردید ایجاد کند!

مؤذّن از جای برخاست و با صدایی که به همه می‌رسید گفت: الله اکبر، الله اکبر.

۱- أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتّی قالوا: لا اله الا الله.

أنا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین: و طعن برمحین، و هاجر الهجرتین، و قامع الملحدین، و یعسوب المسلمین، و نور المجاهدین و زین العابدین، و تاج البکّائین، و أصبر الصابریین، و أفضل القائمین من آل یاسین رسول ربّ العالمین، أنا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل، أنا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین، و المجاهد أعداء الناصبین و آخر من مشی من قریش أجمعین، و أوّل من أجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و أوّل السابقین و قاصم المعتدین، و مبیّد المشرکین، و سهّم من مرّامی الله علی المنافقین، و لسان حکمة العابدین، و ناصر دین الله، و ولیّ أمر الله، و بستان حکمة الله، و عیبة علمه.

سمع، سخی، بهی، بهلول، زکی، أبطحی، رضی، مقدّم، همّام، صابر، صوّام، مهذب، قوّام، قاطع الأضلاب، و مفرّق الأحزاب، أربطهم عناناً، و أثبتهم جناناً، و أمضاهم عزیمة، و أشدّهم شکیمة، أسد باسل، یطحنهم فی الحروب إذا ازدلفت السنة، و قربت الأعنة، طحن الزحّا و یذروهم فیها ذرو الریح المشیم، لیث الحجاز، و کیش العراق، مکّی مدنی خیفی عقیبی بدری أحدی شجری مهاجری، من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، و ارت المشعرین و أبوالسبّین: الحسن و الحسین، ذاک جدّی علی بن ابی طالب.

علی بن الحسین در ادامه سخنان پیشین خود و برای همنوایی با ندای اذان فرمود:
 آری هیچ چیز بزرگ‌تر و ارجمندتر از خدا نیست.
 مؤذّن گفت: أشهد أنّ لا إله إلا الله.

امام فرمود: تمامی وجودم - پوست و خون و گوشتم - به یگانگی خدا شهادت می‌دهند.

مؤذّن گفت: أشهد أنّ محمداً رسول الله.

امام که هنوز بر بالای منبر قرار داشت در این هنگام چهره‌اش را از مردم به سوی یزید برگرداند و فرمود:

ای یزید این «محمّد صلی الله علیه و آله» که هم‌اکنون نامش را مؤذّن بر زبان آورد و به پیامبری او گواهی داد، جدّ توست یا جدّ من است!

اگر بگوئی پیامبر صلی الله علیه و آله جدّ توست دروغ گفته‌ای و کفر ورزیده‌ای! و اگر باور داری که پیامبر صلی الله علیه و آله جدّ من است پس چرا و به چه جرمی خاندان او را کشتی؟!^۱

امام سجّاد علیه السلام تا بدین جا رسالت خویش را به شایستگی ایفا کرد و آن مجلس با وضعی آشفته و نگران‌کننده برای یزید پایان یافت.

بازتاب خطبه امام سجّاد علیه السلام

سخنان و موضع‌گیری‌های امام سجّاد علیه السلام و هم‌چنین زینب کبری علیها السلام در قبال

۱- ثمّ قال: أنا ابن فاطمة الزّهراء، أنا ابن سيّدة النساء، فلم يزل يقول: أنا أنا، حتّى ضجّ الناس بالبكاء والنحيب، و خشي يزید لعنه الله أن يكون فتنة فأمر المؤذّن فقطع عليه الكلام فلمّا قال المؤذّن الله أكبر الله أكبر قال عليّ: لا شيء أكبر من الله، فلمّا قال: أشهد أنّ لا إله إلا الله. قال عليّ بن الحسين: شهد بها شعري و بشري و لحمي و دمي، فلمّا قال المؤذّن أشهد أنّ محمداً رسول الله التفت من فوق المنبر إلى يزید فقال: محمداً هذا جدّي أم جدّك يا يزید؟ فإن زعمت أنّه جدّك فقد كذبت و كفرت، و إن زعمت أنّه جدّي فلم تقتلت عترته؟ قال: و فرغ المؤذّن من الأذان و الإقامة و تقدّم يزید فصلّى صلاة الظهر. مقتل أبي مخنف، ۲۱۴-۲۱۶؛ مقاتل الطالبين، ۱۲۱؛ الاحتجاج، ۲/۳۱۰-۳۱۱؛ مقتل خوارزمي، ۲/۷۶-۷۸؛ بحار الانوار، ۴۵/۱۳۸-۱۳۹؛ احقاق الحق، ۱۲/۱۲۶-۱۲۸؛ نفس المهموم، ۴۵۰-۴۵۱؛ مقتل الحسين مقرر، ۳۵۲-۳۵۳.

برنامه‌های یزید، زندگی یزید را آشفته ساخت تا آن‌جا که برخی منابع نوشته‌اند: یزید با مشاهده تأثیر عمیق خطبه علی بن الحسین در مردم، به کسانی که از وی خواسته بودند تا به علی بن الحسین اجازه سخنرانی بدهد و بر این خواسته خود اصرار ورزیده بودند، رو کرد و با لحنی به شدت اعتراض آمیز گفت: شما مقصودتان رسوایی ما و نابودی سلطنت ما بود!

آنان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند هرگز باور نمی‌کردیم، جوانی که مانند وی رنج و آسیب دیده، عزیزترین عزیزانش را از دست داده، با حالت اسارت بر مرکب‌های برهنه روزها راه پیموده و... بتواند در مجلسی که انبوه درباریان و بزرگان شهر و مردم مختلف حضور دارند، این‌گونه محکم و مستدل سخن بگوید.

یزید گفت: اما من می‌دانستم که فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله از چه نیرو و قدرتی برخوردارند. مردی شامی که چه بسا مؤذن دربار نیز بود سخنان یزید را می‌شنید و از آن‌جا که ماهیت خاندان اموی و اهداف پلید آنان را هنوز نشناخته بود و به راستی گمان کرده بود معاویه و یزید «امیر المؤمنین» هستند با شگفتی پرسید:

اگر به راستی تو می‌دانستی که اینان فرزندان و خاندان پیامبر هستند و از قدرت معنوی و نفوذ کلام برخوردارند پس به چه علت آنان را مورد قتل و غارت قرار دادی؟! بدیهی است که این اعتراض‌ها با عکس‌العمل شدید یزید مواجه می‌شد و پاسخی جز مرگ و نابودی‌گوینده نداشت!

از برخی منابع دیگر استفاده می‌شود که مردی از عالمان یهود نیز در محفل یزید حضور داشت، او نیز پس از شنیدن سخنان امام سجاد علیه السلام از یزید پرسید: به راستی این جوان کیست؟ یزید گفت: فرزند حسین علیه السلام است. یهودی گفت: کدام حسین؟ آن‌قدر سؤال کرد تا دانست این خاندان از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و آن بزرگواری که مظلومانه در صحرائی کربلا به شهادت رسیده، فرزند دختر پیامبر اسلام است. از این‌رو با توییح و سرزنش به یزید گفت: آیا او فرزند دختر پیامبرتان بود که با این فاصله کم پس از

رحلت پیامبرتان او را کشتید؟ به راستی رفتاری ناشایست دربارهٔ خاندان پیامبر خویش روا داشته‌اید... شما دیروز از پیامبرتان جدا شده‌اید و امروز فرزندش را می‌کشید؟...^۱
 به هر حال آنچه در ضمن این روزهای اندک واقع شد، یزید را ناگزیر ساخت تا از موضع قلمندان و پندار پیروزی خویش دست بردارد. و از آنچه نسبت به خاندان رسالت انجام داده معذرت‌خواهی کند و گناه آن را به دیگران مستند سازد. یزید ناگزیر شد تا در جمع مردم شام - که در نتیجهٔ تبلیغات شوم امویان، درصدد به اسیری گرفتن و برده ساختن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند!^۲ - خطبه‌ای بخواند و بگوید:

ای اهل شام! شما گمان نکنید که حسین بن علی علیه السلام را من کشته‌ام، یا دستور کشتش را داده‌ام؛ نه به خدا سوگند من هرگز چنین نمی‌خواستم. مسؤول کشته شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، پسر مرجانه، عبیدالله بن زیاد، فرماندار کوفه است.^۳

این تحولات ژرف سبب شد، تا یزید که می‌خواست از بازماندگان صحفهٔ کربلا اسیرانی به چنگ آورد و اصیل‌ترین خاندان و شریف‌ترین مردمان را به ذلت و خواری بشناند، از تصمیم خود منصرف شود و ایشان را اکرام نماید و برای پذیرش درخواست‌های امام سجّاد علیه السلام اعلام آمادگی کند. آن جرثومه‌ای که در آغاز ورود اهل بیت به شام، رو به جانب امام سجّاد کرد و گفت:

«یا علی، الحمد لله الذي قتل أبك»^۴، یعنی ای علی، خدا را سپس که پدرت را کشت!، اکنون در موضعی قرار گرفته است که به امام سجّاد علیه السلام می‌گوید: خدا پسر مرجانه را لعنت کند. اگر من خود با حسین بن علی علیه السلام مواجه می‌شدم پیشنهادهای او را می‌پذیرفتم و راهی را در پیش می‌گرفتم که به کشته شدن وی نینجامد. حاضر بودم بعضی فرزندانم را از دست بدهم! اما او کشته نشود! لیک آنچه قضای الهی بود صورت

۱- بحار الانوار، ۱۳۹/۴۵.

۲- طبقات الکبری، ۱۶۳/۵.

۳- مقتل ابی مخنف، ۲۱۸-۲۱۹؛ تاریخ طبری، ۳۵۳/۴؛ امالی صدوق، ۱۶۷؛ الارشاد، ۱۲۵/۲؛ روضة الواعظین، ۱۹۲؛ اعلام الوری، ۲۴۹؛ الاحتجاج، ۳۱۰/۲؛ تاریخ دمشق، ۱۷۷/۶۹؛ مشیرالاحزان، ۸۰؛

۴- تفسیر قمی، ۳۵۲/۲؛ الاحتجاج، ۳۱۰/۲.

اللهم، ۸۱.

گرفت. اکنون اگر پیشنهاد و یا درخواستی دارید به من بنویسید تا آن را عملی کنم.^۱ با توجه به آلام سنگینی که بر کاروانیان شهادت و اسارت وارد شده بود و فریادهایی که در سینه نگاه داشته بودند و حق اظهار آن را نداشتند، بدیهی می‌نماید که نخستین درخواست آنان، سوگواری برای شهیدانشان باشد و پس از آن، بازگشت به سرزمین شهادت؛ آن‌جا که پاره‌های تنشان را مظلومانه ترک گفتند و اجازه نداشتند برایشان نوحه کنند، و یا بازگشت به مدینه، شهر پیامبر، شهر خاطره‌های زنده شهیدانشان! در این که اهل بیت علیهم السلام چه مدت در شام توقف داشته‌اند، نقل‌های مختلفی رسیده است، ولی از مجموع آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت که توقف آنان در شام کم‌تر از ده روز و بیش‌تر از یک ماه نبوده است.

خطبه امام سجاد علیه السلام در آستانه ورود به مدینه

کاروان اهل بیت علیهم السلام به مدینه نزدیک می‌شود. در این جا نیز امام سجاد علیه السلام رسالتی ویژه دارد. آن حضرت می‌بایست حداکثر آگاهی را نسبت به آنچه واقع شده به مردم بدهد. از این روی امام سجاد علیه السلام نخست وارد مدینه نمی‌شود؛ در خارج مدینه خیمه‌هایی برپا می‌کند و بشیر بن جذلم را مأمور می‌سازد تا مردم مدینه را از آمدن قافله خزانزده خاندان رسول صلی الله علیه و آله مطلع سازد.

بشیر می‌گوید: پس از این که خیمه‌ها برپا شد و زنان و کودکان مستقر شدند، علی بن الحسین علیه السلام به جانب من رو کرد و فرمود: ای بشیر، خداوند پلرت را رحمت کند، او می‌توانست شعر بگوید، آیا تو نیز از شعر بهره‌ای داری؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من هم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و خیر شهادت حسین بن علی علیه السلام را به مردم مدینه برسان.

بشیر می‌گوید: پس از فرمان امام، سوار بر اسب شدم و کوچه‌های مدینه را پشت سر

۱- تاریخ طبری، ۳/۴: ۳۵۳؛ الاحتجاج، ۳/۱۱/۲: الارشاد، ۱/۲۶/۲: روضة الواعظین، ۱/۹۲: اعلام الوری، ۲۴۹.

گذاردم تا به مسجد النبی صلی الله علیه و آله - آن جا که جمع مؤمنان همواره جمع است و مرکز اخبار مهمّ دینی است - رسیدم و با صدایی آمیخته به گریه و اندوه فریاد برآوردم:

یا أهل یترب لا مقام لکم بها قُتِلَ الحُسَینُ فأدْمَعِی مِدرأُ
الجِسمُ مِنْهُ بکربلاء مُضْرَجٌ والرأس مِنْهُ عَلَی القنّاةِ یُدار

یعنی ای ساکنان مدینه، دیگر این شهر جای ماندن نیست.

حسین بن علی علیه السلام کشته شد، پس همواره بر این مصیبت بگریید.
بدن او را در کربلا آغشته در خون.

و سر مطهر او بر فراز نیزه، در چرخش میان شهرها!

بشیر می گوید پس از این اشعار به مردم اعلام کردم که علی بن الحسین علیه السلام و خاندان او اکنون در کنار شهر مدینه توقف کرده اند و من فرستاده اویم تا این پیام را به شما برسانم و مکان توقف او را به شما بنمایانم.

مردم مدینه با شنیدن این پیام، نگران و سراسیمه از شهر خارج شدند. زنان از شدت مصیبت، با موهای پریشان و نوحه کنان از کوچه های مدینه می گذشتند تا به توقفگاه اهل بیت برسند. هیچگاه شهر مدینه تا آن اندازه مصیبت زده دیده نشده بود. انبوه مردم مدینه، اطراف خیمه ها حلقه زدند. امام سجّاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد، در حالی که با دستمال اشک هایش را از گونه ها پاک می کرد. برای امام جایگاهی فراهم آوردند تا بر روی آن بایستد و با مردم سخن بگوید. امام در جایگاه قرار گرفت، در حالی که نمی توانست از گریه خودداری کند. منظره به گونه ای بود که تمامی حاضران در آن جمع متأثر شده و گریستند. پس از لختی، امام از مردم خواست تا ساکت شوند. صدای گریه و سوگواری مردم قلری کاهش یافت. آن گاه امام خطبه را چنین آغاز کرد: حمد مخصوص پروردگار جهانیان، آن که مالک و فرمانروای روز جزاست و پدیدآورنده تمامی خلق...
خدای را می ستاییم بر خدادهای عظیم و فجایع روزگار و مصیبت های بزرگ و شکننده زمان.

امام با این بیان هم شدت رنجها و مصیبت های وارده بر اهل بیت را به مردم یادآور

شد و هم مقام صبر و رضا و استقامت دینی خود را در برابر رخدادهای زمان و مشکلاتی که در مسیر ایمان و خداجویی به آنان رسیده بود، ابراز کرد. و چنین ادامه داد: ای مردم! خداوند - که ستایش مخصوص اوست - به وسیله مصیبت‌های بزرگ و شکستی که بر پیکر اسلام وارد گردید، ما را آزمود. ابا عبدالله و عترت او به شهادت رسیدند، زنان و کودکان خاندان او به اسارت گرفته شدند و سر مقلّس او را بر فراز نیزه‌ها شهر به شهر عبور دادند!

این مصیبتی است که همتای آن درد و مصیبتی نخواهد بود!
ای مردم! از این پس کدامتان، شادی به قلب‌هاتان راه خواهد یافت؟
کدام قلب است که در این ماتم محزون نباشد؟
کدام چشم است که از گریه دریغ کند و اشک نریزد؟
درندگان سخت دل بر این فاجعه و بر این کشتار گریستند.
امواج دریاها، ارکان آسمان‌ها، کرانه‌های زمین و... فرشتگان مقرب خدا و تمامی اهل آسمان‌ها بر این رخداد اشک ماتم ریختند.

هان ای مردم، کدام قلب است که برای شهادت حسین علیه السلام نشکند؟!
کدام گوش است که وارد شدن این شکست و خلأ عظیم را بر پیکر اسلام بشنود و از شدت غم، توان شنیدن را از دست ندهد؟
ای مردم، ما از سوی مدعیان مسلمانی، کوفیان و شامیان، مورد بی‌مهری و ستم قرار گرفتیم و آواره و سرگردان شدیم؛ بی‌پناه و دور مانده از شهرها!
با ما چنان رفتار شد که گویی کافر و محارب با دین پیامبریم، در حالی که نه جرمی داشتیم و نه ناروایی را مرتکب شده بودیم...

به خدا سوگند (با ما چنان رفتار شد که) اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خود سفارش کرده بود که با ما بجنگند و ما را بکشند (آن‌گونه که سفارش کرده است به ما نیکی کنند) این گمان نمی‌رفت که این مردم بیش از این بر ما ستم کنند.

﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

چه بزرگ و دردناک و فریاد برانگیز است این رخداد غمبار!
ما آنچه دیده‌ایم برای خدا و در راه دین خدا می‌دانیم و خداوند قادر و
شکست‌ناپذیر است و انتقام ما را از دشمنان خواهد گرفت!

امام سجّاد عليه السلام، پس از واقعه کربلا

پس از مسایلی که در شام رخ داد، یزید متوجّه شد که آنچه به اهل بیت پیامبر عليه السلام روا داشته به مصلحت حکومت وی نبوده است و به ظاهر از آنچه کرده اظهار ندامت کرد، و صلاح حکومت خود را در ادامه خشونت نسبت به خاندان حسین عليه السلام ندید. وقایعی که از این پس به دست یزید رخ داد خود گواه بر این ادعاست که تنها مهمّ او، حفظ قدرت و پایگاه حکومت بود و برای این کار از انجام هر عملی بی‌م‌داشت. توجّه به این نکات، خود می‌نمایاند که امام سجّاد عليه السلام حتی پس از ورود به مدینه در چه شرایطی از نظر

۱- لَمَّا أَقْبَلَ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عليه السلام إِلَى الْمَدِينَةِ بَعْدَ وَقْعَةِ كَرْبَلَاءَ، وَخَرَجَ أَهْلُهَا لِاسْتِقْبَالِهِ وَهَمَّ فِي بَكَاءٍ وَعَوِيلٍ، فَأَوْمَأَ إِلَى النَّاسِ بِالسُّكُوتِ وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِئُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، الَّذِي بَعْدَ فَارْتِفَاعِ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى، وَقَرَبِ فَشْهِدِ النُّجُوى، نَحْمَدُهُ عَلَى عِظَائِمِ الْأُمُورِ، وَفِجَاعِ الدُّهُورِ، وَأَلَمِ الْفِجَاعِ، وَمُضَاضَةِ اللُّوَاذِعِ، وَجَلِيلِ الرَّزْءِ، وَعَظِيمِ الْمَصَابِ، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمِصَابِ وَ ثَلْمَةِ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ، قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ عَمْرَتَهُ، وَ سَبَّ نِسَاؤَهُ وَ صَبِيَّتَهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ، مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ، أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رَجَالَاتٍ مِنْكُمْ يَسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ، أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ، أَمْ أَيَّةَ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا، أَوْ تَضَنَّ عَنْ انْهِمَالِهَا، فَلَقَدْ بَكَتِ السَّيْحُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوِجِهَا، وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَ الْحَيْتَانُ فِي لَجَجِ الْبِحَارِ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ، أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصُدِعُ لِقَتْلِهِ، أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ وَ أَيُّ سَمْعٍ لَا يَصْمُ، أَصَبِحْنَا مَشْرُودِينَ مَطْرُودِينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ، كَأَنَّا أَوْلَادُ تَرْكٍ وَ كَابِلٍ، مِنْ غَيْرِ جَرْمِ اجْرِمْنَا، وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَا، وَ لَا ثَلْمَةَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمْنَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ، وَ لِلَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصِيَّةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا، فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مِنْ مِصْبِيَّةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَفْجَعَهَا، وَ أَوْجَعَهَا وَ أَكْضَهَا وَ أَفْظَعَهَا وَ أَمْرَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ مِصَابِنَا، وَ مَا بَلَغَ بِنَا فَإِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. مَشِيرُ الْأَحْزَانِ، ۹۱؛ اللُّهُوفُ فِي قِتَالِ الطُّفُوفِ، ۸۸؛ اَعْيَانُ الشَّيْخَةِ، ۶۱۸/۱؛ ائِمَّتِنَا، ۲۷۹/۱-۲۸۰؛ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، مَقْرَّم، ۳۵۹-۳۶۰.

سیاسی - اجتماعی قرار داشته است و چه شیوه‌ای را می‌توانسته است در پیش گیرد. علاوه بر این، قبلاً نیز یادآور شدیم که رفتار کوفیان با اهل بیت، چهره‌ای غیر قابل اعتماد، پیمان‌شکن و سست عصر از مردم آن عصر ترسیم کرده بود، چنان‌که امام هرگز پس از آن تاریخ، شرایط را برای حرکت‌های علنی و نهضت‌های مسلحانه مساعد ندید. نه امام سجاد بلکه هیچ یک از ائمه پس از آن تاریخ، به‌طور علنی و آشکارگام در میدان رهبری عناصری که در پی انقلاب بودند نهادند، بلکه هر کدام به اقتضای شرایط و نیازهای زمان شیوه‌ای در ایفای وظیفه امامت و رهبری امت در پیش گرفتند.

سخنان نقل شده از امام سجاد علیه السلام در آستانه ورود به مدینه، گواه بر این است که امام علیه السلام با این که غم‌های وصف‌ناپذیر خود را با مردم در میان می‌گذارد و شهادت مظلومانه حسین علیه السلام و اسارت پر مشقت خویش و همراهانش را مطرح می‌کند، اما به صراحت نامی از دستگاه حکومت و جنایت یزید به میان نمی‌آورد، بلکه سخن از بی‌وفایی و ستمکاری مردمان زمان و مدعیان مسلمانی به میان می‌آورد. هر چند مردم به روشنی درمی‌یافتند که حکومت یزید عامل اصلی فاجعه کربلاست و بر امویان لعن و نفرین می‌فرستادند، اما در سخنان امام به صراحت یادی از این مطلب نشده است. شیوه‌ای که امام سجاد علیه السلام پس از این در پیش گرفت، در ادامه همین سیاست بود.

تحلیل زندگی سیاسی - اجتماعی امام زین‌العابدین علیه السلام می‌بایست بر پایه دو اصل یاد شده، یعنی استبداد حاکمان و نبودن اعتماد لازم به انقلابی نمایان و انگیزه‌ها و وفاداری آنان، صورت گیرد.

امام در آستانه ورود به مدینه، با احسلس و عاطفه سخن گفت. مقام، مقام احتجاج و انگیزش انقلابی و دعوت به نهضت مسلحانه نبود. چرا که هم اکنون از شهر کوفیان - طرفداران نهضت و مدعیان وفاداری به ائمه علیهم السلام - می‌آمد! و مدینه در مقایسه با کوفه، امتیازی نداشت تا امام بخواهد از نیروی آنها علیه حاکمیت امویان بهره‌گیرد! پس از آن نیز امام، یاد شهیدان کربلا را با احسلس، زنده نگاه داشت؛ احساسی که ریشه در اعماق جان و روحش داشت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: زین العابدین علیه السلام چهل سال بر شهادت مظلومانه پلر گریست، در حالی که روزها را روزه بود و شبها را به عبادت زنده می داشت. هنگامی که خدمتکاران برای افطار، غذا می آوردند و در برابر آن حضرت می نهادند، می فرمود: «فرزند رسول خدا در حال گرسنگی به شهادت رسید، فرزند رسول خدا با لب‌های تشنه به شهادت رسید». امام آن‌قدر این جملات را تکرار می کرد تا آب و غذایش با اشک چشمانش می آمیخت^۱. امام علی بن الحسین علیه السلام بدان اندازه می گریست که اطرافیان بر سلامت چشمان وی بیمناک شدند. از این رو به حضرتش گفتند که گریه زیاد به بینایی چشم شما زیان می رساند. امام در پاسخ می فرمود: چطور از گریه خودداری کنم؟ حال آن که پلرم را از نوشیدن آب مانع شدند؟؛ آبی که تمام موجودات حتی درندگان و حیوانات وحشی حق داشتند از آن استفاده کنند...^۲

در روایتی دیگر چنین آمده است:

به امام سجّاد علیه السلام عرض شد: آیا وقت آن نرسیده است که پس از گذشت سالیان متوالی از واقعه کربلا، دست از غم و اندوه بردارید؟! امام در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! شکایت‌ها و گریه‌های یعقوب به درگاه خدا برای موضوعی بود که در مقایسه با آنچه من برای آن می‌گیرم کوچک است. یعقوب تأسّفش بر از دست دادن یوسف بود. او یک فرزند را از دست داده بود، در حالی که من خود شاهد بودم، پلرم و گروهی از خاندانم در نزدیکی من مانند پرندگان سر بریده شدند^۳.

موضع امام سجّاد علیه السلام در برابر حکومت‌ها

امام سجّاد علیه السلام در طول زندگی خویش بیش از هر کس، ستم و ظلم حکومت‌های استبدادی را چشیده بود. شخصیتی چون او، حتی بر اسلح‌ها و معیارهای بشری،

۱- اللّهُوف، ۹۲؛ بحار الانوار، ۱۰۸/۴۶-۱۰۹.

۲- مناقب آل ابی طالب، ۱۸۰/۴؛ بحار الانوار، ۱۰۸/۲-۱۰۹.

۳- کامل الزیارة، ۱۰۷؛ حلیة الاولیاء، ۳۸/۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۷۹/۴.

نمی توانست خوشبین به حکومت‌های فاسد اموی و مروانی باشد و بغض و عداوت عمیق آنان را در دل نداشته باشد. کسی چون علی بن الحسین علیه السلام که اگر نبود حکمت الهی و اگر نبود معذوریت او از جهاد در روز عاشورا، بی شک، مانند برادرش علی اکبر و عمویش ابوالفضل العباس علیه السلام و اصحاب پدر بزرگوارش گام در میدان جهاد می گذاشت و از شهادت استقبال می کرد، نمی توانست از قیام علیه ظلم و فساد دستگاه حکومتی امویان هرلس داشته باشد و یا از شهادت و شکنجه شدن بیم به دل راه دهد و سکوت اختیار نماید. کسی که به یاوه‌گویی‌های جرثومه جنایت (عبیدالله) پاسخ می دهد و از خشم او نمی هراسد، کسی که در محفل یزید، آن‌گونه از ارزش‌های دینی حمایت می کند که محیط شام را دگرگون می سازد، کسی که رنج زنجیرها را بر تش تحمل کرده، لب به زاری در برابر دشمن نمی‌گشاید، و کسی که در برابر تهدیدهای جدی عبیدالله می‌گوید: «أَبِالْقَتْلِ تُهَدُّدُنِي يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكِرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ»^۱. «ای فرزند مرجانه! مرا به کشته شدن تهدید می‌کنی؟! آیا نمی‌دانی که کشته شدن در راه دین عادت ما و شهادت در راه خدا کرامت ما خاندان است؟» چنین کسی را نمی‌توان متهم به سکوت و عدول از شیوه جهاد کرد؛ بلکه در واقع دلیل خط مشی آن حضرت را در جای دیگری باید جست. و آن رعایت شرایط و مقتضیات زمان و توجه به امکانات، آمادگی و نیازهای مردم است. از این رو قبل از پرداختن به خط مشی امام سجاد علیه السلام در برابر خلفا، اشاره‌ای کوتاه به پیش دینی-سیاسی آن امام در مواجهه با ستم‌ها و کجروی‌ها خواهیم داشت.

اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند و کنار نهد، همچون کسی است که کتب خدا (قرآن) را پشت سر افکنده و بدان اعتقادی ندارد. البته یک صورت

۱- اللهوف، ۷۱؛ بحارالانوار، ۱۱۸/۴۵؛ اعیان الشیعه، ۶۳۳/۱.

استثناست و آن در جایی است که انسان در تقیّه‌ای ویژه به سر برد و از پنهان داشتن عقاید و برنامه‌های خود ناگزیر باشد.

به آن حضرت گفته شد: منظور از تقیّه ویژه چیست؟

امام فرمود: این است که انسان از سوی جبّاری ستیزه‌جو و سرکش تهدید شود.^۱

نهی از تبعیت ظالمان

از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود: وای بر ملّتی که فرمان الهی را گردن نهند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند. کسی که شعار توحید را بر زبان آورد و لا اله الا الله بگوید، ادّعا و اقرارش به ملکوت آسمان راه نمی‌یابد، مگر زمانی که سخن و اقرار خود را با عمل شایسته کامل کند، و کسی که در خدمت و اطاعت ظالم درآید، در حقیقت دین ندارد...^۲

افشاگری علیه دستگاه امویان

از منابع تاریخی استفاده می‌شود که پس از واقعه کربلا و یا پس از حضور در شام و مجلس یزید، شخصی به نام منهال در میان راه با امام سجّاد علیه السلام روبرو شد و از امام احوال پرسید. امام که زمینه را مناسب می‌دید، از وضع دستگاه حکومت و نظام فرعون‌بی امویان به صراحت شکوه کرد و فرمود: «به خدا سوگند، ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایط کنونی، همانند بنی اسرائیل در نظام فرعونیان، به رنج و مصیبت مبتلا هستیم؛ مردانمان

۱- قال علیه السلام: التارك للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر كالنابذ لكتاب الله وراء ظهره، إلا أن يتقي نقاة. قيل له: وما يتقي نقاة؟

قال: يخاف جباراً عنيداً أن يفرط عليه أو أن يطغى. طبقات الكبرى، ۱۶۲/۵؛ حلیة الاولیاء، ۱۴۰/۳؛ تذکرة الخواص، ۲۹۴؛ كشف الغمّة، ۲۹۹/۲؛ احقاق الحق، ۱۲۰/۱۲؛ اعیان الشیعة، ۶۳۷/۱.

۲- عن الزُّهري، عن أحدهما علیه السلام: أنه قال: ويل لقوم لا يدينون الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وقال: من قال: لا إله إلا الله فلن يلج ملكوت السماء حتى يتمّ قوله يعمل صالح، ولا دين لمن دان الله بطاعة الظالم، ثمّ قال: وكلّ القوم ألهاهم التكاثر حتى زاروا المقابر. امالی مفید، ۲۰۳/۱؛ بحارالانوار، ۱۵۲/۷۸.

را می‌کشند و زنانمان را باقی می‌گذارند. ای منهال! در عصر حاضر که اسلام قدرت جهانی یافته است و عرب‌ها بر سایر ملّت‌ها فخر می‌فروشند و می‌گویند پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی است از عرب و طایفه قریش بر سایر طوایف عرب، فخر می‌فروشد و می‌گوید محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قبیله ماست، ما که فرزندان پیامبر هستیم، مورد غصب و ستم و قهر همین اعراب قرار گرفته‌ایم؛ ما را کشتند و آواره کردند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام آنجا که زمینه را مهیا می‌دید، از ابراز نفرت نسبت به امویان باکی نداشت.

نافع بن جبیر مردی است که از روی جهل و یا غرض ورزی درباره معاویه به مدیحه‌سرایی پرداخت و گفت: معاویه کسی بود که از روی حلم و بردباری سکوت می‌کرد و بر اسلس دانش سخن می‌گفت.

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: نافع دروغ می‌گوید، معاویه کسی بود که قدرت و پادشاهی او را ساکت می‌کرد و به او آرامش درونی می‌بخشید و سرمستی و شادمانی او را به سخن گفتن و امی داشت^۲.

ترغیب به جهاد و شهادت

امام علی بن الحسین، زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمینه بزرگداشت امر جهاد و ارزش شهادت و خون شهیدان، روایت کرده و می‌فرماید: هیچ گامی نزد

۱- امسیت والله کبني إسرائيل في آل فرعون يذبون أبناءهم ويستحيون نساءهم، يا منهال أمست العرب تفتخر على العجم بأن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عربي، وأمست قریش تفتخر على سائر العرب بأن محمداً منها، وأمسينا آل محمد ونحن مغضوبون مظلومون مقهورون مقتولون مشردون فإنا لله وإنا إليه راجعون على ما أمسينا يا منهال. قاله عَلَيْهِ السَّلَام حين خرج ذات يوم فجعل يمشي في سوق دمشق فاسقبله المنهال ابن عمرو الضبابي فقال: كيف أمسيت يا ابن رسول الله. تفسير فرات، ۱۴۹؛ مشير الاحزان، ۸۴؛ اللّهُوف، ۸۴-۸۵؛ احقاق الحق، ۱۲۱/۲.

۲- وبلغه عَلَيْهِ السَّلَام قول نافع بن جبیر في معاوية حيث قال: كان يسكته الحلم و ينطقه العلم فقال: كذب بل كان يسكته الحصر و ينطقه البطر. نزهة الناظر و تشبيهه الخاطر، ۹۱؛ كشف الغمّة، ۳۰۴/۲؛ بحار الانوار، ۱۵۸/۷۸.

خداوند محبوب‌تر از دوگام نیست: قدمی که پیش نهاده شود وصفی از صف‌های جهاد در راه خدا را پر کند و قدمی که در راه صلۀ رحم برداشته شود و به دیدار خویشاوندی پیش رود که قطع دیدار کرده است... و هیچ قطره‌ای نزد خداوند، محبوب‌تر از دو قطره نیست: قطره‌خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره‌اشکی که در ظلمت شب از بیم خدا فرو افتد.^۱

امام سجّاد عليه السلام در عصری که حمایت از اهل بیت و حریم ولایت و امامت معنایی جز مخالفت با حاکمیت جباران و نظام فرعون‌ی امویان و مروانیان نداشت به شیعیان خود توصیه می‌کرد که دست از تلاش و جهاد برندارند. البته در موارد دیگر شیوه جهاد و تلاش بایسته‌ای را که در آن شرایط میسر بود به ایشان یادآوری می‌کرد. امام در تشویق پیروان خویش به تلاش و جهاد در راه حق و دفاع از ارزش‌ها می‌فرمود: «شیعه راستین ما کسی است که در راه اهداف و برنامه‌های ما جهاد و تلاش کند و با کسانی که بر ما ستم می‌کنند درگیر شود و جلو ظلم آنان را بگیرد تا این که خداوند حق ما را از ستم‌پیشگان بازگیرد».^۲

رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران

چنان که از مطالب و روایت گذشته دانسته شد، امام سجّاد عليه السلام در استمرار خط امامت، اصول عقیدتی و سیاسی‌اش همان اصول علوی و حسینی بود که از قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند. امام سجّاد عليه السلام چون نیاکان طاهر و

۱- عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما من خطوة أحبُّ إلى الله من خطوتين: خطوة يسدُّ بها صمًّا في سبيل الله تعالى، و خطوة إلى ذي رحم قاطع يصلها، و ما من جرعة أحبُّ إلى الله من جرعتين: جرعة غيظ يردّها مؤمن بحلم، و جرعة جزع يردّها مؤمن بصبر. و ما من قطرة أحبُّ إلى الله من قطرتين: قطرة دم في سبيل الله، و قطرة دمع في سواد اللّيل من خشية الله. *الخصال*، ۵۸؛ *امالی* مفید، ۲۱-۲۲؛ *بحار الانوار*، ۱۵۲/۷۸.

۲- إنّما شيعتنا من جاهد فينا و منع من ظلمنا حتّى يأخذ الله لنا حقنا. *احقاق الحق*، ۱۰۷/۱۲؛ *ينابيع المودّة*، ۲۷۶.

معصوم خود بی‌کم‌ترین لرزش در مسیر حق، همواره مدافع امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و انحراف بود و پیروان خود را با تلاش و جهاد در راه ارزش‌های الهی فرامی‌خواند، اما به حکم امامت و پیشوایی، راه مبارزه را نیز به آنان می‌نمایاند و ویژگی‌های زمان را به ایشان یادآور شده، می‌فرمود: «حق امام بر مردم این است که مردم در نهان و آشکار از او پیروی کنند و فرمان و رهنمود او را ارج نهند و بزرگ شمارند، ولی حق سلطان این است که در ظاهر حکمش را مخالفت نکنند...»^۱.

این رهنمود امام علیه السلام در حقیقت ترسیم یک سیاست مقطعی است و نه یک سیاست دائمی و اصولی؛ زیرا مخاطب امام، شیعیانی هستند که تضاد دستگاه حکومت اموی با برنامه‌های امامان معصوم علیهم السلام را می‌دانند و هرگز به خود اجازه سکوت در برابر خلفا را نمی‌دهند، چه رسد به همراهی و همگامی با آنان! ولی از آن‌جا که امام زین‌العابدین، شرایط را برای رویارویی علنی با خلفا مناسب نمی‌داند و توان شیعیان واقعی را برای ایجاد تحوّل در دستگاه خلافت کافی نمی‌بیند به آنان، در چنین مقطعی، فرمان تقیّه می‌دهد. علاوه بر این، در روایت یاد شده، امر امام و خواست و رهنمود او مقدم بر هر امر حکومتی شناخته شده است و معنای آن این است که اگر امام فرمان جهاد علیه مستکبران و غاصبان خلافت صادر کرد، باید در نهان و آشکار فرمائش را به اجرا گذاشت، ولی اکنون حکم امام، حرکت پنهانی است و نه مبارزه علنی.

به هر حال امام سجّاد علیه السلام با بیان «اطاعت ظاهری از سلطان» در مقام نفی کلی جهاد نیست، چه این که جنّش علی بن ابی‌طالب علیه السلام با معاویه جنگید و پدرش حسین بن علی علیه السلام از دستگاه اموی پیروی نکرد و در مقابل آنان ایستاد و خود حضرت اگر تقدیر الهی نبود و شرایط جهاد را در روز عاشورا دارا بود، بی‌شک، به مبارزه با امویان می‌پرداخت. همه این دلایل خود گواهی است بر این که، امام سجّاد علیه السلام پس از رخداد

۱- حَقَّ الإسلام علی الناس أن یطیعوه فی ظاهرهم و باطنهم علی توقیر و تعظیم و حَقَّ السلطان أن یطیعوه فی الظاهر فقط قال: و حَقَّ العلم أن تفرغ له قلبك و تحضر ذهنك و تذكر له سمعك و تشحذ له فطنتك بستر اللذات و رفض الشهوات، احقاق الحق، ۱۱۷/۱۲.

عاشورا و آزمودن مدعیان اسلام خواهی و آزادی طلبی، تکلیف خود و پیروانش را حرکت غیر علنی می دانست. تاریخ بعدها به اثبات رسانید که دستگاه خلافت همواره از این حرکت غیر علنی بیم داشت و جز در دوره امامت باقرالعلوم علیه السلام و امام صادق علیه السلام ائمه، بهرغم نداشتن مبارزه علنی با خلفا، همواره از سوی دستگاه خلافت تحت آزار و شکنجه و محدودیت های شدید بودند. در واقع فرصتی که برای امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام برای ترویج اندیشه فقهی و عقاید اصولی امامیه پدید آمد، در گرو خط مشی آگاهانه ای است که امام سجّاد در پیش روی شیعه نهاد و زمینه را برای حرکت گسترده فرهنگی و عقیدتی هموار ساخت.

تشویق به شکیبایی و رازداری

امام سجّاد علیه السلام در راستای خط مشی ویژه ای که پیروانش را بدان فرا می خواند، رعایت دو اصل را از ایشان انتظار داشت؛ دو اصلی که از زیربنایی ترین اصول مبارزه پنهانی با جبّاران به شمار می آید و هر جهاد و نهضتی بدان نیازمند است. آن اصول عبارتند از شکیبایی و صبر در برابر مشکلات مسیر و هم چنین رازداری و پرهیز از افشای اسرار. متأسفانه بسیاری از دارندگان تمایلات شیعی، در رعایت این دو اصل ضعف و سستی داشتند و همین امر مایه گلاویه و شکوه امام از شیعیان خود بود و می فرمود: «به خدا سوگند! دوست داشتم گوشت دستانم را فدا کنم تا دو خصلت در میان شیعه از میان برود: ۱- ناشکیبایی و کم حوصلگی و ۲- افشای اسرار»^۱.

این بیان، آمیخته با لحنی شدید و نگران کننده است و حکایت از ناشکیبایی برخی شیعیان و افشای برخی اسرار از سوی آنان دارد. آنچه در این روایت بیان نشده و قابل تأمل می باشد این است که موضوع ناشکیبایی و افشای اسرار شیعه چه چیزی بوده است؟ آیا ناشکیبایی شیعه از مصیبت های معمولی که همه مردم به نوعی با آن دست

۱- عن أبي حمزة عن علي بن الحسين علیه السلام قال: وَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْعَةِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمٍ سَاعِدِي: التَّرْقُ وَقَلَّةُ الْكُتْمَانِ. اصول کافی، ۲/۲۲۱-۲۲۲؛ الخصال، ۵۱.

به‌گریبانند بوده و یا مشکلات ویژه‌ای داشته‌اند که مربوط به تفکر و عقیده‌ی خاص آنان و محدود به تشکیلات شیعی می‌شده است؟

پاسخ این سؤال از متن روایت پیدا است. زیرا امام می‌فرماید: «خصلتین فی الشیعه لنا» یعنی به‌خصوص نسبت به شیعه این مشکل را مطرح ساخته است و این نشان می‌دهد که خلفا مشکلات اجتماعی - سیاسی ویژه‌ای را به‌وجود می‌آوردند تا شیعیان را از ائمه و خط امامت جدا کنند. مانند آنچه امروز در جهان به عنوان «محاصره اقتصادی و یا سیاسی» مطرح است و قدرتمندان علیه ملت‌های ضعیف‌تر به کار می‌گیرند. تاریخ نیز گواه این مطلب است که خلفا - چه امویان و چه عباسیان - در ضعف نگاه داشتن شیعه از نظر سیاسی و اقتصادی تلاشی مستمر داشته‌اند، و موارد اندکی وجود دارد که از سوی حکومت به تشکیلات شیعی که امام در رأس آن قرار دارد، کمک اقتصادی شده باشد، بلکه آنچه مردم به‌طور معمول از آن برخوردار بوده‌اند، از شیعه دریغ می‌شده است. از این‌رو، شیعه بودن مستلزم چشیدن محرومیت‌های زیادی بوده و شیعه ماندن، نیاز به صبر و مقاومت داشته است. از سوی دیگر، در دوران این مشکلات، بدیهی است که عناصری از میان شیعه به شدت خواهان قیام علیه دستگاه خلافت باشند تا محدودیت‌ها و ستم‌هایی که علیه آنان اعمال می‌شده است از میان بردارند.

این گروه از مبارزه پنهانی خسته شده بودند و تمایل به مبارزه‌ای علنی داشتند و برای عملی ساختن اندیشه و باور خود ناشکیبا بودند. امام از این ناشکیبایی‌ها نیز گله دارد، زیرا حرکت‌ها و سخنان این گروه می‌تواند اسرار نهانی تشکیلات شیعی را بر ملا سازد و اسلس و بنیان را در معرض آسیب قرار دهد.

اکنون برای این که شاهلی بر ادعای فوق آورده باشیم به نمونه‌ای از تندروی‌های برخی مدعیان تشیع، در قبال امام سجاد علیه السلام، اشاره می‌کنیم.

جهاد یا حجّ؟

شخصی به نام عبّاد بصری (که ظاهراً از هواداران شیعه بود و با مبارزه‌های گذشته

امامان با غاصبان خلافت آشنایی داشت) در راه مکه علی بن الحسین علیهما السلام را ملاقات کرد و به آن حضرت با لحنی اعتراض آمیز و انتقادی گفت: شما جهاد و دشواری های آن را کنار گذاشته اید و به حج، که عملی است آمیخته با استراحت و آسایش، رو آورده اید؟! در حالی که خداوند می گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ... وَيَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

«همانا خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریدار است و در قبال آن بهشت را برای ایشان قرار داده است. مبارزه می کنند در راه خدا، می کشند و کشته می شوند... بشارت ده به مؤمنان».

امام سجّاد علیه السلام در پاسخ این راهگذار عجول، سخنی کوتاه اما قاطع بیان داشت و فرمود: بلی! اگر ما چنین مؤمنان راستینی را که در راه خدا بکشند و کشته شوند و دارای اخلاص و صداقت و پایمردی باشند، ببینیم، شک نیست که جهاد برتر از حج است^۲. امام با این پاسخ کوتاه به او فهماندند که این ادعاهای کافی نیست و طریق جهاد تنها نیازمند ستیزه جویان و سرهای ناسازگار با حکومت نیست. جهاد نیازمند رزمنده های است که هم اهل نبرد باشد و هم به هنگام احسلس خطر میدان را ترک نکند و تا آخر مقاوم و پایدار بماند، ولی چنین نیروهایی اکنون دیده نمی شوند!

وجود چنین عناصری در میان جامعه شیعه و تشکیلات شیعی و هواداران اهل بیت علیهم السلام گاه باعث افشای اسرار و پیدایش مشکلات سیاسی - اجتماعی برای امامان و یا سایر شیعیان می شد و برنامه های ائمه را با مشکل مواجه می کرد. علّت

۱- توبه / ۱۱۱، ۱۱۲.

۲- لقي عباد البصريّ عليّ بن الحسين في طريق مكة فقال له: يا عليّ بن الحسين تركت الجهاد و صعوبته وأقبلت على الحجّ ولبينه وإنّ الله عزّ وجلّ يقول: إنّ الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأنّ لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون إلى قوله و بشر المؤمنين. فقال عليّ بن الحسين: إذا رأينا هؤلاء الذين هذه صفتهم فالجهاد معهم أفضل من الحجّ. کافی، ۲۲/۵؛ تفسیر القمی، ۳۰۶/۱؛ تنبيه الغافلين عن فضائل امير المؤمنين، ۸۵؛ الاحتجاج، ۳۱۵/۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۷۳/۳.

بسیاری از این تندروی‌ها، عدم شناخت برخی هواداران اهل بیت علیهم السلام از جایگاه و وظایف امام بود. گروهی از آنان تصوّر می‌کردند که اصلی‌ترین ویژگی امام این است که با شمشیر قیام کند (قائم بالسّیف باشد) و حتی گروهی از آنان، حقانیت و امامت امام را به همین ویژگی می‌سنجیدند و مورد شناسایی قرار می‌دادند. در حالی که ملاک‌های امامت فراتر از این است و قبل از قیام مسلّحانه، آگاهی ژرف امام به شریعت و برخورداری او از معنویت، عصمت، عبادت و اخلاق و فضایل مطرح است. مبارزه با دشمنان دین و جباران یکی از وظایف امام به‌شمار می‌آید که ایفای آن منوط به زمینه‌های مناسب است. آن‌جا که شرایط مساعد نبوده، هیچ امامی اقدام به مبارزه مسلّحانه نکرده است. چونان که علی بن ابی طالب علیه السلام بیست و پنج سال سکوت اختیار کرد و حسن بن علی علیه السلام پس از اقدام به جهاد و ناپایداری و خیانت فرماندهان و نیروهای سپاهش ناگزیر به صلح شد و حسین بن علی علیه السلام حدود ده سال در حکومت معاویه، دست به شمشیر نبرد.

زندگی امام سجاد علیه السلام، پس از واقعه کربلا

امام سجاد علیه السلام از آغاز دوره امامت خویش تا زمان رحلت، با این خلفا هم‌عصر بود: یزید بن معاویه، معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک. دوران خلافت و جباریت یزید، پس از رخداد عاشورا چندان نپایید. او به‌رغم همه تلاشی که در حفظ میراث خلافت داشت و جنایت هولناکی را بدان منظور انجام داده بود، در ربیع‌الاول سال ۶۴ هـ. ق. در سنّ سی و هشت (یا سی و نه سالگی) مرگش فرارسید و در مکانی به نام «خوّارین» که در شرق دمشق واقع شده بود به زندگی نکبت‌بار خویش خاتمه داد. یزید سه سال و اندی بر مسند حکومت نشست و در این مدت کوتاه، هولناک‌ترین فجایع را انجام داد که رخداد کربلا و عاشورا اولین و اسفبارترین آن‌ها بود و فاجعه حرّه دومین و گسترده‌ترین آن‌ها، و ویرانی خانه کعبه و

شکستن حرمت حریم امن الهی لگه سیاهی بود که کارنامه تیره یزید و امویان را بیش از پیش سیاه کرد.

یزید به عنوان دومین خلیفه اموی، درستی پیش بینی علی بن ابی طالب علیه السلام درباره ظلم و فساد امویان را آشکارتر ساخت. علی علیه السلام سال ها قبل فرموده بود: «أَلَا وَإِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ...»^۱.
 «هان! دهشتناک ترین فتنه و آشوب در نظر من، فتنه بنی امیه است؛ فتنه ای کور و پس تاریک...»

واقعه اسفبار «حرّه»

پس از رخداد عاشورا و بازگشت کاروان اهل بیت علیهم السلام به مدینه و اطلاع یافتن مسلمانان از آنچه در کربلا و کوفه و شام اتفاق افتاده بود، چنان که انتظار می رفت، دستگاه خلافت علی رغم پندار واهی اش، در نگاه مسلمانان به شدت سست و بی اعتبار جلوه کرد. مدینه چون شام نبود. مدینه شهر انصار، شهر استقبال از پیامبر در روزگار سختی و پایگاه نخستین حکومت اسلامی به رهبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. پس از مکه که سرزمین وحی و رسالت و زادگاه توحید به شمار می آید، مدینه از قداست و ارجی ویژه در نگاه مسلمانان برخوردار بود. هر چند پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم مدینه نتوانستند موقعیت پیشین آن را حفظ کنند و در نتیجه برخی کشمکش های سیاسی و قبیله ای وحلت و شکوه آنان خدشه دار شد، اما هنوز باگذشت بیش از شصت سال از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله، مدینه مرکز علم و فقاہت و عاصمه اسلام و پایگاه اصلی اصحاب پیامبر و قاریان قرآن و حافظان حدیث به شمار می آمد. بلزتاب واقعه کربلا و عملکرد دستگاه یزید در چنین محیطی نمی توانست مثبت باشد و یا مواجه با سکوت شود! مردم مدینه و بازماندگان انصار و مهاجر، شاهد انحرافی بزرگ در خلافت اسلامی بودند و به خود اجازه نمی دادند، در برابر آن سکوت کنند. حرکت ها و موضع گیری های آشکار

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۹۳.

و نهان مردم مدینه در سال‌های پس از ۶۱ هجری چیزی نبود که از چشم حاکمان شام مخفی بماند. عزل و نصب سه حاکم در طول دو سال، خود بهترین گواه این ناآرامی‌ها در مدینه و اطلاع دستگاه اموی از جوّ متشنج سیاسی آن است.

در سال ۶۱ هجری ولید بن عتبه (م. ۶۴ ه.ق.) حاکم مدینه بود. پس از او عمرو بن سعید (م. ۷۰ ه.ق.) به فرمانداری مدینه منصوب گردید. چندی نگذشت که یزید پسر عموی خویش، عثمان بن محمّد بن ابی سفیان را به عنوان والی مدینه منصوب کرد. عثمان بن محمّد بن ابی سفیان جوانی نوری، ناآشنا به کار اداره شهر و کار نیازمندی بود! عثمان برای فرو نشانیدن جوّ ناآرام مدینه تدبیری اندیشید و به گمان فریفتن عناصر پرشور شهر، گروهی از آنان را برای دیدار یزید راهی دمشق کرد، تا حشمت و جاه خلیفه را از نزدیک ببینند و از عطاها و بخشش‌های او برخوردار شوند و دست از ناآرامی بردارند. بدین ترتیب گروهی از فرزندان مهاجر و انصار به دمشق وارد شدند و به دیدار خلیفه (یزید) بار یافتند و در ملت اقامت خویش از بخشش‌های او نیز برخوردار شدند؛ از آن جمله به منترین زبیر صد هزار درهم تعلق گرفت. اما هیئت اعزامی به مدینه، که علاوه بر دست و دل بازی‌های یزید، سبک‌سری‌ها و کارهای زشت او را نیز دیده بودند، پس از بازگشت، در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فریاد کشیدند: ای مردم! ما از دربار خلیفه‌ای می‌آییم که شراب می‌نوشد، طنبور می‌نوازد، سگ‌بازی می‌کند و شب را با کنیزکان پست و آواز مخوان به صبح می‌رساند. ما از شما می‌خواهیم تا او را از خلافت برکنار کنید!.

در پی این گزارش‌ها، مردم مدینه با عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) بیعت کردند و بنی امیه که شمارشان در مدینه به هزار تن می‌رسید در خانه مروان بن حکم به محاصره درآمدند و سرانجام از شهر رانده شدند.

خبر شورش اهل مدینه به شام رسید. یزید که پس از آن عطایا و بخشش‌ها انتظار چنین عکس‌العملی را نداشت، به شلّت خشمگین شد. نخست تصمیم گرفت عبیدالله

۱- طبقات الکبری، ۲۸/۵؛ تاریخ یعقوبی، ۲۵۰/۲؛ تاریخ طبری، ۳۶۸/۴؛ تاریخ دمشق، ۲۶/۲۵۸؛ البدایة

والنهایة، ۲۱۶/۸. ۲- تاریخ طبری، ۳۶۸/۴؛ البدایة والنهایة، ۲۱۶/۸.

این زیاده را برای سرکوبی مردم مدینه به همراه سپاهش اعزام کند، ولی عبیدالله که هنوز دستاش را به خون شهیدان کربلا آغشته می دید، پیشنهاد یزید را نپذیرفت. ناگزیر یزید از عمرو بن سعید، حاکم پیشین مدینه خواست تا این مأموریت را انجام دهد. ولی او هم از پذیرش درخواست یزید امتناع کرد. یزید در میان فرماندهان سپاهش به جست و جوی فردی پرداخت که از سنگدلی و قساوت کافی برای قتل عام مسلمانان پیشتر مدینه برخوردار باشد و برای این کار مسلم بن عقبه بن ربیع مری را برگزید. مسلم بن عقبه، در گذشته، از فرماندهان سپاه معاویه به شمار می آمد^۱ و در جنگ صفین با علی علیه السلام جنگیده و در همین جنگ یک چشمش را از دست داده بود^۲. این پلنگ پیر زخم دیده، از نظر یزید، عصری مناسب برای خاموش ساختن شورش مدینه بود.

مسلم بن عقبه در حالی که بیش از نود سال از عمرش می گذشت و از بیماری نیز رنج می برد با لشکری انبوه و مجهز به سوی مدینه اعزام شد. سپاه مسلم بن عقبه، که برخی تعدادشان را دوازده هزار نفر دانسته اند^۳، نخست شهر مدینه را محاصره کردند و سپس مسلم برای مردم مدینه پیام فرستاد که سه روز مهلت خواهند داشت تا تسلیم فرمان یزید شوند و در امان بمانند. اما مردم مدینه تسلیم نشدند و به جنگ و ستیز با سپاه یزید برخاستند. در نخستین رویارویی ها، مردم مدینه غلبه یافتند و سپاه یزید رو به شکست نهاد، ولی سرانجام، معادله های نخستین بر هم خورد و لشکریان یزید برتری یافتند و شهر را به تصرف درآوردند. فرمانده سپاه (مسلم بن عقبه) پس از تصرف شهر به سربازان تحت امر خود اجازه داد تا به میل خود هر کاری که بخواهند در ملت سه روز با مردم مدینه و اموال و امکانات ایشان انجام دهند! کشتار زیاد و فجایع بی شماری به دست سربازان یزید عملی گردید و جان و مال و ناموس مردم مدینه در چنگال های لشکریان شام قرار گرفت^۴. این کشتار وسیع سبب گردید که از آن پس مسلم بن عقبه را

۱- الاصابه، ۴۹۴/۳؛ تاریخ دمشق، ۳۸۰/۱۱. ۲- اعلام زرکلی، ۱۱۸/۸.

۳- تاریخ دمشق، ۴۷۸/۲۴؛ الکامل فی التاریخ، ۱۱۲/۴؛ البدایة والنهایة، ۲۱۸/۸؛ اعیان الشیعه، ۶۳۶/۱.

۴- اصول کافی، ۶۴/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۹۲/۱؛ انوار البهیة، ۱۰۰.

مصرف بن عقبه لقب دادند!

واقعه حرّه در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال ۶۳ هجری در قسمت شرقی شهر مدینه، در سنگستانی به نام «حرّه واقم»^۱ رخ داد و از آن رو که نفوذ شامیان از این منطقه به داخل مدینه صورت گرفت، آن را واقعه حرّه نامیدند. کشته شدگان واقعه حرّه را برخی از منابع تاریخی سه هزار و سیصد نفر دانسته اند که هفتصد نفر آنان از قریش و دو هزار و ششصد نفر از مهاجر و انصار بوده اند.^۲ برخی دیگر گفته اند: در این جنگ سه هزار و پانصد نفر از موالی و هزار و چهارصد (یا ششصد) نفر از انصار و هزار و سیصد نفر از قریش کشته شده اند.^۳ مفید(ره) تعداد کشته شدگان این واقعه را ده هزار نفر ثبت کرده است.^۴

جز قتل و کشتار، آمار دهشتباری از سایر جنایت سپاه شام در منابع تاریخی ثبت شده است؛ چنان که نوشته اند سیصد پستان زن بریده شد و هشتصد دختر مورد تجاوز قرار گرفتند که بعدها فرزندان آنان را فرزندان حرّه می نامیدند.^۵ پس از این همه جنایت، آن ها که از مردم مدینه باقی مانده بودند میان دو امر مخیر شدند: یا باید اقرار می کردند که بنده و زرخرید یزید هستند و یا باید کشته می شدند. گروهی به بندگی یزید اقرار کردند و جان به در بردند و عده ای هم از این اقرار امتناع ورزیدند و کشته شدند.

امام سجاد در واقعه حرّه

در واقعه حرّه، تنها کسانی که بدون قید و شرط از گزند سپاه مسرف در امان ماندند و اقرار به بردگی یزید نکردند، علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس بودند.^۶ آنچه سبب شد تا امام سجاد علیه السلام از این فتنه ایمن بماند، نخست، برخوردارهای منطقی و

۱- معجم البلدان، ۲/۲۴۹.

۲- المختصر فی اخبار البشر، ۱/۱۹۲.

۳- معجم البلدان، ۲/۲۴۹.

۴- الارشاد، ۲/۱۵۲؛ البدایة و النهایة، ۸/۲۲۱.

۵- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۰؛ تاریخ طبری، ۲/۲۰۹؛ الارشاد، ۲/۱۵۲؛ معجم البلدان، ۲/۲۴۹؛ المختصر فی

تاریخ البشر، ۱/۱۹۲.

۶- اخبار الطوال، ۲۶۶؛ التنبيه والاشراف، ۲۶۴؛ تاریخ طبری، ۴/۳۷۹؛ ترجمه تاریخ ابن خلدون، ۲/۳۷.

سخنان روشننگری است که آن حضرت، در گذشته، در برابر مردم شام و نیز با شخص یزید داشت. عکس العمل آن حضرت در ذهن شامیان هنوز باقی بود و یزید را متقاعد ساخته بود که بیش از آنچه به اهل بیت ستم روا داشته، مجال ظلم به ایشان نیست و با شلّت بخشیدن به آن ستم‌ها، حکومت دستاوردی نخواهد داشت. دومین نکته‌ای که در این رابطه قابل تأمل و بررسی است، خط مشی آن حضرت پس از خداداد عاشوراست.

جاسوسان و گزارشگران اموی که در مدینه تعدادشان کم نبود پس از بازگشت امام از شام به مدینه، بی‌شک تمام روابط و مسایل زندگی آن حضرت را به دقت زیر نظر داشتند تا اگر تحریکی از سوی وی علیه خلافت یزید صورت پذیرد مانع شوند؛ ولی امام با آگاهی از شرایط و عدم امکان پیشبرد حرکت‌های نظامی و شورش‌های محدود شهری، خود را از چنین جریان‌هایی به دور نگاه می‌داشت و پیروان خویش را نیز به تبعیت از خود فرا می‌خواند.^۱ این‌گونه بود که آن حضرت از پیامدهای شورش اهل مدینه آسیب ندید و توانست اهل بیت را که در جریان کربلا به شلّت مورد آزار قرار گرفته بودند از لهیب واقعه حرّه مصون دارد.

مورّخان نوشته‌اند: مسرف بن عقبه در آغاز ورود به مدینه، دستور داد کسی متعرض علی بن الحسین و خاندان او نشود.^۲

طبری می‌نویسد: هنگامی که یزید، مسرف بن عقبه (مسلم بن عقبه) را به سوی مدینه فرستاد، به او گفت: علی بن الحسین علیه السلام در کار شورشیان دخالتی نداشت و با او بلرفتاری نکنید.^۳

گذشته از تحلیل‌ها و محاسبه‌هایی که در علت مصونیت امام سجّاد علیه السلام از واقعه حرّه یاد کردیم، عوامل برتری نیز وجود دارد که از زاویه‌ای دیگر قابل درک است.

۱- طبقات الکبری، ۱۶۶/۵.

۲- الکامل فی التاریخ، ۱۱۳/۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۲۱/۳؛ روضة الصفا، ۱۸۷/۳.

۳- تاریخ طبری، ۳۷۹/۴؛ البدایة و النهایة، ۲۱۹/۸.

در محاسبیت بشری، معمولاً عوامل و روابط مادی و ظاهری مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی در مورد امام سجاد علاوه بر این عوامل و روابط ظاهری باید به جنبه‌های معنوی و الهی نیز توجه داشت. بر اسس عقیده شیعه، امام حجت خدا بر روی زمین است و خداوند وجود حجتش را از نابودی حفظ می‌کند، چنان که ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرودیان به سلامت خارج ساخت و موسی را در امان فرعون پرورید و رشد داد. البته مشیت الهی و تحقق اراده او در حفظ وجود امام سجاد علیه السلام منافاتی با مهیا بودن شرایط و مقتضیات مادی و ظاهری ندارد؛ چنان که در جریان کربلا، با عارض شدن بیماری بر امام تکلیف جهاد از آن حضرت ساقط شد و دشمن از کشتن وی صرف نظر کرد.

در کنار این همه، دعاها و نیایش‌های امام سجاد علیه السلام و التجای او به درگاه خدا، برای محفوظ داشتن وی از شرّ یزید و یزیدیان نیز بی‌تأثیر نبوده است؛ چنان که در برخی منابع تاریخی آمده است: «هنگام یورش سپاه شام به مدینه، امام سجاد به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد و به درگاه خداوند ملتجی شد و دعایی بدین مضمون قرائت کرد:

«رَبِّ كُمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ قَلَّ لَكَ عِنْدَهَا شُكْرِي، وَ كَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ ابْتَلَيْتَنِي بِهَا قَلَّ لَكَ عِنْدَهَا صَبْرِي، فَيَا مَنْ قَلَّ عِنْدَ نِعْمَتِهِ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرَمْنِي، وَ يَا مَنْ قَلَّ عِنْدَ بَلَائِهِ صَبْرِي فَلَمْ يَخْذَلْنِي، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا، وَ يَا ذَا النِّعْمَاءِ الَّتِي لَا تُحْصَى عِدْدًا صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ ادْفَعْ عَنِّي شَرَّهُ، فَإِنِّي إِحْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ، وَ اسْتَعِذْ بِكَ مِنْ شَرِّهِ»^۱.

«پروردگارا! چه بسیار نعمت‌هایی که بر من ارزانی داشتی ولی شکر من در قبال آن‌ها آنک و ناچیز بود و چه بلاها که مرا بدان آزمودی و مبتلا کردی و من شکیبایی نورزیدم، ای خداوندی که بر اثر ناسپاسی‌ها، نعمت‌هایت را از من دریغ نداشتی و مرا محروم نساختی! ای خداوندی که بر اثر ناشکیبایی‌ها مرا خوار و مطرود نمودی! ای نیکی‌کننده‌ای که لطف و رحمت همواره جاری است! ای نعمت‌آفرینی که نعمت‌هایت شمار پذیر نیست! درود فرست بر محمد و خاندان او و از من شر او (سپاه دشمن و مسلم

۱- الارشاد، ۱۵۱/۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۷۸/۴؛ کشف الغمّه، ۲۸۲/۲.

بن عقبه را دور نگاه دار و دفع نما! خداوندا من به کمک تو خویش را از خشم و خشونت و کشتار او ایمن می‌سازم و از شر او به تو پناه می‌برم.

در نقل دیگر چنین آمده است:

وقتی امام سجّاد علیه السلام را نزد مسلم بن عقبه بردند، با این که مسلم تا قبل از آن لحظه نسبت به اهل بیت بلزبانی می‌کرد، با مشاهده آن حضرت مرعوب شد و جلالت حضرتش در او تأثیر کرد، از جا بلند شد و امام را تکریم کرد و گفت آنچه می‌خواهید، درخواست کنید! امام از آن فرصت به نفع مردم مدینه استفاده‌ها کرد و کسانی را که در معرض کشتار بودند شفاعت نمود و نجات داد. برخی از ناظران به امام سجّاد علیه السلام عرض کردند، در مدّتی که شما نزد مسلم بودید، لب‌هایتان مشغول ذکر می‌بود. با خود چه می‌گفتید؟ امام فرمود: این دعا را می‌خواندم:

اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ، وَ أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَوْتِنِي خَيْرَهُ، وَ تَكْفِينِي شَرَّهُ ۱.

از سوی دیگر مجلسیان به مسرف بن عقبه گفتند: تا قبل از این مجلس نسبت به اهل بیت رسول الله ناسزا می‌گفتی، چگونه شد که این جوان را تا بدین پایه احترام کردی! مسرف گفت: آنچه انجام دادم خارج از اختیار من بود، سینه‌ام از بیم لبریز بود.

این امر، دور از تعالیم و باورهای دینی نیست بلکه آیت و روایت معصومین علیهم السلام رخداد چنین موارد و راهیابی چنین بیم‌هایی را در قلب مستکبران گواهی می‌دهد. خداوند در چهار سوره قرآن^۲، از مقهورگشتن کافران و مستکبران به وسیله بیمی که خداوند در قلب ایشان افکنده، سخن به میان آورده است. در یکی از آن آیات می‌فرماید:

۱- الصحیفة السجّادیة، ۳۶۸؛ مروج الذهب، ۷۰/۳.

۲- آل عمران / ۱۵۱؛ انفال / ۱۲؛ احزاب / ۲۶؛ حشر / ۲.

﴿فَاتِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَلَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾^۱!

انتقام الهی از جایی به سراغشان آمد که ایشان گمان نمی کردند و خداوند رعب و وحشت در قلب های آنان افکند.

این معنا در احادیث متعددی نیز آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من خاف الله عزوجلّ أخف الله منه كل شيءٍ و من لم يخف الله عزوجلّ أخفه الله من كل شيءٍ^۲.

«کسی که خوف الهی داشته باشد و از مخالفت با خداوند بیمناک باشد، خداوند هم به او مهابت و سطوتی می دهد که همگان از او بیمناک باشند و کسی که از مخالفت با خدا بیم نداشته باشد، خداوند او را از همه چیز ترسان و نگران خواهد ساخت.»
نظیر این مضمون از امام صادق^۳ و سایر ائمه علیهم السلام نیز وارد شده است.

تحلیل های نادرست!

در برخی منابع تاریخی ماجرای ملاقات امام سجّاد علیه السلام با مسرف بن عقبه و علت مصون ماندن آن حضرت از پیامدهای واقعه حرّه به گونه ای دیگر ثبت شده است که به تحلیل های نادرست می انجامد و نشانه های کذب و ساختگی بودن از آن پیدا است.
طبری در این زمینه دو روایت دارد. روایت نخست همان است که قبلاً از آن یاد کردیم، ولی روایت دیگرش چنین می نمایاند که امام سجّاد علیه السلام هنگام ورود به مجلس مسرف بن عقبه، مروان و پسرش عبدالملک را همراه داشت و میان آن دو قدم برمی داشت تا شاید مسرف به خاطر آن دو به وی آسیبی نرساند! طبری می نویسد:
وقتی علی بن الحسین همراه با مروان و عبدالملک در برابر مسرف بر زمین نشستند، مروان آب طلبید تا با نوشیدن آن خود را میهمان مسرف معرفی کند و همراهان را از

۱- حشر / ۲.

۲- مسند الشهاب، ۲۶۵/۱؛ مکارم الاخلاق، ۳۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۴۶؛ کنز العمال،

۱۴۹/۳؛ بحار الانوار، ۵۰/۷۷. ۳- اصول کافی، ۶۸/۲؛ بحار الانوار، ۳۸/۷.

گزند او ایمن دارد. مروان آب نوشید و سپس ظرف آب را به علی بن الحسین علیه السلام داد تا او هم بنوشد، اما هنوز آب را به لبها نزدیک نکرده بود که مسرف فریاد زد: از آب ما ننوش! علی بن الحسین علیه السلام دست نگاه داشت.

مسرف گفت: شما مروان و پسرش را همراه آورده‌ای تا در امان بمانی، ولی بدان که اگر شفیع شما این دو بودند کشته می‌شدی، با این همه شما در امان هستی چون یزید از من خواسته است با شما بدرفتاری و خشونت نکنم. اکنون اگر می‌خواهی آب بنوش! آنچه نشانه کذب این نقل می‌باشد این است که اولاً عزّت و بزرگواری امام مانع از شفیع گرفتن کسانی چون مروان و عبدالملک است و آنچه ما از خاندان رسول صلی الله علیه و آله سراغ داریم با این بیان سازگار نیست. ثانیاً اگر به راستی یزید سفارش علی بن الحسین علیه السلام را به مسرف کرده بود، دلیلی نداشت که در آغاز، آن حضرت را از نوشیدن آب منع کند و به درستی با وی سخن گوید و آن بزرگوار را برنجاند. بلی امکان دارد که مروان به خاطر جبران لطفی که حضرت در حق خانواده او روا داشته و در بحران مدینه به خانواده او پناه داده بود، به گمان خود خواسته باشد نزد مسرف از امام حمایت کند و امان بگیرد، ولی مسرف به مروان فهمانده بود که امام نیازی به حمایت او ندارد، بلکه اصولاً یزید تصمیم به آزار آن حضرت نگرفته است و او موظّف است آسیبی به علی بن الحسین علیه السلام نرساند. بنابراین حضرت سجّاد علیه السلام از مروان و پسرش نخواست تا به شفاعت برخیزند و آن حضرت دل به حمایت آن دو معطوف نداشته است. کسی چون علی بن الحسین با آن همه شهادت‌هایی که درگذشته از خود نشان داده است و با آن مقام معنوی و توکل به مقام ربوبی حق، تصوّر نمی‌رود که از عناصر بی‌شخصیتی چون مروان پناه جوید. مگر این امام سجّاد نبود که در حمله شامیان به مدینه، صدها خانواده را در خانه امن خود پناه داد تا از آسیب شامیان در امان بمانند. در آن لحظه مروان و پسرش کجا بودند! هنوز مسرف وارد مدینه نشده و هنوز ملاقاتی میان امام و مسرف صورت نگرفته بود، تا آنان بخواهند از امام حمایت کنند در همین حال خانه امام سجّاد علیه السلام پناهگاه صدها نفر از

۱- تاریخ طبری، ۳۷۹/۴؛ الکامل فی التاریخ، ۱۱۹/۴؛ البدایة و النهایة، ۲۲۰/۸؛ اعیان الشیعه، ۶۳۷/۱.

مردم مدینه شده بود.

دومین تحلیل نادرست!

یعقوبی نیز در تاریخ خود به نکته‌ای اشاره کرده است که دلایل کذب آن آشکار می‌باشد. او می‌نویسد: وقتی علی بن الحسین علیه السلام در مجلس مسرف وارد شد به مسرف گفت: یزید از ما چگونه بیعت می‌خواهد و با چه تعبیری؟

مسرف: او می‌خواهد شخص شما به عنوان برادر و پسرعمو با او بیعت کنید.

علی بن الحسین: اگر می‌خواهی بیعت کنم که برده‌ او هستم، بیعت خواهم کرد!

مسرف: نه، چنین چیزی از شما نمی‌خواهم.

و چون مردم دیدند که علی بن الحسین علیه السلام چنین گفت: با خود گفتند که اگر فرزند

رسول خدا حاضر است به عنوان برده بیعت کند چرا ما بیعت نکنیم!

این نقل به دلایل مختلف مخدوش است و آثار ساختگی بودن از آن پیداست. زیرا

شخصیت آزاده‌ای چون علی بن الحسین علیه السلام که از نسل آزادگان است و پدر و اجدادش

در هیچ شرایطی لب به ذلت نگشودند، هرگز تصور نمی‌رود که حاکمیت یزید را مشروع

بداند تا چه رسد به این که هر ذلتی را برای بیعت با او بپذیرد!

او که در مقابل عبید الله (ابن مرجانه) و نیز یزید در کوفه و شام پایداری کرد و از مرگ

نهراسید، چه دلیلی دارد که اکنون از مرگ هرلن داشته باشد و علیه باورهای اصیل خود

گام بردارد. مگر او فرزند آن کسی نیست که تا آخرین لحظه عمر خویش فرمود «هیئات

منا الذلّة». مگر او خود همان کسی نیست که در برابر جرثومه استبداد فریاد برآورد

«أبأقتل تهددني أما علمت أنّ القتل لنا عادة وكرامتنا الشهادة»^۱. چنین شخصیتی

چگونه حاضر است لب به ذلت بگشاید؛ آن هم ذلتی که مردمان معمولی مدینه از

پذیرش آن عار داشتند و پرهیز می‌کردند. چگونه ممکن است که مسرف بیعت برادری را

پیشنهاد کرده باشد، ولی امام اظهار کند که من حاضرم به بندگی و بردگی اقرار نمایم! این

۲- اللهوف، ۷۰-۷۱؛ اعیان الشیعه، ۶۳۳/۱.

۱- تاریخ یعقوبی، ۵۱/۲.

از شأن یک عصر معمولی و بی هویت عرب به دور است تا چه رسد به زاده خاندان شهادت! اگر به جمله پایانی این نقل توجه شود و نیز این واقعیت مورد توجه قرار گیرد که تمام مردم مدینه جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس ناگزیر شدند به بردگی خود اقرار کنند و در میان ایشان بزرگان و سرشناسانی حضور داشتند که تا پایان عمر از این اقرار ننگ آور شرمنده بودند و مورد تحقیر و تمسخر امویان و دیگران قرار می گرفتند، دلیل ساختن و پرداختن چنین روایاتی آشکار خواهد شد^۱، زیرا اقرارکنندگان به این بردگی، همیشه سعی داشتند از بار ذلت خود بکاهند، از این رو به امام سجّاد علیه السلام اتهام می زدند که آن حضرت برای اقرار به بردگی آماده بوده است، هر چند چنین اقراری از ایشان خواسته نشد.

امام سجّاد، پناهگاه اهل مدینه

در جریان واقعه حرّه و هجوم شامیان به مدینه، بسیاری از خانواده‌ها همسر و فرزندان خود را به خانه امام سجّاد علیه السلام فرستادند و از آن حضرت پناه خواستند و در پناه آن حضرت تا پایان اشغال مدینه به دست سپاه مسرف، در امنیت و سلامت به سر بردند و از تعرض شامیان در امان ماندند.

برخی منابع چنین نوشته‌اند: زمانی که سپاه یزید قصد مدینه کرد تا جان و مال و ناموس اهل مدینه را مورد تعرض قرار دهد، علی بن الحسین علیه السلام چهارصد تن را در میان خانه و خاندانش پناه داد و تا زمان بازگشت سپاه، و خروج آنان از مدینه این چهارصد نفر را مورد پذیرایی قرار داد^۲. ایمنی و آسایش این گروه در پناه امام سجّاد علیه السلام بدان حدّ بود که برخی از ایشان گفتند: ما چنین آسایش و زندگی آرامی را که در خانه علی بن الحسین علیه السلام دیدیم حتی در خانه پلرمان شاهد نبوده‌ایم^۳.

۱- جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین، ۸۵.

۲- کشف الغمّه، ۳۰۴/۲.

۳- (مطلب مربوط به مترجم است)، الارشاد، ۱۵۱/۲-۱۵۲؛ انوار البهیة، ۹۴؛ اعیان الشیعه، ۶۳۳/۱.

از برخی منابع دیگر استفاده می‌شود که امام سجاد علیه السلام قبل از هجوم شامیان، شرایط دشوار آینده را پیش بینی کرده، خاندان خود را از مدینه خارج ساخت و به منطقه‌ای به نام «یَنْبُغ»^۱ فرستاد تا از فجایع شامیان ایمن باشند.^۲ اما این که چهارصد نفر از اهل مدینه، در مدینه و منزل امام پناه گرفته بودند یا با خانواده امام به ینبع منتقل شده بودند، نشانه‌های کافی در دست نیست، هر چند احتمال نخست نزدیک‌تر به واقع می‌نماید.

از جمله خانواده‌هایی که به امام سجاد علیه السلام پناه آوردند، خانواده مروان است و این نکته نشان می‌دهد که تنها علویان و یا بستگان نزدیک آنان از لطف و بزرگواری امام بهره‌مند نبودند، بلکه همه کسانی که به آن حضرت التجا می‌جستند، از کرامت او بهره‌مند می‌شدند، حتی عناصر بدخواه و بدسابقه‌ای چون مروان! البته باید یادآور شد که پناه خواهی مروان برای خانواده‌اش از امام سجاد علیه السلام، مربوط به زمان یورش شامیان نبود، زیرا مروان خود از بنی امیه است و مورد حمایت سپاه شام. بنابراین پناهندگی خانواده وی مربوط به ماجرای اخراج بنی امیه از مدینه است که در جریان آن حدود هزار نفر از بنی امیه، از مدینه رانده شدند و مروان درصدد پناه دادن به خانواده‌اش برآمد. او نخست به عبدالله بن عمر رو آورد و از او خواست تا در آن بحران و آشوب که علیه بنی امیه صورت گرفته بود به همسرش - عایشه دختر عثمان بن عثمان - پناه دهد و او را مخفی دارد تا اهل مدینه متعرض او نشوند ولی عبدالله بن عمر نپذیرفت. ناگزیر، مروان روی نیاز به خانه لطف و کرم و رحمت آورد و از علی بن الحسین علیه السلام پناه خواست و تقاضا کرد که همسرش در میان خانواده امام جای گیرد. امام سجاد علیه السلام درخواست او را پذیرفت.^۳ علت این که امام سجاد علیه السلام به همسر مروان پناه داد و درخواست مروان را رد نکرد برای آنان که چشم بینای حقیقت دارند و با مقام معنویت و کرامت ائمه آشنایند، بسی روشن و بی‌نیاز از توضیح است. علی بن ابی طالب علیه السلام در

۱- ینبع قریه‌ای است با چشمه‌های فراوان که در سمت راست کوه «رضوی» قرار داشته و متعلق به بنی الحسن بوده است. معجم البلدان، ۴۴۹/۵-۴۵۰. ۲- تاریخ طبری، ۳۷۲/۴؛ اعیان الشیعه، ۶۳۶/۱. ۳- تاریخ طبری، ۳۷۴/۲؛ الکامل فی التاریخ، ۱۱۲/۴-۱۱۳؛ احقاق الحق، ۹۳/۱۲؛ انوار البهیة، ۱۰۰.

بستر شهادت و در آخرین لحظات عمرش به فرزندانش سفارش می‌کند که درباره قاتل او کوتاهی نکنند و در نوشیدن آب و خوردن غذا بر او تنگ نگیرند. پس جای شگفتی نیست که امام سجّاد به درمانده‌ای بی‌پناه، پناه دهد؛ هر چند دشمنی کینه‌توز باشد. او پناه خواسته و امام دریای رحمت است و تقاضا و استمدادی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

با این همه، برخی ناآشنایان با مکتب اهل بیت علیهم السلام و یا غرض‌ورزانی که همراه درصدد خاموش ساختن نور اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند، تلاش کرده‌اند که این لطف و بزرگواری امام را به حساب دوستی قدیمی امام با مروان بگذارند! غافل از این که عناد و دشمنی مروان با علویان و اهل بیت علیهم السلام به اندازه‌ای روشن است که نیاز به اثبات ندارد. مروان همان کسی است که در جنگ جمل به نبرد با علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته است! در جنگ صفین همراه معاویه و به نفع او علیه امیرالمؤمنین جنگیده است! مروان کسی است که به ولید پیشنهاد می‌کند اگر حسین علیه السلام با یزید بیعت نمی‌کند در همین مجلس او را بکش! آیا مروان با داشتن چنین دیرینه و پرونده‌ای اصولاً می‌تواند در شمار دوستان امام سجّاد به‌شمار آید! هرگز.

بنابراین، مکرم اخلاق و سرشت رحمت‌آفرین امام است که بدی‌های او را با نیکی و لطف پاسخ داده است. این امام سجّاد است که می‌فرماید: اگر کشنده پلرم، شمشیری را که با آن پلرم حسین علیه السلام را به شهادت رسانده، نزد من به امانت گذارد، در امانت کوتاهی نکرده به او باز می‌گردانم.^۲

یزید و هجوم به مکه

همزمان با شورش مدینه، در مکه نیز آشوب‌هایی صورت گرفته و نغمه‌های مخالفت با حکومت امویان آغاز شده بود. سپاه شام از آغاز حرکت، دو هلف را در پیش روی خود می‌دیدند. نخست فرو نشاندن شورش مدینه و سپس خاموش ساختن نغمه‌های

۱- تاریخ طبری، ۳۷۲/۴.

۲- امالی صدوق، ۲۴۶؛ روضة الواعظین، ۳۷۳؛ اعیان الشیعه، ۶۳۶/۱.

مخالف و آشوب‌های مکه.

عبدالله بن زبیر که از بیعت با یزید امتناع ورزیده و برای ایمن ماندن از توطئه‌های دستگاه خلافت، به حرم امن پناه برده و در مکه ساکن شده بود، در طول اقامتش در مکه هوادارانی گرد آورده، سر ناسازگاری با یزید را برداشته بود. از این‌رو، سپاه شام پس از قتل عام مدینه و خاموش ساختن صدای مخالفت آنان، عازم مکه شدند. مسرف بن عقبه، بر اثر بیماری و کهولت سن در میان راه جان سپرد. از آخرین سخنانی که مسرف بر زبان آورده و نشانه پلیدی و تیرگی روح است این عبارت است: «پس از شهادت به توحید و رسالت محمد صلی الله علیه و آله هیچ یک از اعمالم به اندازه کشتار مردم مدینه در نظرم ارجمند نیست و در قیامت مزد هیچ عملی را به اندازه آن مهم و ارزنده نمی‌شناسم!»^۱

این نشانگر فرهنگ منحط و اندیشه خام و نارسای کسانی است که در لوی حکومت معاویه رشد یافته و نام مسلمان بر خود نهاده بودند! به هر حال پس از مسرف، رهبری سپاه یزید را حسین بن نمیر به عهده گرفت، زیرا او از شام برای چنین روزی و چنین منظوری از سوی یزید انتخاب شده بود. سپاهیان شام مکه را محاصره کردند و با منجنیق بر سر مکیان و بر خانه‌های مکه سنگ فرو ریختند. در این نبرد خانه کعبه آتش گرفت و از سوی دیگر خبر مرگ یزید میان سپاه شام و هم‌چنین اهل مکه انتشار یافت. با مرگ خلیفه، بدیهی است که جنگ نمی‌توانست تداوم یابد. حسین بن نمیر فرمانده سپاه شام، پایان جنگ را اعلام داشت و به عبدالله بن زبیر پیشنهاد کرد که اگر به شام عزیمت کند حاضر است به عنوان خلیفه با او بیعت نماید، ولی عبدالله بن زبیر که در این پیشنهاد، برنامه‌های توطئه‌آمیز حسین را نهان می‌دید، پیشنهاد او را نپذیرفت و حسین همراه با سپاه به شام بازگشت.

فتنه عبدالله بن زبیر

مرگ یزید در ربیع‌الاول سال ۶۴ هجری هر چند به رویارویی سپاه شام و مردم مکه

۱- تاریخ طبری، ۳۸۲/۴؛ الکامل فی التاریخ، ۱۲۳/۴؛ البدایة و النهایة، ۲۲۵/۸.

پایان داد، ولی ادّعی ابن زبیر برای خلافت همچنان استمرار یافت. عبدالله بن زبیر که پس از مرگ معاویه از پذیرش حکومت یزید و بیعت با او سر باز زده بود، برای ایمن ماندن از انتقام یزید، مکه را پایگاه و پناهگاه خویش قرار داده بود و در این منطقه برای بیعت گرفتن از مردم و دستیابی به خلافت تلاش می کرد. روی آوردن ابن زبیر به مکه دو دلیل می توانست داشته باشد. نخست این که مکه سرزمین امن به شمار می آمد و دیگر این که عبدالله ریشه در نسل مکیان داشت. زیرا زبیر - پسر عبدالله - فرزند صغیه، عمّه رسول خدا بود. عبدالله بن زبیر به دلیل این که پدرش (زبیر) از صحابه معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادرش اسماء دختر ابوبکر، نخستین خلیفه، بود، مکه را که سرزمین پدری او به شمار می آمد برای عرض اندام و جلب هوادار مناسب می دید.

تا قبل از مرگ یزید، تلاش های عبدالله برای بیعت گرفتن از مردم چندان ثمر نبخشید، زیرا وحشتی که یزید در کربلا و مدینه به وجود آورده بود، مردم را از پیامدهای مخالفت با یزید و حکومت امویان باز می داشت، اما پس از مرگ یزید دامنه نفوذ عبدالله گسترش یافت و او توانست در برخی مناطق نمایندگان بگمارد و از مردم بیعت بگیرد. در مصر عبدالرحمان حجدم فهری، عامل ابن زبیر بود و توانست مردم را به فرمان او درآورد. در فلسطین، نائل بن قیس جزامی، در دمشق، ضحاک بن قیس فهری، در حص، نعمان بن بشیر انصاری، در بصره، حارث بن عبدالله بن ابی ربیع، در خراسان، عبدالله بن خازم سلمی، در کوفه، عبدالله بن مطیع، عامل او بودند و تنها در این میان اردن - تحت فرمان حسان بن بجلد کلی - به عبدالله بن زبیر تمایل نیافت^۱.

عبدالله بن زبیر، علی رغم همه تلاش هایش برای دستیابی به حکومت، هرگز در طول دوران مبارزه اش از مکه بیرون نیامد و گویا بیرون از مکه هرگز احساس امنیت نداشت. عبدالله در طول دوران مبارزه قلرنتش، دو بار مورد هجوم شدید قرار گرفت: نخست به وسیله سپاه یزید به فرماندهی حصین بن نمیر که با مرگ یزید، سپاه شام دست از مبارزه

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۵.

کشیدند و عبدالله و هوادارانش جان سالم به در بردند. دوم به وسیله سپاه عظیمی که حجاج بن یوسف ثقفی به مکه اعزام داشت تا به مقابله عبدالله و یارانش برخیزند و ادعاهای و تلاش‌های آنان را برای همیشه خاموش کنند. دومین جنگ با عبدالله، آخرین جنگ او نیز بود. زیرا در این یورش، سپاه حجاج بن یوسف شکست سختی بر هواداران ابن زبیر وارد کردند و عبدالله بن زبیر را دستگیر کرده، در مکه به دار آویختند و این‌گونه فتنه عبدالله بن زبیر که از سال ۶۴ اوج گرفته بود، پس از ۹ سال^۱، در ۷۳ هجری به پایان رسید^۲.

موضع امام سجاد علیه السلام در برابر ابن زبیر

برای شناخت موضع امام سجاد علیه السلام در برابر ابن زبیر و تلاش‌ها و داعیه‌های وی نخست باید مروری اجمالی به شخصیت سیاسی وی و عواملی که می‌تواند در فکر و اهداف او تأثیر بگذارند داشت. شخصیت فکری و سیاسی عبدالله بی‌ارتباط با شخصیت پدرش زبیر نبود. زبیر از یک سو پسر عمه رسول خدا و از سوی دیگر صحابی نام‌آشنای پیامبر اسلام به‌شمار می‌آمد و پس از قتل عثمان با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کرد، ولی مدتی نگذشت که بیعت خود را شکست و با ناکثین روانه بصره شد و در جنگ جمل علیه علی علیه السلام جنگید و خارج از میدان جنگ، اما در رابطه با همان درگیری‌ها، کشته شد.

درگیری و ستیز نهایی زبیر با علی بن ابی طالب علیه السلام و مرگ او در این گیر و دارها می‌توانست شعله‌های کینه و عداوت را در قلب فرزند زبیر علیه‌خاندان علی علیه السلام روشن کند و یا اگر کینه‌ای از پیش وجود داشته، آن را شعله‌ورتر سازد! و مطالعه تاریخ جنگ جمل می‌نمایاند که اصلی‌ترین محرک اصحاب جمل، قدرت‌طلبی و انگیزه‌های قومی بوده است. در مورد شرکت زبیر در این جنگ مورخان یادآور شده‌اند که او نخست از

۱- اثبات الوصیة، ۱۴۶.

۲- مروج الذهب، ۱۱۵/۳؛ الکامل فی التاریخ، ۱۲۳/۴-۳۴۸.

شرکت در این جنگ نادم شده، بازگشت، ولی فرزندش عبدالله او را به جنگیدن تحریک کرد.^۱

این پیشزمینه‌ها می‌تواند جدایی راه و اندیشه عبدالله بن زبیر از راه ائمه علیهم السلام و علی ابن الحسین علیه السلام را بنمایاند، ولی نشانه‌های دیگری نیز در دست است که آن را تقویت می‌کند.

در سال‌های بعد، هنگامی که یزید به خلافت چنگ زد، عبدالله بن زبیر نقطه اشتراکی با حسین بن علی علیه السلام پیدا کرد، زیرا آن دو، هیچ کدام، حاضر به بیعت با یزید نبودند. زمانی که حسین بن علی علیه السلام از مدینه به سوی مکه رهسپار گردید، ابن زبیر نیز در مکه حضور داشت.

بدیهی است که پس از استقرار حسین بن علی در مکه، به دلیل نقطه اشتراکی که یاد شد، ابن زبیر به دیدار آن حضرت می‌آمد تا از تصمیم‌های حسین بن علی علیه السلام آگاه شود. حساسیت ابن زبیر نسبت به برنامه‌های حسین علیه السلام بی دلیل نبود، زیرا ابن زبیر در سراندیشه رهبری و خلافت و جلب هواداری و حمایت مکیان را داشت و حضور حسین علیه السلام شخصیت او را به شدت تحت الشعاع قرار می‌داد و با وجود آن حضرت کسی به بیعت با ابن زبیر تمایل نمی‌یافت. این است که او در ملاقات‌هایش، هم سعی داشت امام را به خروج از مکه تشویق کند و هم تلاش می‌کرد انگیزه اصلی خود را نماند. از این‌رو گاه پیشنهاد می‌کرد که امام در مکه بماند، زیرا مکه امن‌تر است^۲ و زمانی هم می‌گفت: «اگر من یارانی مثل یاران و هواداران شما در کوفه داشتم، حتماً به سوی کوفه حرکت می‌کردم و از تصمیم خود بر نمی‌گشتم»^۳.

حسین بن علی علیه السلام در همین سفر، مخالفت خود را با روش ابن زبیر به‌طور ضمنی بیان داشت؛ زیرا ابن زبیر به گمان خود کعبه را سنگر مبارزه قرار داده بود تا هرگاه خطری

۱- مروج الذهب، ۳۶۲/۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۶۴/۲؛ سفینه البحار، ۵۴۴/۱.

۲- تاریخ طبری، ۲۸۹/۴؛ مروج الذهب، ۵۶/۳؛ البدایة والنهاية، ۱۶۰/۸؛ تاریخ الخلفاء، ۱۶۴.

۳- تاریخ طبری، ۲۸۸/۴؛ مروج الذهب، ۵۶/۳؛ البدایة والنهاية، ۱۶۰/۸.

متوجه او شد به کعبه پناه برد. امام به او یادآور شد که این امر موجب هتک حرمت کعبه می شود؛ زیرا یزید و بنی امیه کسانی نیستند که به کعبه حرمت نهند. حسین بن علی علیه السلام به ابن زبیر فرمود: ای پسر زبیر! من راضی نیستم یک قطره از خون من در خانه خدا ریخته شود و اگر یک یا دو وجب هم از حرم الهی دورتر باشم و خونم ریخته شود بهتر است از این که حرمت کعبه پایمال گردد!

در بیان دیگر چنین آمده است:

پسر زبیر به حسین بن علی علیه السلام گفت: اگر می خواهی در مکه بمانی، بمان و کار قیام علیه خلافت یزید را رهبری کن، زیرا ما تو را پشتیبان هستیم و با تو بیعت می کنیم!
امام حسین علیه السلام فرمود: پدرم به من خبر داده است که سالاری در مکه جای خواهد گرفت و حرمت کعبه و مسجد الحرام را خواهد شکست، من نمی خواهم در مکه بمانم و آن سالار باشم.^۱

زمان نشان داد که پیش بینی امام علیه السلام درست است و عبدالله سبب شد تا دو مرتبه حرمت مکه بشکند؛ یک بار به وسیله حصین بن نمیر و مرتبه دیگر به وسیله حجاج بن یوسف. گذشته از این نشانه ها و شواهد، گویا ناسازگاری و عداوت ابن زبیر با اهل بیت و بنی هاشم صریح تر از این ها بوده است چنان که نوشته اند:

در روزگار قدرت، ابن زبیر چهل روز در خطبه هایش درود بر پیامبر نفرستاد و می گفت: من از آن جهت بر پیامبر درود نمی فرستم که برخی (بنی هاشم) گرفتار غرور نشوند و احساس فخر و بزرگی ننمایند.^۲

برخورد ابن زبیر با بنی هاشم در ایامی که قلری اقتدار یافته بود، بسیار خشن و غیر دوستانه یاد شده است. چنان که در مقطعی از کشمکش ها، هاشمیان، مکه را در دره ای مجتمع ساخت و آنان را با فراهم آوردن هیزم مورد تهدید قرار داد به گونه ای که اگر شعله ای در آن هیزم ها می افتاد هیچ هاشمی سالم نمی ماند.^۳

۱- تاریخ طبری، ۲۸۹/۴.

۲- همان.

۳- مروج الذهب، ۷۹/۳.

۴- تاریخ طبری، ۵۴۴/۴-۵۴۵؛ مروج الذهب، ۷۶/۳.

با توجّه به این نکات، موضع امام سجّاد علیه السلام در قبال حرکت‌های ابن زبیر، روشن می‌نماید. آن حضرت برنامه‌های ابن زبیر را حرکتی ثمربخش و قیامی رهایی‌آفرین نمی‌دانست، بلکه فتنه‌ای بحران‌خیز به‌شمار می‌آورد. ابو حمزه ثمالی می‌گوید، امام سجّاد دیواری را به من نشان داد و فرمود: من روزی به این دیوار تکیه زده بودم و در نگرانی به سر می‌بردم، ناگهان مردی سفیدپوش را در برابرم دیدم که مرا می‌نگرد. آن مرد به من گفت: ای علی بن الحسین چرا تو را اندوهگین می‌یابم؟ اگر برای دنیا غمگین هستی، خدا روزی نیک و بدکار را می‌رساند و اگر برای آخرت نگرانی، آخرت وعده‌ای است صادق که فرمانروای آن خداوندی است قاهر. به او گفتم: ترس و نگرانی من از فتنه ابن زبیر است. مرد خندید و گفت: ای علی بن الحسین آیا تاکنون دیده‌ای کسی بر خدا توکل کند و خدا کارش را سامان ندهد! آیا تاکنون دیده‌ای کسی از خدا چیزی را طلب کند و خدا پاسخش ندهد!... ناگهان آن مرد از برابر دیدگانم پنهان شد و دیگر او را نمی‌دیدم. او خضر علیه السلام بود!

دوران معاویه بن یزید

یزید پس از سه سال حکومت با کارنامه‌ای بس تاریک جان سپرد. بنی امیه که منافع خود را در خطر می‌دیدند تلاش کردند تا معاویه فرزند یزید بر تخت خلافت تکیه زند و حافظ و نگاهبان منافع ایشان باشد.

معاویه، فرزند یزید، مادرش امّ خالد - دختر هاشم بن عتبة بن ربیع - در آن روز که به خلافت گماشته شد ۲۲ سال از سنش می‌گذشت. او بر خلاف پدر و جلش چندان میل حکومت و فرمانروایی نداشت. وی در کارهای سیاسی دخالت و نظارت نمی‌کرد و در

۱- اصول کافی، ۶۳/۲؛ شرح الاخبار، ۲۶۱/۳؛ التوحید، ۳۷۴؛ الارشاد، ۱۴۸/۲؛ امالی مفید، ۲۰۴؛ حلیة الاولیاء، ۱۳۴؛ الدعوات، ۱۳۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۴۹/۴؛ مشکاة الانوار، ۲۱۲؛ کشف الغمّه، ۲۶۵/۲ و ۲۸۱؛ فصول المهمّة، ۲۰۳؛ احقاق الحق، ۹۷/۱۲؛ نورالابصار، ۲۸۶-۲۸۷.

جمع مردم و مراسم ایشان حضور نمی یافت^۱. او از آغاز خلافت گرفتار بیماری بود، ولی نمی توان پذیرفت که این بیماری مانع دخالت او در امر حکومت بوده است، چه این که شواهد تاریخی نشان می دهد، وی در بیزاری از خلافت، فلسفه ای معقول و منطقی روشن داشته است.

پس از این که شامیان در پی تلاش امویان به خلافت معاویه بن یزید رأی دادند، معاویه از پذیرش حکومت امتناع می ورزید و درصدد بود خود را از خلافت خلع کند. از این رو در جمع مردم حضور یافت و بر منبر رفت. مدتی طولانی ساکت نشست تا توجه همگان جلب شد. سپس سخش را با ستایش خداوند و درود و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز کرد. و گفت: ای مردم! من تمایلی به فرمانروایی بر شما ندارم و می دانم که شما نیز در اعماق قلبتان از ما روی گردان هستید، هم شما ما را آزموده اید و هم ما شما را می شناسیم. بدانید که جدم معاویه برای حفظ قدرت و حکومت خویش با علی علیه السلام جنگید، با این که می دانست علی علیه السلام از همگان شایسته تر است؛ هم از جهت خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و هم از نظر سبقت در اسلام و شجاعت و علم. جدم معاویه بناحق با علی علیه السلام جنگید و شما مردم شام جاهلانه از او پیروی کردید و یاریش دادید تا زمام حکومت را در دست گرفت و به هدف رسید. اما اکنون معاویه در خانه قبر تنها به سر می برد و نتایج کردارش را می بیند.

خلافت به پدرم یزید رسید، او نیز با استبداد و خودخواهی بر شما حکم راند، در حالی که شایستگی خلافت بر امت پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت. او بر خدا و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گستاخی کرد و حرمت فرزندان پیامبر را شکست. او نیز اکنون از دنیا رفته است و به کیفر کردارش می رسد...

معاویه، لختی سکوت کرد، عقده گلوش را گرفته بود و بر بدفرجامی نیاکانش می گریست. سپس گفت:

من سومین نفر از بنی امیه ام که اکنون بر مرکب خلافت سوار شده ام و خوب می دانم

۱- التنبیه والاشراف، ۲۶۵؛ تاریخ طبری، ۳۸۴/۴؛ الکامل فی التاریخ، ۱۲۵/۴؛ تاریخ الخلفاء، ۱۶۸.

که ناراضیان و دشمنان ما بیش از هواداران مایند. حقیقت این است که من نمی توانم بار گناه فرمانروایی بر شما را بر دوش کشم. شما خود به سرنوشت خویش بیندیشید و هرکس را اصلاح خویش می دانید انتخاب کنید، اینک من خود را از خلافت خلع کردم و بیعت را از شما برداشتم»^۱.

بدیهی است که بنی امیّه از این رخداد بسیار ناراحت و نگران شدند، تا آنجا که مادر معاویه، که تا آن لحظه خود را مادر خلیفه به شمار می آورد و حال شکوه و جلال خویش را از دست رفته می دید، با پرخاش به او گفت: ای کتس فرزندی چون تو نزاده بودم! معاویه در پاسخ مادر گفت: به خدا سوگند من هم دوست داشتم که چنین می بود^۲. ای کتس من... عهده دار این کار نشده بودم. مگر باید بنی امیّه حلاوت آن را ببرند و من وبال آن را تحمل کنم که حق را از اهل آن باز داشته ام، هرگز! من از خلافت بیزارم^۳.

معاویه از آن پس چندان عمر نکرد؛ از روزی که به خلافت رسید تا روزی که جان سپرد بیش از چهل روز یا دو ماه نگذشت، هر چند برخی مرگ او را پس از سه ماه دانسته اند^۴. مورخان علّت مرگ او را مختلف نوشته اند. برخی مرگ او را به شکل طبیعی دانسته اند و برخی نیز علّت مرگ را مسمومیت ذکر کرده اند^۵، اما این که چه عاملی باعث تحوّل روحی معاویه بن یزید شده تا او علیه روش پدر و جلّش حرکت کند و برنامه های خائنانه بنی امیّه را برملا سازد، نکته ای است که برخی منابع به آن اشاره کرده اند و نوشته اند:

بنی امیّه علّت تحوّل روحی معاویه را سخنان و تعلیم استاد وی «عمر المقصوص» دانستند و استاد را مورد مؤاخذه قرار دادند و گفتند تو هستی که دوستی خاندان علی را در قلب او پدید آورده ای و این سخنان را به او آموخته ای تا دست از حکومت و روش

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۴؛ حیاة الحیوان، ۱/۸۸؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیّه السلام، ۲/۲۶۱.

۲- مروج الذهب، ۳/۷۳؛ حیاة الحیوان، ۱/۸۹؛ جواهر المطالب، ۲/۲۶۲.

۳- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۴؛ مروج الذهب، ۳/۷۳.

۴- مروج الذهب، ۳/۷۲؛ حیاة الحیوان، ۱/۸۹. ۵- مروج الذهب، ۳/۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ۴/۱۳۰.

پیشینایش بر دارد.

عمرالمقصود گفت: معاویه بن یزید خود بر اسلح گرایش فطری و طبیعی به دوستی علی علیه السلام و خاندان علی گرایش یافته است و من این سخنان را به او نیاموخته‌ام. اما بنی امیه علرش را نپذیرفتند و او را دستگیر و زنده به گور کردند.^۱

دوران مروان بن حکم

با کناره‌گیری معاویه بن یزید از خلافت و مرگ زودرس وی، می‌رفت تا مرکب خلافت از دام فرزندان امیه آزاد شود، ولی امویان که در دوره معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید، پست‌های کلیدی حکومت را در اختیار داشتند و در پرتو حاکمیت آن دو به سروری و ثروت دست یافته بودند، هرگز حاضر نمی‌شدند که خلافت به این آسانی از چنگ آنان بیرون رود. از این رو، مروان بن حکم بن ابی العاص، که در گذشته نیز دستی در سیاست‌گذاری‌های عثمان و معاویه داشت و از سوی دیگر عصری اموی به‌شمار می‌آمد و در نیاکان با فرزندان ابوسفیان اشتراک نسبی داشت، گام پیش نهاد تا مرکب خلافت را در اختیار گیرد.

مروان از منطقه «جابیّه»^۲ که در شمال «حوران»^۳ واقع شده، تلاش خود را آغاز کرد و مردم آن سامان را به بیعت خود فراخواند. در سال ۶۴ هجری مردم اردن با وی بیعت کردند. سپس متوجه مصر شد، ولی با توجه به این که عبدالله بن زبیر از قبل در آنجا نمایندگانی گماشته و نفوذی پیدا کرده بود، مروان در مصر موفقیتی به دست نیاورد و در همان سال پسرش عبدالملک را به جانشینی و ولایت‌عهلی خود برگزید و خود به دمشق روی آورد و در سال ۶۵ هجری در سن ۶۳ سالگی بر اثر بیماری طاعون جان سپرد.

۱- حیاة الحیوان، ۸۹/۱؛ جواهر المطالب، ۲۶۲/۲.

۲- جابیّه در نواحی شام و نزدیک به تپه‌های جولان قرار دارد. معجم البلدان، ۹۱/۲.

۳- حوران منطقه وسیعی است که شامل روستاهای بسیار می‌باشد و در سمت قبله دمشق واقع شده است.

چنان که مورّخان ثبت کرده‌اند، مجموع دوران حکومت وی حدود نه ماه و ۱۸ روز بوده است.^۱ اما علی‌رغم آنکه بودن دوران حکومت مروان، تلاش‌های او در این مقطع در تداوم سلطهٔ امویان بر جامعهٔ اسلامی بسیار مؤثر بود. مروان با همین تلاش‌ها، بنیان حکومت مروانیان را پی نهاد. فرزندش عبدالملک کار او را تکمیل کرد و بنای حاکمیت مروانیان را برای مدتها تثبیت نمود. ممکن است به نظر آید که مروان در این مدت کوتاه عملاً فرصت نداشته است که در برابر مخالفان به‌ویژه امام سجّاد علیه السلام و هاشمیان موضعی حادّ و عکس‌العملی قابل توجه اتخاذ کند، ولی آنچه از منابع تاریخی به دست می‌آید جز این است. مسعودی در این باره نوشته است:

در دوازدهمین سال امامت علی بن الحسین علیه السلام مردم بالعین پسر لعین و با عصری که در گذشته از سوی پیامبر طرد و تبعید شده بود (یعنی مروان بن حکم) بیعت کردند... در عصر او مؤمنان در خفا به سر می‌بردند و زندگی بر مردم به سختی می‌گذشت. شیعیان در هر نقطه به شدت تهدید می‌شدند، خونشان ریخته و اموالشان غارت می‌شد. در این روزگار علی بن ابی‌طالب به‌گونه آشکار در منبرهای وابسته به دربار مورد توهین و ناسزا قرار می‌گرفت...^۲

انحطاط دینی و سیاسی مردم

آنچه در این عصر بیش از همه قابل تأمل می‌باشد، انحطاط دینی و سیاسی بیش از پیش مردم است. پذیرش حکومت فردی چون مروان به خلافت، نشان می‌دهد که تا چه حدّ مردم نسبت به گذشتهٔ تاریک شخصیت‌های سیاسی بی‌تفاوت بوده، دشمنان و کینه‌توزان دین را به عنوان امیرالمؤمنین بر جامعه مسلط می‌کرده‌اند.

مروان، چنان که هم‌اکنون از قول مسعودی یادآور شدیم، کسی است که در روزگار حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر بی‌حرمتی به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و تقلید تمسخرآمیز از

۱- المعارف، ۳۵۳-۳۵۴؛ التنبيه والاشراف، ۲۶۹؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۷؛ اسدالغابة، ۵/۱۴۵؛ اعلام زرکلی،

۲- اثبات الوصیة، ۱۴۶-۱۴۷.

حرکت آن حضرت، به طاقف تبعید شد و پدرش، هم در ارتکاب جرم و هم در تبعید، الگو و همگام او بود! مروان از نظر پیشینه دینی و سیاسی، میوه‌ای تلخ از درختی پلید و شیطانی بود. مروان و پدرش تا زمان خلافت عثمان در تبعید بودند.

کاری که خلفای پیشین از انجامش ابا داشتند، به راحتی انجام داد و حکم پیامبر صلی الله علیه و آله را نقض کرد و فرمان تبعید را لغو نمود. ای کاش به همین مقدار بسنده می‌کرد و مروان را در دستگاه خلافت اسلامی، مورد اعتماد و اطمینان و طرف مشورت خود قرار نمی‌داد. ولی عثمان چنین کرد! مروان از آن پس در جنگ جمل و واقعه صفین با علی علیه السلام جنگید. او پس از استیلاهی امویان بر بلاد اسلامی، از سوی امویان به عنوان حاکم مدینه انتخاب شد و ملت‌ها بر شهر پیامبر و عاصمه اسلامی فرمان راند.

مروان کسی است که در جریان احضار حسین بن علی به دربار حاکم مدینه (ولید بن عتبه) حضور داشت و به ولید پیشنهاد کرد که حسین بن علی علیه السلام را مهلت ندهد؛ یا بیعت بگیرد و یا او را بکشد.

این پیشینه تاریک، خود می‌نمایاند که حاکمیت عصری چون مروان تا چه حد می‌توانست اسلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را تحت فشار و مورد ظلم و بی‌مهری قرار دهد.

دوران عبدالملک مروان

عبدالملک مروان در سال ۲۶ هجری متولد شد و در سال ۶۵ هجری به جای پدر منصوب گردید، اما آن روز که او حکومت را به دست گرفت، عبدالله بن زبیر نفوذ زیادی در شهرهای مختلف پیدا کرده بود و او در برابر نفوذ ابن زبیر، چندان پیشرفتی نداشت. تا این که حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۷۳ هجری هواداران ابن زبیر را سرکوب کرد و از آن سال اقتدار عبدالملک فزونی یافت و دایره فرمانروایی‌اش گسترش پیدا کرد و هم‌چنان تا سال ۸۶ هجری بر کرسی خلافت مستبدانه تکیه زد.

در طول خلافت عبدالملک تش‌های نیرومندی چون فتنه ابن زبیر، قیام توّابین و قیام مختار صورت گرفت اما به هر حال او بر آشوب‌ها مسلط شد. درباره عبدالملک

نوشته‌اند، او تا قبل از دستیابی به خلافت خود را اهل قرآن و زهد و عبادت می‌نمایاند، ولی پس از رسیدن به خلافت ماهیت ناصالح خود را آشکار ساخت.^۱
 سیوطی می‌نویسد: روزی ابوالدرداء - صحابی - که با عبدالملک معاشرت داشت به او گفت: شنیده‌ام تو پس از آن همه زهد و عبادت، اینک شراب می‌نوشی!
 عبدالملک گفت: بلی به خدا سوگند شراب می‌نوشم!^۲
 درباره عبدالملک نیز نوشته‌اند:

آن روز که به خلافت رسید، قرآنی در دست داشت و آن را کناری نهاد و گفت: «هذا آخر العهد بك»، یعنی لحظه جدایی فرارسید و این آخرین دیدار من و توست!^۳
 عبدالملک در نخستین خطبه‌ای که در سال ۶۵ هجری برای مردم ایراد کرد چنین گفت: «من همچون عثمان، خلیفه‌ای زیون و تحقیر شده نیستم! و چونان معاویه آسان‌گیر و همانند یزید سست خرد نخواهم بود. خلفای گذشته با مال و ثروت قلب‌های مردم را به خود جلب می‌کردند و هوادارانی برای خود می‌جستند، ولی من تنها با شمشیر دردهای این امت را مداوا خواهم کرد تا همگی در برابر من سر تعظیم فرود آورند... سوگند به خدا هر کسی از این پس مرا به تقوا دعوت کند، گردن او را خواهم زد!»^۴

عبدالملک در طول خلافتش ظلم‌ها و جنایت‌های زیادی مرتکب شد و به نقل سیوطی اگر عبدالملک گناهی جز مسلط ساختن حجاج بن یوسف بر جان و مال و ناموس مسلمانان نداشت، همین یک گناه برای رسوایی او کفایت می‌کرد.^۵
 دوران خلافت عبدالملک از دوران‌های بسیار دشوار برای خاندان علی علیه السلام به شمار

۱- تاریخ بغداد، ۳۸۹/۱۰؛ تاریخ دمشق، ۱۲۷/۳۷؛ تهذیب الکمال، ۴۱۳/۱۸؛ تاریخ الخلفاء، ۱۷۳؛ اعلام

زرکلی، ۳۱۲/۴. ۲- تاریخ الخلفاء، ۱۷۳.

۳- تاریخ بغداد، ۳۸۹/۱۰؛ تاریخ دمشق، ۱۲۷/۲۷؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۹۴/۱؛ تاریخ الخلفاء، ۱۷۳؛ تهذیب الکمال، ۴۱۳/۱۸.

۴- الکامل فی التاریخ، ۳۹۲/۴-۳۹۱؛ تاریخ الخلفاء، ۱۷۴-۱۷۵.

۵- تاریخ الخلفاء، ۱۷۶.

می آید. از آن جا که علی بن الحسین علیه السلام بزرگ و امام آن خاندان و رهبر جریان تفکر شیعی و ضد اموی و ضد مروانی به شمار می آمد، بیش از دیگران مورد عداوت خلیفه و درباریان بود، اما آنان از گذشته عبرت گرفته بودند که مقابله با خاندان علی و رفتار خشونت بار با ایشان نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه به فنا و نابودی آنان سرعت می بخشد.

حجاج بن یوسف که از سوی عبدالملک، حاکم مدینه بود به عبدالملک نوشت: اگر به راستی می خواهی حکومت باقی بماند و خلافت را از دست ندهی، علی بن الحسین را بکش و از میان بردار!

عبدالملک در پاسخ او نوشت: مرا از مبتلا شدن به خون بنی هاشم دور نگاهدار و خون آنان را مریز! زیرا من پند گرفته ام که چگونه خاندان ابو سفیان در نتیجه آغستن دستان خود به خون بنی هاشم، مضمحل شدند و حکومتشان بر باد رفت...^۱

خودداری عبدالملک از کشتن امام سجاد علیه السلام، هرگز به معنای آن نیست که او از ناحیه آن حضرت، بیمناک نبوده و وجود امام در جامعه تأثیری سیاسی نداشته است، بلکه از پیشنهاد حجاج و پاسخ عبدالملک به روشنی استفاده می شود که امام سجاد علیه السلام با این که ظاهراً بیش از هر چیز به دعاهای صحیفه و روی آوری به عبادت و سجود اشتهار یافته، اما حضور آن گرامی در میان مسلمانان، حضوری بیدارگر و مؤثر بوده است. این گونه حضور را ما از احسلس خطر حاکمان آن عصر نتیجه می گیریم. این اقرار شخص عبدالملک است که نه تنها درباره امام سجاد علیه السلام - رهبر تفکر شیعی - بلکه درباره همه قریش گفته است: ای جمعیت قریش ما می دانیم که شما هرگز ما را دوست نخواهید داشت، زیرا روز «حرّه» را همیشه به یاد دارید و ما هم هرگز شما را دوست نخواهیم داشت، زیرا مرگ عثمان را از یاد نمی بریم.^۲

۱- اثبات الوصیة، ۱۴۶؛ کشف الغمّه، ۳۱۱/۲؛ فصول المهمّة، ۲۰۴-۲۰۳؛ احقاق الحق، ۹۹/۲؛ اثبات الهداة،

۲- مروج الذهب، ۱۲۲/۳. ۳۵۸؛ ینابیع المودّة، ۳۵۸.

برخوردهای امام سجّاد علیه السلام با عبدالملک

۱- امام باقر علیه السلام یکی از برخوردهای امام سجّاد علیه السلام با عبدالملک مروان را بازگو کرده، می‌فرماید: در مسجد الحرام، عبدالملک مروان در حال طواف بود و علی بن الحسین نیز پیشاپیش او طواف می‌کرد و اعتنایی به عبدالملک که پشت سر آن حضرت قرار گرفته بود نداشت. عبدالملک هر چند نام علی بن الحسین و وصف و موقعیت آن حضرت را شنیده بود، ولی امام را به چهره نمی‌شناخت. از این رو گفت: این کیست که جلوتر از ما حرکت می‌کند و اعتنایی به ما نمی‌کند!

حاضران گفتند: این شخص علی بن الحسین علیه السلام است.

عبدالملک پس از پایان طواف در مکانش نشست و فرمان داد تا امام سجّاد را نزد او آورند. وقتی امام سجّاد در مجلس عبدالملک حضور یافت، عبدالملک گفت: من که قاتل پدر شما نیستم! چرا نزد ما نمی‌آیی و با دستگاه ما ارتباط برقرار نمی‌کنی؟ امام سجّاد علیه السلام در پاسخ او فرمود: کسی که پدر مرا کشت، با کار خود زندگی دنیوی پدرم را خراب کرد، ولی پدرم آخرت قاتل خویش را نابود و سیاه ساخت. اگر تو هم دوست داری به همان سر نوشت مبتلا شوی، می‌توانی! عبدالملک گفت: هرگز منظورم این نبود! ولی از شما دعوت می‌کنم که نزد ما بیایید و از امکانت و رفاه دنیوی ما بهره‌مند شوید!

۲- این نوع برخوردها و نقل‌ها، می‌نماید که عبدالملک تمایلی به ریختن خون بنی‌هاشم نداشت، اما تجربه تاریخ نشان داده است که چشم قدرت، ناتوان از مشاهده عبرتها و پندهای روزگار است، و مستکبران خواه ناخواه به ستیز و درگیری با صالحان کشیده می‌شوند.

همان تاریخ‌نگارانی که اجتناب عبدالملک از ریختن خود بنی‌هاشم را یاد کرده‌اند، این بخش از تاریخ را نیز مورد اشاره قرار داده‌اند که سرانجام عبدالملک در برابر وسوسه قدرت و استکبار خویش تب نیاورد و بر امام سجّاد سخت‌گیری‌هایی را اعمال کرد.

۱- الثاقب فی المناقب، ۳۶۵-۳۶۶؛ اثبات الهداة، ۲۳۴/۵-۲۳۵

این شهاب زهری می‌گوید: روزی که عبدالملک بن مروان دستور داده بود تا علی بن الحسین را با غل و زنجیر از مدینه به سوی شام بفرستند، من شاهد و ناظر بودم. عده‌ای از مأموران، اطراف حضرت را گرفته و او را در محاصره خود داشتند. از مأموران اجازه خواستم تا نزد آن گرامی رفته و با او خداحافظی کنم. آن‌ها به من اجازه دادند و نزدیک آن حضرت شدم، او در محملی نشسته و زنجیرها به دست و پایش بسته بود، از مشاهده آن منظره گریستم و گفتم: دوست داشتم که من جای شما این رنج را متحمل می‌شدم و شما سالم بودید و...^۱

از این‌گونه نقل‌ها، شدت عمل عبدالملک در قبال امام سجاد علیه السلام استفاده می‌شود و چه بسا نرزش‌های عبدالملک در قبال بنی‌هاشم، مربوط به آغاز دوران خلافت او بوده و باگذشت زمان، روحیه استبداد و استکبار در وی شدت یافته و از ناحیه امام سجاد علیه السلام بر حکومت خویش احسلس خطر کرده و نسبت به آن حضرت سخت‌گیری‌هایی را اعمال داشته است. البته در ادامه حدیث فوق، ابن شهاب زهری، حرکت اعجاز‌آمیزی را از امام نقل کرده، می‌گوید: امام سجاد علیه السلام به من فرمود: ای زهری! آیا گمان می‌کنی این بند و زنجیرها مرا ناچار و مغلوب کرده‌اند. بدان که اگر بخواهم می‌توانم از این زنجیرها رها شوم، آن‌گاه دست و پای خود را حرکتی داد و از زنجیرها بیرون آورد و به من فرمود: تا دو منزل، همراه مأموران خواهم بود و نه بیش‌تر.

ابن شهاب می‌گوید: چهار شب از این موضوع گذشت که مأموران با نگرانی وارد مدینه شدند و به جستجوی امام سجاد علیه السلام پرداختند. از آنان پرسیدم مگر چه شده است؟

پاسخ دادند: ما در مکانی، میان راه، قلری استراحت کردیم، علی بن الحسین بسته در زنجیر بود و ما در اطرافش نگهبانی می‌دادیم، اما چون فجر طالع شد و هواروشن گردید زنجیرها بر زمین بود و علی بن الحسین نبود...

۱- حلیة الاولیاء، ۱۳۵؛ تذکرة الخواص، ۲۹۲؛ کشف الغمّة، ۲۶۳/۲؛ اثبات الهداة، ۲۴۲/۵؛ احقاق الحق،

لازم به یادآوری است که این شهاب زهری خود از عالمان درباری بوده و حتی در همین نقل خود گفته است که من پس از این واقعه به حضور عبدالملک رفتم و جریان در حضور او دنبال شد^۱. البته بعید نیست که این شهاب در نقل این داستان صادق باشد، زیرا چه بسا امام در صدد بوده با نشان دادن ولایت تکوینی خود به وی بفهماند که مردان خدا هرگز مقهور توطئه ظالمان نیستند و اگر رنج را می‌پذیرند نه از سر ناچاری، بلکه برای انجام وظیفه و تکامل معنوی است؛ اما عالمانی که چون او وابسته به قدرت‌های استکباری شده‌اند لازم نیست برای جهادگران و عاملان به تکلیف الهی، به ظاهر دل بسوزانند!

۳- یکی دیگر از برخوردهای امام سجّاد علیه السلام با عبدالملک در موردی بود که عبدالملک تلاش داشت تا با استناد به قدرت و پایگاه خویش، شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را که به ودیعت نزد امامان قرار گرفته و در آن زمان نزد امام سجّاد علیه السلام بود، تصاحب کند. وجود شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ائمه علیهم السلام خود شرافتی معنوی بود و از دلایل ظاهری وصایت و ولایت آنان به شمار می‌آمد. به نظر می‌رسد برخی از حسدورزان به امام سجّاد علیه السلام، که چه بسا خود از خویشاوندان آن حضرت به شمار می‌آمدند، از آن‌جا که چشم دیدن سروری آن حضرت را در میان بنی‌هاشم و علویان نداشتند، به عبدالملک گزارش‌هایی در مورد شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله داده بودند. بدیهی است که سلاطین از جهت مختلفی برای در اختیار داشتن چنین اشیایی اشتیاق داشته‌اند. از جمله این‌که می‌توانسته‌اند با تصاحب شمشیر رسول خدا، خود را وارث به حق حکومت و امارت قلمداد کنند! از این رو عبدالملک نامه‌ای به امام سجّاد علیه السلام نوشت و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن حضرت درخواست کرد، ولی امام سجّاد علیه السلام به او پاسخ منفی داد. عبدالملک برای بار دوم نامه نوشت و تهدید کرد که اگر به او پاسخ مثبت داده نشود، نام حضرت را از دفتر دریافت‌کنندگان حقوق بیت‌المال حذف خواهد کرد. امام سجّاد علیه السلام در پاسخ دومین نامه عبدالملک نوشت:

۱- مناقب آل ابی طالب، ۴/۱۴۵-۱۴۴؛ تذکرة الخواص، ۲۹۲؛ ینابع المودّة، ۳۵۸.

«ای عبدالملک! بدان که خداوند تضمین کرده است که بندگانش را از تنگناها برهاند و از مسیری که گمان ندارند، روزی آنان را برساند، و نیز در قرآن فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ یعنی خداوند خائنانِ سرکش را دوست ندارد. اینک بیندیش کدام یک از ما مشمول این آیه هستیم!»

۴- چنان که قبلاً نیز یادآور شدیم، خطّ مشی سیاستمداران و قلمرومندان در برابر ائمه علیهم السلام به اقتضای شرایط سیاسی - اجتماعی متغیّر بوده است و عبدالملک نیز در طول زندگی اش بر خوردهای متفاوتی با امام سجاد علیه السلام داشته است؛ گاه به عظمت و جایگاه رفیع معنوی آن حضرت اقرار کرده و زمانی در صدد عیبجویی و یا آزار و شکنجه امام برآمده است. دوران اقتدار عبدالملک نسبت به بسیاری از خلفا طولانی تر بود. آغاز دوره اقتدار کاملش سال ۷۳ هجری بود که شورش‌ها را درهم کوبید، و در سال ۸۶ هجری مرگ او فرارسید. طولانی بودن دوره حکومت عبدالملک، می‌تواند موضع‌گیری‌های متفاوت او را در برابر امام سجاد علیه السلام توجیه کند، زیرا هر چه از عمر مستکبران می‌گذرد حرص آنان برای حفظ قدرت و سلطت عمل آنان نسبت به مخالفان فزونی می‌یابد. در خوی مستکبران و غاصبان خلافت، همیشه کینه و عناد با خاندان نبوت و وارثان به حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله جای داشته است و اگر گاه لب به ستایش ایشان گشوده‌اند تقدیری الهی بود تا ثابت شود «الفضل ما شهلت به الاعداء» فضل و کرامت و بزرگواری ائمه تا بدان پایه است که حتی دشمنان ایشان نیز به آن اقرار کرده‌اند. منظور از تدارک این مقدمه، نقل رخدادی است که مورّخان در ستایش عبدالملک از امام سجاد علیه السلام ثبت کرده‌اند و نوشته‌اند:

تا قبل از حکومت عبدالملک، صدقت و حقوقی که مخصوص رسول خدا و علی ابن ابی طالب علیه السلام بود، به عمر بن علی (فرزند امیرالمؤمنین) پرداخت می‌شد، ولی زمانی که عبدالملک خلافت را در دست گرفت، آن حقوق را به علی بن الحسین پرداخت کرد. عمر بن علی، از این تغییر ناراحت شد و از محرومیت خود به عبدالملک

۱- مناقب آل ابی طالب، ۱۷۹/۴؛ بحار الانوار، ۹۵/۴۶؛ اعیان الشیعه، ۳۵/۱.

شکایت کرد و انتظار داشت که چون گذشته اموال به او داده شود و نه به علی بن الحسین علیه السلام! ولی عبدالملک در پاسخ وی گفت: من به تو چیزی را می‌گویم که ابن ابی‌الحقیق سروده است. سپس اشعاری را خواند که مضمونش حقایق امام سجّاد علیه السلام و استحقاق شخص وی برای دریافت آن حقوق بود.^۱

۵. عبدالملک به هر حال اگر زمینه‌ای برای عیب‌جویی مشاهده می‌کرد، از آن نمی‌گذشت و با طرح انتقاد سعی در کوچک کردن امام سجّاد علیه السلام و بزرگ‌نمایی خود داشت.

عبدالملک شنید که امام سجّاد علیه السلام کنیز آزاد شده‌ای را به همسری خود برگزیده است. او که همواره درصدد یافتن نقیصه‌ای در زندگی امام بود، نامه‌ای ملامت‌آمیز به امام سجّاد علیه السلام نوشت و در آن یاد کرد که کسی چون شما هرگز شایسته نیست با کنیزی ازدواج کند. عبدالملک در این نامه با این که به بزرگواری امام و جایگاه رفیع اجتماعی او اقرار کرده است، ولی هدف اصلی‌اش این بوده که فهم برتر و شناخت عمیق‌تر خود را نسبت به مسایل اجتماعی ثابت کند و بر امام خرده بگیرد که به لوازم کرامت و شرافت اجتماعی پایبند نیست!

امام سجّاد علیه السلام در پاسخ انتقاد ناشیانه عبدالملک می‌نویسد:

«نامه انتقادآمیز تو به من رسید که در آن سعی داشتی مرا به سبب ازدواج با کنیزی ملامت کنی و یادآور شده بودی که در میان قریش زنان شایسته‌ای وجود دارند که سزاوار بود با آنان ازدواج کنم، ولی باید بدانی که هیچ انسانی با شخصیت‌تر از رسول خدا نبوده و نیست و برخی از همسران آن حضرت قبلاً کنیز بوده‌اند. من کنیزی داشتم که برای رضای الهی او را آزاد کردم و سپس بر اسلس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله او را به ازدواج خود درآوردم. کسی که دامانش از آلودگی‌ها پاک باشد، ازدواج با او هیچ عیبی به‌شمار نمی‌آید. خداوند به وسیله ایمان و اسلام هر پستی را برطرف کرده، هر عیب و نقیصی را از میان برده و جایی برای ملامت باقی نگذاشته است. اندیشه‌ای که تو بر

۱- شرح الاخبار، ۱۹۱/۳؛ الارشاد، ۱۴۹/۲؛ کشف الغمّه، ۲۸۲/۲.

اسلس آن مرا ملامت کرده‌ای، مربوط به دوران جاهلیت است. عبدالملک با خواندن پاسخ امام به کوتاه‌اندیشی خود اقرار کرد و گفت: شخصیت والایی چون علی بن الحسین، آن‌چنان ممتاز است که آنچه مردم معمولی برای خود عار می‌پندارند، در مورد او مایه شرافت و عظمت است.^۱ (یعنی دیگران از ازدواج با کنیز آزاد شده اجتناب می‌کنند تا مبادا از شخصیت آن‌ها کاسته شود! ولی امام سجاد علیه السلام که به ارزش‌های الهی می‌اندیشد و باورهای نژادی و طبقاتی و جاهلی را ارج نمی‌نهد، به وسیله ازدواج با کنیزی آزاد شده، ارزش‌های دینی و اسلامی را تحکیم می‌بخشد و باورهای خرافی و جاهلی با بی‌اعتنایی می‌نگرد).

دوران ولید بن عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک در نیمه شوال سال ۸۶ هجری فرزندش ولید بر کرسی خلافت تکیه زد^۲ و از مردم خواست تا با او بیعت کنند و سر مخالفت برندارند. سیوطی می‌نویسد: ولید عضری جبّار و ظالم بود.^۳ عمر بن عبدالعزیز با این که خود از امویان بود از سوی ولید والی مدینه شد درباره دوران خلافت ولید گفته است: آن روز که ولید، فرمانروای شام، حجاج، والی عراق، عثمان بن حیان، حاکم حجاز و قره بن شریک، امیر مصر بود، به خدا سوگند زمین از جور و ستم لبریز گشته بود!^۴ ولید، در نخستین خطبه‌ای که ایراد کرد گفت: ای مردم! از من اطاعت کنید و همراه همگان باشید زیرا هر کس در برابر من عرض اندام کند گردش را خواهم زد و کسی که ساکت بماند به مرگ خویش بمیرد!^۵

۱- طبقات الکبری، ۶۵/۵؛ عقد الفرید، ۱۴۷۰/۷؛ ائمتنا، ۲۸۷/۲.

۲- تاریخ یعقوبی، ۲۸۳/۲؛ تاریخ طبری، ۲۱۰/۵؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۹۷/۱؛ تاریخ الخلفاء، ۱۷۸.

۳- تاریخ الخلفاء، ۱۷۸. ۴- همان؛ تاریخ دمشق، ۳۴۳/۳۸.

۵- تاریخ یعقوبی، ۲۸۳/۲؛ تاریخ طبری، ۲۱۴/۵؛ البدایة والنهایة، ۷۰/۹.

از منابع تاریخی استفاده می‌شود که در دوران ولید بن عبدالملک والی مدینه (هشام ابن اسماعیل) نسبت به بنی‌هاشم به ویژه امام سجّاد علیه السلام بسیار ظالمانه و خشن رفتار کرده است. هشام از روزگار خلافت عبدالملک والی مدینه بود و پس از خلافت ولید تا ربیع الاول سال ۸۷ هجری حاکمیتش ادامه داشت^۱. وقتی ولید هشام را عزل کرد و عمر ابن عبدالعزیز را والی مدینه قرار داد، از مردم خواست تا برای دادخواهی بیایند و هر شکایتی که از هشام بن اسماعیل دارند ابراز کنند. در این میان هشام بیش از همه نگران علی بن الحسین بود و می‌گفت: «از کسی بیم ندارم مگر از علی بن الحسین» زیرا استمی که بر آن حضرت روا داشته بود حتی در نظر خویش گران می‌نمود! اما علی بن الحسین علیه السلام در آن شرایط که هشام را برای مؤاخذه بر در خانه مروان نگاه داشته بودند، از آن جا عبور کرد، در حالی که قبلاً به همراهان خود سفارش کرده بود متعرض هشام نشوند. امام بی این که شکایتی از هشام ابراز کند از کنار او گذشت. در این لحظه هشام از بزرگواری و گذشت امام سجّاد علیه السلام به شگفت آمد و گفت: «الله أعلم حیث یجعل رسالته» یعنی؛ خدا بهتر دانسته است که رسالت خویش را در کدام خاندان قرار دهد^۲.

عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام سجّاد علیه السلام

اکنون که به این بخش از تاریخ زندگی امام سجّاد علیه السلام رسیده‌ایم، بررسی نظر امام سجّاد علیه السلام درباره عمر بن عبدالعزیز می‌تواند زوایایی دیگر از شخصیت معنوی و نیز بیش سیاسی امام علیه السلام را آشکار سازد. چنان که گفته شد در سال ۸۷ هجری یعنی پس از گذشت حدود پنج ماه از خلافت ولید، عمر بن عبدالعزیز والی مدینه شد. مورّخان شخصیت عمر بن عبدالعزیز را متمایز از سایر خلفای اموی دانسته‌اند و به راستی شیوه و عملکرد او نسبت به مردم و خاندان رسول صلی الله علیه و آله بهتر از دیگران بود، ولی با این حال امام سجّاد و همچنین یاران و شیعیان بر اسلس ملاک‌های اصولی مکتب ولایت و

۱- تاریخ طبری، ۲۱۶/۵؛ شرح الاخبار، ۲۶۰/۳؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ۲۴۱.

۲- تاریخ یعقوبی، ۲۸۳/۱؛ تاریخ طبری، ۲۱۷/۵؛ شرح الاخبار، ۲۶۰/۳.

امامت، نظر مساعدی نسبت به عمر بن عبدالعزیز نداشته‌اند. او هر چند تلاش می‌کرد تا خود را حاکمی عدل‌پیشه معرفی کند و بعدها روزگاری که به خلافت رسید، فلک را به آل علی علیهم السلام برگرداند، ولی به گواهی تاریخ، عصری مترف و اشرافی بود و در زمره حاکمان اموی، گوشه‌ای از حکومت ایشان را اداره می‌کرد. در همین روزگار حجاج بن یوسف - عصر خون‌خوار عصر مروانیان - گوشه‌ای دیگر از این کرسی را در خون هزاران مظلوم و بی پناه نشانده بود و دامان کسی که در چنین حکومتی عهده‌دار فرمانروایی باشد به هر حال مصون از ظلم و ستم به مردم نمی‌ماند.

یعقوبی می‌نویسد: در سال ۸۸ هجری ولید بن عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا برای توسعه فضای مسجد النبی اقدام کند و خانه‌های اطراف و هم‌چنین حجره‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را خراب کند و به فضای مسجد بیفزاید. عمر بن عبدالعزیز بر اسلح فرمان او دستور داد تا حجره‌های همسران پیامبر را خراب کنند. در این میان حُیب فرزند عبدالله ابن زبیر نزد عمر آمد و به عنوان اعتراض به تخریب خانه‌های همسران پیامبر گفت: ای عمر تو را سوگند می‌دهم از این پس آیه‌ای از قرآن را بردار، آن‌جا که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ﴾ (ظاهراً منظور حُیب این بود که اگر حجره‌ها خراب شود، مصادیق این آیه از میان می‌رود زیرا آیه درباره حجره‌هایی است که در حال تخریب بود. حُیب می‌خواست با این سخن به عمر بفهماند که حرکت او خلاف قرآن است).

عمر از این اعتراض ناراحت شد و دستور داد صد شلاق بر بردن حُیب بزنند و سپس آب سرد بر بدنش بریزند. آن روز، روز سردی بود و حُیب در نتیجه کار عمر از دنیا رفت. بعدها، زمانی که عمر به خلافت رسید و جامه زهد به تن کرد همواره از آنچه نسبت به حُیب روا داشته بود اظهار پشیمانی می‌کرد! شاید در همین روزگار بود که عمر بن عبدالعزیز وارد مسجد شد. امام سجاد علیه السلام با جمعی از یاران در مسجد حضور داشتند. نگاهشان به عمر افتاد که جامه‌هایی نفیس و اشرافی بر تن داشت. امام به

اطرافیان فرمود: آیا این جوان خوشگلنران و اشرافی را می بینید! او نخواهد مرد تا این که به خلافت دست یابد... اما خلافتش دیری نمی پاید. پس از مرگ او آسمانیان نفریش می کنند و زمینیان برایش طلب رحمت می نمایند!^۱

آنچه امام سجّاد علیه السلام پیش بینی کرده بود، محقق شد و عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری بر کرسی خلافت نشست و در سال ۱۰۱ بلرود حیت گفت^۲.

این پیش گویی از یک سو بیانگر مقام معنوی امام و شمول علم او نسبت به آینده است و از سوی دیگر بیش امام نسبت به غاصبان خلافت را می رساند. آنان که با منطق اهل بیت علیهم السلام آشنا نیستند می دانند که نفرین آسمانیان و دعای خیر زمینیان، نظر به این دارد که عمر بن عبدالعزیز هر چند با مردم نیکی کند، اما چون از ریشه و اسلس، حق حکومت بر مردم ندارد و حکومت را از ظالمان به ارث برده، مورد خشم الهی است.

شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان ناصالح

آنچه تاکنون درباره زندگی سیاسی امام سجّاد علیه السلام آوردیم، شیوه آن حضرت در افشای چهره زشت امویان را تبیین می کند، اما در پایان به عنوان نتیجه گیری و ارائه اجمالی از آن تفصیل به روایتی اشاره می کنیم. در این روایت چنین آمده است:

امام علی بن الحسین علیه السلام همیشه در نماز جمعه شرکت می کرد. نماز جمعه به امامت ائمه جور برگزار می شد، اما آن حضرت اعتنایی به نماز ایشان نمی کرد (آن را کافی و مسقط تکلیف نمی شمرد)، بلکه خود به تنهایی نماز ظهر را به جا می آورد^۳.

گذشته از بررسی سند این حدیث، محتوای آن با خط مشی سیاسی - اجتماعی امام سازگار می نماید. زیرا اگر امام سجّاد علیه السلام به طور کلی از شرکت در مراسم نماز جمعه خودداری می کرد، دشمنان ایشان به راحتی عمل آن حضرت را به عنوان ترک واجب و

۱- بصائر الدرجات، ۱۷۰؛ الثاقب فی المناقب، ۳۶۰؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۵۵/۴؛ اثبات الهداة، ۲۲۹/۵.

۲- طبقات الکبری، ۳۱۹/۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ۲۵۰؛ مروج الذهب، ۱۸۲/۳؛ المختصر فی اخبار البشر،

۲۰۰/۱-۲۰۱؛ البدایه و النهایه، ۱۹۲/۹. ۳- دعائم الاسلام، ۱۸۲/۱.

سنت پیامبر تبلیغ می‌کردند و از سوی دیگر عدم حضور در نماز جمعه به معنای دامن کشیدن از جامعه اسلامی و مشکلات و مسایل آن به‌شمار می‌آمد. از این رو امام با روشن بینی تمام در نماز جمعه‌ای که به وسیله والیان جور برگزار می‌شد شرکت می‌کرد تا جلوی تبلیغات سوء را سدّ کند. در عین حال حضور وی مَهر تأییدی بر حکومت جائران نبود، بلکه با اعاده نماز خود و اعلام این حقیقت که نماز جمعه حاکمان جائر ارزشی ندارد و مسقط تکلیف نیست، بیزاری خود را از سیاست‌های حاکم را عملاً بیان می‌داشت و این چنین نبود که از دید ناظران و مرتبطان با آن گرامی، مخفی باشد.

فصل چهارم

بازگشت به فهرست

شخصیت علمی امام سجّاد علیه السلام

علم و دانش امام سجّاد علیه السلام

عقل و علم از محورهای اصلی و معیارهای بنیادی است که ارزش انسان‌ها بر پایه آن سنجیده می‌شود. و امام در بیش شیعه کسی است که در عقل و علم و نیز اعمال ارزشی، سرآمد همه خلق است و خداوند بر اسلس این شایستگی‌ها امام را که پیشوایی دینی و دنیایی است برمی‌گزیند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

«ای پیامبر! بگو، آیا به راستی اهل دانش و آگاهی با آنان که دانش و علم ندارند، برابرند! (هرگز!)».

و نیز می‌فرماید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲.

«خداوند از میان شما انسان‌ها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز کسانی را که دانش‌شان داده‌اند، برتری می‌بخشد». در این آیت «ایمان و علم» دو ملاک فضیلت و شرافت انسان بر دیگران معرفی شده است و بی‌تردید ائمه که در پیشگاه خداوند برگزیده و ممتازند، ملاک این امتیاز را از ناحیه علم برتر و ایمان مستحکم خویش دارند؛

۱- زمر / ۹.

۲- مجادله / ۱۱.

با این ویژگی که علم ایشان برگرفته از علوم بشری نیست، بلکه چونان دانش انبیا مستند به تعلیم الهی است.

خداوند درباره یحیی می فرماید:

﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱.

«[خداوند وحی فرستاد] ای یحیی کتاب و مطالب وحی را با قدرت و جدّیت دریافت کن. ما به او (یحیی) حکم نبوّت را به هنگامی که خردسال بود عطا کردیم». وقتی علمی از سوی خداوند به کسی عطا می شود، خردسالی یا بزرگسالی اش فرقی نمی کند، بلکه در طفولیت می تواند به همان اندازه عالم و کاردان باشد که در بزرگی! قرآن درباره سخن گفتن عیسی علیه السلام در کودکی، می فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲.

«من بنده خدایم و خداوند به من کتاب آسمانی (انجیل) عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

امام سجّاد درباره الهی بودن علم ائمه و گسترده‌گی دامنه آن می فرماید: «محمد صلی الله علیه و آله به راستی امین خداوند در زمین بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل بیت او، وارثان وی و امینان خدا در زمین شدند. علم منایا و بلایا^۳، نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شیعیان و نام پدران ایشان نزد ماست. ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگر، به قرآن و دین سزاوارتریم. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیا نزد ما به ودیعت نهاده شده است»^۴.

به هنگام رحلت امام سجّاد علیه السلام، زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار داشت، گروهی از شیعیان برای عبادت به حضور وی می رسیدند. در حضور آن جمع، امام

۱- مریم / ۱۲.

۲- مریم / ۲۹.

۳- علم منایا و بلایا، علم به سرنوشت و مقدرات انسان‌هاست. این معنا از برخی روایات استفاده می شود. بحارالانوار، ۱۲۳/۴۲ و ۱۳۹.

۴- بصائر الدرجات، ۱۲۰؛ اصول کافی، ۲۲۳/۱؛ تفسیر فوات، ۲۸۵.

سجّاد علیه السلام رو به جانب فرزندش باقر العلوم علیه السلام کرد و فرمود: این صندوق را نزد خود حفظ کن، در این صندوق طلا و نقره ذخیره نشده، بلکه در آن مجموعه‌ای از دانش هاست!^۱

آنچه در ادوار بعد از زبان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره معارف دین و فقه و تفسیر و عقاید و اخلاق و... صادر شد، تمامی آن علوم و مطالبی است که در نزد امام سجّاد علیه السلام وجود داشت و از آن حضرت به امامان بعدی منتقل گردید، ولی آن امام و پیشوای صالحان، کم‌تر فرصت یافت تا علوم خویش را در محافل علمی و برکرسی استادی به شاگردانش ابلاغ کند. با این حال «هیچ کتابی را در زمینه زهد و نیایش و موعظه نمی‌توان یافت، جز این که سخنان و نیایش‌های امام سجّاد علیه السلام زینت بخش آن است»^۲.

دانش و فضایل امام سجّاد علیه السلام چیزی نبود که فقط دوستان و شیعیانشان بدان معتقد باشند بلکه حتی منکران مقام ولایت و نیز معاندان خاندان رسالت در مواردی به ناگزیر سر تعظیم در برابر کمالات ایشان فرود می‌آوردند. چنان که عبدالملک مروان در پاسخ نامه امپراطور روم در ماند و چاره را در آن دید که نظر امام سجّاد علیه السلام را درباره آن جو یا شود و پاسخ آن حضرت را به امپراطور روم بنویسد.^۳

احکام و وسایل فقهی

زهري می‌گوید: به حضور علی بن الحسین علیه السلام رسیدم، آن حضرت از من پرسید: گفتگوی شما با اصحاب چه بود؟
گفتم: بحث ما درباره روزه‌های واجب بود. نظر من و اصحابم بر این بود که ما جز روزه ماه مبارک رمضان، روزه واجب دیگری نداریم.

۱- بصائر الدرجات، ۱۶۵؛ اصول کافی، ۳۰۵/۱؛ اعلام الوری، ۲۶۰.

۲- اعیان الشیعه، ۶۳۱/۱.

۳- تاریخ یعقوبی، ۳۰۴/۲؛ تاریخ دمشق، ۳۳۱/۵۴؛ مناقب آل ابی‌طالب، ۱۷۴/۴.

امام فرمود: چنین نیست که پنداشته‌اید. روزه چهل قسم دارد. ده قسم آن واجب، ده قسم آن حرام و ده صورت آن محل تخییر و سه قسم آن روزه اذن و هفت صورت باقیمانده، روزه تأدیب و... است. سپس امام سجّاد علیه السلام به شرح و تفصیل این موارد پرداخت و در هر مورد به آیه‌ای از آیت قرآن استشهاد می‌نمود و در پایان به نظریات مختلف هر یک از فقهای عامّه در آن مسایل اشاره می‌فرمود^۱.

امام سجّاد علیه السلام تنها مرجع فقهی شیعیان نبود، بلکه فقهای عامّه نیز در بسیاری از مسایل خود به ایشان مراجعه می‌کرده‌اند؛ چنان‌که زهری برای دانستن حکم قتل غیر عمد در صورتی که مقتول برده باشد، به امام سجّاد علیه السلام مراجعه کرده، حکم را از وی دریافت داشته است^۲.

امام سجّاد علیه السلام سرور فقیهان

در عصر امام سجّاد علیه السلام فقهی زیادی، به ویژه در شهر مدینه، می‌زیسته‌اند، از آن جمله‌اند: ابو حازم، محمد بن شهاب زهری، سفیان بن عیینه، نافع بن جبیر، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام، قاسم بن محمد بن ابی بکر، سالم بن عبدالله و... شگفت این است که وفات این فقها در فاصله‌ای بسیار کم نسبت به یکدیگر واقع شد، به طوری که مورخان سال ۹۵ را که بیش‌ترین فقها در آن سال بلرود حیات گفتند «سنة الفقهاء» نامیدند^۳.

در عصری که فقهای متعدد در آن حضور داشتند، مقام فقهی و علمی امام سجّاد علیه السلام به حدّی بارز و آشکار بود که ابن جوزی عنوان «سید الفقهاء» را به آن حضرت می‌دهد و از بسیاری نقل می‌کند: «ما رأینا أفقه من علی بن الحسین علیه السلام»^۴ یعنی ما در میان فقیهان،

۱- خصال صدوق، ۶۳۵-۶۳۹؛ من لا یحضره الفقیه، ۶۰۲-۶۰۲؛ حلیة الاولیاء، ۱۴۱/۳؛ اعیان الشیعه،

۲- ۶۳۱/۶۳۲ طبقات الکبری، ۱۶۵/۵.

۳- تاریخ طبری، ۲۶۳/۵؛ تاریخ دمشق، ۲۸۴/۴؛ کشف الغمّه، ۲۸۶/۲.

۴- تذکرة الخواص، ۲۹۷.

داناتر و فقیه‌تر از امام سجّاد علیه السلام نیافتیم!^۱

در میان شاگردان امام سجّاد علیه السلام چهره‌برخی از صحابه و یاران رسول خدا نیز مشهود است. مانند: جابر بن عبدالله انصاری (م. ۷۸ هـ.)، واثله کنانی (م. ۸۳ هـ.)، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنانی، مولی امّ هانی.

بسیاری از تابعین^۲ نیز افتخار شاگردی در مکتب آن حضرت را یافته‌اند، مانند: سعید ابن جبیر، محمد بن جبیر، ابو خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن فرزندان محمد حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابو حازم اعرج و سلمه بن دینار مدنی.

آن دسته از شاگردان امام سجّاد علیه السلام که توفیق درک محضر برخی از امامان بعدی را نیز داشته‌اند، عبارتند از: ابو حمزه ثمالی، فرات بن احف، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن بنورافع، ابو محمد قرشی اسدی کوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی، طاووس بن کیسان، حمید بن موسی کوفی، ابان بن تغلب بن ریاح، سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله البرقی و فرزدق بن غالب.^۳

شیخ طوسی در فهرست رجال خود، نام صد و هفتاد نفر از اصحاب و شاگردان امام زین العابدین علیه السلام را به ترتیب حروف الفبا یاد کرده است^۴ و ما در مطالب آینده به آنها اشاره خواهیم داشت.

اسرار و دانش‌های مکتوم

ائمة معصومین علیهم السلام علاوه بر علوم بشری و معارف دینی، از اسرار و علمی

۱- لازم به یادآوری است که بیش‌تر فقهای آن عصر از اهل سنت بودند و در آن میان از قاسم بن محمد بن ابی بکر و سعید بن مسیب می‌توان به عنوان فقهای شیعه نام برد، ولی گویا همان دو نیز در ظاهر به طریقه عامّه رأی می‌داده و در تقیّه به سر می‌برده‌اند. زک: تاریخ الشیعه، ۳۸.

۲- صحابه به کسانی گفته می‌شود که محضر رسول خدا را درک کرده‌اند و تابعی آنسانی هستند که پیامبر را ندیده‌اند، ولی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده‌اند.

۳- اعیان الشیعه، ۶۳۷/۱-۶۳۸. ۴- رجال طوسی، ۸۱-۱۰۱.

برخوردار بودند که از دیگران مخفی می داشتند و جز به برخی از اصحاب مُنْخَص و بسیار نزدیک خویش آن‌ها را اظهار نمی کردند. علّت این مخفی داشتن، عدم ظرفیت و لیاقت مردم معمولی برای حمل و درک آن معارف بود، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «ای ابا محمد! به خدا سوگند، نزد ما سری از سرّ الهی و علمی از علوم الهی است و مأموریت داریم که آن را تبلیغ کنیم و به خلق برسانیم، ما وظیفه خویش را انجام دادیم، ولی موضعی مناسب و تحمل کننده‌ای لایق برای آن اسرار و معارف نیافتیم...»^۱.

اشعاری به امام سجّاد علیه السلام نسبت داده‌اند که همین معنا را می‌رساند:

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ	کي لا يَرى الحَقَّ ذُو جَهْلٍ فَيَقْتِنَا
وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنِ	إِلَى الْحُسَيْنِ وَ وَصَّى قَبْلَهُ حَسَنًا
فَرُبَّ جَوْهَرٍ عِلْمٍ لَوْ أُبْحِثَ بِهِ	لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْْبُدُ الْوَثْنَا
وَلَا سَتَحَلَّ رَجَالٌ مُسْلِمُونَ دَمِي	يَرَوْنَ أَفْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا ^۲

من گوهرهای دانش خویش را پنهان می‌دارم.

تا جاهلان، آن حقایق را دستمایه آزار و اتهام ما قرار ندهند.

در پیشینیان علی بن ابی طالب علیه السلام سرسلسله این‌گونه دانش‌هاست.

و آن حضرت، دانش‌های خویش را به حسن بن علی و حسین بن علی منتقل

گردانید.

چه بسیار دانش‌هایی که اگر آن‌ها را فلتس سازم،

مرا متّهم به بت پرستی خواهند کرد،

و کسانی، ریختن خونم را جایز خواهند شمرد،

و این زشت‌ترین کارشان را نیک خواهند پنداشت.

اصحاب و شاگردان امام سجّاد علیه السلام

فلسفه وجودی امام در بیش شیعه در دو بعد اصولی نهفته است: ۱- تعلیم،

۱- اصول کافی، ۴۰۲/۱.

۲- ینابیع المودّة، ۳۶۷-۳۶۸؛ احقاق الحق، ۱۲/۱۲.

۲- تربیت؛ زیرا امامت معصومان تداوم بخش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است. امام همان خطی را دنبال می‌کند و همان وظایفی را برعهده دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پیموده و برعهده داشته است؛ با این تفاوت که بر پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند به وسیله جبرئیل وحی می‌شده، ولی بر ائمه علیهم السلام وحی نمی‌شده است، بلکه آنان علوم خویش را سینه به سینه به امامان بعدی منتقل می‌کرده‌اند. آن‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله علوم خویش را به سینه علی علیه السلام منتقل کرد و فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیأتها من بابها». من شهر علمم و علی در آن شهر است. پس هر کس می‌خواهد به این شهر وارد شود و به آگاهی دست یابد بر اوست که از طریق علی علیه السلام کسب آگاهی کند و سیرت و سنت مرا جو یا شود. بدیهی است که انتقال علم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام به گونه عادی و تدریجی نبوده است بلکه طبق مشیت خداوند برنامه‌ای فوق طبیعی را طی کرده، چنان‌که از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه‌ای به علی علیه السلام آموخت که از آن کلمه هزار کلمه گشوده شد و از هر کلمه آن هزار کلمه، هزار کلمه گشوده شد»^۱.

بنابراین، همان‌گونه که تعلیم و تزکیه دو وظیفه اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و خداوند فرموده است: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۲. «خداوند پیامبر اکرم را برانگیخت تا آیت الهی را بر مردم تلاوت کند، ایشان را تزکیه نماید و رشد دهد و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد». ائمه معصومین علیهم السلام نیز همواره در تلاش بودند تا این دو وظیفه را در میان امت اسلامی ایفا کنند، ولی موانع سیاسی - اجتماعی که پس از رحلت رسول خدا پدید آمد و مشاجرات و رقابت‌های قبیله‌ای که بر جامعه آن عصر چون ابری تیره سایه افکند و تا جایگاه خلافت نیز پیش رفت، سبب شد تا برای همیشه آزادی بیان و عمل از اهل بیت سلب شود و آنان به گونه‌ای که می‌خواستند نتوانند در تعلیم و تربیت امت حضوری رسمی و گسترده داشته باشند. آنچه مانع حضور

۱- بصائر الدرجات، ۱۵۲؛ اصول کافی، ۲۳۹/۱؛ الاختصاص، ۲۸۵.

۲- آل عمران / ۱۶۴؛ جمعه / ۲.

آنان در صحنه‌های گسترده تعلیم و تربیت امت بود، ناهمسازی تعلیم و رهنمودهای عقیدتی - سیاسی - عبادی آنان با ایده‌ها و عملکردها و پندارهای حاکمان زمانشان بود. حاکمان هرگز نمی‌توانستند تعلیم و رهنمودها و هشدارهای معصومین علیهم السلام را تحمل کنند، از این رو با ارباب و تهدید، با قتل و غارت، با زندان و شکنجه ایشان و پیروانشان قلمرو فعالیت آنان را محدود و محدودتر می‌ساختند، چنان‌که گاه تلاش‌های علمی و معرفتی آنان به صورت سری درمی‌آمد و شیعیان در ابراز و انتقال آن‌ها موظف به تقیّه می‌شدند.

امام سجّاد علیه السلام در یکی از این دوران‌های دشوار، امامت امت را برعهده داشت، اما انبوه مشکلات و دشواری‌ها و نابسامانی‌های سیاسی - اجتماعی که در فتنه عبدالله بن زبیر و سخت‌گیری‌های وی بر بنی‌هاشم و نیز هجوم مسلم بن عتبّه به مدینه و... رخ داد، هیچ یک سبب نشد تا امام به طور کلی از تربیت و تعلیم شاگردان باز ماند و روح تشنه امت را از معارف ناب الهی خویش محروم سازد! امام در همان شرایط بحرانی شاگردانی را پرورش داد که با توجه به شرایط آن حضرت، شمارشان انک نیست.

اصحاب امام سجّاد علیه السلام

شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ه.ق). اصحاب امام سجّاد علیه السلام را این‌گونه یاد کرده است:

- | | |
|------------------------------|--------------------------------|
| ۱- ابراهیم بن عبدالله | ۱۱- ایوب بن عابد الطائی |
| ۲- ابراهیم بن محمد بن حنفیه | ۱۲- اسحاق بن عبدالله |
| ۳- ابراهیم بن بشیر الانصاری | ۱۳- افلح بن حمید |
| ۴- ابراهیم بن ابی حفصه | ۱۴- اسماعیل بن رافع |
| ۵- اسماعیل بن عبدالرحمان | ۱۵- ایوب بن الحسن |
| ۶- اسماعیل بن امیه | ۱۶- ابراهیم بن یزید النخعی |
| ۷- اسحاق بن عبدالله بن الحرث | ۱۷- اسماعیل بن عبدالله بن جعفر |
| ۸- اسحاق بن یسار المدنی | ۱۸- اسماعیل بن عبدالخالق |
| ۹- ابان بن تغلب | ۱۹- احمد بن حمویه |
| ۱۰- ابان بن ابی‌عیاش فیروز | ۲۰- بشر بن غالب اسدی |

- ۲۱- بکر بن اوس ابوالمنهال
 ۲۲- بکیر بن عبدالله
 ۲۳- برد الاسکاف
 ۲۴- ثابت بن عبدالله بن زبیر
 ۲۵- ثابت بن هرمز الفارسی
 ۲۶- ثابت بن ابی صفیة (ابوحمزة الثمالی)
 ۲۷- ثابت بن اسلم البنانی
 ۲۸- ثویر بن ابی فاختة
 ۲۹- ثویر بن یزید
 ۳۰- جابر بن عبدالله انصاری
 ۳۱- جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
 الصادق علیه السلام^۱
 ۳۲- جعفر بن ابراهیم الجعفری
 ۳۳- جعفر بن ایاس
 ۳۴- جعید همدانی
 ۳۵- جهّم الهلالی الکوفی
 ۳۶- جابر بن محمد بن ابی بکر
 ۳۷- حسن بن علی بن ابی رافع
 ۳۸- حسن بن الرواح البصری
 ۳۹- حسن بن محمد بن حنیفیه
 ۴۰- حسین بن عبدالله بن ضمرة
 ۴۱- حسین بن علی بن الحسین (فرزند امام
 سجّاد علیه السلام)
 ۴۲- حکم بن عتیبه
 ۴۳- حبیب بن ابی ثابت
 ۴۴- حمید بن مسلم کوفی
 ۴۵- حرّ بن کعب ازدی کوفی
 ۴۶- حطان بن خفاف
 ۴۷- حصین بن عمرو الهمدانی
 ۴۸- حکیم بن جبیر بن مطعم
 ۴۹- حفص بن عمر انصاری
 ۵۰- حبیب بن حسان
 ۵۱- حمید بن نافع همدانی
 ۵۲- حارث بن فضیل مدنی
 ۵۳- حکیم بن حکیم بن عباد
 ۵۴- حذیم بن سفیان اسدی
 ۵۵- حسن بن عماره
 ۵۶- حکیم بن صهیب الصیرفی
 ۵۷- حارث بن جارود تیمی
 ۵۸- حسان عامری
 ۵۹- حذیم بن شریک اسدی
 ۶۰- حبیب سجستانی
 ۶۱- خشرم بن یسار مدنی
 ۶۲- داود صرمی
 ۶۳- رزین
 ۶۴- ربیعة (استاد ابوحنیفه)
 ۶۵- رزین بن عبید
 ۶۶- رشید هجری
 ۶۷- ربیعة بن ابی عبدالرحمان
 ۶۸- رباح بن عبیده همدانی
 ۶۹- ربیعة بن عثمان تیمی
 ۷۰- زید بن علی بن الحسین علیه السلام (فرزند

۱- در رجال شیخ طوسی عبارت چنین آمده است، در حالی که اگر منظور امام صادق علیه السلام باشد، صحیح (جعفر بن محمد بن علی بن الحسین) خواهد بود.

- ٩٦- سلام بن المستنير الجعفى
 ٩٧- سعيد (ابو خالد الصيقل)
 ٩٨- سعد بن حكيم
 ٩٩- شيبه بن نعامه الضبى
 ١٠٠- شرحبيل بن سعد
 ١٠١- صالح بن كيسان
 ١٠٢- صالح بن ابى حسان
 ١٠٣- صالح بن خوات
 ١٠٤- صالح بن صالح بن خوات
 ١٠٥- صفوان بن سليم زهرى
 ١٠٦- صهيب ابو حكيم الصيرفى
 ١٠٧- ضحّاك بن مزاحم
 ١٠٨- ضحّاك بن عبدالله المشرقى
 ١٠٩- طلحة بن نضر مدنى
 ١١٠- طارق بن عبدالرحمان
 ١١١- طاووس بن كيسان
 ١١٢- طلحة بن عمرو المدنى
 ١١٣- ظالم بن عمرو (ابوالاسود الدوئلى)
 ١١٤- عبدالله بن على بن الحسين (فرزند امام
 سجّاد ؑ)
 ١١٥- عبدالله بن عقيل بن ابى طالب
 ١١٦- عبدالله بن سليمان العبسى
 ١١٧- عبدالله بن دينار
 ١١٨- عبدالله المستورد المدنى
 ١١٩- عبدالله بن ابى مليكة المخزومى
 المكى
 ١٢٠- عبدالله بن عطاء الهاشمى
 ١٢١- عبدالله بن هرمز المكى
- امام سجّاد ؑ
 ٧١- زيد بن الحسن بن على بن
 ابى طالب ؑ
 ٧٢- زياد بن سوقة الجيرى
 ٧٣- زيد العمى البصرى
 ٧٤- زيد بن اسلم عدوى
 ٧٥- سعيد بن مسيب
 ٧٦- سعيد بن جبير
 ٧٧- سعيد بن عثمان
 ٧٨- سدير بن حكيم بن صهيب
 ٧٩- سرى بن عبدالله
 ٨٠- سليم بن قيس الهلالى الكوفى
 ٨١- سالم بن ابى الجعد
 ٨٢- سالم (مولى عمرو بن عبدالله)
 ٨٣- سلمة بن كهيل
 ٨٤- سعد بن سعيد بن قيس
 ٨٥- سلمة بن دينار
 ٨٦- سلمة بن ثبيط
 ٨٧- سماك بن حرب
 ٨٨- سليمان بن ابى مغيره
 ٨٩- سالم بن ابى حفصة
 ٩٠- سعيد بن مرزبان
 ٩١- سعيد بن طريف حنظلى
 ٩٢- سعد بن ابى سعيد مقبرى
 ٩٣- سعيد بن حرث مدنى
 ٩٤- سعيد بن مرجانه مدنى
 ٩٥- سليمان (ابو عبدالله بن سليمان
 العبسى)

- ١٢٢- عبدالله بن ابى بكر بن عمرو
 ١٢٣- عبدالله بن عبيدة الزهرى
 ١٢٤- عبدالله بن ذكوان (ابو الزناد)
 ١٢٥- عبدالله بن زبيد هاشمى
 ١٢٦- عبدالله بن عبدالرحمان مدنى
 ١٢٧- عبدالله بن جعفر
 ١٢٨- عبدالله بن سعيد بن ابى هند
 ١٢٩- عبدالله بن شرمه
 ١٣٠- عبدالله بن محمد بن عمر بن على عليه السلام
 ١٣١- عبيدالله بن على بن ابى رافع
 ١٣٢- عبيدالله بن المغيرة
 ١٣٣- عبيدالله بن ابى الوشيم
 ١٣٤- عبيدالله بن مسلم العمري
 ١٣٥- عبيدالله بن عبدالرحمان
 ١٣٦- عبدالله بن ابى الجعد
 ١٣٧- عامر بن وائلة الكناني (ابا الطفيل)
 ١٣٨- عامر بن السمط (ابا يحيى)
 ١٣٩- على بن ثابت
 ١٤٠- عيسى بن على
 ١٤١- عايد الاحمسي
 ١٤٢- عمران بن ميثم التمار
 ١٤٣- عبدالله بن محمد الجعفي
 ١٤٤- عبدالملك بن عطاء بن ابى الرباح
 ١٤٥- عقبه بن بشير
 ١٤٦- عبدالرحمان (القصير)
 ١٤٧- عبدالمؤمن (بن قاسم بن قيس...)
 ١٤٨- عمارة الانصارى
 ١٤٩- عبدالله البرقى
- ١٥٠- عبدالغفار بن القاسم
 ١٥١- فرات بن احنف العبدى
 ١٥٢- فليح بن بكير الشيباني
 ١٥٣- فرزدق شاعر (ابافراس)
 ١٥٤- القاسم بن عوف الشيباني
 ١٥٥- القاسم بن محمد بن ابى بكر
 ١٥٦- القاسم بن عبدالرحمان
 ١٥٧- كيسان بن كليپ
 ١٥٨- كَنَكِر (ابو خالد كابللى)
 ١٥٩- محمد بن جبير بن مطعم
 ١٦٠- محمد بن على بن الحسين عليه السلام (امام
 باقر عليه السلام)
- ١٦١- منهال بن عمرو اسدى
 ١٦٢- مسلم بن على البطين
 ١٦٣- محمد بن شهاب الزهرى
 ١٦٤- محمد بن عمر بن على عليه السلام
 ١٦٥- مالك بن عطية
 ١٦٦- محمد بن قيس الانصارى
 ١٦٧- منذر الثورى
 ١٦٨- ميمون القداح
 ١٦٩- ميمون البان
 ١٧٠- معروف بن خربوذ
 ١٧١- يحيى بن ام الطويل المطعمى
 ١٧٢- ام البراء (كفته شده است او همان حبابه
 والبيه مى باشد)^١

١- رجال طوسى، ٨١-١٠٢.

شیخ مفید(ره) در کتاب *اختصاص* تنها نام پنج تن از اصحاب امام سجّاد علیه السلام را به این شرح یاد کرده است: ابو خالد الکابلی، یحیی بن امّ الطویل، مُطعم (محمد بن جبیر بن مطعم)، سعید بن المسیب المنزومی، حکیم بن جبیر.^۱

علّت این که شیخ مفید تنها به ذکر پنج تن از شاگردان امام سجّاد علیه السلام اکتفا کرده، شاید روایتی باشد که فضل بن شاذان نقل کرده است. او می گوید: در نخستین مراحل امامت امام علی بن الحسین علیه السلام اولین اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن امّ طویل، ابو خالد الکابلی که نام او «وردان» و لقبش کَنکر بوده است.^۲

فرقی که در عبارت مفید با روایت فضل بن شاذان مشهود می باشد این است که در عبارت مفید به جای سعید بن جبیر نام حکیم بن جبیر آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجّاد علیه السلام بوده اند.

ابن شهر آشوب در کتاب *مناقب* ضمن این که نام گروهی از اصحاب امام سجّاد علیه السلام را بر شمرده است، می گوید: آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجّاد علیه السلام بوده و قبلاً محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آیند عبارتند از: جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله کنانی، سعید بن مسیب (ابن) حزن و سعید بن جبهان الكنانی.^۳

ممتازترین اصحاب امام سجّاد علیه السلام

از روایتی استفاده می شود که امام صادق علیه السلام سه نفر از اصحاب امام سجّاد علیه السلام را مبرّزترین و آشناترین چهره در میان اصحاب آن حضرت دانسته است.

۱۷۳- ابو خالد الکابلی

۱۷۴- یحیی بن امّ الطویل

۱- الاختصاص، ۸.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۷۶.

۳- مناقب آل ابی طالب، ۹۰/۳؛ بحار الانوار، ۱۳۳/۴۶؛ اعیان الشیعه، ۶۳۷/۱.

۱۷۵- جبیر بن مُطعم!

از این روایت چنین برمی آید که پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام، امر امامت علی ابن الحسین بر بسیاری از شیعیان مخفی بوده، و بحران فکری بر ایشان مستولی گشته است، به گونه ای که در مرحله نخست سه نفر پیشگام طریق معرفت امام بوده اند و به تدریج، دیگران به آنان پیوسته اند.

در روایتی دیگر از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل شده است: «هنگامی که قیامت برپا شود، منادی یکایک اصحاب ائمه را فرا می خواند... تا آن جا که ندا می دهد: کجایند یاران و اصحاب علی بن الحسین علیه السلام! پس در پاسخ او جبیر بن مُطعم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب می ایستند.^۱ روایت فضل بن شاذان که در چند سطر قبل، آن را یادآور شدیم نیز پیشگام ترین چهره ها را در میان اصحاب امام، پنج نفر دانسته است.

ویژگی هایی از زندگی اصحاب امام سجّاد علیه السلام

یحیی بن امّ الطویل

یحیی بن امّ الطویل از جمله شخصیت هایی است که در تمام روایاتی که نام اصحاب ممتاز امام سجّاد را دربر دارد از او یاد شده است و روایاتی که درباره شخصیت عملی و سیاسی او نقل گردیده به چهره معنوی و شیعی وی تبلوری ویژه بخشیده است. از برخی منابع چنین استفاده می شود که وی فرزند دایه امام سجّاد علیه السلام بوده است.^۲ این ارتباط نزدیک می تواند از عواملی به شمار آید که اندیشه و روح یحیی را با محبت و ولایت و معرفت امام پروریده است.

یمان بن عبیدالله می گوید: یحیی بن امّ طویل را در میدان بزرگ کوفه مشاهده کردم که

۱- الاختصاص، ۶۴؛ اختیار معرفة الرجال، ۱۲۳.

۲- الاختصاص، ۶۱؛ اختیار معرفة الرجال، ۹-۱۰؛ روضة الواعظین، ۲۸۲.

۳- عیون المعجزات، ۷۲.

ستبر ایستاده بود و فریاد می زد: ای دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه شما بدان گوش می دهید و در کنار گوش شما نجوا می کنند! هر کس به علی علیه السلام دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد. ما از خاندان مروان بیزار و متنفریم... یحیی با صدایی آهسته تر ادامه داد: هر کس دوستان خدا را دشنام می دهد با او نشینید و هر کس در راه و روش ما تردید دارد به او رو نیندازید و از وی مدد نجوید و بدانید که اگر یکی از برادران شما مورد بی توجهی شما قرار گیرد و ناگزیر اظهار نیاز و فقر کند، به او خیانت کرده اید...^۱

از متن روایت دانسته می شود که یحیی در شرایطی فریاد حمایت از علی علیه السلام، بلند کرده است که مروانیان بر پیکر اسلام و جامعه اسلامی می تاخته و دشنام به خاندان رسالت رارواج می داده اند. این چنین بوده است که امام باقر علیه السلام درباره شخصیت شجاع و ممتاز وی فرموده است: یحیی بن ام طویل شخصیتی همواره جوانمرد و بی باک بود.^۲ ارتباط نزدیک او با علی بن الحسین علیه السلام و حمایت علنی وی از علی بن ابی طالب علیه السلام و توهین آشکارش به سیاستمداران اموی و همگامان آنان، سبب شد تا در شهر واسط به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسید.^۳ حجاج پس از دستگیری یحیی و تسلط بر وی، از او خواست تا علی علیه السلام را لعن کند، ولی او هرگز تن به چنین کاری نداد و مورد خشم حجاج قرار گرفت. به دستور حجاج دست‌ها و پاهای یحیی را قطع کردند و او را به شهادت رساندند. تاریخ دقیقی برای شهادت وی ذکر نشده است، ولی از آن‌جا که شهادت وی در شهر واسط بوده و شهر واسط در سال ۸۴ هجری ساخته شده^۴ و از سوی دیگر مرگ حجاج در سال ۹۵ رخ داده است^۵، به دست می آید که به هر حال یحیی بن ام طویل در سال‌های میان ۸۴ تا ۹۵ هجری به دست حجاج شهید شده است.

۱- اصول کافی، ۳۷۹/۲-۳۸۰.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۳.

۳- دلائل الامامه، ۸۰.

۴- واسط شهری است که به دست حجاج بنا شده است و از آن‌جا که این شهر میان بصره و کوفه قرار گرفته و از هر طرف پنجاه فرسخ با این دو شهر فاصله دارد، واسط نامیده شده است. معجم البلدان، ۳۴۷/۵.

۵- تاریخ یعقوبی، ۲۹۰/۲؛ تاریخ طبری، ۲۶۴/۵؛ مروج الذهب، ۱۶۶/۳؛ الکامل فی التاریخ، ۵۸۳/۴.

سعید بن جبیر

سعید بن جبیر نیز بنا بر روایت فضل بن شاذان، یکی از پنج صحابی امام سجّاد علیه السلام است که پیشتاز وادی ولایت و معرفت بوده‌اند. او در میان علمای عصر خویش، شخصیتی نکته‌سنج و صاحب نظر و متفقد بود. در حالات معنوی و عبادی او نوشته‌اند: قرآن را در دو رکعت نماز قرائت می‌کرد. سعید بن جبیر از جمله عالمان شیعی است که به جرم پیروی از مکتب معرفتی اهل بیت و بیزارى از خلفای جور به دست حجاج به شهادت رسید^۱. در روایتی از امام صادق علیه السلام شخصیت و سرگذشت سعید بن جبیر چنین یاد شده است:

سعید بن جبیر از پیروان دیرپای علی بن الحسین علیه السلام و مورد تمجید آن حضرت بود. شهادت او به دست حجاج، سببی جز پایبندی او به ولایت و امامت علی بن الحسین علیه السلام نداشت. او در طریق حق ره می‌بیمود. نقل شده است که وقتی حجاج با سعید بن جبیر روبرو شد، برای اهانت به شخصیت سعید، نام او را با تعبیری زشت یاد کرد و گفت: آیا تو همان «شقی بن کسیر» (بدبخت فرزند انسان درهم شکسته) هستی؟ سعید که معنای واقعی نامش، سعادت و نیک‌بختی و کامروایی بود به حجاج گفت: مادرم مرا بهتر می‌شناخته که نام نیک‌بخت (سعید) را بر من نهاده است.

حجاج گفت: نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ آیا بهشتی‌اند یا جهنمی؟ سعید که می‌دانست حجاج با این پرسش می‌خواهد بهانه‌ای برای کشتن او پیدا کند، سعی کرد چنین بهانه‌ای به دست او ندهد، از این رو پاسخ داد: اگر وارد بهشت شده و مردمانش را یکایک و ارسی کرده بودم و اگر وارد جهنم گشته و ساکنانش را شناسایی کرده بودم، می‌توانستم پاسخ تو را بدهم!

حجاج: پس بگو سخت درباره خلفا چیست؟

سعید: من وکیل ایشان و مأمور بررسی کارهای آنان نبوده‌ام!

حجاج: می‌خواهم بدانم کدام یک از آنان در نظر تو محبوب‌ترند؟

۱- المصنف، ۲۷۰/۷؛ رجال طوسی، پاورقی ص ۹۰؛ تفسیر الثعالبی، ۶۵/۱.

سعید: هر کدامشان که نزد خدا محبوب تر باشند در نظر من هم عزیز ترند!
حجّاج: بگو ببینم کدام یک از خلفا نزد خدا محبوب ترند؟
سعید: آگاهی به این مطلب در اختیار خداست، زیرا او به نهران و آشکار خلق آگاهی دارد!

حجّاج: ظاهراً بنا نداری مرا تصدیق کنی و پاسخم را به درستی بدهی؟!
سعید: نه، آنچه من در صدد آنم، این است که فعلاً در مقام ضدّیت با تو پاسخ ندهم!^۱
ابن جریر طبری، علت کشته شدن سعید بن جبیر را چیز دیگری می داند و می نویسد: «وی همراه یاران عبدالرحمان بن اشعث بر ضدّ حجّاج قیام کرده بود و به این جرم کشته شد.»^۲

این نکته تاریخی منافاتی با بیان امام صادق علیه السلام ندارد، زیرا به هر حال کسانی چون سعید بن جبیر، با عداوت عمیقی که نسبت به دستگاه اموی و فردی چون حجّاج داشتند، انتظار می رفت که اگر پایگاهی برای مبارزه با آنان ببینند از آن برای اضمحلال حجّاج و خلافت امویان استفاده کنند.

مسعودی در ماجرای شهادت سعید بن جبیر مطالبی را ثبت کرده است که به روایت امام صادق علیه السلام نزدیک تر است. او می نویسد:

«.. حجّاج به سعید بن جبیر گفت: درباره خلفا چه می گویی؟

سعید گفت: مرا به کار آنها نگماشته اند.

حجّاج: می خواهی تو را چگونه بکشم؟

سعید: هر طور خودت می خواهی بکش، زیرا هر شکلی را که انتخاب کنی، من در آخرت همان گونه از تو انتقام خواهم گرفت.

حجّاج دستور داد تا سعید را بیرون برند و بکشند. وقتی که سعید را بیرون می بردند خنده ای کرد! حجّاج از سعید درباره خنده اش توضیح خواست.

۱- الاختصاص، ۲۰۵؛ اختیار معرفة الرجال، ۱۱۹؛ روضة الواعظین، ۲۹۰؛ تهذیب الکمال، ۳۷۲/۱۰؛

بحار الانوار، ۱۳۶/۴۶-۱۳۷. ۲- تاریخ طبری، ۲۶۰/۵.

سعید گفت: به جرأت احمقانه تو و حلم و بردباری خدا می خندم. سعید را با چهره بر زمین افکندند تا سرش را جدا کنند. در این فاصله سعید به یگانگی خدا و حقانیت پیامبر و کفر حجّاج شهادت داد و گفت: خدایا پس از من حجّاج را بر هیچ کس مسلط مکن و به او فرصت مده تا پس از من کسی را بکشد. حجّاج پس از شهادت سعید بن جبیر بیش از پانزده روز زنده نبود و به بیماری آکله (خوره) مبتلا گردید و مرد.

پس از کشته شدن سعید، حجّاج تحت فشارهای روانی قرار داشت و همواره می گفت: سعید بن جبیر با من چکار دارد که هر وقت می خواهم بخوابم گلوی مرا می گیرد!^۱

شهادت سعید به دست حجّاج در سال ۹۴ هجری رخ داد.^۲

رُشید هَجری

رُشید هجری از جمله شخصیت‌های کم‌نظیر شیعه است که محضر چهار امام را درک کرد. او نخست از شیعیان مخلص علی بن ابی طالب علیه السلام بود و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام و سپس در شمار یاران و شیعیان امام سجّاد علیه السلام قرار گرفت و در این دوره بود که به دست عبیدالله بن زیاد، به جرم شیعه بودن و تبری از خلفای جور، مظلومانه شهید شد. رُشید از جمله کسانی بود که علی بن ابی طالب علیه السلام خبر شهادت و چگونگی کشته شدنش را به وی داده بود و او آگاهانه در مسیر تشیع و عشق به خاندان ولایت و امامت، دار خویش را بر دوش می کشید و در انتظار تحقق وعده امامش بود.

ابی حیّان بجلي می گوید من به «قنوا» دختر رُشید هجری گفتم: آنچه از پدرت

۱- مروج الذهب، ۱۶۴/۳.

۲- تاریخ طبری، ۲۶۰/۵؛ مروج الذهب، ۱۶۴/۳؛ الکامل فی التاریخ، ۵۷۹/۴؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۹۸/۱.

می دانی و از او شنیده‌ای برایم بازگو!

دختر رُشید گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام به من فرمود: ای رشید! چگونه صبر و شکیبایی خواهی ورزید آن زمانی که عصری پست از بنی امیه تو را نزد خود احضار کند و دست‌ها و پاها و زبان‌ت را قطع کند! به آن حضرت گفتم: ای امیرمؤمنان آیا فرجام این مشکلات به بهشت است (و در راه خدا و برای خدا و دین او مشکلات بر من وارد می‌شود)؟

علی علیه السلام فرمود: آری ای رُشید، تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود. آن‌گاه «قنوا» (دختر رُشید) چنین ادامه داد: مدتی گذشت به خدا سوگند! که عبیدالله ابن‌زیاد آن عصر پست و پلید دستگاه اموی، مأمورانی را برای دستگیری پدرم فرستاد. وقتی پدرم را به قصر او وارد ساختند، ابن‌زیاد از وی خواست از علی علیه السلام دوری بجوید و اظهار بی‌زاری کند! اما پدرم از این کار امتناع ورزید. ابن‌زیاد گفت: پیش‌گویی سرور علی بن ابی‌طالب درباره کشته شدن تو چه بوده است؟

رُشید: مولا و دوستم به من خبر داده است که تو مرا به برائت از علی علیه السلام اجبار می‌کنی و من از علی علیه السلام تبری نمی‌جویم، آن‌گاه تو دست‌ها، پاها و زبان مرا جدا می‌کنی! ابن‌زیاد: به خدا سوگند کاری خواهم کرد که سخن مولایت علی تحقیق نیابد و دروغ و باطل شود!

ابن‌زیاد دستور داد تا دست‌ها و پاهای رُشید را قطع کردند و به زبانش آسیبی نرسانند.

قنوا می‌گوید: در حالی که دست‌ها و پاهای پدرم جدا شده بود از او پرسیدم: آیا دردی احساس می‌کنی؟ پدرم گفت: دخترم خیر، مثل این است که در ازدحام مردم قرار گرفته باشم.

پدرم را از قصر ابن‌زیاد بیرون آوردند، مردم برای مشاهده وضع او دورش حلقه زدند. پدرم رو به مردم کرد و گفت: کاغذ و قلمی بیاورید تا مسایل آینده را برایتان

بازگویم!

سخنان رُشید افشاگری علیه ابن زیاد و دستگاه اموی به شمار می آمد، از این رو ابن زیاد دستور داد تا زبان پدرم را نیز قطع کردند و پدرم در همان شب جان سپرد^۱.

ابو خالد کابلی

ابو خالد کابلی که او را کَنکَر یا وَرْدان نیز یاد کرده اند از کسانی است که نخست در خدمت محمد بن حنفیه بود و روزگار درازی به عنوان امام به وی اعتقاد داشت تا این که روزی نزد محمد بن حنفیه آمد و او را به حرمت و منزلت پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام سوگند داد تا حقیقت را در امر امامت بر او روشن سازد.

محمد بن حنفیه به ابو خالد گفت: سوگند بزرگی را در برابرم نهادی. بدان که امام و پیشوای من و تو و همه مسلمانان علی بن الحسین علیه السلام است.

از این زمان به بعد ابو خالد به جانب علی بن الحسین آمد، در نخستین ملاقات امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: مرحبا ای کَنکَر، تو تاکنون نزد ما نمی آمدی، چه اتفاقی افتاده که این جا آمدی؟

ابو خالد با شنیدن این سخن تواضع کرد و سجده شکر برای خداوند به جا آورد و گفت: خدای را سپس که نمردم و امامم را شناختم.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: از کجا امامت را شناختی؟

ابو خالد گفت: از این که شما مرا به اسمی خواندید که مادرم بر من نهاده و کسی از آن خبر نداشته است! من در گذشته فاقد بصیرت و معرفت بودم و به این پندار که محمد بن حنفیه امام است به او خدمت می کردم، ولی اکنون دانستم که شما امام بحق هستید و اطاعت شما بر من و هر مسلمانی ضروری است^۲.

ابو خالد پس از این تاریخ، روزگار درازی را در خدمت علی بن الحسین علیه السلام باقی ماند

۱- الاختصاص، ۷۷؛ اختیار معرفة الرجال، ۷۵-۷۸.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۰-۱۲۱؛ دلائل الامامة، ۹۰-۹۱؛ اثبات الهداة، ۲۵۱/۵.

و در زمرهٔ یاران ویژهٔ آن حضرت درآمد تا آنجا که در روایتی او از پیشگامان اصحاب شناخته شده است.^۱

گذشته از ابعاد معرفتی ابوخالد و مراتب پیوند او با امام سجّاد علیه السلام، در زندگی این شخصیت شیعی، نشانه‌هایی نیز از جوّ خفقانی که خلفا برای دوستان اهل بیت و معتقدان به مکتب امامت پدید آورده بودند، مشهود است. در همان دوره‌ای که یحیی ابن ام الطویل به دست حجّاج شهید شد، کسانی چون ابوخالد نیز در معرض تعقیب و تهدید حجّاج قرار داشتند، ولی ابوخالد به سوی مکه گریخت و خویش را مخفی داشت و از چنگال حجّاج رهایی یافت.^۲

سعید بن مسیب

چنان که قبلاً نیز یاد گردید، سعید بن مسیب از شمار پنج حواری امام سجّاد علیه السلام می‌باشد. از امتیازها و افتخارات او این است که در محضر امیرالمؤمنین رشد یافته و تربیت شده بود، زیرا جلّش (حزن) وصیّ خویش را علی علیه السلام قرار داده بود.^۳

سعید بن مسیب در میان اصحاب امام سجّاد علیه السلام از فقها به‌شمار می‌آمد، چنان که در روایتی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: از پدرم علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سعید بن مسیب از همهٔ مردم به مسایل گذشته آگاه‌تر است و شرایط زمانش را بهتر درک می‌کند.^۴ علت این که امام سجّاد او را آگاه به زمان دانسته‌اند، شاید این باشد که وی علاوه بر فقه امامیه، بر فقه اهل سنت نیز آگاهی داشت و برای اهل سنت بر اسلس باورهای خودشان فتوا می‌داد و این نبود مگر به خاطر تقیّه و همین تقیّه بود که در نهایت شرّ حجّاج را از او دور داشت و مانع کشته شدن او گردید.^۵

۱- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۳؛ تنقیح المقال، ۴۲/۲.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۳؛ رجال ابن داود، ۲۸۱.

۳- اختیار معرفة الرجال، ۱۱۵.

۴- همان مدرک، ۱۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۹۰/۴؛ جامع الرواة، ۳۶۲/۱.

۵- همان مدرک، ۱۲۴؛ تاریخ الشیعه، ۳۸.

وی در سال ۱۵ هجری تولّد و در سال ۹۴ هجری وفات یافت. ابن حجر عسقلانی در کتاب *تقریب التهذیب* دربارهٔ شخصیت او می‌نویسد: سعید بن مسیب یکی از علما و فقهای گران‌قدر است و همگان اتفاق نظر دارند که روایت مرسل او - یعنی؛ روایاتی که بدون ذکر سلسله سند یاد کرده است - صحیح‌ترین روایت مرسل به حساب می‌آید. ابن مدینی دربارهٔ او گفته است: در میان تابعین شخصی را از نظر گستردگی دانش چون او نمی‌شناسم!.^۱

جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله از صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیشتازان راه ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۲ جابر افتخار دارد که پس از علی علیه السلام دوران امامت حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام و امام سجّاد علیه السلام را درک کرده و سلام و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به امام باقر رسانده است.

توفیق او در ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج امام، حکایت از کثرت سنّ او دارد و اعتقاد بر این است که او آخرین صحابی است که چشم از جهان فرو بسته است.^۳ او در مسجد مدینه می‌نشست و گاه مانند کسی که در انتظار فرزند گمشده‌اش و در اشتیاق ملاقات او نام فرزندش را بر زبان آورد، می‌گفت: «یا باقرالعلوم». مردم که سرّ سخن او را نمی‌دانستند و منظور او را درک نمی‌کردند و از سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود اطلاعی نداشتند، گمان می‌کردند که جابر در نتیجهٔ کهولت سنّ، هذیان می‌گوید. در حالی که او در انتظار ملاقات فرزندی از نسل علی بن الحسین بود که وی را «باقر» لقب دهند. این وعده‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخص جابر داده و به او فرموده بود: تو

۱- طبقات الکبری، ۱۰۹/۵؛ رجال الطوسی، پاورقی ۹۰؛ تقریب التهذیب، ۳۶۴/۱.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۳۸.

۳- ظاهراً او آخر صحابه در مدینه بوده است و جز او کسانی از صحابه در سایر شهرها حیات داشته‌اند.

المعارف، ۳۰۷؛ اصول کافی، ۴۶۹/۱؛ روضة الواعظین، ۲۰۶؛ مناقب آل ابی طالب، ۲۱۲/۴.

آن‌قدر عمر خواهی کرد تا «محمد بن علی» را ملاقت کنی، چون او را ملاقت کردی سلام مرا به او برسان!

جابر سرانجام به دیدار محمد بن علی علیه السلام، باقرالعلوم، نایل شد و سلام رسول خدا را به او ابلاغ کرد و از آن پس جابر به خانه امام سجّاد علیه السلام می‌آمد تا از محضر ایشان و فرزندش محمد بن علی بهره‌گیرد.^۱

پیامی که جابر از رسول خدا برای امام باقر علیه السلام به همراه داشت، علاوه بر این که آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از مسایل آینده‌زمان و امت و خاندان خود را می‌رساند، می‌توانست در آن دوره پراشوب که هرج و مرج فکری بر اندیشه مسلمانان سایه افکنده بود و از هر گوشه مدعیان و قدرت‌جویان سر برآورده بودند، خود ملاک و معیاری باشد تا حق‌جویان، خطّ ولایت و امامت را گم نکنند و در دام مدعیان دروغین گرفتار نشوند.

جابر علی‌رغم کهولت سن، از شهامت ویژه‌ای برخوردار بود، در آن شرایط که امویان سعی در زدودن نام علی علیه السلام از سینه مسلمانان داشتند و تبلیغاتشان بر محور دشنام به آن حضرت تمرکز یافته بود، جابر از کسانی بود که در شهر مدینه - شهری که بیش از هزار اموی و جاسوس دستگاه خلافت در آن زندگی می‌کرد - راه می‌رفت و گاه بر عصایش تکیه می‌زد و در برابر دید همگان و نیز در مجالس عمومی می‌گفت: «علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر» یعنی علی برترین انسان است و کسی که این حقیقت را انکار کند به حقیقت کفر ورزیده و کفران نعمت کرده است و سپس می‌گفت: ای جمعیت انصار، فرزندانان را با دوستی علی علیه السلام تربیت کنید و فرزندی که این دوستی را نپذیرد باید در پاکدامنی مادرش تردید کرد.^۲

در جریان تسلط حجّاج بر مدینه، جابر بن عبدالله نیز از کسانی بود که به حکم حجّاج باید کشته می‌شد، زیرا به شکلی آشکار خاندان رسالت و علی علیه السلام را تبلیغ می‌کرد و آنان

۱- اصول کافی، ۴۶۹/۱-۴۷۰؛ اختیار معرفة الرجال، ۴۱؛ روضة الواعظین، ۲۰۶؛ اعلام الوری، ۲۶۳-۲۶۴؛

مناقب آل ابی طالب، ۲۱۲/۴.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۴۴؛ الثاقب فی المناقب، ۱۲۳.

را می ستود، اما کهولت سنّ جابر و صحابی بودن او در میان مردم مدینه جایگاهی به وی بخشیده بود که حجّاج بر اسلس محاسبت سیاسی کشتن او را به نفع سلطه خود ندید و از او چشم پوشید^۱. شاید هم پیش بینی می کرد که او به زودی خواهد مرد و نیازی به کشتش نیست!

توجه به شخصیت و سابقه جابر بن عبدالله و کسانی چون او، از آن جهت اهمیت دارد که حضور ایشان در جمع اصحاب امامان علیهم السلام خود حجّتی بر منزلت ائمه علیهم السلام بوده است و جویندگان حقیقت را به کوثر ولایت و امامت رهنمود شده و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ائمه شنیده بودند برای مردم باز می گفتند. باید یادآور شد که جابر بن عبدالله تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده که در میان اصحاب امام سجّاد حضور داشته است، بلکه عامر بن واثله کنانی نیز کسی است که هم از صحابه به شمار آمده و هم از اصحاب امام سجّاد شمرده شده است.

عامر بن واثله کنانی

عامر به سال رخداد جنگ احد تولّد یافت و هشت سال از زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شاهد بود^۲. ابن اثیر جزری (۵۵۵-۶۳۰هـ.) درباره وی می نویسد:

«او از اصحاب و دوستانان علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در تمامی صحنه ها همراه و همگام با آن حضرت حضور داشت. او شخصیتی ثقه و امین می باشد»^۳. ابن اثیر می افزاید که عامر بن واثله به فضل ابوبکر و عمر و دیگران اعتراف داشته ولی علی بن ابی طالب علیه السلام را بر تمامی آنان مقدّم می داشته است. این سخن ابن اثیر در صورتی که واقعیت داشته باشد می تواند ناشی از تقیّه باشد زیرا بنابر نقل خود وی، عامر در پایان عمر ساکن مکه بوده و مطالعه تاریخ و سال های حاکمیت امویان و مروانیان می رساند که

۱- اختیار معرفة الرجال، ۱۲۴؛ اعیان الشیعه، ۴/۴۵-۴۸.

۲- طبقات الکبری، ۱۲۹/۶-۱۳۰؛ اسد الغابه، ۳/۴۵.

۳- اسد الغابه، ۳/۴۵.

جوّ تهدید و اربع علیہ شیعه، بر شهرهای مدینه و کوفه حاکم بوده است، تا چه رسد به مکه! البته برخی عامر بن واثله را به کیسانی بودن متهم کرده‌اند و گفته‌اند او به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد یافته و در قیام مختار شرکت فعال داشته و پرچم را بر دوش گرفته است^۱ و پس از آن نیز در قیام ابن اشعث که در سال‌های (۸۱-۸۵هـ.) رخ داده حضوری آشکار داشته و از آن قیام جان سالم به در برده است^۲. ولی علامه مامقانی کیسانی بودن عامر را رد کرده و او را موثق شمرده است، زیرا در کتب کافی عامر بن واثله روایاتی از امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام دارد و کسی که از کیسانیه باشد اعتقاد به امامت ایشان ندارد تا از آنان نقل حدیث کند.

علامه مامقانی احادیثی را که حکایت از تمایل عامر به امامت و به رجعت محمد بن حنفیه دارد، ساختگی می‌داند و می‌گوید کسی چون عامر که از شیعیان علی علیه السلام بلکه از خویش و اصحاب سرّ آن حضرت بوده قطعاً از ابتلا به انحراف در مسیر ولایت مصونیت لازم را دارا بوده است^۳.

عامر بن واثله نیز آخرین صحابی پیامبر شمرده شده، به گونه‌ای که پس از مرگ وی کسی از اصحاب پیامبر باقی نبوده است. درباره جابر نیز این سخن گفته شده است و ما آن را یادآور شدیم ولی تحقیق نشان می‌دهد که وفات جابر در سال ۷۴ هجری و یا در نهایت، سال ۷۸ هجری بوده است^۴، در حالی که وفات عامر بن واثله را در سال ۱۰۰ یا ۱۱۰ هجری دانسته‌اند^۵. بنابراین ممکن است کسانی که جابر را آخرین فرد از صحابه یاد کرده‌اند، نظر به صحابه‌ای داشته‌اند که در مدینه باقی بوده‌اند. عامر چنان که از برخی منابع استفاده شد بخشی از روزگارش را در کوفه و بخش نهایی عمر را در مکه ساکن بوده است.

۱- المعارف، ۲۴۱؛ اختیار معرفة الرجال، ۹۴-۹۵؛ تنقیح المقال، ۱۱۸/۲.

۲- الکامل فی التاریخ، ۴۶۲/۴. ۳- تنقیح المقال، ۱۱۸/۲-۱۱۹.

۴- اعیان الشیعه، ۴۵/۴. ۵- تنقیح المقال، ۱۱۸/۲.

ابوحمزه ثمالی

ابوحمزه ثمالی که نامش را ثابت دینار یاد کرده‌اند از رویان و شیعیانی است که افتخار دارد، چهار امام، یعنی علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و نیز بخشی از عصر امامت موسی بن جعفر علیه السلام را درک کرده و از محضر علم و معنویت آنان سود برده است.

حضرت رضا علیه السلام به وی لقب لقمان زمان را داده است^۱ و در برخی روایات از ابوحمزه به عنوان سلمان زمان یاد شده است^۲.

امام صادق علیه السلام به وی فرموده است: ای ابوحمزه، من هرگاه تو را می بینم احسلس راحتی و آرامش می کنم. از ادامه کلام امام صادق علیه السلام با ابوحمزه، علت احسلس آرامش آن حضرت با مشاهده کسانی چون ابوحمزه، چنین استنباط می شود که چون گروهی از شیعیان بر اسلس توهمت و یا دسیسه‌های عناصر ناصالح گرفتار فرقه‌های باطلی مانند کیسانیه و زیدیه شده بودند، از این‌رو شیعیانی چون ابوحمزه که خدمت امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام را درک کرده و معارف ایشان را دریافت داشته بود، می توانستند هدایتگر دیگران به امامت حقّه و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام باشند.

ابوبصیر می گوید: حضور امام صادق علیه السلام بار یافتم. امام احوال ابوحمزه را از من جویا شد. گفتم: وقتی از او جدا شدم بیمار بود.

امام صادق فرمود: وقتی به دیارت بازگشتی، سلام مرا به او ابلاغ کن و به او بگو که در ماه... و روز... چشم از جهان خواهد بست.

از این که امام علیه السلام سخن از مرگ ابوحمزه به میان آورد، ظاهراً ابوبصیر به فکر افتاد تا از رابطه شیعیان با ائمه خویش در جهان آخرت سؤال کند. از این‌رو ابوبصیر می گوید از امام پرسیدم: آیا شیعیان شما با شما خواهند بود؟

امام صادق علیه السلام پاسخ داد: آری به شرط این که از خدا بیم داشته باشند و رهنمودهای

۱- تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۶۷/۷، اختیار معرفة الرجال، ۲۰۳؛ رجال ابن داود، ۳۹۶؛ خلاصة الاقوال، ۸۶.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۴۸۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله را رعایت کنند و در نظر گیرند و از گناهان پرهیز نمایند. کسی که چنین باشد با ما و در رتبه ما خواهد بود.^۱

فرزند ابوبصیر که روایت فوق را از پدر نقل کرده است می‌گوید: ما در همان سال از مدینه به کوفه بازگشتیم و دیری نپایید که ابوحمزه وفات یافت.

از مقایسه این روایت با روایاتی که می‌گوید ابوحمزه اندکی از زمان امامت موسی بن جعفر علیه السلام را نیز درک کرده است استفاده می‌شود که وی بیش از یک سال از امامت امام کاظم را درک نکرده و وفات او حدود سال ۱۴۹ هـ. بوده زیرا رحلت امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هـ. رخ داده است. به هر حال همه علمای رجال شیعه، ابوحمزه را در نهایت وثاقت دانسته‌اند و برخی گفته‌اند که وی در زمینه تفسیر قرآن، کتابی ویژه داشته است و رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام نیز از طریق ابوحمزه به دیگر راویان منتقل شده است.^۲

ابان بن تغلب

ابان بن تغلب در میان شاگردان و اصحاب امام سجّاد از جمله درخشان‌ترین چهره‌های علمی و فقهی به شمار می‌آید و از نظر علمای رجال در اوج وثاقت و امانت قرار دارد. از ویژگی‌های ابان بن تغلب این است که علاوه بر اندیشمندان امامیه، بسیاری از علمای اهل سنت او را موثق و روایت او را مورد اطمینان و اعتماد دانسته‌اند، با این که به شیعه بودن او و حتی پابیندی شدید وی به مبانی شیعی اقرار کرده‌اند.

علامه مامقانی می‌نویسد: وثاقت و منزلت رفیع ابان بن تغلب، نزد هر دو گروه - امامیه و اهل سنت - مورد اتفاق نظر است، تا آن جا که نیازی به ترسیم چهره علمی و معنوی او احساس نمی‌شود. گروهی از عالمان اهل سنت چونان احمد، یحیی، ابوحاتم، نسائی، ابن عدی، ابن عجلان، حاکم، عقیلی، ابن سعد، ابن حجر، ابن حبان، ابن میمون، ذهبی، ازدی و گروهی دیگر با وجود اعتراف به امامی بودن او، وی را امین

۱- بصائر الدرجات، ۲۶۳؛ اختیار معرفة الرجال، ۲۰۲؛ دلائل الامامه، ۱۱۷.

۲- الثاقب فی المناقب، ۴۱۲؛ مناقب آل ابی طالب، ۲۴۲/۴؛ تنقیح المقال، ۱۸۹/۱-۱۹۱.

و روایاتش را قابل اعتماد شمرده‌اند.^۱

شیخ طوسی (ره) در الفهرست می‌نویسد: ابان بن تغلب شخصیتی مورد اطمینان، جلیل القدر و دارای جایگاهی بزرگ در میان اصحاب ماست. او علی بن الحسین، محمّد ابن علی و جعفر بن محمّد علیهم السلام را ملاقت کرده و از ایشان بهره علمی برده است و از این بزرگواران روایت می‌کند. ابان بن تغلب نزد ائمه سه گانه (امام سجّاد، امام باقر، امام صادق علیهم السلام) لرج و منزلتی ویژه داشته است، چنان که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «اجلس فی مسجد المدینه و آفت النّلس فأتی أحبّ أن یری فی شیعتی مثلك» یعنی در مسجد مدینه جلوس داشته باش و برای مردم فتوا بده و احکام الهی را بیان کن، زیرا من دوست دارم که در میان شیعیانم کسانی چون تو و چهره‌های فقیه و عالمی همانند تو شناخته شوند و در معرض دید همگان قرار گیرند.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که به ابان بن تغلب فرمود: ای ابان با مردم مدینه مناظره کن، زیرا من دوست دارم کسانی مانند تو روایت‌کننده حدیث من باشند و از اصحاب و یاران من به شمار آیند.^۲

این تعبیرها می‌رساند که مقام علمی و لیاقت ابان برای انتقال دادن معارف دین و علوم اهل بیت علیهم السلام به مردم از سوی امام مورد پذیرش قرار گرفته و امضا شده است. ابان بن تغلب در زمان حیات امام صادق علیه السلام چشم از جهان فرو بست و خبر وفات او امام صادق علیه السلام را در غم و اندوه فرو برد، به گونه‌ای که پس از شنیدن خبر وفاتش فرمود: «مرگ ابان قلبم را به درد آورد»^۳. او از قاریان، فقیهان و لغت‌شناسان به شمار می‌آمد و کتابی در مشکلات مفاهیم و معارف قرآن تصنیف کرده بود. نجاشی (ره) در کتاب رجال خویش می‌نویسد: ابان بن تغلب در همه فنون دانش - در قرآن، فقه، حدیث، ادب و

۱- تنقیح المقال، ۴/۱.

۲- اختیار معرفة الرجال، ۲۳۰-۲۳۱؛ رجال ابن داود، ۱۰؛ تنقیح المقال، ۴/۱.

۳- رجال نجاشی، ۷؛ اختیار معرفة الرجال، ۳۳۰؛ رجال ابن داود، ۱۱؛ خلاصة الاقوال، ۷۳؛ تنقیح المقال، ۴/۱.

لغت - بر دیگران برتری داشت^۱. ابراهیم نخعی که خود از علمای اهل سنت است می‌گوید: ابان در هرگونه دانش - در قرآن، فقه، حدیث، ادب و لغت و نحو - پیشتاز و پیشگام بود. این واقعیت می‌رساند که ابان در علم قرائت از قراء هفتگانه اهل سنت، و در علم لغت و ادبیت عرب از سیویبه و کسائی و صاحب صحاح و قاموس، و در علم فقه از ابوحنیفه و شافعی و مالک بن انس و احمد بن حنبل پیشتازتر بوده و بر آنها سبقت داشته است. دقت در این واقعیت می‌نمایاند که عالمان شیعی و اندیشمندان امامیه و شاگردان ائمه اطهار علیهم السلام علاوه بر فقاہت در سایر رشته‌های علمی نیز بر دیگران سبقت داشته و آرا و انظار ایشان، بنیان رشد علوم را در مراحل بعد پی ریخته است^۲.

امام سجّاد علیه السلام و تحکیم بنای معارف دین

هدف از آوردن نمونه‌های یاد شده، صرفاً ارائه ترسیمی اجمالی از موقعیت و جایگاه علمی - اجتماعی اصحاب امام سجّاد علیه السلام بود و این در حالی است که بسیاری دیگر از اصحاب آن حضرت، هم در میدان علم و ادب و هم در صحنه‌های حیات سیاسی جامعه نقش حسّاس و سازنده داشته‌اند که تحقیق و ترسیم همه آنها نیاز به مجالی دیگر دارد. نگاه اجمالی به تاریخچه زندگی اصحاب امام سجّاد علیه السلام در کنار همه درس‌ها و نکته‌های آموزنده‌ای که به همراه دارد، این حقیقت را نیز می‌نمایاند که امام سجّاد علیه السلام در حیات علمی خویش دو نقش اساسی را ایفا کرده است:

الف) استمرار بخشیدن به حیات علمی نیروهایی که معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام را درک کرده بودند و برای تحکیم مبانی فکری و عقیدتی و عبادی خویش نیازمند مرجعی چون علی بن الحسین علیه السلام بودند؛ مانند:

۱- رجال نجاشی، ۷: رجال ابن داود، ۱۰. ۲- تنقیح المقال، ۴/۱.

سلیم بن قیس هلالی^۱، ابوالاسود دُئلی^۲، حبیب بن ابی ثابت^۳، جابر بن عبدالله انصاری^۴، رشید هجری^۵، سالم بن ابی الجعد الشجعی^۶، صهیب ابو حکیم الصّیرفی الکوفی^۷، عامر بن واثله کنانی^۸ و....

۱- شیخ طوسی (ره) سلیم بن قیس هلالی را هم در میان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و هم در میان اصحاب حسن بن علی، حسین بن علی و علی بن الحسین، و محمد بن علی علیه السلام یاد کرده است. او از یاران بسیار نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و کتابی در روایات از او باقی مانده است که از اصول چهارصدگانه شیعه به شمار می آید و از نظر قدمت مقدم ترین آنت اصول معرفی شده است. این شخصیت از نظر اعظم علمای شیعه موثق است و کتابش از نظر اهل تحقیق دارای اعتبار می باشد. ر.ک: رجال طوسی، ۷۴ و ۹۱؛ تنقیح المقال، ۵۲/۲-۵۴.

۲- ابوالاسود دُئلی از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام سجّاد علیه السلام می باشد و امامیه و اهل سنت او را ثقه و مطمئن و فاضل شمرده اند. ابن سعد درباره وی گفته است: او شاعر، شیعه و موثق در حدیث بوده است. زمانی که ابن عباس از بصره خارج شد، ابوالاسود را به جای خود به حکومت بصره نهاد و علی علیه السلام او را تثبیت کرد. ابوالاسود را نخستین واضع علم نحو دانسته اند زیرا به رهنمود علی علیه السلام به تدوین علم نحو پرداخت. مرحوم مامقانی درباره او می نویسد: ابوالاسود شخصیتی فاضل، ثقه و از بزرگان تابعین و سرشناسان ایشان و یار امیرالمؤمنین بود و با آن حضرت در صفتین همراه بود و در رأی و اندیشه از کامل ترین مردم به شمار می آمد و در سال ۵۶۹هـ. به درود حیات گفت. ر.ک: رجال طوسی، پاورقی ۹۵؛ تنقیح المقال، ۱۱۱/۲.

۳- حبیب بن ابی ثابت از اصحاب علی و امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام شناخته شده و شیخ طوسی (ره) وی را فقیه کوفه دانسته است. اهل تحقیق این تعبیر را نشانه امامی بودن حبیب و مدح او به شمار آورده اند. برخی از علمای رجال اهل سنت چون ابننت حجر نیز برا ثقه بودن او تأکید ورزیده اند. حبیب بن ابی ثابت در سال ۱۱۹هـ. وفات یافته است. ر.ک: رجال طوسی، ۸۷؛ تنقیح المقال، ۲۵۱/۱.

۴- اجمال زندگی و شخصیت جابر بن عبدالله انصاری در ص؟ گذشت.

۵- اجمال زندگی و شخصیت رشید هجری در ص؟ گذشت.

۶- صاحب نظران امامیه در علم رجال، سالم بن ابی الجعد را از خواص و یاران نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته اند، صاحب تنقیح المقال وی را دست کم «حسن» به شمار آورده و ابن حجر عسقلانی او را ثقه دانسته است. و شیخ طوسی نامش را در شمار اصحاب امام سجّاد علیه السلام یاد کرده است. وفات او را قبل از سال ۱۰۰هـ. دانسته اند. ر.ک: رجال طوسی، ۹۱؛ تنقیح المقال، ۱/۲.

۷- شیخ طوسی «صهیب ابو حکیم» را از اصحاب امیرالمؤمنین و امام سجّاد علیه السلام به شمار آورده است. او کسی است که میثم تمار خیر شهادت خود را به وی داد و او را از چگونگی دستگیری و شهادتش مطلع ساخت.

اینان کسانی بودند که از مکتب علمی و تربیتی امیرالمؤمنین علیه السلام بهره‌مند شدند و از تعالیم اهل بیت سود بردند و پیشینه‌آشنایی با معارف ائمه را داشتند.

ب) تجدید بنای پایه‌های معرفت در میان نسل‌هایی که در دوره استبداد امویان و مروانیان گام در محیط دینی و فرهنگی جامعه می‌گذاشتند.

امام سجّاد علیه السلام می‌بایست این نیروها را به سوی دانش حقیقی و استوار خویش که متکی به دانش پیامبر بود، جذب کند و نگاهبان اندیشه‌های نورسته‌ای باشد که در آینده باید از نیروهای مطمئن و کارآمد مکتب علمی باقرالعلوم علیه السلام و امام صادق علیه السلام به‌شمار آیند.

این‌گونه است که ما در میان اصحاب امام سجّاد علیه السلام با چهره‌های جوانی آشنا می‌شویم که نام آنان در میان اصحاب امامان پیشین نیست، ولی زمانی که بی‌می‌گیریم، چهره ایشان در میان اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام هم‌چنان پیداست و از میان همین گروه برخی از روشن‌ترین چهره‌های اصحاب امام صادق علیه السلام را باید جست‌وجو کرد، همانند: ابان بن تغلب، اسماعیل بن عبدالرحمان، ابان بن ابی عیث، اسماعیل بن عبدالخالق، بردالاسکاف، ابو حمزه ثمالی، حسین بن علی بن الحسین، حبیب سجستانی، ربیع بن ابی عبدالرحمان، سالم بن ابی حفص، سعد بن طریف حنظلی، عبدالله بن شبرمه، عبدالؤمن، ابو محمد فرات، قاسم بن محمد، منهال بن عمرو، میمون القداح و...

امام سجّاد علیه السلام در حقیقت پس از شکست ظاهری نهضت سیاسی شیعه علیه خلفای

→ پس از شهادت میثم، «صهیب» با جمعی از خرمافروشان تصمیم گرفتند که بدن میثم را از چنگال نگاهبانان حکومت بیرون آورند. آنان که شمارشان به هفت نفر می‌رسید شبانه از میان نگاهبانان عبور کردند و بدن میثم را از آن محیط دور ساخته و در جای امنی به خاک سپردند. مرحوم مامقانی این جریان را دلیل حسن حال صهیب و فداکاری او در طریق تشیع و نشانه شیعی بودن وی دانسته است. زیرا پذیرش خطری جدی و بزرگ برای نجات دادن بدن میثم نیازمند قوت ایمان و محبت اهل بیت و دوستان آنان بوده است. ر.ک: رجال طوسی، ۹۴؛ تنقیح المقال، ۱۰۲/۲.

۸- اجمال زندگی و شخصیت عامر بن واثله در پیش از این گذشت.

جور، نهضتی فرهنگی و علمی را آغاز کرد که بعدها توسعه امام باقر علیه السلام تداوم یافت و به وسیله امام صادق علیه السلام به اوج شکوفایی خود رسید.

فقیهان اصحاب امام سجّاد علیه السلام

از جمله نشانه‌های عظمت حوزه علمی و درسی امام سجّاد علیه السلام، موقعیت علمی و فقهی اصحاب آن حضرت می‌باشد. در شمار اصحاب و شاگردان امام سجّاد با چهره‌هایی مواجه می‌شویم که محققان و رجال نویسان، از ایشان به عنوان فقیه یاد کرده‌اند. عنوان فقیه می‌رساند که آنان در مسایل معرفتی دین و احکام شریعت صاحب نظر بوده، از چهره‌های برجسته علمی زمان خویش به‌شمار می‌آمده‌اند و با این حال خود را به کسب دانش از محضر امام سجّاد علیه السلام نیازمند می‌دیده‌اند و نزد او رفت و آمد داشته و استماع حدیث کرده، یا سؤال‌های خود را برای دریافت پاسخ مطرح می‌کرده‌اند. در این کتاب ما درصدد معرفی تمامی اصحاب امام سجّاد که از مرتبه فقاہت برخوردار بوده‌اند، نیستیم و تنها به ذکر نمونه‌هایی بسنده خواهیم کرد، مانند: «ابان بن تغلب، حبیب بن ابی ثابت (م. ۱۱۹هـ.)، ربیع بن ابی عبدالرحمان (م. ۱۳۶هـ.)، سعید بن مسیب (م. ۹۴هـ.)، طاووس بن کیسان (م. ۱۰۶هـ.)، عبدالله بن ابی بکر بن عمرو ابن حزم انصاری (م. ۱۲۰هـ.)^۱، عبدالله بن شبرمه (م. ۱۴۰هـ.)، قاسم بن محمد بن ابی بکر^۲ (م. ۱۰۱هـ.) و....

ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التہذیب بیش تر اینان را که یاد کردیم از جمله فقیهان دانسته است. علاوه بر فقیهان، شخصیت‌های آشنا و میرز دیگری در میان اصحاب امام سجّاد علیه السلام حضور داشته‌اند که از دانشیان و فضلان و نیز مفسران به‌شمار

۱- شیخ طوسی وفات وی را سال ۱۲۰هـ. دانسته است، ولی بعضی سال ۱۳۵هـ. را یاد کرده‌اند. ر.ک: رجال طوسی، پاورقی ۹۶.

۲- قاسم بن محمد جدّ مادری امام صادق علیه السلام و پسرخاله امام سجّاد علیه السلام می‌باشد زیرا مادر امام سجّاد علیه السلام و مادر قاسم بن محمد هر دو، دختران یزدگرد آخرین شهریار ایران بودند. ر.ک: رجال طوسی، پاورقی ۱۰۰.

می آمده‌اند، مانند: ابوالاسود دُثلی، حسین بن علی بن الحسین علیه السلام (فرزند امام سجّاد علیه السلام)، عبدالله بن ذکوان و... که از عالمان و اهل فضل دانسته شده‌اند و اسماعیل ابن عبدالرحمان (متوفای ۱۲۷ هـ.)، ابوحمزه ثمالی (م. ۱۵۰ هـ.)، ضحاک بن مزاحم^۱ (م. ۱۰۲ هـ.)، که از جمله مفسران و صاحبان تفسیر معرفی شده‌اند.^۲

هشدار امام سجّاد علیه السلام به عالمان

در پایان این بخش طرح این موضوع ضروری است که وقتی سخن از شاگردان امام سجّاد علیه السلام و یا سایر ائمه علیهم السلام به میان می‌آید باید دانست که اولاً افراد مختلفی نزد ایشان برای کسب دانش و معارف دین می‌آمده‌اند و این‌گونه نبوده است که تمامی شاگردان و اصحاب روایی آنان از خویش و افراد مورد اطمینان ائمه و شیعه باشند و ثانیاً چه بسا کسانی در آغاز، از عناصر صالح و مورد اطمینان امام به حساب می‌آمده‌اند و با اندیشه امامیه همراه بوده‌اند، ولی با گذشت زمان و تحولات مختلف سیاسی و شبهات دینی به انحراف از خط ائمه علیهم السلام کشیده می‌شده‌اند و گاهی به عکس، کسانی در آغاز گرفتار سردرگمی و ناآگاهی بوده‌اند و سپس با شرکت در مجلس علمی امام، مستبصر شده و راه به هدایت برده‌اند. بنابراین نباید تصوّر کرد تمام کسانی که نامشان در زمره روایان حدیث و یا اصحاب امام علیه السلام یاد شده، از یک مش و روش و اندیشه برخوردار بوده، از نظر عقیده و عمل مورد پذیرش امام بوده‌اند. در میان روایان حدیث امام علیه السلام بودند کسانی که دین را در خدمت دنیای خویش در آورده و قرآن و سنت را دستمایه تقرّب به حکام جور و وسیله تفاخر قرار داده بودند. محمد بن مسلم بن شهب زهری، از کسانی است که سر بر آستان خلفای مروانی ساییده و از خط ولایت انحراف یافته بود.^۳

۱- برخی از اصحاب امام سجّاد علیه السلام در انتشار دانش خویش به اقصی نقاط آن روز جهان اسلام همّتی وافر داشته‌اند و ضحاک بن مزاحم از ایشان است که برای آموزش قرآن به نسل‌های نورسته امت اسلامی به شهرهای بخارا و بلخ و سمرقند و مرو سفر کرد و در بلخ به درود حیات گفت. ر.ک: رجال طوسی، پاورقی

۹۴؛ تنقیح المقال، ۱۰۵/۲. ۲- رجال طوسی، پاورقی ۸۲-۱۰۱.

۳- بحارالانوار، ۱۴۳/۴۶.

اینرو امام سجّاد علیه السلام به عنوان یگانه فقیه بحقّ زمان، محمّد بن شهب را که از فقهای آن روزگار به شمار می آمد در نامه ای به شلّت مورد سرزنش و هشدار قرار داد. در حقیقت سخنان امام در آن نامه، هشدار و رهنمودی است به همه دانشمندان و فقیهان در طول تاریخ تا دانش خویش را قربانی هوس های قدرت طلبان و زورگویان نکنند و با تقرّب به دستگاه ظالمان، ظلم ایشان را توجیه نمایند! این نامه از یک سو موضع سیاسی امام سجّاد علیه السلام را علیه حاکمان اموی بیان می دارد و از سوی دیگر حضور جدّی و سازنده آن حضرت در مسایل جاری جامعه را می رساند و نشان می دهد که امام علی رغم همه فشارها و تهدیدهای سیاسی حکام از نظارت بر مسایل مهمّ جامعه و نظام دینی غفلت نداشته و بر اصلاح کجی ها همّتی وافر داشته است.

نامه امام سجّاد علیه السلام به محمّد بن مسلم زهری

خداوند ما و تو را از فتنه ها و لغزشگاه ها دور بدارد و تو را از فرو افتادن در آتش دوزخ باز دارد و مورد ترحم قرار دهد! تو اکنون در موقعیتی گرفتار آمده ای که هر کس وضع تو را بداند بر تو دل می سوزاند! نعمت های خداوند بر دوش تو سنگینی می کند: سلامتی بدن، پایداری عمر، برخورداری از دانش قرآنی و فقاہت دینی، شناخت سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله....

خداوند در هر نعمتی که به تو عطا کرده و هر حجّتی که بر تو تمام گردانیده، تکلیفی بر عهده تو نهاده و فرموده است:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱

«اگر در برابر نعمت هایی که به شما ارزانی داشته ام، شکرگزار باشید نعمت ها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر کفران و ناسپاسی کنید، همانا عذاب من شدید است»^۲.

۱- ابراهیم / ۷.

۲- کتابه علیه السلام إلى محمّد بن مسلم الزّهری یعظّه: کفانا الله وإياک من الفتن ورحمک من النار، فقد أصبحت بحال

مسئولیت عالمان

امام سجّاد علیه السلام: ای زُهری! بنگر، فردا که در پیشگاه خداوند قرار می‌گیری و از نعمت‌هایی که بر تو ارزانی داشته است، پرسش می‌کند و از حجّت‌هایی که بر تو تمام کرده، جويا می‌شود، چه پاسخ خواهی داد؟! گمان نکن که خداوند از مثل تویی عنبر و بهانه بپذیرد و به تقصیر و کوتاهی تو رضا دهد. هرگز! هرگز چنین نیست! خداوند از عالمان، در قرآن پیمان گرفته است که «حقایق دین را به مردم باز گویند و آن‌ها را پنهان ندارند»^۱.

آگاه باش! که کم‌ترین مرحله کتمان حق و سبک‌ترین باری که بر دوش خواهی کشید این است که ظالمان را در تنهایی و وحشت ظلمشان، انیس و همدم شوی و با نزدیک شدن به ایشان و پاسخ‌گویی به دعوتشان راه تجاوز و ستم به مردم را بر آنان آسان و هموار گردانی!^۲

همدمی با ظالمان، جرمی بزرگ

امام سجّاد علیه السلام در ادامه هشدارهای خود به محمد بن مسلم او را به سبب نزدیکی به دربار حکام جور ملاقت کرده، می‌فرماید: [ای محمد بن مسلم زهری!] من بر فردای تو

→ يَبْتَغِي لِمَنْ عَرَفَكَ بِهَا أَنْ يَرْحَمَكَ فَقَدْ أَثْقَلْتَنِي نِعْمَ اللَّهُ بِمَا أَصَحَّ مِنْ بَدَنِكَ وَ اطَّالَ مِنْ عَمْرِكَ وَ قَامَتْ عَلَيْكَ حُجُجُ اللَّهِ بِمَا حَمَلْتَنِي مِنْ كِتَابِهِ وَ فَفْهَكَ فِيهِ مِنْ دِينِهِ وَ عَرَفَكَ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ فَرَضِي لَكَ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْكَ وَ فِي كُلِّ حُجَّةٍ احْتَجَّ بِهَا عَلَيْكَ الْفَرَضُ بِمَا قَضَى. فَمَا قَضَى إِلَّا ابْتِلَى شُكْرَكَ فِي ذَلِكَ وَ أَبَدَى فِيهِ فَضْلَهُ عَلَيْكَ فَقَالَ: «لَيْنُ شُكْرُكُمْ لَا يَزِيدُكُمْ وَلَا يَذَلُّكُمْ وَ لَيْنُ كَفْرُكُمْ إِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». تحف العقول، ۳۱۳؛ بحار الانوار، ۱۳۱/۷۸-۱۳۲؛ معادن الحكمة، ۶۱/۲.

۱- آل عمران / ۱۸۷.

۲- فانظر أي رجل تكوّن غداً إذا وقفت بين يدي الله فسألك عن نعمه عليك كيف رعيتهها و عن حججه عليك كيف قضيتها و لا تحسبن الله قابلاً منك بالتعذير و لا راضياً منك بالتقصير، هيهات هيهات ليس كذلك، أخذ على العلماء في كتابه إذ قال: «لَيَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ» و اعلم أنّ أدنى ما كتمت و أخف ما احتملت أن أنست و حشة الظالم و سهلت له طريق الغي بدنوك منه حين دنوت و إجابتك له حين دُعيت. تحف العقول، ۳۱۴؛ بحار الانوار، ۱۳۲/۷۸.

سخت بیمناکم که مبدا با ستمکاران خیانت پیشه گام در صحنه قیامت قدم گذاری و به خاطر دستمزدهایی که از ظالمان دریافت داشته‌ای بازخواست شوی. تو مال‌هایی را از حاکمان دریافت کرده‌ای که استحقاق آن را نداشته‌ای! و به کسی تقرب جسته‌ای و نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را پرداخت نمی‌کند و تو نمی‌توانی با نزدیکی به او جلو باطلی راسد کنی! تو با دشمن خدا دوست شده‌ای! آیا جز این است که آنان (حاکمان ستمگر) می‌خواهند تو را چون قطب آسیب، محور بیدادگری‌های خود قرار دهند (با نام و امضای تو به حاکمیشان مشروعیت ببخشند و در لوای حمایت‌های تو، استخوان خلق را در آسیب استبدادشان درهم شکنند!)

آن‌ها می‌خواهند از جود چون تویی، پلی برای اهداف شومشان و نردبانی برای گمراهی‌ها و کجروی‌هایشان بسازند. و به همان راهی بر نلت که خویش می‌روند!

عالمان درباری، اصلی‌ترین تکیه‌گاه ظالمان

امام سجّاد عليه السلام سپس با سخنان بس بیدارگر به محمد بن مسلم و همه عالمات لغزشگاهی را نمایانده و فرموده است:

(ای زُهری!) حاکمان ستمگر می‌خواهند با نزدیک ساختن عالمی چون تو به دربار خویش و در پرتو حمایت‌های تو از دستگاه حکومت، عالمان وارسته‌را در نظر مردم زیر سؤال ببرند و قلب مردم عوام را به سوی خویش جلب کنند! خدمتی که تو به آن‌ها می‌کنی حتی از عهده مخصوص‌ترین وزیران و قوی‌ترین یاورانشان بیرون است و از دست ایشان بر نمی‌آید. تو بر خرابکاری‌های آنان، سرپوش می‌نهی و پای همگان را به بارگاه ایشان می‌گشایی! با این حساب، چه ناچیز و اندک است مزدی که به تو می‌پردازند

۱- فما أخوفني أن تكون تبوء بائتمك غداً مع الخوثة، و أن تُسأل عما أخذت بإعانتك على ظلم الظلمة، إنك أخذت ما ليس لك ممن أعطاك و دنوت ممن لم يردّ على احدٍ حقاً و لم تُردّ باطلاً حين أدناك. و أحببت من حادّ الله أو ليس بدعائه إليك حين دعاك جعلوك قُطباً أدّوا بك رَحى مظلّهم و جسرأ يعبُرونَ عَليكَ إلى بلاياهم و سلّمأ إلى ضلالتهم، داعياً إلى غيِّهم، سالِكاً سبيلهم. تحف العقول، ۳۱۴؛ بحارالانوار، ۱۳۲/۷۸.

در برابر چیزی که از تو می‌گیرند! چه بی‌ارزش است آنچه برایت آباد می‌کنند، در قبال آنچه ویران کرده‌اند.

خود به حال خویش بیندیش که دیگران به حال تو نخواهند اندیشید. به حساب خود رسیدگی کن چونان انسانی مسؤول و مورد مؤاخذه^۱.

هشدار به عالمان دنیاگرا

امام سجّاد علیه السلام در ادامه نامه به محمّد بن مسلم چنین نوشت:

(هان ای دانشمند پیوسته به دربار ظلم!) بنگر که در برابر نعمت‌های خداوند چگونه

شکر می‌گزاری! خدایی که در کودکی و بزرگسالی، به تو روزی داد.

من نگران آنم که تو مصداق این آیه از قرآن باشی:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْلِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ

سَيَغْفِرَ لَنَا^۲﴾.

یعنی «نسلی جایگزین ایشان شدند که کتب آسمانی را به ارث بردند و متاع ناپایدار

دنیا را برگزیدند (عمل به کتب آسمانی را ترک کردند و در گناه و دنیا زدگی فرو شدند) و

با خود می‌گفتند: ما را خواهند بخشید!».

هان! تو در سرای جاودان نیستی، در منزلی هستی که ندای رحیلت بلند است. مگر

بقا و دوام آدمی از بی مرگ هم‌سالانش چقدر می‌تواند باشد!

خوشا به حال کسی که در دنیا همواره نگران فرجام و آخرت خویش باشد. بدآ به حال

آن کس که بمیرد و گناهانش از پس او بماند.

هان، بهوش باش که هشدارهای بایسته به تو داده شد و حجّت بر تو تمام گردید.

۱- يدخلون بك الشك على العلماء و يقتادون بك قلوب الجهال إليهم، فلم يبلغ أخص وزراءهم و لا أقوى

أعوانهم إلا دون ما بلغت من إصلاح فسادهم واختلاف الخاصّة والعامة إليهم. فما أقل ما أعطوك في قدر ما

أخذوا منك. و ما أيسر ما عمروا الك، فكيف ما خرّبوها عليك. فانظر لنفسك فإنه لا ينظر لها غيرك و حاسبها

حساب رجل مسؤول. تحف العقول، ۳۱۴-۳۱۵؛ بحار الانوار، ۱۳۲/۷۸-۱۳۳.

۲- اعراف ۱۶۸.

فرصت زیادی نداری، سر و کارت با خدایی است که همه کارهایت را می داند و هیچ نکته‌ای بر او مخفی نیست...!

لزوم توجه به انگیزه هواداران

از آنجا که حمایت حامیان و تجمّع و شعارهای اطرافیان، سبب می شود که عالمان دلبسته به دنیا فریفته شوند و خویش را شایسته و سزاوار ستایش بپندارند و همین پندار بر گمراهی و کجروی ایشان بیفزاید، امام سجّاد عليه السلام به محمّد بن مسلم زهری - عالم درباری - که نفوذ اجتماعی پیدا کرده و جمعی به خیال دستیابی به قدرتی چون قدرت او به شاگردی وی درآمده بودند هشدار می دهد:

اگر می بینی مردم گردت را گرفته اند، گمان نکن که به راستی بر سایر عالمان شرافت و فضیلتی داری و روی آوری مردم به تو ناشی از علم و دانش برترتوست، آنان که گرد تو جمع شده اند بدان جهت است که:

۱- چشم به دنیای تو دوخته اند (و می خواهند از امکانات تو بهره گیرند یا در پرتو موقعیت تو آنها هم به موقعیتی در دستگاه حکومت دست یابند).

۲- در محیط زندگی آنان، عالمانشان از دست رفته اند (و چون کسی را ندارند روی به تو آورده اند).

۳- چون جاهل و فاقد تشخیص می باشند به جاهلی چون تو تمایل جسته اند.

۴- ریاست طلبی و دنیاخواهی بر ایشان و تو سایه افکننده است.

به خویشان خویش بازگرد و نقطه های کور و بی دانشی های خود را مرور کن تا بیایی

۱- وانظر كيف شكرك لمن غذاك بنعمه صغيراً و كبيراً. فما أخوفني أن تكون كما قال الله في كتابه: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا﴾ إِنَّكَ لَسْتَ فِي دَارِ مَقَامِ أَنْتَ فِي دَارٍ قَدْ أَذْنَتْ بِرَحِيلٍ، فما بقاء المرء بعد قرئانه. طوبى لمن كان في الدنيا على و جَلٍ، يا بؤس لمن يموت وتبقى ذنوبه من بعده.

احذر قد نبتت. و بادر فقد أجلت. إِنَّكَ تَعَامَلُ مِنْ لَا يَجْهَلُ. و إِنَّ الَّذِي يَحْفَظُ عَلَيْكَ لَا يَغْفَلُ. تَجَهَّزْ فَقَدْ دَنَا مِنْكَ سَفَرٌ بَعِيدٌ وَ دَاوِ ذَنْبَكَ فَقَدْ دَخَلَهُ سَقَمٌ شَدِيدٌ. تحف العقول، ۳۱۵؛ بحارالانوار، ۱۳۳/۷۸.

مردم چگونه گول خورده‌اند و در پی توروان گشته و دست از کار و زندگی کشیده و در پای کرسی درس توزانو زده‌اند! آنان در اندیشه کسب مرتبه علمی و رسیدن به موقعیت اجتماعی تو می‌باشند! و از این رو به دریایی ژرف و بلایی بی‌پایان فرو افتاده‌اند!^۱

راه نجات و بازگشت

اینک (اگر جویای نجات از وابستگی به دنیا و دربار هستی) از موقعیت و امکانات مادی ناروی خویش روی بگردان تا به شایستگان بیوندی، شایستگانی که باکهنه جامه زاهدانه خویش بلرود حیت گفتند، در حالی که پشتشان به شکمشان چسبیده بود. میان آنان و خدا حجابی نبود، فریفته دنیا نشدند! اگر چون تو عالمی با این سنّ و سال گرفتار دنیا شود، پس از جوانان بی‌دانش و کم‌تجربه چه انتظاری می‌توان داشت!

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!

به چه کسی باید تکیه کرد و به کجا باید پناه برد! ما غم و نگرانی خود را از کارهای تو به درگاه خدا شکوه می‌بریم و مشکلات و مصیبت‌هایی که از ناحیه تو می‌بینیم به حساب خداوند می‌گذاریم...^۲

چه نگران‌کننده است اگر این آیه از قرآن شامل حال تو باشد که می‌فرماید:

۱- ... إذا صاروا يفتدون برأيتك و يعملون بأمرك. إن أحللت أحلوا و إن حرمت حرّموا و ليس ذلك عندك و لكن أظهرهم عليك رغبتهم فيما لديك، ذهاب علمائهم و غلبة الجهل عليك و عليهم و حب الرئاسة و طلب الدنيا منك و منهم. أمانتري ما أنت فيه من الجهل و العزة و ما الناس فيه من البلاء و الفتنة، قد ابتليتهم و فتنتهم بالشغل عن مكاسبهم ممّا رأوا، فتأقت نفوسهم إلى أن يبلغوا من العلم ما بلغت، أو يدركوا به مثل الذي أدركت، فوقعوا منك في بحر لا يدرك عمقه و في بلاء لا يقدر قدره، فالله لنا و لك و هو المستعان. **تحف العقول**، ۳۱۶؛ بحار الانوار، ۱۳۴/۷۸.

۲- أمّا بعد فأعرض عن كلّ ما أنت فيه حتّى تلحق بالصالحين الذين دُفِنوا في أسمايلهم، لاصقة بطونهم يظهرهم، ليس بينهم و بين الله حجاب و لا تفيتهم الدنيا و لا يفتنون بها، رغبوا فطلبوا فما لبثوا أن لحقوا. فإذا كانت الدنيا تبغ من مثلك هذا المبلغ مع كبر سنك و رُسوخ علمك و حضور أجلك، فكيف يسلم الحدّث في سنّه، الجاهل في علمه المأفون في رأيه، المدخول في عقله. إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. على من المؤمن؟ و عند من المستعجب؟ نشكوا إلى الله بثنا و ما نرى فيك و نحتسب عند الله مصيبتنا بك... **تحف العقول**، ۳۱۶-۳۱۷.

﴿أَصَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾^۱!

«نماز را ضایع کردند و شهوت‌ها و تمایلات نفسانی را پیروی کردند، پس به زودی (نتیجه و کیفر) گمراهی‌های خود را خواهند دید».

... شکر خداوند را که ما را از فرو افتادن در مشکلات و موقعیت تو، ایمن داشت.

والسلام^۲.

۱- مرئیم / ۵۹.

۲- ما أخوفني أن تكون كمن قال الله تعالى في كتابه: ﴿أَصَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ استحمّلك كتابه و استودعك علمه فأضعته، فنحمدُ الله الذي عافانا ممّا ابتلاك به والسلام. تحف العقول، ۳۱۷؛ بحار الانوار، ۱۳۵/۷۸.

فصل پنجم

جلوه‌هایی از درس‌های امام سجّاد علیه السلام

روشن‌ترین دلیل سیمای تابناک خورشید، پرتو فروزانی است که از آن جدا شده و روح و تن جویندگان را گرمی و توان می‌بخشد. از این‌رو درس‌ها و معارفی که از امام سجّاد علیه السلام در متون اسلامی و منابع دینی برجای مانده و به ثبت رسیده، خود بهترین گواه بر منزلت علمی و نیز جایگاه اخلاقی و فضایل معنوی آن حضرت است. چه شایسته است که پس از ملاحظه توصیف‌ها و تمجیدهای دیگران و مطالعه زندگی اصحاب و شاگردان آن حضرت، خود به کوشش حیات‌بخش معارف آن اسوه فضیلت و دانش، دست فرو بریم و جان و اندیشه را از آن سیراب سازیم. در این رهگذر، نخست به «رساله حقوق» و سپس به «صحیفه سجّادیه» نگاهی گذرا خواهیم داشت.

رساله حقوق

در اوج حاکمیت استبداد، در روزگاری که حکام اموی با تمام توان درصدد زدودن نور شرافت و آزادی از سرزمین وحی بودند و در خاموش ساختن منادیان حق و از میان بردن سیره حیات‌بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند، دوباره از خاندان وحی ندای حق برخاست. از میان رنج‌دیدگان زمین دوباره قامتی بر جای ایستاد، که هرچند آثار زنجیرهای استبداد اموی هنوز بر اندامش باقی بود، اما زبانش هیچ‌گاه از حق و دفاع از حقوق انسان‌ها باز نایستاد! رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام در عصر

حاکمیت جهل و جور، پیامی است فراتر از زمان خویش، بلکه فراتر از همه اعصار تمدن بشری! امروز که بشر، مدّعی دستیابی به عالی‌ترین شکل تمدن و فرهنگ ارزشی است و دم از حقوق بشر و حتی حمایت از حیوانات و یا حفظ محیط زیست می‌زند، علاوه بر پوشالی بودن بسیاری از شعارهایی که مطرح می‌کند، در بعد قانون‌شناسی و قانون‌گذاری نیز ضعف‌هایی دارد که اگر با رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام مقایسه شود و عصر زمان و ظرفیت و نیازها نیز ملاحظه گردد، اوج‌های آن رساله و کاستی‌های دست‌نوشته‌های بشر متمدن این عصر آشکار خواهد شد! هرچند پذیرش این نکته، در نگاه نخست، برای دل‌باختگان فرهنگ‌های مادّی و دورماندگان از مکتب وحی و رسالت مشکل خواهد نمود، اما تأمل و واقع‌بینی، آنان را به تواضع در برابر حق و خواهد داشت.

قبل از پرداختن به متن این رساله، تحقیقی درباره اسناد و رجال آن، شایسته می‌نماید.

رساله حقوق در منابع روایی

پیشین‌ترین منابع حدیثی که رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام را به‌طور کامل ثبت کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- *تحف العقول*، تألیف حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، متوفای ۳۸۱ قمری. در این کتب پنجاه حق از حقوق ثبت شده، اما سند رساله یاد نشده است.
- ۲- *خصال*، تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، متوفای ۳۸۲ هـ.
- ۳- *من لا یحضره الفقیه*، تألیف شیخ صدوق (ابو جعفر محمد بن علی...) که از کتب چهارگانه معتبر شیعه می‌باشد.

شیخ صدوق (ره) در دو اثر اخیر (*خصال* و *من لا یحضره الفقیه*) علاوه بر حقوق پنجاه‌گانه، حقّی را تحت عنوان «حق حج» یاد کرده و در مجموع پنجاه و یک حق را متذکر شده است. هرچند در مقدمه *خصال*، آن‌جا که فهرست حقوق ذکر گردیده، از

«حج» یادی به میان نیامده است.

در حدیث من لا یحضر سلسله سند نقل نشده و حدیث مرسل است. میان حدیث من لا یحضر با روایت تحف العقول و نیز روایت خصال تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ از جمله که در حدیث من لا یحضر ابتدا حقوق فهرست‌گونه یاد شده است، در حالی که سایر نقل‌ها از آغاز به تفصیل یکایک حقوق پرداخته‌اند. ثانیاً در سند خصال، نامی از اسماعیل بن فضل به میان نیامده است. ثالثاً در من لا یحضر تصریح نشده که حقوق مذکور، رساله‌ای است از امام سجّاد علیه السلام، ولی در خصال به این نکته تصریح شده است و عبارت چنین است: «الحقوق الخمسون التي كتب بها علي بن الحسين سيّد العابدین علیه السلام الى بعض اصحابه...».

متن رساله حقوق

حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و اجتماعی

امام سجّاد علیه السلام در نامه به یکی از اصحاب خویش درباره حقوق چنین نوشت: خدایت مورد رحم و محبت قرار دهد! آگاه باش! که خداوند بر تو حقوقی دارد. درباره هر حرکت و سکون و هر جایگاهی که در آن قدم نهی و برای هر عضوی از اعضای تحت فرمان تو و هر ابزار و امکاناتی که آن‌ها را به استخدام درمی‌آوری. برخی از این حقوق، مهم‌تر و گران‌تر از سایر حقوق به‌شمار می‌آیند. بزرگ‌ترین حقوق، حقوق مربوط به خداوند است (حق معرفت و عبادت خدا و اطاعت از او...) این حقوق (که ترسیم‌کننده رابطه خلق با خالق و وظیفه انسان در برابر خداست) زیربنا و پایه سایر حقوق فردی و اجتماعی به حساب می‌آید! (زیرا اگر حقوق الهی نادیده گرفته شود و

۱. کتب علی بن الحسین - زین العابدین علیه السلام - إلى بعض أصحابه:

اعلم رحمك لله أن الله عليك حقوقاً محيطاً بك في كل حركة تحركتها، أو سكوناً سكنتها أو منزلة نزلتها، أو

انسان موجودی غیر مسؤول و بی هدف و فاقد تکلیف به شمار آید، پایبندی وی به سایر حقوق فردی و اجتماعی، لغو و بیهوده نمی نماید و هیچ قانون و تکلیفی ضمانت اجرا ندارد).

فراگیری و گسترده‌گی دامنه حقوق

خداوند در پی حقوق ویژه خود بر خلق، حقوقی را برای تمامی اعضای بدن از فرق تا قدم قرار داده است. چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و شرمگاه، اعضای هفتگانه‌ای هستند که افعال آدمی به وسیله آن‌ها صورت می‌گیرد. علاوه بر اعضا که وسیله صدور افعال می‌باشند، خود افعال نیز بر انسان حقوقی دارند. خداوند برای نماز، روزه، انفاق و پرداخت حقوق مالی، هدیه و سایر افعال، حقوق و قوانینی بر عهده تو نهاده است.

در مرحله سوم نوبت به حقوق اجتماعی می‌رسد؛ حقوقی که در رابطه انسان با جمع بر او واجب می‌گردد. نخست حقوق پیشوایان تو و سپس حقوق رعایا و کسانی که تحت سرپرستی تو قرار دارند و پس از آن حقوق خویشاوندان قرار دارد.^۱

فهرست حقوق اجتماعی

هر یک از حقوق اجتماعی که برشمردیم، خود خاستگاه حقوق متعددی است.

→ جَارِحَةٌ قَلْبُهَا أَوْ آلَةٌ تَصَرَّفَتْ بِهَا، بَعْضُهَا أَكْبَرُ مِنْ بَعْضٍ. وَأَكْبَرُ حَقُوقِ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا أَوْجِبَهُ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ وَ مِنْهُ تَفَرَّعَ.

۱- ثُمَّ أَوْجِبُهُ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَرْنِكَ أَلَى قَدَمِكَ عَلَى اخْتِلَافِ جَوَارِحِكَ، فَجَعَلَ لِبَصْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِسْمَعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِللِّسَانِ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِلْيَدِ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِلرَّجْلِ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِبَطْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِفَرْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا تَكُونُ الْأَفْعَالُ، ثُمَّ جَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حَقُوقًا، فَجَعَلَ لِصَلَاتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِصَوْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِصَدَقَتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِهَدْيِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حَقًّا ثُمَّ تَخْرُجُ الْحَقُوقُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ مِنْ ذَوِي الْحَقُوقِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْكَ، وَأَوْجِبُهَا عَلَيْكَ حَقُوقُ أُنْمَتِكَ ثُمَّ حَقُوقُ رِعْيَتِكَ ثُمَّ حَقُوقُ رَحِمَتِكَ.

حق پیشوایان در سه بخش باید ملاحظه شود: ۱- حق سیاستگذاران و سیاستمداران و اداره‌کنندگان نظام اجتماعی. ۲- حق معلمان و سرپرستان علمی و فرهنگی. ۳- حق مولا بر بنده. البته هر مرتبی و اداره‌کننده‌ای، خود امام و پیشوایی به‌شمار می‌آید و حقوقی دارد.

حقوق رعایا و نیروهای تحت سرپرستی انسان نیز سه است: ۱- حق رعایا و افراد جامعه که به قانون فرمانروا و حاکم‌گردن می‌نهند. ۲- حق نیروهای تحت تعلیم و شاگردان، زیرا کسی که چیزی را نمی‌داند و در مقام دانشجویی برآمده، رعیت فرد عالم به حساب می‌آید. ۳- حق کسانی که تو اختیاردار آنانی مانند زنان و یاکسانی که مملوک تواند.

و اما حق خویشاوندان بسیار است و هر چه خویشاوندی نزدیک‌تر باشد، حقوق نیز بیش‌تر و جلّی‌تر خواهد بود. ضروری‌تر از همه، حق مادر، سپس حق پدر و پس از آن حق فرزندان و در مرحله بعد حق برادر و در مراتب بعد هر کدام که نزدیک‌تر و نزدیک‌ترند^۱.

از حقوق خویشاوندان که بگذریم، حقوق اجتماعی در گستره‌ای دیگر مطرح است، از آن جمله: حقوق مربوط به: مولا و سرپرستی که تو را از قید بردگی آزاد ساخته است، مولا و سرپرستی که اکنون از الطاف او بهره‌وری، کسی که به تو احسان کرده، آن که با ندای اذاتش تو را به سوی نماز فراخوانده، امام جماعت تو، هم‌نشین، همسایه، رفیق، شریک، اموال، بدهکار، طلبکار، معاشر، کسی که علیه تو ادعا دارد، کسی که تو علیه او ادعا داری، مشورت‌کننده با تو، کسی که با او مشورت می‌کنی، نصیحت‌خواه، نصیحت‌گو، آنان که از تو بزرگ‌ترند، کسانی که از تو کوچک‌ترند، کسی که دست نیاز به

۱- فهذه حقوق يتشعب منها حقوق فحقوق ائمتك ثلاثة أوجبها عليك حق سائسك بالسُلطان ثم سائسك بالعلم، ثم حق سائسك بالملك وكل سائس إمام و حقوق رعيتك ثلاثة أوجبها عليك حق رعيتك بالسُلطان، ثم حق رعيتك بالعلم فإنّ الجاهل رعية العالم و حق رعيتك بالملك من الأزواج وما ملكت من الايمان. و حقوق رحمك كثيرة متصلة بقدر اتصال الرحم في القرابة. فأوجبها عليك حق أمك، ثم حق أبك ثم حق ولدك، ثم حق أخيك ثم الأقرب فالأقرب والأول فالأول.

سوی تو دراز کرده، آن کس که به او اظهار نیاز می‌کنی، کسی که با سخن یا رفتار به تو بدی روا داشته و کسی که دانسته یا ندانسته درباره تو به خشونت رفتار کرده است. سپس حقوق هم‌کیشان و نیز آنان که کافرند، ولی در ذمه اسلام درآمده‌اند و حاکمیت سیاسی اسلام را پذیرفته‌اند. و سرانجام حقوقی که بر اسلح حالات مختلف و مناسبت‌های گوناگون، به روابط اجتماعی تعلّق می‌گیرد. خوشا به حال کسی که خدایش یاری دهد و در پایبندی به این حقوق استوار و موقّف باشد^۱.

امام سجّاد علیه السلام هر چند در این فهرست، به حقوق بسیار متنوّع و گوناگونی اشاره کرده، اما در پایان این حقیقت را آشکار ساخته است که حقوق اجتماعی و فردی به آنچه گفته شد، منحصر نمی‌باشد. بلکه اصولاً برخی از حقوق در شرایط و زمان و مکان مختلف و مناسبت گوناگون تغییر می‌کنند و یا مطرح می‌شوند. بی‌شک، گشودن این زاویه، بر اتقان، اعتبار و واقع‌بینی این رساله افزوده است و وسعت بیش و واقع‌گرایی نویسنده آن را آشکار می‌سازد.

امام سجّاد علیه السلام پس از برشمردن فهرست حقوق الهی، فردی و اجتماعی انسان، به توضیح و تشریح هر یک از آنها پرداخته است.

۱- حقوق الهی بر انسان

حق برتر خداوند بر انسان این است که او را عبادت کند و کم‌ترین شرکی به او نوزد.

۱- ثمّ حق مولاک المنعم علیک، ثمّ حقّ مولاک الجاری نعمته علیک، ثمّ حقّ ذی المعروف لدیك، ثمّ حقّ مؤدّنك بالصلاة، ثمّ حقّ إمامك فی صلاتك، ثمّ حقّ جلیسك، ثمّ حقّ جارك، ثمّ حقّ صاحبك، ثمّ حقّ شریكك، ثمّ حقّ مالک، ثمّ حقّ غریمك الذی تطالبه، ثمّ حقّ غریمك الذی یطالبك، ثمّ حقّ خلیطك، ثمّ حقّ خصمك المدعی علیك، ثمّ حقّ خصمك الذی تدعی علیه، ثمّ حقّ مستشیرك، ثمّ حقّ المشیر علیك، ثمّ حقّ مستنصحك، ثمّ حقّ الناصح لك، ثمّ حقّ من هو أكبر منك، ثمّ حقّ من هو أصغر منك، ثمّ حقّ سائلك، ثمّ حقّ من سألته، ثمّ حقّ من جرى لك علی یدیه مساءة بقول أو فعل أو مسرةً بذلك بقول أو فعل عن تعمد منه أو غیر تعمد منه، ثمّ حقّ أهل ملبتک عامّة، ثمّ حقّ أهل الذمّة، ثمّ الحقوق الجاریة بقدر علل الأحوال و تصرف الأسباب، فطوبی لمن أعانه الله علی قضاء ما أوجب علیه من حقوقه و وقّعه وسدّده.

اگر انسان، خدای خویش را خالصانه پرستش کند، خداوند نیز امور دنیا و آخرت او را کفایت خواهد کرد و آنچه محبوب و مطلوب آدمی است برایش حفظ و تدارک می‌کند.^۱

۲- حق انسان بر خویش

حق نفس آدمی بر او این است که آن را در طاعت خداوند به کار گیرد. (سرمایه وجود را هدر ندهد و صرف بیهودگی‌ها و گمراهی‌ها نکند). و حق زبان، گوش، چشم و دست و... را ادا کند (آن‌ها را در مسیر باطل و پوچ به کار نیندازد) و در راستای استفاده صحیح از این امکانات، از خداوند یاری بجوید.^۲

۳- حق زبان و قوانین گفتار

حق زبان این است که از گرفتار شدن به گفتار زشت مصون ماند و عادت بر خوبی‌ها و سخنان نیک پیدا کند. زبان را باید از سخنان بیهوده و کم نتیجه و زیان‌آور دور داشت. آنچه مشخص می‌کند که کجا باید سکوت کرد و کجا باید سخن گفت و زبان را به کار گرفت، عقل است. جمال انسان عاقل در شیوه گفتار او متجلی است. نیرویی نیست مگر متکی به خداوند بزرگ.

این جمله امام سجّاد علیه السلام که ظاهراً حکایت از دشواری امر و ناتوانی انسان در مسیر حفظ کامل زبان و تنظیم گفتار دارد و هشدار می‌دهد که برای موفقیت در این راه باید از حمایت الهی بهره گرفت و با استمداد از درگاه او به پیروزی رسید.^۳

۱- فأما حقّ الله الأكبر فأنتك تعبده لا تشرك به شيئاً، فإذا فعلت ذلك بإخلاص جعل لك على نفسه أن يكفيك أمر الدنيا والآخرة و يحفظ لك ما تُحبُّ منها.

۲- و أمّا حقّ نفسك عليك فأنت تستوفيها في طاعة الله، فتؤدّي إلى لسانك حقّه و إلى سمعك حقّه و إلى بصرك حقّه و إلى يدك حقّها و إلى رجلك حقّها و إلى بطنك حقّه و إلى فرجك حقّه و تستعين بالله على ذلك.

۳- و أمّا حقّ اللسان فأكرامه عن الخنى و تعويده على الخير و حمله على الأدب و اجمامه إلّا لموضع الحاجة و المنفعة للدين و الدنيا و إعفاؤه عن الفضول الشئعة القليلة الفائدة التي لا يؤمن ضررها مع قلة عائدتها و يُعدُّ شاهد العقل و الدليل عليه و تزئُّن العاقل بعقله حسن سيرته في لسانه و لا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم.

۴- حق قوای شنوایی

حق قوای شنوایی این است که آن را از شنیدن سخنان آلوده و شنیدنی‌های مضرّ دور نگاه داری. گوش راهی است به سوی قلب - مرکز ادراک، تصمیم‌گیری و تأثیرپذیری - این راه را جز بر روی سخنان ارزشی و خیرآفرین مگشای؛ سخنانی که یا نتیجه مثبتی برای قلبت به ارمغان آورند و یا اخلاق کریمانه‌ای را به تو تعلیم دهند. ابزار شنوایی، در ورودی قلب آدمی است و از طریق انواع معانی و مفاهیم به قلب می‌رسد، خیر باشد یا شرّ! «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۵- حق قوای بینایی

حق چشم این است آن را به حرام ندوزی و جز در مسیر عبرت‌آموزی و پیش‌یابی و دانش‌اندوزی به کارش نگیری. همانا چشم گنرگاه عبرت‌ها و درس‌آموزی‌هاست^۲.

۶- حق پا

حق پا این است که آن را در مسیر حرام به کار نگیری و به راهی نکشانی که صاحبش را به ذلّت افکند. پا چونان استری است راهوار که می‌بایست تو را در راه دین و پیروزی در میدان ارزش‌ها پیش برد «ولا قوّة إلا بالله»^۳.

۷- حق دست

حق دست این است که آن را به حرام دراز نکنی تا به کیفر الهی مبتلا نگردی و در دنیا

۱- و أمّا حقُّ السَّمع فتنزیهه عن أن تجعله طریقاً إلى قلبك إلا لفوهة کریمة تحدّث الله فی قلبك خیراً أو تکسب

خلقاً کریماً فإنّه باب الكلام إلى القلب یؤدّي الیه ضرّوب المعانی علی ما فیها من خیر أو شرّ و لا قوّة إلا بالله.

۲- و أمّا حقُّ بصرک فغضّه عمّا لا یحلُّ لك و ترک ابتداله إلا لموضع عبرة تستقبل بها بصرأ او تستفید بها علماً،

فإنّ البصر باب الاعتبار.

۳- و أمّا حقُّ رجلیک فأن لا تمشی بهما إلى ما لا یحلُّ لك و لا تجعلهما مطیبتک فی الطریق المستخفة بأهلها

فیها فإنّها حاملتک و سالکة بک مسلک الدین والسبّک لك و لا قوّة إلا بالله.

از سوی مردم ملامت نشوی. دست از واجبت بردار و با دور داشتن آن از حرام، حرمتش را نگاه دار. کارآیی آن را محدود به واجبت مساز، بلکه در میدان ارزش‌های غیر واجب (مستحبّت) نیز به کارش گیر! استفاده خردمندانه و شرافتمندانه از این عضو مهمّ بدن (دست) پادشاه‌های اخروی را به دنبال خواهد داشت^۱.

۸- ممنوعیت زیاده‌روی در خوراک

حق شکم این است که آن را ظرف کم‌ترین غذای حرام قرار ندهی و نیازش را از راه حلال و به اندازه برآورده سازی، کار شکم تقویت بدن است، آن را وسیله‌ای برای تن‌پروری و بی‌عاری قرار نده. شکم باید به هنگام تشنگی و گرسنگی تحت کنترل باشد. سیری زیاد، مایه کسالت، کُنْدکاری و بازماندن از ارزش‌ها و کرامت‌هاست. زیاده‌روی در نوشیدن آب، مایه کُنْد فهمی و کودنی می‌شود^۲.

۹- کنترل قوای شهوی با یاد مرگ

حق اندام جنسی این است که آن را از مبتلا شدن به حرام نگاه داری و این مهم را از طریق حفظ نگاه عملی سازی، زیرا چشم بستن از مناظر شهوت‌انگیز، از مهم‌ترین عوامل مصونیت انسان به‌شمار می‌آید. یاد مرگ و تهدید نفس به کیفی‌های الهی و بیم‌دادن خویش از مخالفت خدا نیز از دیگر عوامل امنیّت فکری و عملی انسان از آفت

۱- و أما حقُّ يدك فأن لا تبسطها إلى ما لا يحلُّ لك فتنال بما تبسطها إليه من الله العقوبة في الآجل، و من الناس بلسان الأذمة في العاجل و لا تقبضها ممّا افترض الله عليها و لكن توقّرها بقبضها عن كثير ممّا يحلُّ لها و تبسطها إلى كثير ممّا ليس عليها، فإذا هي قد عقلت و شرفت في العاجل و جب لها حسن الثواب في الآجل.

۲- و أما حقُّ بطنك فأن لا تجعله وعاءاً لقليل من الحرام و لا لكثير و أن تقتصد له في الحلال و لا تخرجه من حدِّ التقوية إلى حدِّ التّهوين و ذهاب المرؤة و ضبطه إذا همّ بالجوع و الظمّ فإنّ الشبع المنتهي بصاحبه إلى التّخم مكسلة و مشبّطة و مقطّعة عن كلّ برٍّ و كرم. و إنّ الرّيّ المنتهي بصاحبه إلى السكر مسخفة و مجهلة و مذهبة للمرؤة.

شهوة است. پاکدامن ماندن نیاز به کمک از سوی خدا دارد «لا حول ولا قوّة الا بالله»^۱.

حقوق در قلمرو کردار

۱۰- حق نماز و قوانین مربوط به آن

حق نماز این است که بدانی نماز روی آوردن به درگاه الهی است. با نماز در پیشگاه خدا می ایستی. اگر این حقیقت را به هنگام نماز متوجّه باشی، شایسته است ذلیل و چشم دوخته به لطف و رحمت حق، بیمناک از کجی اعمال خویش و کیفر پروردگار، امیدوار به غفران او و با تضرّع و زاری در برابر خدا بایستی و نمازگزاری. مانند بنده‌ای که با آرامش و سرافکنندگی و تواضع و کرش به آستان بلندش سر می‌ساید و در اعماق وجود با او مناجات دارد و آزادی خویش را از بندگانهانش می‌طلبد. «ولا قوّة الا بالله»^۲.

۱۱- روزه، بازدارنده از آتش و عصیان

حق روزه این است که بدانی حجابی است ایمنی بخش، پوششی است که آدمی را از آفت زبان و گوش و چشم و اندام جنسی و شکم مصونیت می‌دهد و از آتش ایمن می‌دارد. در حدیث آمده است: «روزه سپری در برابر آتش است». اگر اعضای خویش را در پس این سپر و حجاب، از مبتلا شدن به عصیان نگاه داری، امید است که وجودت از عذاب الهی در امان ماند و اگر با وجود این حجاب، اعضای خویش را از گناه باز نداری و با داشتن روزه، چشمت نگاه شهوت‌انگیز کند و قوایت به راه نادرست صرف شود، چه

۱- و أما حقّ فرجك فيحفظه ممّا لا يحلّ لك و الاستعانةُ عليه بغضّ البصر، فإنه من أعون الأعوان، و كثرة ذكر الموت و التّهذّب لنفسك بالله و التّخويف لها به. و بالله العصمة و التّأييد و لا حول ولا قوّة الا بالله.

(ثمّ حقوق الأفعال)

۲- فاما حقّ الصّلاة فإنّ تعلم أنّها وفادةٌ إلى الله و أنّك قائمٌ بها بين يدي الله فإذا علمت ذلك كنت خليقاً أن تقوم فيها مقام الدّليل الرّاغب الرّاهب الخائف، الرّاجي المسكين المتضرّع المعظم من قام بين يديه بالسكّون و الإطراق و خشوع الأطراف و لين الجناح و حسن المناجاة له في نفسه و الطّلب إليه في فكّك رقبتك التي أحاطت به خطيبتك و استهلكتها ذنوبك و لا قوّة الا بالله.

بسا این حریم بشکافد و از آن شکاف بیرون افتاده، به آتش مبتلا شوی!

۱۲- انفاق، ذخیره‌سازی امکانات نزد خداوند

حق انفاق و صدقه این است که بدانی نزد پروردگارت ذخیره می‌شود. انفاق امانتی است که نیاز به گواه ندارد. اگر به این حقیقت رسیده باشی، این نکته را نیز درک خواهی کرد که انفاق در نهان، مطمئن‌تر از انفاق در عیان است. سزاست که انفاق‌ها همواره سری میان تو و خدایت باشد، زیرا تظاهر به انفاق و نمایاندن آن به خلق، مثل این است که ایشان را مطمئن‌تر از خدا به حساب آورده‌ای و میل داری آنان نیز گواه و شاهد باشند!

پس از این نکته که یاد شد، باید مراقب این جهت باشی که در انفاق‌ها و بذل و بخشش‌هایت بر کسی منت نگذاری، زیرا انفاق برای منافع خود توست و با منت نهادن و آزردن کردن روح افراد، به همان میزان انفاق و پس انداز تو معیوب می‌شود. منت نهادن بر دیگران به خاطر انفاقی که کرده‌ای معنایش این است که آن انفاق را برای خود نیندوخته‌ای و گرنه چه دلیلی دارد که کسی برای ذخایر و اندوخته‌های خود بر دیگران منت نهاد!^۲

۱- و أما حق الصوم فأن تعلم أنه حجابٌ ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرك و فرجك و بطنك ليسترك به من النار و هكذا جاء في الحديث «الصوم جنة من النار» فإن سكنت أطرافك في حجبتها رجوت أن تكون محجوباً وإن أنت تركتها تضطرب في حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع إلى ما ليس لها بالنظرة الداعية للشهوة والقوة الخارجة عن حد التقية لم تأمن أن تخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوة إلا بالله.

۲- و أما حق الصدقة فأن تعلم أنها ذخرك عند ربك و وديعتك التي لا تحتاج إلى الإشهاد فإذا علمت ذلك كنت بما استودعته سراً أوثق بما استودعته علانية و كنت جديراً أن تكون أسررت إليه أمراً أعلنته، وكان الأمر بينك و بينه فيها سراً على كل حال و لم تستظهر عليه فيما استودعته منها [ب]- إشهاد الأسماع و الأبصار عليه بها كأنها أوثق في نفسك لا كأنك لا تثق به في تأدية و ديعتك إليك. ثم لم تمتن بها على أحد لأنها لك فإذا امتننت بها لم تأمن أن تكون بها مثل تهجين حالك منها إلى من مننت بها عليه لأن في ذلك دليلاً على أنك لم تُرد نفسك بها و لو أردت نفسك بها لم تمتن بها على أحد و لا قوة إلا بالله.

۱۳- قربانی، ایثار خالصانه و بی تکلف

حق قربانی این است که با نیت خالص (و بدون خودنمایی) صورت گیرد. صرفاً رضا و رحمت حق مورد نظر باشد و جلب توجه دیگران هدف نباشد. قربانی خالصانه، دور از ریا و خودنمایی است و کاری که برای خودنمایی نباشد خالی از تکلف و همراه با سهولت و آسانی است، زیرا خداوند برای بندگانش سهولت و آسانی قرار داده است. زندگی ساده و متواضعانه بسیار راحت تر از زندگی پر تکلف و خان منشانه است، زیرا تواضع و سادگی با روح و فطرت آدمی سازگارتر است. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

حقوق پیشوایان و مدیران

۱۴- حق رهبران سیاسی و مدیران جامعه

حق رهبر سیاسی این است که بدانی خداوند تو را وسیله آزمایش او قرار داده است. تسلطی که حاکم و رهبر سیاسی بر تو دارد، مایه ابتلا و آزمایش اوست. باید خیرخواهانه، نصیحتش کنی و از در لجاجت و ستیز با او وارد نشوی و او و خود را به هلاکت نیفکنی. آن گونه رفتار کن که از ناحیه حکومت و قوانین حکومتی زبانی به تو نرسد و دینت در امان بماند. به گونه ای رفتار نکن که تو خود شریک کارهایی باشی که حکومت علیه تو اعمال می کند.^۲

۱- و أما حقّ الهدی فان تخلص بها الإرادة إلى ربك والتعرض لرحمته وقبوله و لا تريد عيون الناظرين دونه، فإذا كنت كذلك لم تكن متكلفاً و لا متصنعاً و كنت إنما تقصد إلى الله. و اعلم أنّ الله يراد باليسير و لا يراد بالعسير كما أراد بخلفه التيسير و لم يُرد بهم التعسر و كذلك التذلل أولى بك من التدهن. لأنّ الكلفة والمؤونة في المتدهنين. فأما التذلل والتمسك فلا كلفة فيهما و لا مؤونة عليهما لأنهما الخلقه و هما موجودان في الطبيعة و لا قوّة إلا بالله.

(ثمّ حقوق الائمة)

۲- فأما حقّ سائسك بالسلطان فان تعلم أنّك جعلت له فتنة و أنّه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك من السلطان و أن تخلص له في النصيحة و أن لا تماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه. و تذلل و تلتطف لإعطائه من الرضى ما يكفبه عنك و لا يضرب بدنيك و تستعين عليه في ذلك بالله. و لا تعازّه

(در تبیین این بخش از رساله حقوق باید توجه به شرایط سیاسی امام سجّاد علیه السلام و نیز موقعیت شیعه داشت، زیرا امام سجّاد علیه السلام این رهنمودها را به شیعیان خود داده است و چون عصر آن حضرت از دوران‌های تاریک دینی و سیاسی به‌شمار می‌آید، امام علیه السلام پیروان خویش را به نوعی تقیّه فرا خوانده است. هرچند رهنمود آن حضرت دارای جنبه‌های عامّی نیز هست، زیرا اصولاً اگر همیشه بنا به جنگ و معارضه با حکومت‌ها و حاکمان و نظام‌های سیاسی باشد، هرگز در جامعه ثبت سیاسی شکل نخواهد گرفت و عدم ثبت سیاسی بسیاری از امور اجتماعی را نیز متزلزل و ناپایدار کرده، جامعه را با رکود اقتصادی و فرهنگی مواجه می‌کند. بنابراین، اصل بر مدارا و نصیحت و ارشاد است، مگر آن‌جا که حتی با نصیحت و ارشاد نیز نه دنیای مردم امنیت و رفاه یابد و نه دین مردم باقی بماند. در چنین صورتی است که تکلیف فرق کرده و برای حفظ اسلام و سیانت جامعه اسلامی، جهاد علیه حاکم جائز ضرورت می‌یابد.

۱۵- حق استادان و پیشوایان علمی

حق معلّمان و سرپرستان علمی این است که آنان را بزرگ بداری، مجلس و حضورش را محترم شماری و با دقّت سخنانش را بشنوی. استاد را به بیان مطالبی یاری دهی که به کار تو می‌آید و به آن نیاز مندی. فکر را فارغ و ذهن را مهیّا سازی. با چشم‌پوشی از لذّت‌ها و کاستن از تمایلات درونی، قلب خویش را پاک و چشم خود را جلا دهی! خویش را پیک استاد در رساندن آن معارف به دیگران بدانی و در ایفای رسالت علمی خود مرتکب خیانت نشوی «ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله»!

→ ولا تعانده، فإنّك إن فعلت ذلك عققته و عققته نفسك فعرضتها لمكروهه و عرضته للهلكة فيك و كنت خليقاً أن تكون معيناً له على نفسك و شريكاً له فيما أتى إليك و لا قوّة إلاّ بالله.

۱- و أمّا حقّ سانسك بالعلم فالتعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع إليه و الإقبال عليه و المعونة له على نفسك فيما لا غنى بك عنه من العلم بأن تفرغ له عقلك و تحضره فهمك و تزكّي له [قلبك] و تجلّي له بصرك بترك اللذات و نقص الشّهوات و أن تعلم أنّك فيما القى [إليك] رسوله إلى من لقبك من أهل الجهل

۱۶- حق سرپرستان مالک

حق مولا و مالک، چون حق حاکم است با این تفاوت که این مالک است و آن مالک نیست. از این رو اطاعت مولا در هر امر کوچک و بزرگ واجب است، مگر آنجا که تورا از حق خدا بازدارد و میان تو و خدا و حقوق خلق حایل شود که در این صورت ادای حق خدا و خلق بر تو لازم است. «ولا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱.

حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی

۱۷- حقوق مردم در نظام سیاسی

حقوق مردمی که تحت مدیریت و حکومت تو به سر می‌برند این است که بدانی تو در پرتو برخی ویژگی‌ها و توانمندی‌ها بر آنان سروری و فرمانروایی یافته‌ای، پس سزاوار است که از موقعیت فرمان‌پذیری آنان سوء استفاده نکرده، بر ایشان رحم آوری و آنان را مورد حمایت و شکیبایی قرار دهی. قدرت خویش را با لطف و رحمت به بندگان خدا بیامیزی و از این طریق خداوند را سپاسگزاری کنی، زیرا دوام نعمت‌ها در پرتو شکر است. (و پایداری حکومت و فرمانروایی در سایه رأفت و رحمت و دلسوزی برای خلق)... و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۲.

→ فلزمك حسن التّأديّة عنه إليهم و لا تخنه في تأديّة رسالته و القيام بها عنه إذا تقلّدتها و لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۱- و أمّا حقّ سائسك بالملك فنحو من سائسك بالسُّلطان إلّا أنّ هذا يملك ما لا يملكه ذاك تلزمك طاعته فيما دقّ و جلّ منك إلّا أن تخرجك من وجوب حقّ الله، و يحول بينك و بين حقّه و حقوق الخلق، فإذا قضيته رجعت إلى حقّه فتشاغلت به و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

(ثمّ حقوق الرّعيّة)

۲- فأما حقوق رعيتك بالسُّلطان فإنّ تعلم أنّك إنّما استرعيتهم بفضل قوّتك عليهم فإنّه إنّما أحلّهم محلّ الرّعيّة لك ضعفهم و ذلّهم، فما أولى من كفاكه ضعفه و ذلّه حتّى صيره لك رعيّةً و صيرّ حُكْمَكَ عليه نافذاً، لا يمتنع منك بعزّة و لا قُوَّةَ و لا يستنصر فيما تعاضّمه منك إلّا [بالله] بالرّحمة و الحياطة و الأناة و ما أولاك إذا عرّفت ما أعطاك الله من فضل هذه العزّة و القُوَّة التي فهرت بها أن تكون لله شاكراً و من شكر الله أعطاه فيما أنعم عليه و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۱۸- حقوق دانشجویان و متعلمان

حق آنان که از تو علم می‌آموزند، این است که بدانی خداوند آنچه از دانش و حکمت در اختیار تو قرار داده برای خدمتگزاری آن‌هاست. (یعنی علم باید در خدمت خلق خدا باشد). پس اگر در ایفای این نقش وفادار بودی و گنجینه‌دار امین و مهربانی به‌شمار آمدی و حق خدا را دربارهٔ بندگانش به نیکی به جلی آوردی، در راه رشد و تکامل خواهی بود و گرنه خائن به خدا و ظالم به خلق محسوب می‌شوی و در این صورت سزاست که خداوند دانش تو را برگرداند.^۱

۱۹- حقوق متقابل زن و مرد در نظام همسری

حق زنی که به وسیلهٔ ازدواج در دایرهٔ سرپرستی مرد قرار می‌گیرد، این است که مرد به فلسفهٔ همسری و ارزش وجودی وی توجه داشته باشد و بداند که خداوند، زن را مایهٔ آرامش، آسایش، انس و پاسداری از زندگی و نظام خانواده قرار داده است (و نباید از او انتظای مغایر با این امور داشت). زن و مرد آن‌گاه که به همسری درمی‌آیند، هر کدامشان باید نعمت وجود دیگری را به درگاه خدا شکر گزارد و همسر خویش را موهبتی الهی بداند که خداوند به او عطا کرده است. آن‌گاه با چنین پیش و نگرشی، ضروری است که هر کدام از آنان نعمت خدا را به شایستگی ارج نهاده، برای هم انیس و همراهی مهربان و رحیم باشند.

در این میان هر چند وظایف مرد در میدان مدیریت نظام خانواده و تنظیم آن فزون‌تر است و جنبهٔ مدیریت وی - در امور مباح - تقویت شده است، ولی این تقدّم و اولویّت هرگز نباید مورد سوء استفاده قرار گیرد و وسیلهٔ بی‌مهری به حقوق زن باشد، زیرا زن به

۱- و أما حقّ رعیتک بالعلم، فإنّ تعلم أنّ الله قد جعلک لهم فیما آتاک من العلم و لآک من خزانه الحکمة، فإنّ أحسنت فیما لآک لله من ذلك و قمت به لهم مقام الخازن الشفیق النّاصح لمولاه فی عبیده، النّصابر الْمُحتسب الَّذی إذا رأى ذا حاجةٍ أخرج له من الأموال الّتی فی یدیه کنت راشداً و کنت لذلك آملاً معتقداً و لآکنت له خائناً و لخلقه ظالماً لسلبه و عزّه متعرّضاً.

هر حال حق رحمت، انس، آرامش و کامجویی دارد و مرد موظّف است که این حقوق را برای او تأمین کند و نباید نحوه مدیریت و برنامه‌ریزی او مایه از میان رفتن حقوق یاد شده زن گردد^۱.

۲۰- حقوق مملوکان بر مالکان

حقّ مملوکان بر مالکان این است که مالک بداند انسان زیر دست او، همانند او، مخلوق و بنده خداست. مملوک با وارد شدن در ملک مولای خویش به منزله گوشت و خون مولا می‌شود (یعنی همان‌گونه که انسان از اعضای وجود خود، هم کار می‌کشد و هم نسبت به آن‌ها رأفت و دلسوزی دارد، نسبت به مملوکان و خدمتکاران خویش نیز این چنین است). مالک باید بداند که آفریدگار خدمتگزار و مملوک خویش نیست؛ تنها مالک اوست. (بنابراین مالک بر مملوک خدایی ندارد و در قلمرو قوانین الهی می‌تواند از او کار بکشد و انتظار داشته باشد). مالک و ارباب، نه گوش و چشم خدمتکارش را آفریده و نه واقعاً روزی‌رسان اوست. آفریننده و روزی‌رسان، تنها خداست و اوست که مملوک را تحت فرمان مالک به امانت سپرده است. از این رو مالک باید رفتاری خداپسندانه داشته باشد، هر چه خود می‌خورد به مملوک خویش هم بدهد و هر چه خود می‌پوشد به مملوک خویش هم بیوشاند، کار، بیش از طاقت، بر عهده‌اش نهد و اگر نسبت به او نفرت و بیزاری پیدا کرد، او را بفروشد و مورد آزار و شکنجه قرار ندهد. «ولا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲.

۱- و أمّا حقّ رعیتک بملك النّکاح، فأنّ تعلم أنّ الله جعلها سکناً و مستراحاً و أنساً و واقیةً و كذلك کلّ واحدٍ منکما یجب أن یحمد الله علی صاحبه و یعلم أنّ ذلك نعمة منه علیه. و وجب أن یحسین صحبة نعمة الله و یکرّمها و یرفق بها و إن کان حقّک علیها أغلظ و طاعتک بها ألزم فیما أحببت و کرهت ما لم تکن معصیةً، فإنّ لها حقّ الرّحمة و المؤمنة. و موضع السّکون إليها قضاء الدّیة التي لا بدّ من قضائها و ذلك عظیم و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۲- و أمّا حقّ رعیتک بملك الیمین فأنّ تعلم أنّه خلق ربّک لحمک و دمک و أنّک تملکه لا أنت صنعته دون الله ولا

حقوق خویشاوندان

۲۱- حقوق مادران

حق مادر این است که بدانی او تو را به گونه‌ای نگهداری کرده، رشد داده و پروریده است که نظیر و مانند ندارد. از شیرۀ و جوش به تو خورانده و این کاری است که جز مادر، کسی در حق دیگری انجام نداده و نمی‌دهد. مادر با تمام جوش از تو حمایت و مراقبت کرده و تمامی سختی‌های دوران بارداری را بر خویش هموار ساخته است تا تو به دنیا بیایی. مادر، دلخوش بود که تو را سیر کند، هر چند خود گرسنه بماند؛ تو را بپوشاند، هر چند خود تن‌پوش نداشته باشد؛ تو را سیراب کند، هر چند خود تشنه بماند؛ بر سرت سایه افکند، هر چند خود طعم آفتاب را بچشد؛ خود سختی کشد و تو را به ناز پرورد؛ بیدار ماند و تو را به خواب نوش کند. آری مادر! تش ظرف وجود تو، دامش، آرامشگاه تو و جانش، سپر بلائی تو است. سرد و گرم جهان را به خاطر تو به جان خرید و تو باید در خور چنین فداکاری و محبتی، شکرگزار و حق شناس وی باشی! و البته این حق‌شناسی را - با چنین وسعت و ژرفایی! جز با توفیق و کمک خداوند نتوانی!

→ خلقت له سمعاً و لا بصراً و لا أجریت له رزقاً و لكنّ الله كفّاك ذلك. بمن سخّره لك و ائتمنك عليه و استودعك إياه لتحفظه فيه و تسير فيه بسيرته. فتطعمه ممّا تاكل و تلبسه ممّا تلبس و لا تُكَلِّفُه ما لا يطيق فإن كرهته[۱] خرجت إلى الله منه و استبدلت به. و لم تعذب خلق الله و لا قوّة إلا بالله.

(و أمّا حقُّ الرَّحِيمِ)

۱- فحقُّ أمك أن تعلم أنّها حملتك حيث لا يحمل أحدٌ أحداً و أطعمتك من ثمرة قلبها ما لا يُطعم أحدٌ أحداً. و أنّها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها و شعرها و بشرها و جميع جوارحها مستبشرة بذلك، فرحةً، موبلةً محتملةً لما فيه مكرهها و ألمها و ثقّلها و غمّها حتّى دفعته عنك يد القدرة و أخرجتك إلى الأرض فرضيت أن تشبع و تجوع هي و تكسوك و تعرى و ترويك و تظلماً و تظلك و تضحى و تنعمك ببؤسها و تلذّذك بالنوم بأرقها و كان بطئها لك و عاءً، و حجرها لك حواءً و نديها لك سقاءً و نفسها لك وقاءً، تباشر حرّ الدنّيا و بردها لك و دونك، فمتشكّرها على قدر ذلك و لا تقدر عليه إلا بعون الله و توفيقه.

۲۲- حقوق پدر

حق پدر این است که بدانی او اصل توست و تو شاخه وجود اویی. اگر او وجود نداشت، تو نیز گام به عالم وجود نمی گذاشتی. پس هرگاه ارزشی در زندگی و وجود خود یافتی، بدان که آن نعمت را از پدر داری. پس بدین پایه و درخور شأن او، قلدردان و سپاسگزارش باش. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۲۳- حق فرزندان و مسؤولیت سرپرستی آنان

حق فرزند این است که توجه کنی او جزئی از وجود خود توست. فرزند با هر خیر و شری که داشته باشد، منتسب به پدر است. تو نسبت به ادب، خدانشناسی و رفتار عبادی و دینی او مسئول هستی و در قبال آن پاداش و یا کیفر خواهی داشت. پس فرزندت را چنان پرورش ده که در دنیا مایه افتخار و زینت تو باشد و در آخرت، نزد خداوند معذور باشی. «ولا حول ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۲۴- حقوق برادران

حق برادر این است که او را دست کارآمد و کارگشای خویش بدانی و وی را پشتوانه ای امن و مایه عزّت و اعتماد به شمار آوری و بدانی که او نیروی تو در برابر مشکلات و ناهنجاری هاست؛ پس او را در مسیر گناه و معصیت حق و وسیله ظلم به حقوق الهی قرار نده. او را در اصلاح امور خویش رها مکن و در برابر دشمنانش تنها مگذار. میان او و شیاطین مانع شو. از نصیحت کردن او دریغ ننما و در مسیر خدا همواره

۱- و أمّا حقُّ أبیک فتعلم أنه أصلک و أنّک فرعہ و أنّک لولاه لم تکن، فمهما رأیت فی نفسک ممّا یعجبک فاعلم أنّ أباک أصل النعمة علیک فیہ و أحمد الله وأشکره علی قدر ذلك [ولا قوّة إلا بالله].

۲- و أمّا حقُّ ولدک فتعلم أنه منک و مضاف إلیک فی عاجل الدنیا بخیره و شرّه و أنّک مسؤول عمّا ولیته من حسن الأدب والدلالة علی ربّه والمعونة له علی طاعته فیک و فی نفسیه، فمثابٌ علی ذلك و معاقبٌ، فاعمل فی أمره عمل المُمْتَرِّین بحسن أثره علیه فی عاجل الدنیا، المعذر إلى ربّه فیما بینک و بینه بحسن القيام علیه والأخذ له منه ولا قوّة إلا بالله.

به او توجّه داشته باش. اگر فرمانبر خدا و بنده مطیع حق بود، مطیع فرمائش باش، ولی اگر اهل گناه و معصیت بود، فرمان و خواست خدا را بر خواست او مقدم دار!

۲۵- حق مولی و آزادکننده بنده

بنده‌ای که به وسیله مولایش آزاد شده باید سپاسگزار لطف مولایش باشد؛ زیرا مولا او را از ذلت بندگی رها کرده و به او عزّت آزادی بخشیده است، و... بهره‌وری از امور حلال دنیا را بر او ممکن ساخته و تمامی وقت و امکاناتش را در اختیار او نهاده تا به هر اندازه خواست به عبادت خداوند بپردازد... مولایی که بنده را آزاد می‌کند، نزدیک‌ترین کس به آن آزاد شده - پس از خویشاوندان رحیمی او - است. اگر مولا نیازی به کمک و همیاری پیدا کرد، سزاوارترین کس به یاری دادن او، همان آزاد شده اوست!

۲۶- حق بنده آزاد شده بر مولای خویش

مولایی که بنده‌اش را آزاد می‌کند، باید بداند که خداوند او را حامی و پناه آن بنده بی‌پناه قرار داده است. در حقیقت او - بنده آزاد شده - وسیله‌ای است میان خدا و مولا (یعنی مولا بالطف و رحمت نسبت به بنده‌اش می‌تواند جلب رضای خدا کند و رحمت الهی را نصیب خویش سازد) تا آن‌جا که می‌سزد همان برده ناتوان که در جامعه به ظاهر قدر و هویتی ندارد، مولای خویش را از آتش دوزخ برهاند و حفظ کند. این پاداش

۱- وَأَمَّا حَقُّ أَخِيكَ فَتَعْلَمُ أَنَّهُ يَدُكَ الَّتِي تَبْسُطُهَا وَظَهْرَكَ الَّذِي تَلْتَجِي إِلَيْهِ وَعِزُّكَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَقُوَّتُكَ الَّتِي تَصُولُ بِهَا فَلَا تَتَّخِذْهُ سِلَاحاً عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا عُدَّةً لِلْمُظَلَّمِ بِحَقِّ اللَّهِ وَلَا تَدْعُ نَصْرَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَعُونَتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَالْحَوْلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شَيْطَانِهِ وَتَأْدِيَةَ النَّصِيحَةِ إِلَيْهِ وَالْإِقْبَالَ عَلَيْهِ فِي اللَّهِ، فَإِنْ انْقَادَ لِرَبِّهِ وَأَحْسَنَ الْإِجَابَةَ لَهُ وَإِلَّا فَلْيَكُنْ اللَّهُ أَثْرَ عِنْدِكَ وَأَكْرَمَ عَلَيْكَ مِنْهُ.

۲- وَأَمَّا حَقُّ الْمَنْعَمِ عَلَيْكَ بِالْوَلَاءِ فَإِنَّ تَعْلَمُ أَنَّهُ أَنْفَقَ فِيكَ مَا لَهُ وَأَخْرَجَكَ مِنْ ذُلِّ الرُّقِّ وَوَحَشْتَهُ إِلَى عِزِّ الْحُرِّيَّةِ وَأَنْسَهَا وَأَطْلَقَكَ مِنْ أَسْرِ الْمَلِكَةِ وَفَكَ عَنْكَ حَلِقَ الْعِبُودِيَّةِ وَأَوْجَدَكَ رَائِحَةَ الْعِزِّ وَأَخْرَجَكَ مِنْ سِجْنِ الْقَهْرِ وَدَفَعَ عَنْكَ الْعُسْرَ وَبَسَطَ لَكَ لِسَانَ الْإِنصَافِ وَأَبَاحَكَ الدُّنْيَا كُلَّهَا فَمَلِكُكَ نَفْسُكَ وَحَلَّ أَسْرَكَ وَفَرَّغَكَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ وَاحْتَمَلَ بِذَلِكَ التَّقْصِيرَ فِي مَالِهِ. فَتَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَى الْخَلْقِ بِكَ بَعْدَ أَوْلَى رَحِمِكَ فِي حَيَاتِكَ وَمَوْتِكَ وَأَحَقُّ الْخَلْقِ بِنَصْرِكَ وَمَعُونَتِكَ وَمَكَانَتِكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، فَلَا تُؤْثِرْ عَلَيْهِ نَفْسَكَ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْكَ.

اخروی مولا در قبال لطف و محبت به اوست. و اما پادشاه دنیوی این است که اگر بنده آزاد شده وارثی نداشته باشد، مولایی که به او نعمت آزادی بخشیده، میراث بر او خواهد بود تا در برابر مالی باشد که برای او صرف کرده است. اگر مولا پس از آزاد کردن بنده خویش، حقوق بعدی او را ادا نکند، میراث آن عبد، بر مولا گوارا (حلال) نخواهد بود. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

(در روزگار ما، مسأله بردگی به صورت گذشته مطرح نیست و اصولاً تدابیر رهایی بخش اسلامی سبب گردیده است تا در ممالک اسلامی قبل از سایر جوامع مسأله بردگی و برده‌داری از میان برود، اما ثبت این حقوق که امام سجّاد علیه السلام برای «مولا» و «بنده آزاد شده او» مطرح کرده، از آن جهت ثمر بخش است که گواه تدابیر عمیق رهبران دینی در گشودن زنجیرهای بردگی و پس از آن حمایت اجتماعی از ایشان است.

برده‌ای که آزاد می‌شود، عصری است بی پیوند با جامعه، غریب و بی پناه و نیازمند حمایت و مساعدت؛ از این رو امام سجّاد علیه السلام بر اسس مبانی دینی، مولا را موظف می‌داند که پس از آزاد کردن بنده خویش، او را رها و بی پناه نگذارد، بلکه برای آزاد زیستن، او را یاری دهد.

اکنون دانسته می‌شود که چقدر فاصله است میان ذهنیت برده‌داری در جوامع غیر اسلامی با آنچه در جوامع اسلامی بوده است! چقدر فرق است میان جوامع غربی و جوامع صدر اسلام و رفتار آنان با بردگان. زیرا در جوامع غربی انسان‌های آزاد را به جرم پوست سیاهشان به اسارت کشیده، به ممالک خود آورده، به عنوان برده مورد بدترین سوء استفاده‌ها قرار می‌دادند و اکنون که به ظاهر آن‌گونه برده‌داری را کنار گذاشته‌اند به غارت منابع اقتصادی و ملی و فرهنگی ملت‌های جهان سوم پرداخته‌اند. آن‌ها در

۱- و أمّا حقّ مولاك الجارية عليه نعمتک فأن تعلم أنّ الله جعلك حامیة عليه و واقیة و ناصراً و معقلاً و جعله لك وسیلة و سبباً بینك و بینة فبالحرّی أن یحجبك عن النار فیکون في ذلك ثوابٌ منه في الأجل و یحکم لك بمیراثه في العاجل إذا لم یکن له رحم مكافأة لما أنفقته من مالك عليه و قمت به من حقّه بعد إنفاق مالك، فإن لم تقم بحقه خیف عليك أن لا یطیب لك میراثه. و لا قوّة إلا بالله.

پوشش حمایت از حقوق بشر، آزادی خواهان جهان را به تروریست بودن محکوم می‌کنند و در برابر چشم جهانیان، خود به هر سرزمین و ملتی که بخواهند زور می‌گویند، فرمان می‌رانند، لشکرکشی می‌کنند و حکومت‌های مردمی را عزل و حکام وابسته به خویش را بر سر ملّت‌های مسلمان مسلط می‌دارند! چه قدر تفاوت است میان مزورانی که امروز در صحنه جهانی دم از دموکراسی و حقوق بشر می‌زنند و هدفی جز حمایت از منافع سلطه‌گرا نه خویش ندارند، بارهبران مسؤول و صادقی چون امام سجاد علیه السلام که اگر در رساله حقوق سخن از حمایت محرومان و بردگان به میان آورده، خود در طول زندگی ایش صدها اسیر را آزاد ساخته و نه تنها به بردگان - که انسانند و بنده خدایند - بلکه به حیوانات نیز کم‌ترین آزاری نرسانده است.

۲۷- حق احسان‌کنندگان به انسان

حق آن کس که به تو نیکی و احسان کرده، این است که از او تشکر کنی و مراتب امتنان و قدرشناسی خود را به او بنمایی، لطفش را به زبان آری، او را در محافل به نیکی یاد کنی و در اعماق وجودت برایش خالصانه دعا کنی، تا از این طریق در نهان و عیان قدرشناسی کرده باشی. اگر توانستی باید لطفش را جبران کنی و گرنه مترصد فرصتی مناسب باشی!

۲۸- حق مؤذنان و منادیان نماز

مؤذن خدای را به یاد می‌آورد و به عبادت حق فرا می‌خواند و بهترین یاری‌دهنده برای عبادتی است که خداوند بر تو واجب ساخته است. سپس از مؤذنان در حقیقت سپس نیکوکاران است. آنگاه که تو در خانه آرمیده‌ای، چه بسا او را متهم کنی (چرا که

۱- و أما حقُّ ذي المعروف عليك فأن تشكره و تذكر معروفه و تنشر له المقالة الحسنة و تُخلص له الدعاء فيما بينك و بين الله سبحانه، فإنك إذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرّاً و علانيةً. ثم إن أمكن مكافأته بالفعل كافأته وإلا كنت مُرصداً له مُوطئاً نفسك عليها.

در سحرگاه تو را از بستر گرم به محراب فرا می خواند و این ناسازگار با طبع آسایش طلب آدمی است و نفس را خوش نمی آید) اما او در کار خویش از سوی خدا هرگز متهم نیست (شیوه اش مورد رضای خداست). منادی اذان، تعمّتی است از خدا بر تو، پس با نعمت خدا نیکو رفتار کن و شاکر باش^۱.

۲۹- حق معنوی امام جماعت

آن کس که در نماز جماعت به امامت می ایستد، سفیری میان تو و خداست. نماینده تو به درگاه پروردگار است. از جانب تو سخن می گوید. برایت دعا می کند و از جانب تو، واجبت و مستحبّت نماز را به جا می آورد. اگر نقصی در کار او باشد، مقصّر اوست و نه تو، در حالی که در کاستی های عمل او شریک نیستی. تو به امام جماعت احسان خاصی نکرده ای، اما او خود و نمازش را سپر تو ساخته و این لطف، شایان قدردانی است. «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۳۰- حقوق هم نشینان

حق هم نشین این است که با او نرمش و ملایمت اخلاقی داشته باشی. در گفت و گوی با او از مرز انصاف نگذری. با بی مهری نگاه از او برنگیری و در خور فهم او با وی سخن بگویی. اگر تو بر او وارد شده ای، حق حرکت و اقدام به ترک مجلس با توست، ولی اگر

۱- و أما حقُّ المؤدّن فأن تعلم أنّه مذكرك برئک و داعيك إلى حظّك وأفضل أعوانك على قضاء الفريضة التي افترضها الله عليك فتشكره على ذلك شكرك للمحسن إليك. وإن كنت في بيتك متّهماً لذلك، لم تكن لله في أمره متّهماً و علمت أنّه نعمة من الله عليك لا شكّ فيها فأحسن صحبة نعمة الله بحمد الله عليها على كلّ حال ولا قوّة إلا بالله.

۲- و أما حقُّ إمامك في صلاتك فأن تعلم أنّه قد تقلّد السّفارة فيما بينك وبين الله والوفادة إلى ربّك و تكلم عنك و لم تتكلم عنه و دعا لك و لم تدع له و طلب فيك و لم تطلب فيه و كفّك همّ المقام بين يدي الله والمساءلة له فيك. و لم تكفه ذلك فإن كان في شيء من ذلك تقصيرٌ كان به دونك و إن كان أنما تكن شريكه فيه و لم يكن له عليك فضلٌ، فوقي نفسك بنفسه و وفي صلاتك بصلاته، فتشكر له على ذلك ولا حول ولا قوّة إلا بالله.

تو ابتدا نشستته بودی و او به جانب تو آمد و در کنارش نشست، روا نیست که بدون اجازه خواستن از وی، حرکت کنی و مجلس را ترک گویی. «ولا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱. چنان که در این رهنمود تأمل شود، امام علیه السلام به ریزترین نکات اخلاقی و لطیف‌ترین مسایل روابط اجتماعی اشاره کرده است. نکاتی که اگر مورد توجه قرار گیرد، جامعه اسلامی در اوج اخلاق و آداب صحیح اجتماعی قرار می‌گیرد.

۳۱- حق همسایگان

حق همسایه این است که در غیابش (آبرو و امکانت) او را نگاهبان باشی و در حضورش، احترام وی را نگاه داری. همواره یاری‌تس دهی، درصدد عیب‌جویی از او و کنجکاو لغزش‌هایش نباشی. اگر اتفاقاً عیبی از او مشاهده کردی، آن عیب را در سینه‌ات نهان داری، آن‌گونه که سر نیزه‌ها نتوانند دژ سینه‌ات را فتح کنند و به آن سر دست یابند! اگر همسایه‌ات با کسی راز می‌گوید، سعی نکن تا از رازش مطلع شوی. در سختی‌ها، تنهایش مگذار. در نعمت بر او رشک مبر. از خطایش درگذر! به بدگویانش مجال و زمینه بدگویی مده. اگر دغل‌کاری از سر تزویر با او طرح دوستی ریخت و مشاور و نصیحت‌گویی او شد، ماهیت آن دغل‌کار را بر او آشکار ساز! با همسایه‌ات خوش‌رفتار باش. «ولا حول ولا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲.

۱- و أمّا حقُّ الجَلِيسِ فأن تَلينَ له كنفك و تطيبَ له جازبتك و تنصفه في مجاراة اللَّفْظِ و لا تُغرق في نزع اللَّحْظِ إذا لَحِظت و تقصد في اللَّفْظِ إلى إفهامه إذا لفظت و إن كنت الجليس إليه كنت في القيام عنه بالخيار و إن كان الجالس اليك كان بالخيار. و لا تقوم إلا باذنه و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۲- و أمّا حقُّ الجار فحفظه غائباً و كرامته شاهداً و نصرته و معونته في الحالين جميعاً، لا تتبع له عورة و لا تبحث له عن سوء [و] لتعرفها، فإن عرفتها منه عن غير إرادة منك و لا تكلف، كنت لما علمت حصناً حصيناً و سترأ ستيراً، لو بحثت الأسنه عنه ضميراً لم تتصل إليه لانطوائه عليه. لا تستمع عليه من حيث لا يعلم. لا تسلمه عند شديدة و لا تحسده عند نعمةٍ تقيل عشرته و تغفر زلته. و لا تدخر حلمك عنه إذا جهل عليك و لا تخرج أن تكون مسلماً له. تردُّ عنه لسان الشتيمة و تبطل فيه كيد حامل النصيحة و تعاشره معاشره كريمة و لا حول ولا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۳۲- حق همراهان و هم سفران

حق همراه و هم سفر این است که تو در نیکی و محبت از او برتر و فزون تر باشی و اگر فزون تر نیستی، دست کم با او برابر باشی. آن گونه که تورا اکرام و احترام می کند، تو نیز او را حرمت نهی و اکرام کنی. اجازه نده در جوانمردی بر تو پیشی گیرد! و اگر پیشی گرفت، در صدد جبران بلش! در مسیر دوستی کوتاهی نکن. خیرخواه و پاسدار عزت و آبرویش بلش! در راه اطاعت خدا یاریش کن و در ترک گناه معاونش بلش! برای او لطف و رحمت بلش و نه مایه عذاب ورنج! «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۳۳- حق شریک

حق شریک این است که در نبودن او کارهایش را سامان دهی و در حضورش با وی به مساوت و برابری رفتار کنی. تنها بر اسلّس رأی خویش و بدون مشورت با وی تصمیم نگیری. مستبدانه عملی ننمایی. از دارای لّس نگهداری کنی و در هر موضوع، کوچک یا بزرگ، به او خیانت نورزی. این حدیث به ما رسیده است که: «دست حمایت خداوند بر سر دو شریک است تا آن زمان که به هم خیانت نورزند». «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۳۴- حق دارایی ها و امکانات مادی

حق مال این است که آن را از حرام به کف نیآوری، در حرام به کار نگیری، از صرف آن در امور بایسته و ارزشی دریغ ننمایی و در مسایل غیر ضروری آن را به هدر ندهی. دارایی ها و امکاناتی را که از آن خداست و موهبت او به توست در مسیر خدا و وسیله ای

۱- و أما حقّ الصّاحب فأن تصحبه بالفضل ما وجدت إليه سبباً و إلا فلا أقلّ من الإنصاف. و أن تکرمه كما يُکرّمک و تحفظه كما يحفظک و لا یسبّک فیما بینک و بینه إلى مکرمه، فإن سبّک کافأته. و لا تُقصر به عمّا یستحقّ من المودّة. تُلزم نفسک نصیحتّه و حیاطته و معاضدته علی طاعة ربّه و معونته علی نفسه فیما لا یهمّ به من معصیه ربّه. ثمّ تكون [علیه] رحمةً و لا تكون علیه عذاباً و لا قوّة إلا بالله.

۲- و أما حقّ الشّریک فإن غاب کفیته. و إن حضر ساویته و لا تعزم علی حکمک دون حکمه و لا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه ماله و تنفی عنه خیانتّه فیما عزّ أوهان فإنّه بلغنا «انّ یدالله علی الشّریکین ما لم یتخاونا» و لا قوّة إلا بالله.

برای تقرّب به او قرار ده. آن‌ها را برای کسانی به ارث نگذار که تو را ستایش هم نکنند و برای تو جانشین شایسته‌ای نباشند. با ارث دادن اموال فراوان به وارثان ناشایست، در حقیقت تو آن‌ها را در حیف و میل امکانات یاری داده‌ای! بر فرض که وارثان تو شایسته باشند و مالت را در راه خدا صرف کنند، باز این آن‌ها ایند که منافع معنوی‌تس را می‌برند و این تو هستی که باید حسرت و پشیمانی و کيفر و مؤاخذه به دست آوردن آن اموال را داشته باشی و تحمّل کنی. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۳۵- حقوق طلبکاران

حق طلبکار این است که مال و طلب او را در اختیار داری و می‌توانی طلبش را ادا کنی، او را سرگردان و معطل نگذاری، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مسامحه‌کاری بدهکار نسبت به پرداخت حق طلبکار، ظلم است». اگر حق طلبکار را اکنون در اختیار نداری، سعی کن بازبان خوش، رضایت او را به دست آوری و مهلت‌گیری و با لطف بازش‌گردانی، نه این که هم مالش را به او ندهی و هم با او به درستی و خشونت رفتار کنی! زیرا این کار فرومایگی است. «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۳۶- حق معاشران

حق معاشر این است که از در نیرنگ و دروغ با او وارد نشوی. اغفالتش نکنی و چون دشمن بی‌رحم او را نکویی. اگر به تو اعتماد کرد توانت را در مسیر رعایت حال او

۱- و أمّا حقّ المال فأن لا تأخذه إلا من حلّه و لا تنفقه إلا فی حلّه و لا تحرفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله إذا کان من الله إلا إلیه و سبباً إلی الله. و لا تؤثر به علی نفسك من لعلّه لا یحمدک و بالجرّی أن لا یحسن خلافته فی ترکک و لا یعمل فیہ بطاعة ربّک فتکون معیناً علی ذلك أو بما أحدث فی مالک أحسن نظراً لنفسه فیعمل بطاعة ربّه فیذهب بالغنیمه و تبوء بالإثم و الحسرة و الندامة مع التّبعة و لا قوّة إلا بالله.

۲- و أمّا حقّ الغریم الطالب لك فإن كنت موسراً أو فیته و کفیته و أغنیته و لم تردده و تمطله فإنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «مطل الغنیّ ظلم» و إن كنت معسراً ارضیته بحسن القول و طلبت إلیه طلباً جمیلاً و ردّته عن نفسك ردّاً لطیفاً و لم تجمع علیه ذهاب ماله و سوء معاملته، فإنّ ذلك لؤم و لا قوّة إلا بالله.

به کارگیری، زیرا فریب دادن شخصی که به تو اعتماد کرده چونان ربا و رباخواری است. «ولا قوّة إلا بالله»!

۳۷- حق مدعیان و شاکیان

حق مدعی این است که اگر ادعایش به حق است و دلایلیش صحیح و منطقی است، او را رد نکنی، بلکه خویش را در کنار او و هم‌صدای او، علیه خویش به‌شمار آوری! بی آن که نیازی به شاهد باشد، تو خود هم‌گواه باشی و هم‌داور. این حق خدا بر توست! اگر ادعای او باطل و نارواست، نرمش و تهدید را درهم‌آمیز و او را به دیش سوگند ده و با یاد خدا، سرسختی او را درهم فروریز. سخنان بیهوده و جنجال را به میدان نیاور. زیرا این‌گونه سخنان نه خشم مدعی را می‌کاهد و نه تو را به مقصود می‌رساند، بلکه ناظران تو را متهم واقعی می‌پندارند. سخن ناهنجار شراره بدی‌ها را می‌افروزد و سخن نیک آتش شر را خاموش می‌کند. «ولا قوّة إلا بالله»!

۳۸- حق کسانی که مورد ادعا و شکایتند.

حق کسانی که علیه آنان شکایت و ادعا داری این است که حق خویش و ادعای خود را علیه او به نرمی طرح کنی، زیرا ادعا هم‌راه برای شخص مقابل، ناراحت‌کننده است (و نرمش در گفتار قدری از این ناراحتی خواهد کاست). با ملایمت و آرامی و بیان روشن

۱- و أمّا حقُّ الخلیط فأن لا تُغرّه ولا تغشّه ولا تکذّبه ولا تغفله ولا تخدعه ولا تعمل فی انتقاضه عمل العدو ألذی لا یبقی علی صاحبه وإن اطمأنّ إلیک استقصیت له علی نفسک و علمت أنّ غین المسترسل رباً ولا قوّة إلا بالله.

۲- و أمّا حقُّ الخصم المدعی علیک فإن کان ما یُدعی علیک حقّاً لم تنفسخ فی حجّته و لم تعمل فی إبطال دعوته و کنت خصم نفسک له و الحاکم علیها و الشّاهد له بحقّه دون شهادة الشّهود، فإنّ ذلك حقُّ الله علیک و إن کان ما یُدعیه باطلاً رفقت به و روّعته و ناشدته بدینه و کسرت حدّته عنک بذكر الله و ألقيت حشو الكلام و لغطه ألذی لا یردّ عنک عادیة عدوک بل تبوء بإثمه و به یشحذ علیک سیف عداوته، لأنّ لفظة السوء تبعث الشّرّ و الخیر مقمعة للبشرّ و لا قوّة إلا بالله.

و لطیف استدلال کن، به جای دلیل و برهان به جار و جنجال روی نیاور! زیرا قیل و قال، حرف حسابت را هم پایمال می‌کند و مشکلاتی جبران‌ناپذیر به وجود می‌آورد. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۳۹- حق مشورت‌کنندگان و رأی خواهان

حق کسی که با تو مشورت می‌کند و نظر تو را دربارهٔ مسأله‌ای جویا می‌شود این است که اگر نظر درست و بایسته‌ای داری در نصیحت و راهنمایی او بکوشی و راهی را به او بنمایی که اگر خودت جای او بودی همان راه را برمی‌گزیدی. در کار نصیحت، باید به شیوه‌ای رفتار کنی که وحشت را از او بزدایی و او را در اقدام به عمل یاری دهی! و چنانچه در مسأله مورد پرسش، نظر قاطع و دید روشنی نداری و کسی را می‌شناسی که صاحب نظر و مورد اعتماد است، مشورت‌خواه را به آن شخص راهنمایی کنی تا از او نظرخواهی کند. تو با این روش می‌توانی به او خدمتی شایان داشته باشی. «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۴۰- حق مشاوران و رایزنان

حق کسی که مورد مشورت تو قرار می‌گیرد این است که وقتی نظر خویش را ابراز کرد و موافق میل تو نظر نداد، او را متهم نکنی! نظرها مختلف است و تو در انتخاب و

۱- و أمّا حقُّ الخصم المدّعی علیه فإن كان ما تدّعیه حقاً أجملت في مقاولته بمخرج الدّعی، فإنّ للدّعی غلظة في سمع المدّعی علیه و قصدت قصد حجّتك بالرّفق و أمهل المهلة و أبین البیان و الطف اللّطف و لم تتشاغل عن حجّتك بمنازعته بالقیل و القال فتذهب عنك حجّتك و لا يكون لك في ذلك درك و لا قوّة إلا بالله.

۲- و أمّا حقُّ المستشار فإن حضرك له وجه رأي جَهدت له في النصيحة و أشرت عليه بما تعلم أنّك لو كنت مكانه عملت به و ذلك لیکن منك في رحمة و لین، فإنّ اللّین یونس الوحشة و إنّ الغلظ یوحش موضع الأّنس و إن لم یحضرک له رأي و عرفت له من تثق برأیه و ترضی به لِنفسک دللته علیه و أرشدته إلیه، فکنت لم تأله خیراً و لم تدّخره نصحا و لا حول و لا قوّة إلا بالله.

پذیرش نظر او مجبور نیستی. بنابراین اگر او را شایسته مشورت دانسته‌ای، متّهمش نکن! بلکه در برابر اظهار نظر وی، از او تشکر و قدردانی کن. در صورتی که نظر او با نظر تو موافق بود، از خدا سپاسگزاری کن و از او (مشاور) تشکر نما و همواره در فکر تلافی لطف او باش. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۴۱- حق نصیحت طلبان

کسی که از تو نصیحت می‌خواهد حقش این است که بیش و نظر درست خود را به او عرضه داری و سخن در حدّ فهم و درک او گویی، زیرا هر اندیشه‌ای، گنجایش و تحمّلی خاصّ دارد. روش تو در نصیحت و راهنمایی دیگران باید آمیخته با رحمت و ملاطفت باشد! «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۴۲- حق خیرخواهان و نصیحت‌گویان

کسی که از سر خیرخواهی به نصیحت تو می‌پردازد، حقش این است که در برابر او نرم باشی و سرسختی نشان ندهی. دلت را برای درک نصیحتش آماده کنی و خوب گوش فرا دهی. اگر سخنانش درست بود، خدای را سپس گویی و راهنمایی‌اش را بپذیری و قدردانی کنی، و اگر مطالبش را درست نیافتی، متّهمش نکنی زیرا نهایت این است که او در تشخیص به خطا رفته است و با تو غرضی ندارد! اگر «نصیحت‌گو» از آغاز برای تو شناخته شده و مورد اتهام باشد، در این صورت مجالی برای پذیرش رأی او

۱- و أما حقّ المشیر عليك فلا تتّهمه فيما لا يوافقك عليه من رأيه إذا أشار عليك فإنّما هي الآراء و تصرّف النّاس فيها و اختلافهم. فكن عليه في رأيه بالخيار إذا اتّهمت رأيه، فأما تهمة فلا تجوز لك إذا كان عندك ممّن يستحقّ المشاورة و لا تدع شكره على ما بدالك من إشخاص رأيه و حسن وجه مشورته، فإذا وافقك حمدت الله و قبلت ذلك من أخيك بالشُّكر و الإرضاد بالمكافاة في مثلها إن فرغ إليك و لا قوّة إلا بالله.

۲- و أما حقّ المستنصّح فإنّ حقّه أن تؤدّي النّصيحة على الحقّ الّذي ترى له أنّه يحمل و يخرج المخرج الّذي يلين على مسامحة. و تكلمه من الكلام بما يطيقه عقله، فإنّ لكلّ عقل طبقة من الكلام يعرفه و يجتنبه و ليكن مذهب الرّحمة و لا قوّة إلا بالله.

نیست. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۴۳- حقوق بزرگسالان

حق کسانی که از تو بزرگسال‌ترند این است که آنان را حرمت نهی و اگر کسی از ایشان در میدان دین و معنویت، دارای سبقت و فضیلت است، بدین سبب نیز او را ارجمند بداری! از در مخالفت و خصومت با او رویارو نشوی. در راه رفتن بر او سبقت نگیری. کم خرهش نپنداری. اگر رفتار ناهنجاری از او دیده شد، شکبیا باشی و به دلیل پیشینه دینداری و کهنسالی وی، احترام او را نگاه داری، زیرا حق سنّ و سال چون حق اسلام و دینداری است. «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۴۴- حق خردسالان و کوچک‌تران

خردسالان را باید مورد رحمت قرار دهی و در تربیت و تعلیمشان بکوشی. از لغزش‌هایشان چشم‌پوشی و بر خطاهای آنان پرده تعافلی افکنی. با ایشان سازگار باشی و یاری‌شان دهی. پوشش خطاهای کودکان خردسالان، زمینه اصلاح رفتار آنان است (و انگشت نهادن بر نقاط ضعف موجب تجربی و بی‌باکی و تحقیر آنان می‌شود). باید با کودک مدارا کرد و با او در نیفتاد. این روش برای رشد و هدایت وی مناسب‌تر است^۳.

۱- و أمّا حقّ النّاصح فأنّ تلین له جناحک ثمّ تشرئبّ له قلبک و تفتح له سمعک حتّی تفهم عنه نصیحتته، ثمّ تنظر فیها، فإنّ کان وفقّ فیها للضّوآب حمدت الله علی ذلك و قبلت منه و عرفت له نصیحتته و إن لم یکن وفقّ لها فیها رحمته و لم تتهمه و علّمت أنّه لم یألک نصیحاّ إلاّ أنّه أخطأ، إلاّ أن یكون عندک مستحقّا للتمیمة فلا تعبأ بشیء من أمره علی کلّ حال و لا قوّة إلاّ بالله.

۲- و أمّا حقّ الکبیر فإنّ حقّه توقیر سنّه و إجلال إسلامه إذا کان من أهل الفّضل فی الإسلام بتقدیمه فیہ و ترک مقابلتّه عند الخصام و لا تسبقه إلى طریق و لا تؤمّه فی طریق و لا تستجهله و إن جهل علیک تحمّلت و أکرمته بحقّ إسلامه مع سنّه فإنّما حقّ السنّ بقدر الإسلام و لا قوّة إلاّ بالله.

۳- و أمّا حقّ الصّغیر فرحمته و تثقیفه و تعلیمه و العفو عنه و السّتر علیه و الرّفق به و المعونة له و السّتر علی جرائر حدائثه فإنّه سببٌ للتّوبّة. و المداراة له. و ترک مماحکته فإنّ ذلك ادنی لرشده.

۴۵- حق نیازمندان و وامخواهان

حق آنان که نزد تو اظهار نیاز می‌کنند و از تو طلب یاری دارند این است که در رفع گرفتاری و حاجتش تلاش کنی و برای گشایش دشواری‌هایش دعا نمایی. اگر در صداقت و راست‌گویی‌اش تردید داری و به او بدبین هستی، نخست در این نکته بیندیش که بی‌اعتمادی تو به او معلول چیست؟ آیا وسوسه شیطانی سبب این تردید شده است تا تو را از خدمت به او و ثواب الهی محروم کند و نگذارد به پروردگارت تقرب جویی! یا تردید تو علتی معقول و منطقی دارد؟ به هر حال اگر تصمیم نداری نیازش را برآورده سازی، آبرویش را نیز و بازبان خوش او را رد کن. هرچند اگر بتوانی بر تردیدها و وسوسه‌های درونی غلبه پیدا کنی و حاجتش را برآوری، نشان عزم راسخ توست^۱.

۴۶- حق برآوردگان نیاز

حق کسی که نیاز خویش را نزد او اظهار می‌داری تا برآورد، این است که اگر چیزی به تو عطا کرد، با تشکر و سپاس از او بپذیری و مراتب فضل او را قلدردانی کنی و اگر عذری آورد و گفت نمی‌تواند درخواست تو را برآورده سازد، عذر او را بپذیری و به او بدگمان نشوی و عذر او را بهانه نپنداری. (و بر فرض که او بی‌جهت مالش را دریغ کرده باشد) مال خود اوست و کسی را بر مالش توییخ نمی‌کنند، هرچند در این صورت او ظالم به‌شمار آید. همانا انسان بسیار ستمگر و سیاه‌کار و ناسپس است^۲.

۱- وَأَمَّا حَقُّ السَّائِلِ فِإِعْطَاؤُهُ، تَبَيَّنَتْ صَدَقَةٌ وَ قَدْرَتْ عَلَيَّ سُدُّ حَاجَتِهِ وَ الدُّعَاءُ لَهُ فِيمَا نَزَلَ بِهِ وَالمَعَاوَنَةُ لَهُ عَلَيَّ طَلِبَتُهُ، وَ إِن شَكَكْتَ فِي صَدَقَتِهِ وَ سَبَقَتْ إِلَيْهِ التُّهْمَةُ لَهُ وَ لَمْ تَعْزَمْ عَلَيَّ ذَلِكَ لَمْ تَأْمَنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ أَرَادَ أَنْ يَصُدِّكَ عَنِ حَقِّكَ وَ يَحْوِلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ التَّقَرُّبِ إِلَى رَبِّكَ فَتَرْكُهُ بَسْتَرَهُ وَ رَدَدْتَهُ رَدًّا جَمِيلًا. وَ إِن غَلَبَتْ نَفْسُكَ فِي أَمْرِهِ وَ أَعْطَيْتَهُ عَلَيَّ مَا عَرَضَ فِي نَفْسِكَ مِنْهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عِزْمِ الْأُمُورِ.

۲- وَأَمَّا حَقُّ الْمَسْئُولِ فَحَقُّهُ إِنْ أُعْطِيَ قَبْلَ مَنْهُ مَا أُعْطِيَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ المَعْرِفَةُ لِفَضْلِهِ وَ طَلَبُ وَجْهِ العِذْرِ فِي مَنْعِهِ وَ أَحْسَنُ بِهِ الظَّنُّ. وَ اعْلَمْ أَنَّهُ إِنْ مَنَعَ [ق] مَالَهُ مَنَعَ وَ أَنْ لَيْسَ التَّشْرِيبُ فِي مَا لَهُ وَ إِن كَانَ ظَالِمًا فَإِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.

۴۷- حق شادکنندگان

کسی که وسیلهٔ خوشنودی تو را فراهم آورده و خداوند از طریق او تو را مسرور گردانیده، حقش این است که اگر انگیزهٔ اصلی او، شادمان ساختن تو بوده، نخست خدای را شکرگویی و سپس از خود آن شخص قلدردانی نمایی و در فکر جبران لطف او باشی. و اگر منظور او مسرور ساختن تو نبوده است (کار را به انگیزه و هدف دیگری انجام داده، ولی در نهایت به نفع تو تمام شده است) باز هم خدای را سپاس گو و بدان که ارادهٔ الهی در رسیدن این شادی به تو نقش داشته است. به هر حال آن شخص را نیز دوست بدار و خیرخواهش باش، زیرا وسیلهٔ لطف الهی در حق تو قرار گرفته، هرچند خود نیت آن را نداشته است. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

۴۸- حق جفاکاران

کسی که واسطهٔ شر شده و به وسیلهٔ او امری ناگوار به تو رسیده، حقش این است که اگر به عمد بوده، از او بگنری تا با عفو تو، ریشهٔ بدی و بدخواهی کنده شود و هم نشان ادب و اخلاق والای تو باشد. خداوند می‌فرماید: «آنان که پس از ستم دیدن درصدد انتقام برآیند مورد تعرض قرار نمی‌گیرند و... البتّه آن کسی که از انتقام چشم‌پوشد و صبر کند، نشان ارادهٔ محکم اوست». نیز خداوند می‌فرماید: «اگر انتقام می‌گیری به قلدردانی ستمی که دیده‌اید انتقام بگیر و اگر صبر کنید البتّه بهتر است. اگر عملی در کار نبوده و آن شخص ندانسته و ناخواسته به تو جفا کرده است، نباید در فکر انتقام باشی و نباید خطارا با عمد مکافات دهی، بلکه با شیوه‌ای شایسته او را از کردارش بازگردان. «ولا قوّة إلا بالله»^۲.

۱- و أمّا حقٌّ من سرّك لله به و علی یدیه، فإن كان تعمّدها لك حمدت الله أوّلاً ثمّ شكرته علی ذلك بقدره فی موضع الجزاء و كافأته علی فضل الابتداء و ارضدت له المكافأة، و إن لن یكن تعمّدها حمدت الله و شكرته و علمت أنّه منه. توحدك بها و أحببت هذا إذا كان سبباً من أسباب نعم الله علیك و ترجو له بعد ذلك خیراً، فإنّ أسباب النعم بركةٌ حیث ما كانت و إن كان لم يتعمّد ولا قوّة إلا بالله.

۲- و أمّا حقٌّ من ساءك القضاء علی یدیه بقول أو فعل فإن كان تعمّدها كان العفو أوّلی بك لما فیه له من القمع و

۴۹- حقوق هم‌کیشان

حق آنان که هم‌کیش تو اند این است که مایه رحمت آنان باشی، با بدرفتارانشان مدارا کنی و به صلاح دعوتشان نمایی و از نیک رفتارانشان تشکر کنی... پس به همه هم‌کیشان خویش دعا کن. همه را یاری ده. موقعیت ارزشی هر یک را رعایت کن. کهن سالان را به جای پلر، کودکان را به جای فرزند و میان سالان را به جای برادر خود به شمار آور. هر کس نزد تو آمد با وی لطف و مهربانی کن و برادری را در حقش مراعت کن. «ولا قوّة الا بالله»!

۵۰- حق اهل ذمه (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی اند)

حق ذمیان و یهود و نصاری و مجوس که در جامعه اسلامی و یا در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و حاکمیت سیاسی اسلام را پذیرفته‌اند، این است که آنچه خداوند از ایشان پذیرفته، تو هم بپذیری. عهد و پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی. تنها چیزی را از آنان طلب کنی که در قرارداد و پیمان با ایشان قید شده و خود پذیرفته‌اند. خداپسندان با آن‌ها رفتار کنی و به احترام خدا و رسول آن‌ها را نیازی. از پیامبر ﷺ روایت شده است: «هر کس به کفری که در پناه اسلام قرار گرفته، ستم روا دارد، با من دشمنی ورزیده است و من دشمن اویم». پس تقوای الهی را درباره کافران

→ حسن الأدب مع كثير أمثاله من الخلق. فإنَّ الله يقول: «وَلَمَنْ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ - إلى قوله - من عَزَمَ الْأُمُورَ» و قال عَزَّوَجَلَّ: «وإن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهوَّ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» هذا في العمد فإن لم يكن عمداً لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فتكون قد كافأته في تعمُّد على خطأ. و رفقت به و رَدَدْتَهُ بِالطَّفِّ ما تقدر عليه و لا قوَّة الا بالله.

۱- و أمَّا حقُّ اهل مِلَّتِكَ عامَّةً فإضمار السَّلَامَةِ و نشر جناح الرَّحْمَةِ و الرِّفْقِ بمسيئتهم. و تألَّفهم و استصلاحهم و شكر محسنهم إلى نفسه و إليك فإنَّ إحسانه إلى نفسه إحسانه إليك إذا كفَّ عنك أذاهُ و كفَّاكَ مؤونته و حبس عنك نفسه فعَمَّهُم جميعاً بدعوتك و انصرهم جميعاً بنصرتك و أنزلتهم جميعاً منك منازلهم، كبيرهم بمنزلة الوالد و صغيرهم بمنزلة الولد و أوسطهم بمنزلة الأخ. فمن أتاك تعاهدته بلطفٍ و رحمةٍ. وصلُّ أحسك بما يجب للأخ على أخيه.

ذمی رعایت کن. «ولا قوّة إلا بالله»^۱.

استمداد از خداوند در ایفای حقوق

در پایان رساله حقوق، پس از ترسیم حقوق الهی و اجتماعی و فردی مؤمنان، چنین آمده است:

«این حقوق پنجاه‌گانه بر سراسر زندگی انسان سایه افکنده است و آدمی به هر حال از مجموعه این قوانین و حقوق نمی‌تواند به دور بماند. عمل بر طبق این حقوق ضروری است و باید در ایفای این وظایف خطیر از خداوند استعانت و یاری جست. هیچ نیرو و توانی نیست مگر متکی به خدای یگانه. سپس همه جانبه، مخصوص پروردگار جهانیان است.^۲»

۱- و أمّا حقُّ أهل الدِّمَّةِ فالحکم فیهم أن تقبل منهم ما قبل الله و تقی بما جعل الله لهم من ذمّته و عهده و تکلیهم إليه فیما طلبوا من أنفسهم و أجبروا علیه و تحکم فیهم بما حکم الله به علی نفسك فیما جرى بینک [و بینهم] من معامله و لیکن بینک و بین ظلمهم من رعایة ذمّة الله و الوفاء بعهده. و عهد رسول الله صلی الله علیه و آله حائل فإِنَّه بلغنا أنه قال: «من ظلمَ معاهداً كنتَ خصمه» فاتق الله و لا قوّة إلا بالله.

۲- فهذه خمسون حقاً محیطاً بك لا تخرج منها فی حال من الأحوال یجب علیک رعایتها و العمل فی تأدیبتها و الاستعانة بالله جلّ ثناؤه علی ذلك و لا قوّة إلا بالله و الحمد لله ربّ العالمین. من لا یحضره الفقیه، ۴۵۹/۲-۴۶۳؛ تحف العقول، ۳۰۹-۲۹۱؛ النخبال، ۶۷۴-۶۸۴.

صحیفه سجّادیه

در کنار روایت متعددی که از امام سجّاد علیه السلام در کتب‌های حدیثی یاد شده است، آثار مستقلی نیز در زمینه معارف اسلامی به آن حضرت نسبت داده‌اند، مانند تدوین نسخه‌های متعددی از قرآن کریم، که هم‌اکنون برخی از آنها در موزه‌ها نگهداری می‌شود. اما در میان این آثار، از همه مهم‌تر و متقن‌تر به‌شمار می‌آید، صحیفه کامله سجّادیه است که برخی آن را دومین کتب تدوین‌یافته در جهان اسلام دانسته‌اند.^۱ اهل دانش اذعان دارند که صحیفه سجّادیه از نظر جایگاه ارزشی، پس از قرآن و نهج البلاغه قرار دارد و در شمار ارزنده‌ترین منابع معرفتی جای گرفته است. محتوای معرفتی، توحیدی، اخلاقی و حتی حکمت‌های سازنده و نصایح و رهنمودهای اجتماعی نهفته در لابلای مضامین این کتب، خود گویاترین گواه بر ارزش آن است. آنچه از صحیفه اکنون در اختیار ماست، مشتمل بر پنجاه و چهار باب است که هر باب در بردارنده نیایشی ویژه می‌باشد.

در برخی از احادیث، تعداد دعاهای صحیفه هفتاد و پنج ذکر شده است.^۲ این مجموعه به صورت کامل، اکنون در دسترس نیست و آنچه بیش‌تر آشناست، نسخه «بهاء الشرف» می‌باشد که تنها پنجاه و چهار نیایش را دربر دارد.

۱- مقدمه صحیفه سجّادیه به قلم مرحوم مشکوة.

۲- این حدیث از «متوکل بن هارون» نقل شده و در اول صحیفه ضبط گردیده است.

مستدرکات صحیفه

از آن‌جا که تمامی ادعیه و نیایش‌های امام سجّاد علیه السلام در صحیفه کامله نیامده است، برخی از عالمان درصدد برآمده‌اند تا آن را به عنوان مستدرکات صحیفه ثبت کنند از آن جمله:

محلّث بزرگ، محمّد بن حسن حرّ عاملی (ره) (م. ۱۱۰۴ ه.ق.) نویسنده کتب ارجمند «وسائل الشیعه»، صحیفه‌ای در تکمیل صحیفه سجّادیه تألیف کرده و نام آن را «اخت الصحیفه» نهاده است برخی نقل کرده‌اند که شیخ محمّد بن علی حرفوشی نیز که چهل سال قبل از صاحب وسائل بلرود حیات گفته است، مستدرکاتی بر صحیفه سجّادیه داشته است.^۱ مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتب «الذریعه»^۲ و نیز مرحوم سیّد محمّد مشکوّه در مقدمه صحیفه سجّادیه، کسان دیگری را با مستدرکاتی دیگر یاد کرده‌اند که برای اطلاع فزون‌تر می‌توان به این دو منبع مراجعه کرد.

شرح‌های نگاشته شده بر صحیفه

از جمله دلایل اهمیّت جایگاه صحیفه در میان اندیشمندان اسلامی این است که بر آن شروح و حواشی متعدّدی نگاشته‌اند. کثرت این شروح گواه اهتمام آنان به مضامین و محتوای صحیفه و ارزش‌گذاری آنان به سند آن می‌باشد. صاحب الذریعه متجاوز از شصت کتاب را یاد کرده که در این باره تألیف شده است.^۳ برخی از آن شرح‌ها متعلق است به:

- ۱- ابو جعفر محمّد بن منصور بن احمد بن ادریس حلّی (متوفّای ۵۹۸ ه.ق.)؛
- ۲- ابوالعبّاس احمد بن یوسف بن حسن بن رافع بن حسین سووان شیبانی موصلی (متوفّای ۶۸۰ ه.ق.)؛
- ۳- ابن فتّاح (مفتّاح) زبلی (متوفّای ۸۱۷ ه.ق.)؛
- ۴- تقی الدّین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمّد بن صالح بن اسماعیل کفعمی،

۲- الذریعه، ۱۹/۱۵-۲۰.

۱- الذریعه، ۱۹/۱۵.

۳- الذریعه، ۱۳؛ از شماره ۱۲۸۱-۱۳۲۸.

صاحب مصباح (متوفای ۹۰۵ھ.ق.)؛

۵- نورالدین ابی الحسن علی بن عبدالعالی کرکی (متوفای ۹۴۰ھ.ق.)؛

۶- عزالدین حسین بن عبدالصّمد حارثی عاملی والد شیخ بهائی (متوفای ۹۸۴ھ.ق.)؛

۷- سیّد حسین بن حسن بن ابی جعفر محمّد موسی کرکی (متوفای ۱۰۰۱ھ.ق.)؛

۸- حاشیہ شیخ بهائی معروف به «حدیقه الہلالیہ» (متوفای ۱۰۳۰ھ.ق.)؛

۹- ابو جعفر محمّد بن جمال الدین ابی منصور حسن بن شهید ثانی (متوفای ۱۰۳۰ھ.ق.)؛

۱۰- میر محمّد باقر حسینی استرآبادی معروف به محقق داماد (متوفای ۱۰۴۰ھ.ق.)؛

۱۱- حاشیہ فخرالدین محمّد علی طریحی، صاحب مجمع البحرین (متوفای ۱۰۸۵ھ.ق.)؛

۱۲- محمّد بن شاہ مرتضی معروف به مولی محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ھ.ق.)؛

۱۳- «فراند الطریفه» از علامه محمّد باقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ھ.ق.)؛

۱۴- نعمتہ اللہ بن عبداللہ موسوی تستری معروف به سیّد نعمت اللہ جزایری (متوفای ۱۱۱۲ھ.ق.)؛

۱۵- ریاض السالکین از علامه سیّد علی خان حسینی مدنی (متوفای ۱۱۱۸ھ.ق.)؛

۱۶- آقا حسین بن حق سلیمانی جیلانی (متوفای ۱۱۲۹ھ.ق.)؛

۱۷- علامه میرزا عبداللہ افندی، صاحب کتب «ریاض العلماء» (متوفای ۱۱۳۰ھ.ق.)؛

۱۸- سیّد محسن شامی (متوفای ۱۲۵۱ھ.ق.)؛

۱۹- سیّد محمّد عبلستری ہندی (متوفای ۱۳۰۶ھ.ق.)؛

۲۰- علامه میرزا محمّد علی چاردهی جیلانی مشہدی، (متوفای ۱۳۳۴ھ.ق.)!

سند و رجال صحیفه کامله سجّادیه

شهرت و حضور صحیفه کامله سجّادیه در محافل علمی شیعه به پایه‌ای است که برخی دعا‌های ثبت شده در صحیفه را متواتر دانسته، آن را بی‌نیاز از بررسی سندی شمرده‌اند. به‌طور مسلم نسخه‌های مختلف صحیفه، در تعداد دعاها و نیز تقدیم و تأخیر آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، اما در مجموع، این کتاب و انتساب آن به امام سجّاد علیه السلام مجال تشکیک ندارد.

در مقدمه صحیفه آمده است: «اهمیت دادن اهل بیت و شیعیان به صحیفه موجب شد تا آن را با اسانید بسیاری نقل کنند و اجازات فراوانی در نقل آن بدهند»^۱.

علامه فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد: «سند صحیفه سجّادیه در هر طبقه و عصری سرانجام به امام باقر علیه السلام و زید شهید منتهی می‌شود که آن دو بزرگوار آن را از علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده‌اند». سپس می‌نویسد: «این صحیفه از متواترات نزد اصحاب است»^۲.

محقق بزرگ سید محمد باقر مشهور به داماد، در شرح خویش بر صحیفه می‌نویسد: «اساتید شیوخ حدیث در نقل صحیفه کامله سجّادیه متواتر است و از طرق مختلف آن را نقل کرده‌اند»^۳.

محلّث بزرگوار میرزا حسین نوری (ره) می‌گوید: «اساتید تمام نسخه‌های صحیفه - با تفاوت‌هایی که در اصل نسخه‌ها وجود دارد - همگی به «متوکل بن عمیر» یا «متوکل بن هارون» باز می‌گردند و صحیفه را بزرگان طایفه روایت کرده و تلقی به قبول کرده‌اند و کسی در مقام انکار بر نیامده است»^۴. البته صحیفه‌ای که اکنون موجود است از نظر سند به نجم‌الدین بهاء الشرف، ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد بن علی بن عمر بن یحیی علوی حسینی می‌رسد که از علمای قرن ششم بوده است. نجم‌الدین بهاء الشرف اسناد

۱- مقدمه صحیفه سجّادیه، سید محمد مشکوة.

۲- الذریعه، ۱۸/۱۵.

۳- شرح صحیفه سجّادیه، سید محمد باقر داماد، ۴۵.

۴- خاتمه المستدرک، ۲۶۸/۱.

صحیفه را تا علی بن الحسین علیه السلام یکایک یاد کرده است.

حدیث صحیفه

در مقدمه صحیفه سجّادیه حدیثی ثبت شده است که از چگونگی دست یابی متوکل ابن هارون به کتاب صحیفه سخن می گوید. آن حدیث چنین است: متوکل بن هارون می گوید پس از شهادت زید بن علی بن الحسین فرزندش یحیی را ملاقت کردم. یحیی ابن زید عازم خراسان بود^۱. او از خانواده و خویشان خود و پسرعموهایش احوال پرسید. به ویژه از حال امام صادق علیه السلام سؤال کرد. به او گفتم آن حضرت در سلامت اند و برای شهادت مظلومانه پلرت سوگوارند. یحیی گفت: آری عمویم محمد بن علی علیه السلام (باقرالعلوم) قبل از خروج پلرم علیه بنی امیه، به او یادآور شد که خروج و قیام او منتهی به شهادت خواهد شد، ولی پلرم (زید بن علی) به هر حال از مدینه خارج شد و سرانجام آنچه امام باقر علیه السلام برای او پیش بینی کرده بود، رخ داد.

در این هنگام یحیی رو به جانب من کرد و پرسید: آیا از پسرعمویم (جعفر بن محمد علیه السلام) درباره سرنوشت من چیزی شنیده ای؟ من در پاسخ گفتم: بلی مطالبی شنیده ام ولی دوست ندارم با بازگو کردن آن ها خاطر تورا پریشان سازم!

یحیی گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی!

ناگزیر، حقیقت را به او گفتم و یادآور شدم که امام صادق علیه السلام سرنوشتی چونان سرنوشت زید بن علی علیه السلام برایش پیش بینی کرده است و او نیز به دار آویخته خواهد شد!

رنگ یحیی با شنیدن این مطلب تغییر یافت و گفت: ﴿يَمَعُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُسَبِّتُ

وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۲.

۱- یحیی بن زید در سال ۱۲۲هـ. راهی خراسان شد و در سال ۱۲۵ به دست نصر بن سیّار، حاکم خراسان به شهادت رسید. تاریخ طبری، ۵۰۶/۵، ۵۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ۲۴۷/۵، ۲۷۱.

۲- رعد / ۳۹.

یعنی خداوند آنچه را اراده کند محو می‌کند (سرنوشت را می‌تواند تغییر دهد) و آنچه را بخواهد تثبیت می‌نماید و نزد خداست «ام‌الکتاب».

سپس یحیی ادامه داد: ای متوکل! این تقدیر الهی است که برای ما علم و شمشیر قرار داده، ولی پسرعموهای ما (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) را تنها به وسیله علم تأیید کرده است!

متوکل می‌گوید: من به یحیی گفتم: به راستی چرا گرایش مردم به امام صادق علیه السلام بیش از گرایش به تو و پلرت زید است؟

یحیی گفت: زیرا آن‌ها (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) مردم را به زندگی می‌خوانند و ما مردم را به مرگ و شهادت دعوت می‌کنیم!

گفتم: آیا آن‌ها داناترند یا شما؟!

یحیی مدّتی سر به زیر افکند؛ گویی به اهمیت سؤال متوکل می‌اندیشید، چون «علم برتر» می‌توانست درستی روش امام صادق علیه السلام را اثبات کند، زیرا حرکت و قیامی ارزشمندتر است که متکی به علم و آگاهی بیش‌تر باشد. یحیی که تا این لحظه سعی داشت بر حقانیت روش خود و پلرش اصرار ورزد، چشم از سخن حق نپوشید و پس از لختی اظهار داشت: ما خاندان، هر کدامان بهره‌ای از علم داریم با این فرق که آنچه ما می‌دانیم امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌دانند، ولی آنچه آن‌ها می‌دانند ما نمی‌دانیم. (یعنی دایره علم و دانش ائمه علیهم السلام از سایر افراد گسترده‌تر است).

یحیی در ادامه این گفت‌وگو پرسید:

آیا از امام صادق علیه السلام مطالبی یادداشت کرده‌ای و فراگرفته‌ای؟

بخشی از آموخته‌هایم را برای او بازگو کردم، از آن جمله دعایی بود که امام صادق علیه السلام آن را بر من املا کرده بود. و گویا آن حضرت از پلر بزرگوارش امام باقر علیه السلام دریافت داشته بود و آن را از دعاهای صحیفه کامله می‌دانست.

یحیی نگاهی به دعا انداخت و آن را مطالعه کرد و گفت: آیا اجازه می‌دهی نسخه‌ای

از این دعا را بنویسم؟

گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا از من اجازه می‌گیرید در حالی که از خود شما خاندان و متعلّق به شماست!

یحیی گفت: اینک به تو صحیفه‌ای را خواهم داد که پدرم زید از پدرش علی بن الحسین علیه السلام دریافت کرده است...

من با این خبر پیشانی یحیی را بوسیدم و گفتم، محبت شما بر ما واجب است... یحیی بسته‌ای را باز کرد، صحیفه‌ای را بیرون آورد، بر مهر آن بوسه زد و گریست! صحیفه را گشود و به چشمان خویش کشید. آن‌گاه گفت: اگر نبود که پسر عمویم - امام صادق علیه السلام - از شهادت من خبر داده است، این صحیفه را به تو نمی‌دادم، ولی اکنون به تو می‌دهم تا در نگهداری آن بکوشی. بیم دارم که این صحیفه به دست بنی امیّه بیفتد و آن را از اهلش دریغ دارند...

متوکل بن هارون می‌گوید: صحیفه همراه من بود تا خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، صحیفه را به آن حضرت نشان دادم و ایشان بسیار مسرور شد و فرمود: «سوگند به خداوند! این خطّ عمویم زید و دعای جدّم علی بن الحسین علیه السلام است». آن‌گاه امام صادق علیه السلام به پسرش اسماعیل رو کرد و فرمود: آن صحیفه‌ای را که به تو سپرده‌ام بیاور! اسماعیل صحیفه‌ای را آورد، امام آن را بوسید و به چشمانش کشید و فرمود: این صحیفه به خطّ پدرم (امام باقر علیه السلام) و املای جدّم علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است.

متوکل می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درخواست کردم که دو صحیفه را با هم مقابله کنم. امام اجازه فرمود و من دو صحیفه را مقابله کردم و هیچ تفاوتی میان آن دو ندیدم...

گستره معارف در صحیفه سجّادیه

چنان که در گذشته یاد کردیم، صحیفه سجّادیه هر چند سراسر دعا و نیایش است و تمام مطالب آن به عنوان راز و نیاز انسان با پروردگار خویش ارائه شده است، ولی تأمل و تحقیق در گستره مفاهیم و معارفی که امام سجّاد علیه السلام در نیایش‌های خود جای داده

است به روشنی می‌نمایاند که دعاهای صحیفه فراتر از مناجت‌های فردی و راز و نیازهایی است که یک انسان در خلوت خود و در بحران مشکلات زندگی، با خدای خویش دارد.

مناجات‌های صحیفه، در حقیقت نجوای علم و اخلاق و عقیده و سیاست است با روح موحدان و مناجاتیانی که در محراب عبادت و میدان جهاد و صحنه مبارزه با شیطان‌های درونی و بیرونی حضور دارند.

امام سجّاد علیه السلام از محراب نیایش، مکتبی سرشار از آموزش و پرورش پدید آورده و بایسته‌ترین خصلت‌ها و ارزنده‌ترین اندیشه‌ها را با لطافت و عطر مناجات درهم آمیخته و شیفتگان جمال حق را تا جایگاه شناخت حقایق اوج داده است. دعاهای صحیفه با ذخایر معرفتی‌اش، نمودی کامل و ارزنده از «هنر تبلیغ و هدایت‌گری» است.

هنر تبلیغ و هدایت‌گری

تبلیغ و رساندن پیام وحی به ژرفای جان انسان‌ها و هدایت آنان به سوی ارزش‌های الهی و جاودان، از آشکارترین وظایف هر امام و پیشوای الهی است. امام سجّاد علیه السلام همان مسؤولیتی را دارا بود که امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر عهده داشت و حسن بن علی و حسین بن علی علیه السلام آن را بر عهده داشتند و ایفا کردند. رسالت‌ها و وظایف امامان علیهم السلام در اصل و بنیان با هم برابر است، ولی شرایط و مقتضیات زمان و نیازهای مردم هر عصر متفاوت است. تفاوت شرایط و مقتضیات نمی‌تواند اصول را جابه‌جا کند و آن‌ها را از ارزش و اعتبار ساقط نماید، ولی می‌باید شیوه‌ها و روش‌ها را تغییر دهد. به عنوان مثال علی بن ابی‌طالب علیه السلام وظیفه داشت تا با ظلم و انحراف مبارزه کند و خلافت به حق خویش را به مردم بشناساند و رهبری امت اسلامی را برای برقراری نظام عقیدتی، سیاسی و اخلاقی اسلام نب بر عهده گیرد. همین رسالت‌ها را حسن بن علی و حسین بن علی علیه السلام نیز بر عهده داشتند، در حالی که واقعیت اسناد و مدارک تاریخ می‌نمایاند که هر یک از این امامان روش ویژه‌ای را در ایفای رسالت و

مسئولیت یگانه خود اتخاذ کردند. این در حالی است که عقیده و پیام و هدف آن‌ها کم‌ترین تمایزی با یکدیگر نداشته است. تفاوت و تمایزی که در زندگی ائمه مشهود می‌باشد، مربوط به روش‌ها و برنامه‌هایی است که می‌بایست با توجه به شرایط و امکانات و مقتضیات عصر اتخاذ شود و نه مربوط به تفاوت مبانی و باورها.

این نکته، هم در مدارک روایی و منابع دینی مورد تأیید و تصریح قرار گرفته است و هم با مطالعه تاریخ و سیره و سخنان ائمه علیهم السلام به روشنی آشکار می‌شود. ما در این فصل از کتاب، درصدد هستیم تا حقیقت یاد شده را در زندگی و شخصیت امام سجّاد علیه السلام جست‌وجو کنیم و نشان دهیم که بر خلاف برخی پندارهای سست و سطحی، امام سجّاد تنها اهل عبادت و محراب نبوده است، بلکه در میدان سیاست دارای همان اصول علوی و حسینی بوده و در صحنه علم و اخلاق حضوری انکارناپذیر داشته است، ولی این همه را به مقتضای شرایط و امکانات عصر خویش در لابلای دعاها و مناجات‌ها به پیروان و شیعیان خود رسانده است.

نسل‌ها و زمان‌ها نه همیشه از خطابه‌های آتشین و خطبه‌های ادیبانه و حکیمانه استقبال می‌کنند و نه در هر شرایطی آمادگی روحی برای ستیز و نبرد را دارند. بلکه از پس هر بحران و ابتلائی بزرگ و طولانی، ملت‌ها درون‌گرا می‌شوند و به التیام دردها می‌اندیشند. در چنین شرایطی فراخوانی مردم به صحنه‌های جلی نبرد، چه بسا با شکست مواجه شود، ولی از سوی دیگر نمی‌توان آن‌ها را به خود و نهاد تا برای تسکین آلام خویش به انزوا و افیون و راه‌های ویران‌گر کشیده شوند.

پیشوای هشیار و حکیم سعی می‌کند حتی از چنین شرایطی به نفع هدایت و ارشاد مردم و زنده نگاه داشتن ارزش‌ها در جان نسل‌ها استفاده کند.

تاریخ نشان می‌دهد که شیعیان در عصر امامت امام سجّاد علیه السلام با جراحتهای سنگینی که از روزگار غصب خلافت و جنگ صفین و نهروان و جمل و روزگار حاکمیت معاویه و یزید و نیز شهادت حسین بن علی علیه السلام و یارانش بر روح خویش احساس می‌کردند، مجالی برای نبرد دوباره با دستگاه اموی نداشتند. فشارهای روزافزون

دستگاه خلافت و نافرجامی قیام‌های توّابین، بذریئس و ناامیدی را در روح‌ها پراکنده ساخته بود. در چنین شرایطی، امام سجّاد علیه السلام نه اجازه داشت که به‌طور رسمی و علنی مانند امام باقر و امام صادق علیهما السلام به تعلیم و آموزش پیروان خود بپردازد و نه امکان آن را داشت که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام قوایی را علیه دستگاه اموی گرد آورد. این دو مشکل در میدان فرهنگ و سیاست و جامعه می‌توانست برای مدّتی طولانی اندیشه و معارف شیعی را مورد غفلت قرار دهد و آن را به بن‌بست رسیده، معرفی کند! هنر رهبری اقتضا می‌کرد تا رهبر علی‌رغم همه دشواری‌ها، ارتباطش را با امت حفظ کند و پیامش را به آنان برساند و اصول را در ذهن ایشان زنده نگاه دارد. صحیفه سجّادیه و نیایش‌های سراسر رمز و راز آن با محتوایی عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، نمودی روشن از این‌گونه رهبری و هنر هدایت‌گری است.

اکنون به بیان گوشه‌ای از معارف نهفته در صحیفه سجّادیه می‌پردازیم تا ابعاد علمی، اخلاقی و سیاسی و اجتماعی آن را به گونه‌ای ملموس ترسیم کنیم.

باورهای اصولی، در صحیفه سجّادیه

صحیفه سجّادیه در لابلای مطالب فراوان خود، اصول عقاید و باورهای بنیادین شیعه را که برگرفته از اسلام نبی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و منبع زلال قرآنی است، مطرح ساخته است. ما بدون این که درصدد کاوشی همه‌جانبه باشیم به بخشی از آن حقایق اشاره خواهیم داشت:

توحید و شناخت خداوند

با توجّه به ارتباط جدایی‌ناپذیر دعا و نیایش با شناخت معبود، فرازهای صحیفه سجّادیه یکی از غنی‌ترین منابع معرفت خداوند و صفت جمال و جلال او به‌شمار می‌آید. فراوانی مطالب در این زمینه به قدری است که حتی یادآوری فهرست‌گونه آن‌ها در مجال این نوشته نمی‌گنجد. از این رو بدون این که ادّعی استقصا داشته باشیم به

بخشی از آن معارف گسترده اشاره می‌کنیم.

خداوند، خود معرّف خویش

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَاللَّهِمَّنا مِنْ شُكْرِهِ، وَفَتَحْ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُؤُوسَيْتِهِ، وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ»^۱.

«سپس ویژه خداوند، بدان خاطر که (به وسیله وحی و برانگیختن رسولان) خویش را به ما معرفی کرد و شکرگزاری در برابر نعمت‌هایش را به ما الهام نمود و درهایی از علم به مقام پروردگاری‌اش را بر روی ما گشود و ما را به اخلاص در توحید راهنمایی کرد».

خداوند، یگانه و بی‌همتا

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً، وَأَشْهَدُ سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ وَمَنْ أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَسَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَسَاعَتِي هَذِهِ وَلَيْلَتِي هَذِهِ، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^۲.

«خداوندا! تو را گواه می‌گیرم و گواهی تو خود کافی است. آسمان و زمین و ساکنان آن دو - فرشتگان و سایر مخلوقات - را نیز در این روز و ساعت و در این شامگاه به گواهی می‌طلبم که من به یگانگی تو شهادت می‌دهم و تو آن خدایی هستی که جز تو معبودی نیست».

خداوند، بی‌ضدّ و بی‌شریک

«اللَّهُمَّ... إِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدّاً وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدّاً»^۳.

«خداوندا!... من برای تو ضدّ (وجود و نیرویی که بتواند مستقل از تو و در قبال تو

۱- دعای ۱، بخش ۱۰.

۲- ۲۱/۶.

۳- ۲۲/۲۰.

عرض اندام نماید) قرار نمی‌دهم و هیچ چیز و هیچ کسی را در پرستش، شریک تو نمی‌خوانم».

ویژگی این دعاها و نیایش‌ها این است که «بایدها» را به صورت اخبار درآورده، با زبان خبر و شیوه اقرار، انسان را به تفکر و می‌دارد و نهاد او را به پایبندی و تعهد در قبال آنچه اقرار می‌کند، فرا می‌خواند و این همان رسالتی است که از شیوه کارآمد نیایش برمی‌آید.

«أنتَ الَّذِي لَمْ يَعْكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكَ وَ لَمْ يُؤْزِرْكَ فِي أَمْرِكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَ لَا نَظِيرٌ»^۱.

«خداوندا! تو آنی که در کار آفرینش و رسیدگی به خلق، شریکی نداری که تو را یاری دهد و در انجام و تدبیر امور، وزیری نداری که تو را کمک نماید و برای تو ناظر و نظیری نیست».

«أنتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيَعَانِدُكَ، وَ لَا عِدْلَ لَكَ فَيَكَاثِرُكَ، وَ لَا نِدًّا لَكَ فَيَعَارِضُكَ»^۲.

«خداوندا! تو آنی که نیروی معارضی در کنارت نیست تا به عناد و ستیز با تو برخیزد و کسی همگون و همانندت نیست تا بر تو فزونی جوید و شریک نداری تا به مقابله و معارضه تو اقدام کند».

اهمیت اعتقاد به توحید

«اللَّهُمَّ... وَ إِنِّي وَ إِن لَمْ أَقْدِمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنِّ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَ نَفِي الْأَضْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْكَ»^۳.

«خداوندا!... هرچند من مانند تلاشگران در میدان طاعت و عبادت، اعمال نیک و صالحی را برای جهان آخرت پیش نفرستاده‌ام (هرچند تهی دست و فرومایه‌ام، اما یک اندوخته‌گران بها دارم و آن این است که) اعتقاد به توحید دارم و این باور مقنن را توشه

۱- ۱۴/۴۷

۲- ۲۰/۴۷

۳- ۷۲/۴۷

خویش ساخته ام و هرگونه ضدّ و شریک و شبیه را از تو نفی کرده ام». امام سجّاد علیه السلام با این بیان به انسان تعلیم می دهد که اعتقاد به توحید از چنان اهمیتی برخوردار است که انسان می تواند همه کاستی ها و نارسایی های خود را در پرتو اهمیّت و کمال آن جبران کند و انتظار داشته باشد که خداوند به خاطر این اندوخته، او را بپذیرد.

صفات خداوند

از آن جا که ذلت یکتای خداوند فراتر از آن است که در محدوده ذهن آدمیان بگنجد و برتر از آن است که در قلمرو حسّ درآید، شناخت صفات آن حقیقت نامحسوس و برشمردن آن صفت، راهی است همواره، برای نزدیک شدن به حریم معرفت او و مناجت و راز و نیاز با حضرت یگانه اش.

صحیفه سجّادیه به دلیل این که بنیانش بر نیایش و گفت و گوی با خدا نهاده شده است، به گونه طبیعی یاد و نام و صفت خدا، بیش از هر یاد و سخن دیگری در آن نمایان است. امتیاز آشکاری که صحیفه سجّادیه بر سایر ادعیه ائمه علیهم السلام با دعاها و نیایش های دیگران دارد این است که - علاوه بر محتوای پیام ها - در بُعد اسما و صفت الهی از غنا و فراگیری ویژه ای برخوردار است. مناجاتیان، معمولاً با بیش و گرایش ویژه فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی خود تنها خدا را با صفاتی می خوانند که خویش را بدانها محتاج تر می بینند. آنان که اشتیاق به بهشت و نعمت های اخروی در وجودشان شعله ور است به رحمت و فضل و وسعت و امتنان الهی بیش تر تمسک می جویند و آنان که از لهیب سوزان جحیم ورنج های قبر و قیامت بیش تر بیمناکند، خدا را با اوصاف غفور و تواب و وهّاب و... می خوانند. ولی دعاهای صحیفه و سایر ادعیه رسیده از معصومین علیهم السلام همان گونه که در محتوای علمی و معرفتی غنی و فراگیر است در توجه به ابعاد صفات و جلوه های حق نیز ممتاز می باشد.

بدیهی است که امام علیه السلام با یاد کردن هر صفت از صفات الهی، هدف خاصی را دنبال کرده و پیام ویژه ای را به شاگردان و پیروانش ابلاغ نموده است، ولی این نوشته، گنجایش

آن بررسی تفصیلی را ندارد. از این رو به بیان اجمالی و فهرست‌گونه بخشی از آن صفات می‌پردازیم:

«الاول، الآخر، الحمید، الجواد، الکریم، العزیز، القدیر، العظیم، القدیم، القریب، المجیب، السمع، العلیم، الغفور، الرؤوف، المَنَّان، المبدئ، المعید، التَّوَّاب، الواحد، الأحد، الصمد، الوهَّاب، الشاکر، المحسن، المجمل، المالك، العَفُو، المحبّ، الضامن، الخالق، المصوّر، المقدرّ، الواسع، الحافظ، الحلیم، الشدید، المحمود، الناصر، الولیّ، الرزّاق، الوارث، الفرد، الکبیر، العلیّ، الرحمن، الرحیم، البصیر، الخبیر، الدائم، النَّاطِر، الحنّان، المجید، الکافی».

در کنار این صفات، صفت‌های ترکیبی بسیار گسترده‌ای در مضامین صحیفه وجود دارد که احصای همه آن‌ها به طول می‌انجامد، از آن جمله:

«القائم بالقسط، العدل فی الحکم، ذو الفضل العظیم، ذو العرش العظیم، مالک الملک، المَنَّان بالجسیم، الغافر للعظیم، المتفضّل بالإحسان، المتطوّل بالامتنان، الوهَّاب الکریم، ذو الجلال والإکرام، أرحم من کل رحیم، ذورحمة واسعة، خیر المنعمین، ذوالبهاء والمجد، خیر الغافرین، فارح الهمّ، کاشف الغمّ، عدل العادلین، أکرم المسؤولین، خیر الرازقین، خیر المجیرین و...».

عدل الهی

یکی از ویژگی‌ها و امتیازات شیعه بر بعضی از گروه‌ها و دیگر مذاهب اسلامی، اعتقاد عمیق به عدل الهی است. امام سجّاد علیه السلام این عقیده را از زوایای مختلف و در کاربردهای گوناگونش مورد توجه قرار داده است. از آن جمله:

«أني أشهد أنك أنت الله الذي لا إله إلا أنت، قائمٌ بالقسطِ، عدلٌ في الحُكم، رؤوفٌ بالعباد...»^۱.

«خداوندا! من گواهی می‌دهم که جز تو خداوندگار و معبودی نیست، تویی به

پادارنده قسط و حکم‌کننده به عدل و دارایی رأفت و رحمت بر بندگان». از آن‌جا که بیان برخی مجازات‌ها برای گناهان، ممکن است این سؤال را در ذهن شنونده پدید آورد که آیا به راستی میان گناه و مجازات آن، رعایت عدل و انصاف شده است، امام سجّاد علیه السلام بارها و بارها در دعاها به این پرسش، پاسخ داده و فرموده است: «... إِنَّ سُنَّتَكَ الْإِفْضَالَ، وَ عَادَتَكَ الْإِحْسَانَ، وَ سَبِيلَكَ الْعَفْوَ، فَكُلُّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِأَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ، وَ شَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ مُتَفَضِّلٌ عَلَيَّ مِنْ عَاقِبَتِي، وَ كُلُّ مُعْرِضٍ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجِبْتَ»^۱.

«خداوندا! سنت و روش همیشگی تو، بذل و بخشش است و برنامه مداوم تو احسان و شیوه‌ات عفو و گذشت می‌باشد، بر این اسلس همه آفریدگان، به راه نداشتن ظلم در عقوبت‌ها و نظام کیفری‌ات اعتراف دارند و گواهی می‌دهند که هر کس از بند درد ورنج و عقوبت رهد از لطف و عنایت تو بهره‌جسته است، و همگان به کوتاهی و تقصیر خویش در پیشگاهت اقرار دارند».

لطف و رحمت الهی

روح دعا و نیایش، التجا به لطف و رحمت خداست. از این‌رو در صحیفه سجّادیه، یادرحمت گسترده خدا، بیش‌ترین درس و زمزمه‌ای است که روح را می‌نوازد و جان را امید می‌بخشد. امام سجّاد علیه السلام در فرازی از نیایش خود به خداوند عرضه می‌دارد:

«يَا مَنْ لَا تَقْنِي خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيباً مِنْ رَحْمَتِكَ»^۲.

«ای خداوندی که گنجینه‌ها و خزانه رحمت تو فنا نمی‌پذیرد، بر محمد و خاندان او

درو فرست و از بیکران رحمت خویش مرا بهره‌مند ساز!».

در دعایی دیگر امام چنین بیان داشته است:

«أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»^۳.

«خداوندا! تو آنی که لطف و رحمتت در پیشاپیش غضبت حرکت می‌کند.
 «أَنْتَ الَّذِي أَسَّعَ الْخَلَائِقُ كُلَّهُمْ فِي وَسْعِهِ»^۱.
 «تو آنی که تمامی آفریده‌ها، در گستره لطف و قدرتش جای دارند و قرار گرفته‌اند.»

علم و قدرت الهی

«یا الله الذی لا یخفی علیه شیءٌ فی الأرض و لا فی السّماء، و کیف یخفی علیک یا
 إلهی ما أنت خلقتہ، و کیف لا تُحصی ما أنت صنعتہ؟ أو کیف یغیب عنک ما أنت
 تدبّره...»^۲.

«خداوندا! ای آن که چیزی در زمین و آسمان بر او مخفی نیست. خداوندا! چگونه
 ممکن است چیزی بر تو مخفی باشد که خود آن را آفریده‌ای! چگونه ممکن است تحت
 نظارت و کنترل و شمارش نداشته باشی موجودی را که خود آن را ساخته‌ای! چگونه
 ممکن است از تو نهان باشد آنچه خود برایش برنامه‌ریزی کرده‌ای و تحت تدبیر قرار
 داده‌ای.»

در این فرازاها، امام سجّاد علیه السلام علاوه بر مطرح ساختن گستره علم خدا، دلایل عقلی
 سیطره علم خدا بر زوایای مسایل خلق را به گونه‌ای غیر مستقیم بیان داشته است.

امام سجّاد علیه السلام در بیان قدرت الهی می‌فرماید:

«... قَلْرْتُهُ الّتی لا تَعْجُزُ عَنْ شَیْءٍ وَّ اِنْ عَظُمَ، و لا یَقْوُنْهَا شَیْءٌ وَّ اِنْ لَطْفٌ»^۳.

«... قدرتی که با وجود آن، از هیچ کاری - هر چند بزرگ و گران باشد - عاجز نیست و
 هیچ چیزی - هر چند ریز و ناپیدا باشد - از او مخفی نمانده و از دایره قدرت و احاطه‌اش
 فوت نخواهد شد.»

امام سجّاد علیه السلام در عبارتی دیگر یادآور شده است که اگر طبیعت و مظاهر آن، تحت
 فرمان بشر قرار دارد و ما می‌توانیم به دلخواه از عناصر زمین و طبیعت در جهت منافع

۱- ۱۰/۱۶.

۲- ۱/۵۲.

۳- ۱/۲.

خود بهره‌گیری کنیم، به اراده و قدرت خداست و اوست که نظام جهان را به گونه‌ای بی‌ریزی کرده که در خدمت انسان و مقهور او باشد.

«... کل خلیفته منقادۀ لنا بقدرته...»^۱.

«تمامی آفریده‌های خدا، به قدرت او، رام و فرمانبردار مایند».

عزّت و بی‌نیازی خداوند

«اللهم یا ذا الملک المتأبّد بالخُلُود، والسّلطان الممتنع بغير جنودٍ ولاعوان، والعزّ الباقي علی مرّ الدهور وحوالی الأعوام و مواضی الأزمان و الأیام»^۲.

«بارها! ای فرمانروای جاودان که فرمانروایی ات ابدی است، ای دارنده سلطه بر هستی که بدون لشکر و پشتیبان، نیرومند و توانایی، ای عزتمندی که عزّت در طول روزگاران و گذشت ایام، همچنان باقی است».

امام سجّاد علیه السلام درباره بی‌نیازی و غنای خداوند از خلق، بیانی این‌چنین دارد:

«تَمَدَّحْتَ بِالْغِنَاءِ عَن خَلْقِكَ وَأَنْتَ أَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ وَنَسَبْتَهُمْ إِلَى الْفَقْرِ وَهُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَيْكَ»^۳.

«خداوند! تو خویش را به بی‌نیازی از آفریده‌هایت ستوده‌ای و به راستی شایسته بی‌نیازی هستی، و از سوی دیگر به آفریده‌هایت فقر و نیاز نسبت داده‌ای و به راستی آن‌ها به تو نیازمند و وابسته‌اند».

ناتوانی انسان از توصیف کامل خداوند

هر چند نیایش‌های صحیفه، آمیخته با یاد و وصف خداست، ولی امام سجّاد علیه السلام در موارد متعددی این حقیقت را تصریح کرده است که نیروی تخیل و فهم آدمیان هرگز قادر نیست صفات الهی را آن‌گونه که شایسته ذات اوست، توصیف و تصویر نماید. امام

۱- ۱۸/۱ - ۲- ۱/۳۲ - ۳-

۱- ۱۸/۱

۳- ۱۱/۱۳، ۱۲.

سجّاد علیه السلام در این باره فرموده است:

«أنتَ الَّذِي قَصَّرْتَ الْأَوْهَامَ عَنِ ذَاتِيكَ، وَعَجَزْتَ الْأَفْهَامَ عَنِ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونُ مَوْجُودًا...»^۱.

«خداوندا! تو آنی که وهم‌ها و اندیشه‌ها از راهیابی به کُنه ذاتت در مانده‌اند و فهم‌ها از شناخت کیفیت و چگونگی تو ناتوانند. دیدگان بشر قادر به مشاهده جایگاهت نیستند (چه این که جسم نیستی و نیاز به مکان نداری).

خداوندا! تو آنی که ذات نامحدودت در تعبیرها و مفاهیم محدود بشری نمی‌گنجد و در قالب جسم در نمی‌آیی تا محسوس شوی.

امام در ادامه این نیایش، تعبیری بسیار موجز و ادیبانه دارد و می‌فرماید:

«سُبْحَانَكَ، لَا تُحَسُّ وَلَا تُجَسُّ وَلَا تُمَسُّ»^۲.

«خداوندا! تو از هر عیب و کاستی منزهی. نه در محدوده حس می‌گنجی و نه در مظاهر نظام ماده و با ابزار مادی می‌توان تو را جست و لمس کرد.»

به بیان امام سجّاد علیه السلام خداوند نه تنها با حسّ و ابزار حسّی قابل دستیابی نیست، بلکه با ابزار عقلی و ادراکی نیز نمی‌توان به توصیف کامل و ترسیم همه جانبه جمال و کمال او پرداخت.

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ»^۳.

«بار خدایا، ای آن که توصیف‌ها و تمجیدهای توصیف‌کنندگان، قادر نیست ویژگی‌های تو را آن‌گونه که باید و شاید، ترسیم کند.»

«الَّذِي قَصَّرْتَ عَنِ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَعَجَزْتَ عَنِ نَعْتِهِ الْأَوْصِفِينَ»^۴.

«خداوندی که چشم نظاره‌گران از دیدش ناتوان است و نیروی خیال توصیف‌کنندگان از بیان اوصاف بایسته او عاجز می‌باشد.»

۱- دعای ۱۸/۴۷-۱۹.

۲- ۲۷/۴۷.

۳- ۱/۳۱.

۴- ۲/۱.

«صَلَّتْ فِيكَ الصَّفَاتِ وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتِ، وَ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاكَ لَطَائِفِ الْأَوْهَامِ»^۱.

«واژه‌هایی برای توصیف تو یافت نمی‌شوند و به هنگام ترسیم ارزش‌هایت، از ناتوانی به گمراهی می‌روند و تار و پود الفاظ در زیر بار ستایش تو از هم می‌گسلد و اندیشه‌های نیرومند که از پیچیده‌ترین و باریک‌ترین گذرگاه‌های معرفت می‌گذرند، در وادی کبریایی تو سرگردان می‌مانند».

تداوم خط رسالت در طول تاریخ

«فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أُرْسِلَتْ فِيهِ رَسُولًا، وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى وَ قَادَةِ أَهْلِ التَّقَى عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامِ»^۲.

«خداوندا! در هر عصر و زمانی رسولی را فرستادی و برای هر نسل دلیلی را برپا داشتی، از روزگار آدم تا عصر پیامبر خاتم، محمد صلی الله علیه و آله که درود تو بر او و خاندانش باد؛ خاندانی که پیشوایان هدایت و پیشروان اهل تقوایند؛ بر تمامی آن‌ها درود».

پیامبر اسلام، خاتم پیامبران

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ»^۳.

«خداوندا! بر محمد که خاتم پیامبران و سرآمد نسل رسولان است، درود فرست!».

اصحاب راستین پیامبر صلی الله علیه و آله

«اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ، وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ وَ كَانَتْ قُوَّةٌ...»^۴.

«خداوندا! [یادش نیک عطا کن به] اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به ویژه آنان که همراهی با

۲- ۲/۴

۱- ۷/۳۲

۴- ۸-۳/۴

۳- ۱۵/۱۷

پیامبر را همواره نیکو داشتند و آنان که در یاری آن حضرت آزمونی شایسته دادند، کمک رساندند، به جمع یارانش شتافتند و با سرعت، دعوتش را لبیک گفته، دلایل رسالتش را پذیرا شدند، در اظهار دین و اعتلای اسلام، از زن و فرزند گسستند و در راه تثبیت رسالت پیامبر با پدران و فرزندان‌شان رودرو شدند و جنگیدند و در پرتو وجود آن حضرت به پیروزی رسیدند».

قرآن، دلیل حقانیت پیامبر ﷺ

«اللّٰهُمَّ وَكَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ... فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ»^۱.

«خداوندا! همان‌گونه که به وسیله قرآن و جلوه‌های اعجازی آن، محمد ﷺ را برای راهنمایی و هدایت خلق به سوی خودت، منصوب داشتی... بر او و خاندانش درود فرست و قرآن را وسیله راهیابی ما به شرافتمندترین مراتب کرامت قرار ده!»

قرآن، فراتر از همه کتاب‌های آسمانی

«اللّٰهُمَّ إِنَّكَ... جَعَلْتَهُ مُهَيْمِنًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ»^۲.

«خداوندا! این تویی که قرآن را شامل همه حقایق اصولی کتاب‌های آسمانی پیشین و گواه و امانت‌دار آن‌ها قرار دادی و بر سایر سخنانی که برای آدمیان گفته‌ای برتری بخشیدی».

قرآن، روشنگر ظلمت‌ها

«وَجَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلْمِ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ».

«خداوندا! قرآن را نوری قرار دادی که ما در پرتو پیروی از آن، از ظلم، گمراهی و

جهالت برهیم وره به هدایت بریم».

قرآن شفا بخش حق جویان

«وَجَعَلْتَهُ... شِفَاءً لِمَنْ أَصَابَتْ بِهِمُ التَّصَدِيقُ إِلَى اسْتِمَاعِهِ».

«خداوندا! قرآن را مایه شفا قرار دادی برای کسی که جهت پذیرش حق بدان گوش

فرا دهد».

قرآن، ملاک تشخیص حق

«وَجَعَلْتَهُ... مِيزَانًا قَسَطًا لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ»^۱.

«خداوندا! قرآن را ترازوی قسط و ملاک سنجش عدل و درستی قرار دادی، ترازویی

که شاهیش از حق و درستی در نمی‌گذرد».

حقایق قرآن، نیازمند مفسری الهی

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُجْمَلًا، وَالْهَمَّتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا»^۲.

«خداوندا! قرآن را بر پیامبرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به گونه مجمل فرو فرستادی و آگاهی به

شگفتی های نهفته در قرآن را، به صورت کامل، به پیامبرت الهام کردی».

امامان علیهم السلام، وارثان علم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

«وَوَرَّثْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَفَضَّلْنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ...»^۳.

«خداوندا! ما (خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را وارثان علم قرآن و تفسیر آن قرار دادی و در پرتو

این دانش ما را بر کسانی که از چنین دانشی محرومند، برتری بخشیدی.

امامان علیهم السلام، گنجینه داران معارف قرآن

«اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً، وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَ فَضْلَهُ، فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَي آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ»^۱.

«بار الها! تو که قلب های ما را حامل علوم قرآن قرار دادی و فضل و شرافت قرآن را به لطف خویش به ما شناساندی، بر محمد صلی الله علیه و آله که همواره زبانش به قرآن گویا بود، درود فرست، و هم چنین بر خاندان محمد علیهم السلام که گنجینه داران قرآن و علوم قرآند».

خاندان پیامبر علیهم السلام، رهبران خلق به سوی خدا

«اللَّهُمَّ... وَ أَنْهَجْتَ بِالْه سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ»^۲.

«خداوندا! به وسیله خاندان پیامبر علیهم السلام راه های رضا و خشنودی را که به سوی تو منتهی می شود، آشکار ساختی (و بندگان با پیروی از خط آنان می توانند رضا و خشنودی تو را به دست آورند)».

خاندان پیامبر علیهم السلام، برگزیدگان خدا

«رَبِّ صَلِّ عَلَي أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ، وَ حَفَظَةَ دِينِكَ، وَ خَلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ»^۳.

«پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبر علیهم السلام (ائمه معصومین علیهم السلام) درود فرست؛ آنان که برای امر دین انتخابشان کرده ای و ایشان را خزانه داران علمت و حافظان دینت و جانشینان خویش در زمین، قرار داده ای».

خاندان پیامبر علیهم السلام، پاکیزگان از گناه

«وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَ الدَّنَسِ تَطْهِيراً بَارِئاً بِإِرَادَتِكَ»^۴.

۱- ۸/۴۲

۲- ۶/۴۲

۳- همان.

۴- ۵۶/۴۷

«پروردگارا! تو خاندان پیامبرت را به اراده خویش از هر پلیدی و ناپاکی منزّه ساختی».

فلسفه تداوم امامت

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِيْنَكَ فِي كُلِّ أَوْانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ»^۱.
«خداوندا! تو ای که به راستی در هر فصلی از روزگاران، دین خویش را به وسیله امام و پیشوایی که خود او را برای مردمان نصب کرده‌ای، یاری کرده، آن امام را در جغرافیای زمین مایه روشنی و روشنگری قرار داده‌ای».

از این فراز دعای امام سجّاد علیه السلام فلسفه ضرورت تداوم امامت و رهبری دینی استفاده می‌شود، زیرا به فرموده آن امام هر روزگاری نیازمند پیشوا و امامتی الهی است، و آن رهبران باید منتسب به خداوند و تأیید شده از سوی او باشند تا بتوانند با نور هدایت خویش خلق را به سوی ارزش‌های دینی دعوت کنند و به آنان تجمّع بخشند.

فلسفه لزوم اطاعت از امام علیه السلام

«بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَالذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَأَفْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَحَدَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ...»^۲.

«خداوندا! (امامان معصومین علیهم السلام) را برای هدایت مردم گماردی) پس از این که ریسمان آنان را به ریسمان خویش پیوند زدی (و رابطه الهی میان ایشان و خودت برقرار کردی تا آنان از حدّ انسان‌های معمولی فراتر آیند و شایستگی رهبری و هدایتگری را پیداکنند) و این چنین، امامان را وسیله راهیابی به خوشنودی خود و بهشت قرار دادی و اطاعت از ایشان را واجب ساختی و خلق را از مخالفت با ایشان برحذر داشتی».

عارفان به مقام ائمه معصومین علیهم السلام

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَوْلِيائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ، الْمُقْتَنِينَ آثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ...»^۱!

«خداوندا! بر دوستانِ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرست؛ آنان که به جایگاه و منزلت امامان علیهم السلام اعتراف دارند، راه ایشان را پیروی می‌کنند، آثار و نشانه‌های معصومین را پی می‌گیرند، به ریسمان (محبت و معارف) آنان چنگ می‌زنند، به ولایتشان تمسک می‌جویند، به پیشوایی و امامتشان اقتدا می‌کنند، در برابر فرمان ایشان تسلیمند، در راه طاعتشان تلاشگرند، در انتظار روز پیروزی و حاکمیت آنان (ظهور صاحب الزمان علیه السلام) به سر می‌برند و چشم به سوی ایشان دوخته‌اند. بر اینان درود فرست؛ درودهایی پایدار، پاکیزه و بالنده در هر بامداد و شبانگاه».

در این عبارت‌های نیایشی، امام سجّاد علیه السلام ولایت و مفهوم شیعه بودن و آرمان مقلس حاکمیت معصومان را به نسل‌ها، بازبان نیایش، تعلیم داده و تلقین کرده است و میان محبت و عمل و آرمان پیوندی ژرف پدید آورده است.

ارجمندی شیعه، در نگاه امام علیه السلام

«وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَىٰ التَّقْوَىٰ أَمْرَهُمْ، وَاصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ، وَتُبَّ عَلَيْهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَلُّبُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُ الْغَافِرِينَ، وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۲.

«خداوندا! بر دوستان اهل بیت علیهم السلام و بر روح آنان سلام فرست، کارهایشان را بر محور تقوا و پرهیزکاری سامان بخش و شؤون مختلف زندگی آنان را اصلاح کن و بر آنان (لغزش‌هایشان را) بیخشای، زیرا تو بسیار توبه‌پذیر و رحیمی و بهترین بخشاینده‌ای. خداوندا! ما را در دارالسلام همراه با دوستان اهل بیت قرار ده، ای مهربان‌ترین مهربانان!».

۱- ۶۴/۴۷-۶۵

۲- ۶۶/۴۷

آرمان‌های متعالی، در مکتب انتظار

«اللَّهُمَّ فَادْرِكْ لَوْلِيَّكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ... وَأْتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَاعِنَهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَرْزُهُ...».

«خداوندا! به ولیّ خویش (آن امامی که در هر زمان حضور دارد و زمان خالی از وجود او نیست) روح شکر در برابر نعمت‌هایت را الهام کن... و از جانب خویش به او نیرو و توانی چشم‌گیر عنایت کن. درهای مشکلات را به آسانی برایش بگشا و با ارکان شکست‌ناپذیر خویش او را یاری ده و توانش را فزونی بخش...».

«وَأَقِمَّ بِهِ كِتَابَكَ وَحُدُودَكَ وَشَرَائِعَكَ وَسُنَنَ رَسُولِكَ».

«خداوندا! به وسیله ولیّ خویش (امام عصر علیه السلام) احکام و قوانین و معارف قرآنت را برپا دار و شریعت‌ها و سنت‌های رسالت را پایداری بخش».

«وَأَحْيِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ».

«خداوندا! آن ارزش‌های دینی و نشانه‌های بلرزی را که ظالمان میرانده‌اند، به وسیله ولیّ خویش (امام عصر علیه السلام) زنده گردان!».

«وَأَجْلُ بِهِ صِدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقِكَ».

«خداوندا! زنگار ستم، آن زنگار نشستہ بر سیمای تابناک شریعت الهی، را به وسیله امام عصر علیه السلام از چهره شریعت بزدای!».

«وَأَبْنِ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ».

«سختی‌ها و دشواری‌های راه خویش را به وسیله او برطرف گردان!».

«وَأَزِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ».

«عدول‌کنندگان از طریق ایمان و دین و شریعت را به وسیله امام عصر علیه السلام از میان بردار!».

«وَأَمَحِّقْ بِهِ بُعَاةَ قَصْدِكَ عَوَجًا»^۱

«آنان را که بدخواه دینند و برای راه راست، کجی و ناهمواری آرزو می‌کنند، به وسیله

امام عصر علیه السلام نابود گردان!

اگر توجه شود که امام سجّاد در چه شرایطی این دعاها و درس‌های زمزمه‌گونه را به گوش پیروان خود می‌رسانده است، به روشنی این نتیجه آشکار خواهد شد که امام سجّاد با وجود این که به‌طور علنی به تجهیز قوای رزمی علیه حاکمیت‌های جائز زمانش نپرداخته است، ولی در تعالیم خود بنیان اندیشهٔ ظلم‌ستیزی و اعتقاد به حاکمیت دین و ضرورت رهبری پیشوای الهی و اهداف و برنامه‌های حکومت اسلامی را بی‌ریخته و از سوی دیگر ماهیت دین‌ستیز و فسادگر و ستم‌پیشهٔ حاکمان زمان خویش را اعلام داشته است، و این‌ها چیزهایی نبود که شیعیان و هوادارانش از نیایش‌های آن حضرت استشمام نکنند و درس نگیرند.

هواداران امام علیه السلام شرایط آن حضرت را درک می‌کردند و راز و رمز سخنان او را به آسانی درمی‌یافتند. امام سجّاد علیه السلام با این جملات، آرمان انتظار را در جهت دین‌خواهی و دین‌داری و ظلم‌ستیزی و عدل‌گستری، هدایت می‌کرد و به باورهای شیعه جهتی بایسته می‌بخشید؛ چنان که امروز ما نیازمند آنیم که روح ولایت و انتظار را از فرو افتادن در وادی رخوت و تکلیف‌گریزی و بی‌تفاوتی دور ساخته، به سوی واقعیت‌های زندهٔ زندگی دینی و اجتماعی سوق دهیم.

مناسبات امام و امت

در سخنان پیشوایان دین به‌ویژه امیرالمؤمنین مناسبت امام و امت تحت عنوان حقوق متقابل امام و امت، یا وظایف امام در برابر امت و مسؤولیت امت در قبال امام مطرح شده است. دعاهای صحیفه نیز از این حقیقت با بیان مخصوص خود - که همان شیوهٔ ابراز حقایق در قالب نیایش است - یاد کرده و امام سجّاد علیه السلام در این باره چنین فرموده است:

«... وَ الْإِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَيَّ أَعْدَائِكَ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاةٍ سَاعِينَ وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ»

مُكِنِّفِينَ وَإِلَيْكَ وَإِلَى رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ»^۱.

«خداوندا! به امام عصر و پیشوایی که برای امت در هر روزگار قرار داده‌ای، صبر و بردباری و نرم‌خویی در برابر دوستانان عنایت کن، دستانت را علیه دشمنانان بگشای، رأفت و رحمت و عطف و شفقتش را به ماروزی گردان و ما را نیز شنوا و فرمانبردار او قرار ده، تا در جلب رضای او تلاش کنیم و در یاری وی و دفاع از او همت گماریم، و از این رهگذر به رسول تو (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) تقرب جوئیم».

در این بخش از دعای صحیفه به گونه‌ی ضمنی ارزش‌های رهبری در مدیریت نیروی انسانی و جامعه اسلامی یادآوری شده و نرم‌خویی و دشمن‌ستیزی و رأفت به رعیت مورد تصریح قرار گرفته است. از سوی دیگر وظایف امت در برابر امام عدل و مصلح خیرخواه نیز بر شمرده شده است: ۱- لزوم حرف‌شنوی و اطاعت از او در برنامه‌های اجتماعی و حکومتی و دینی ۲- لزوم جلب رضایت و خشنودی امام ۳- لزوم یاری امام و دفاع از حریم وی ۴- اطاعت و حمایت از امام، خودداری پادش و ارزش دینی و مایه تقرب به خداست.

نباید از نظر دور داشت که منظور امام سجّاد علیه السلام از امام، پیشوای عدل الهی است و نه هر کسی که به جبر و ستم و بدون داشتن صلاحیت علمی و ایمانی بر مردم سروری کند و حکم راند! زیرا قبل و بعد این دعا مشخصات امام عدل و رهبری الهی را بیان داشته و مجال هرگونه شبهه را از بین برده است. آن حضرت در برخی از دعاهای دیگر نیز با صراحت هر چه تمام‌تر از هرگونه ظلم و سیه‌کاری ستم‌پیشگان بیزاری جسته و فرموده است:

«وَلَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهْرًا، وَلَا لَهُمْ عَلَيَّ مَحْوِ كِتَابِكَ يَدًا وَنَصِيرًا»^۲.

«خداوندا! مرا یار و پشتیبان ستمکاران قرار مده و وسیله قدرت و پیروزی ظالمان در

مسیر از میان بردن قرآن، مگردان!»

امام سجّاد علیه السلام در این عبارت، یاری ظالمان را زمینه از میان رفتن قرآن معرفی کرده و

روح دینداری و قرآن‌پذیری را مابین با مدرسانی به ظالمان شناسانده است.

پیامبران و امامان علیهم‌السلام، حجّت خدا بر خلق

«رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَجَعَلْتَهُمْ... وَحَفَظْتَ دِينِكَ وَخُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ وَحُجَجَكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ»^۱.

«پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، (محصومین علیهم‌السلام) درود فرست؛ آن شخصیت‌های منزّهی که برای امر رهبری دینی و هدایت امت و تعلیم شریعت برگزیدی و آنان را پاسداران دین و جانشینان خود در زمین و حجّت بر بندگانت قرار دادی.

اتمام حجّت خدا بر انسان‌ها، زمینه مسئولیت آنان

بعثت رسولان و رهبری امامان، اتمام حجّت الهی بر بندگان است تا پس از این اتمام حجّت، انسان‌ها کم‌ترین بهانه‌ای در مسیر انجام وظایف خود نداشته باشند و مسئولیت‌های انسانی و الهی خود را به روشنی بشناسند و بدان‌ها وفادار باشند. امام سجّاد علیه‌السلام پس از یادکرد نعمت‌های الهی و اعطای معرفت به انسان از سوی خدا و پس از بیان این که انسان‌ها در پرتو همین معرفت‌ها و شناخت‌ها به مقام انسانی راه یافته و شایستگی امر و نهی و مسئولیت‌پذیری را یافته‌اند، می‌فرماید:

«لَمْ يَدْعَ لِأَحَدٍ مِّنَا حُجَّةً وَلَا عُذْرًا»^۲.

«خداوند برای هیچ یک از ما انسان‌ها حجّت و دلیلی را فروگذار نکرده و عذری را باقی نگذاشته است».

«فَقَدْ ظَاهَرَتِ الْحُجَجُ، وَ أُبْلِيَتِ الْأَعْذَارُ، وَقَدْ تَقَدَّمَتِ بِالْوَعِيدِ، وَ تَلَطَّفَتِ فِي التَّرْغِيبِ، وَ ضَرَبَتِ الْأَمْثَالَ، وَ أَطَلَّتِ الْإِمْهَالَ»^۳.

۲- ۲۳/۱.

۱- ۵۶/۴۷.

۳- ۲۱/۴۶.

«خداوندا! حجّت‌ها و دلایل خود را بیای پی آشکار ساخته‌ای و با بیان دلایل آشکار و جدا ساختن درستی‌ها از نادرستی‌ها، هرگونه عنر را به سستی کشانده‌ای، چه این که قبل از خواستن مسئولیت از انسان‌ها، به آنان عواقب شوم گناه و نافرمانی را هشدار داده‌ای و باشیوه‌ای آمیخته با لطف و لطافت، آدمیان را در مسیر ارزش‌ها تشویق نموده‌ای و برای تفهیم حقایق به بندگانت مثال‌ها و نمونه‌ها آورده‌ای و از پس آن همه روشنگری به آنان مهلت داده‌ای».

قیامت، روز پاسخ‌گویی به مسئولیت‌ها

«وَ إِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا، وَ تَصَرَّمَتْ مُدَدُ أَعْمَارِنَا، وَ اسْتَحْضَرْتَنَا دَعْوَتُكَ الَّتِي لَا يَبَدُّ مِنْهَا وَ مِنْ أَجَابَتِهَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْنَا كِتَابَةَ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً... وَ لَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَتَرْتَهُ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تَبْلُغُ أَخْبَارَ عِبَادِكَ!»^۱

«آن‌گاه که زندگی ما به پایان رسید و عمرمان سپری شد و دعوت تو [خداوندا!] ما را فراخواند، آن دعوتی که به ناگزیر باید بدان پاسخ گفت، - پس درود فرست بر محمد و آل او - آخرین عملی را که نویسندگان اعمال ما در نامه عمل ما ثبت می‌کنند، توبه‌ای راستین قرار ده! و آن روز که گزارش کار بندگانت را در میزان محاسبه، مورد بررسی قرار می‌دهی، پرده از اعمال ناشایست ما برندار و رسوایمان مساز.

برپایی قیامت، لازمه عدل الهی

«ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْفُوتًا... حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عَمْرِهِ، قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَلُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى، عَدْلًا مِنْهُ...»^۲

«خداوند در زندگی دنیا، برای فرزند آدم ملت معینی را قرار داد... تا آن هنگام که به پایان زندگی‌اش رسید و روزهای عمرش سپری شد، جانش را دریافت کند و او را به

پادشاه‌های سرشار و باکیفرهای هول‌انگیزی که قبلاً یادآوری کرده است، فراخواند. کیفر و پادشاه برای این است که بدکاران جزای عمل خویش را بچشند و نیکان پادشاه نیکی‌های خود را دریافت دارند و این‌ها همه ناشی از عدل الهی است.

نظام کیفر و پادشاه الهی، بدون ظلم

«فَكُلُّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِأَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ، وَشَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ مُتَفَضِّلٌ عَلَيَّ مَنْ عَاقَبْتَ وَكُلُّ مُؤْمِرٌ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجَبْتَ»^۱.

«[خداوند!] تمامی آفریده‌هایت اعتراف دارند که تو در کیفر خطاکاران، کم‌ترین ستم روا نمی‌داری و همگان شاهدند که لطف و عنایت تو به بندگان از روی تفضل و بخشش است و همگی در پیشگاهت اقرار می‌کنند که نتوانسته‌اند حقت را ادا کنند و آن‌گونه که سزاواری انجام وظیفه نمایند».

امام سجّاد علیه السلام این سخنان را بی مقدمه و بدون برهان نیاورده است، بلکه قبل از این فرازها، مطالبی دارد که الطاف بی حساب الهی را در حق بندگان و سنت خدا بر عفو خطاکاران را یادآور شده، به گونه‌ای که انسان مؤمن اندیشمند، خود، به اعتراف در پیشگاه حق می‌نشیند و ساحت خداوند را از ظلم و ستم منزّه می‌داند.

فلسفه عدل الهی در نظام جزا

امام سجّاد علیه السلام در بیانی دیگر از نیایش‌های صحیفه، نخست حاکمیت بی‌چون و چرای خدا بر پهنه حیات و اراده بی معارض او را در مورد خلق یادآور شده، سپس به خداوند عرضه می‌دارد:

«وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ، وَلَا فِي نِعْمَتِكَ عَجَلَةٌ، وَإِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْقَوْتَ، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَ قَدْ تَعَالَيْتَ - يَا إِلَهِي - عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^۲.

«[خداوندا! هرچند اراده تو، یگانه اراده نافذ در هستی است و هیچ قدرتی، یارای معارضه و رویارویی با قدرت تو را ندارد، اما این اراده و قدرت بدون معارض تو، هرگز به استبداد و جباریت نزدیک نمی شود] من به یقین می دانم که در حکم و داوری و تقدیر تو، ستم راه ندارد، چنان که در مجازات بدکاران شتاب نمی کنی، زیرا کسی باید شتاب کند که بیم از دست رفتن فرصت و قدرت خود را داشته باشد و کسی به ظلم کشیده می شود و به ستم رو می آورد که ضعیف و ناتوان باشد (نتواند عدل را به کار گیرد و یا منافع خود را در رعایت عدل نبیند) در حالی که تو - ای خداوند - از ضعف و ناتوانی و نگرانی و ستم میرا هستی و جایگاهت فراتر از این نسبت هاست».

امام سجّاد علیه السلام علاوه بر این که با زبان ویژه نیایش، فلسفه میرا بودن خدا از ظلم و ستم را بیان داشته، به نکته ای فراتر نیز اشاره کرده است و آن این که مهلت خداوند به خطاکاران و تعجیل نورزیدن خدا در انتقام از بدکاران، گواه عدل الهی بلکه فضل الهی است. زیرا اگر خداوند خطاکاران را به سرعت مجازات می کرد، منافاتی با عدل او نداشت، ولی لطف او سبب شده است تا به گنهکاران مهلتی دهد تا شاید به توبه رو آورند و از علق برهند.

مهلت الهی به مسؤولیت گریزان

«رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِّمَنْ عَصَاكَ، وَ حِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِّمَنْ نَاوَاكَ، عَادَتُكَ الْإِحْسَانَ إِلَى الْمَسِيئِينَ، وَ سُنَّتُكَ الْإِبْقَاءَ عَلَى الْمُعْتَدِينَ حَتَّى لَقَدْ غَرَبَتْهُمْ أَنْأَتُكَ عَنِ الرَّجُوعِ، وَ صَدَّاهُمْ إِمهَالِكَ عَنِ النَّزْوَعِ»!

«[خداوندا!] روزی ها و نعمت های دنیوی تو حتی برای معصیت کاران گسترده است و حلم و بردباری تو دشمنانت را نیز دربر گرفته است. روش تو احسان [به همگان حتی] خطاکاران است و سنت تو باقی گذاشتن نعمت ها در دسترس کسانی است که از احکام و قوانین تو تجاوز کرده اند! (اما افسوس که آنان به جای قلردانی از لطف تو و اظهار

ندامت از خطاهای خویش به ناسپاسی روی می آورند) تا آنجا که گرفتار غرور شده، تمایلی به توبه نشان نمی دهند! و مهلت‌هایی که داده‌ای مایه عبرت و بازنگری آنان در وضع خویش نمی شود!

فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان

«وَ إِنَّمَا تَأْتِيَتْ بِهِمْ لِيُعَيَّنُوا إِلَىٰ أَمْرِكُ، وَ أَمَهَلْتَهُمْ ثِقَّةً بِدَوَامِ مَلِكِكَ...»^۱

«[خداوندا] اگر به اهل عصیان مهلت داده‌ای و آنان را به سرعت مجازات نکرده‌ای به سبب این است که آنان به فرمان تو باز گردند و سر در خط اطاعت تو نهند. و البته مهلتی که به ایشان می دهی از آن جهت است که می دانی اقتدار و فرمانروایی تو همیشگی است (و فرصت مجازات گنهکاران را از دست نخواهی داد).

کارآیی شفاعت در قیامت

از جمله مسائل عقیدتی که در ضمن معارف گسترده صحیفه مورد توجه قرار گرفته، مسأله شفاعت و کارآیی آن در صحنه قیامت است. اصل شفاعت به دو گونه قابل تصویر است:

۱- شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت غیر خدا برای پیش‌گیری از تحقق اراده خدا و دور ساختن عقاب الهی از خود! شفاعت به این معنا، هم در قرآن مورد انکار قرار گرفته است و هم در روایت و بیان امام سجّاد علیه السلام خداوند در قرآن می فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾^۲

«در آن روز (روز قیامت) هیچ شفاعت و وساطتی سود نمی بخشد، مگر شفاعت کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده باشد تا میان خلق و خدا واسطه شود». امام

سجّاد علیه السلام نیز در این باره چنین بیان داشته است:

«وَبَيْدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعَ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَإِلَيْكَ الْمَفْرُوقُ وَالْمَهْرَبُ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ... لَمْ أَحِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرِكَ... لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ، مَطْرُوقٌ فِي حُكْمِكَ...»^۱.

«خداوندا! تمامی عوامل و اسباب کارآمد و موثر به دست توست (و به اراده تو

می تواند تأثیر کند). تنها پناهگاه و ایمنی بخش تویی!

خداوندا! اگر تو لطف و کرامت و فضل خویش را از من دریغ کنی باز هم جز تورا می

به سوی آرزوهایم نخواهم یافت،...! با وجود حکم تو، در جهت منافع من فرمانی

نیست، حکم تو درباره من جاری و نافذ است».

۲- شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت اولیای الهی به اذن و اجازه

خداوند و نه در قبال خواست و اراده او. شفاعت به این معنا در قرآن مورد انکار قرار

نگرفته و در روایت و تعالیم معصومین نیز امری تحقق پذیر معرفی شده است. امام

سجّاد علیه السلام نیز در موارد متعددی به مسأله شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله، شفاعت ائمه و شفاعت

اهل نجات و سعادت برای از پا درافتادگان وادی طاعت، اشاره کرده است.

شفاعت پیامبران علیهم السلام برای امتها

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... أَمْكَنَهُمْ (أَمْكَنَ النَّبِيِّينَ) مِنْكَ

شَفَاعَةً»^۲.

«خداوندا! پیامبر ما را - که درود تو بر او و خاندانش باد - در روز قیامت، بیش از سایر

پیامبران، حق شفاعت عنایت کن».

امام سجّاد علیه السلام با این بیان، اصل وجود شفاعت را برای انبیا مسلم شمرده و از این رو

برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برترین انبیاست، امکان شفاعت بیش تری را آرزو کرده است.

شفاعت اهل بیت علیهم السلام برای پیروان

«اللَّهُمَّ... فَإِنِّي لَمْ أَتِكَ تَقَةً مِنِّي... وَلَا شَفَاعَةَ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ إِلَّا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ سَلَامُكَ»^۱.

«خداوندا! من به امید شفاعت جستن از مخلوق، رو به درگاہت نیاورده‌ام، مگر به امید شفاعت محمد و اهل بیت او - درود تو بر پیامبر و خاندانش».

شفاعت صالحان، برای وابستگان خویش

«اللَّهُمَّ وَإِنْ سَبَقْتَ مَغْفِرَتَكَ لِهَمَا فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ، وَإِنْ سَبَقْتَ مَغْفِرَتَكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا حَتَّى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ»^۲.

«خداوندا! اگر بخشایش و غفران تو، قبل از من، شامل پدر و مادرم شد، پس آنان را شفیع من قرار ده! و اگر من قبل از ایشان مورد غفران تو قرار گرفتم مرا درباره آن‌ها شفیع گردان، تا در پرتو لطف تو و در خانه کرمت - بهشت جاودان - گرد هم و در کنار هم باشیم».

از این نیایش استفاده می‌شود که هرگاه فردی مورد غفران الهی قرار گیرد و به بهشت راه یابد، می‌تواند به اذن الهی برای وابستگان خود شفاعت کند.

شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... صَلَاةً تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»^۳.

«خداوندا! بر محمد و خاندان او درود فرست؛ درودی که بتواند در روز قیامت شفیع ما گردد...».

درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او، یکی از اعمال شایسته مؤمنان است و امام سجّاد علیه السلام در این عبارت‌ها به اصحاب و پیروان خود آموخته است که این عمل نیک

۱- ۱۵/۲۴

۲- ۶/۴۸

۳- ۳۰/۳۱

می تواند شفیع انسان در روز قیامت قرار گیرد.

سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه سجّادیه

مراحل پیدایش و تکامل انسان

نیایش های صحیفه سجّادیه، هر چند در نگاه نخست راز و نیاز خلق با خالق را می نمایاند، اما این مجموعه معرفتی هم چنان که پیام دار معارف اصولی و بیان گر عقاید نب اسلامی است، از پرداختن به انسان و ارزش های انسانی دور نمانده، بلکه در معرفی فضایل اخلاقی، گنجینه ای است گران بها و پرگوهر.

امام سجّاد علیه السلام مراحل پیدایش و تکامل انسان را چنین بیان داشته است:

«اللّهم و أنت حدرتني ماءً مهيناً من صلب متصاق العظام... حتى إذا احتجت إلى رزقك و لم استغن عن غيث فضلك، جعلت لي قوتاً... و لو تكلني يارب في تلك الحالات إلى حولي، أو تضطرتني إلى قوتي لكان الحول عني معتزلاً...»^۱.

«خداوندا! من قطره ای ناچیز بودم که تو مرا از تنگنای استخوان های صلب، به صورت مایه ای بی مقدار، در فضای کوچک رحم مادر فرو افکندی؛ فضایی پوشیده شده در حجلب ها و پوشش های متعدد. از آن پس دگرگونی های پیاپی در من پدید آوردی تا آن جا که شکلی کامل و انسانی به خود گرفتم و اندامی بایسته و مناسب یافتم؛ چنان که این مراحل را در قرآن خویش بیان داشته ای: نخست نطفه، سپس علقه (خون بسته)، پس از آن به صورت پاره گوشت و در مرحله بعد تبدیل شدن به استخوان و نیز پوشیده شدن استخوان ها به وسیله گوشت و پس آن گاه راه یافتن به مرحله جدید زندگی و برخوردار شدن از جان انسانی. در این هنگام تن من نیازمند تغذیه و روزی تو گشت و تو در آن فضای نهان از آنچه مادرم می نوشید و تغذیه می کرد، مرا بهره مند ساختی (و از آنچه او می خورد، غذایی پدید آوردی که متناسب با نیازهای من باشد). در آن ظلمتکده ناپیدا و در آن تنگنای بی آشنا، اگر مرا به خویش و انباده بودی، کاری از من بر نمی آمد و

چاره و توانی در اختیار نداشتیم! اما فضل و لطف تو مرا تنها نگذاشت و از غذایی شایسته و متناسب مرا بهره مند ساختی».

نیروی انسان متکی به خدا

«اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ مِنَ الضُّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مِهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ»^۱.

«خداوندا! بنای نخستین وجود ما را، مایه‌ای ضعیف و ماده‌ای سست و ناتوان قرار دادی، و آبی بی مقدار را آغاز پیدایش ما ساختی (و این شگفتی کار آفرینش تو است که از کم‌ترینان، موجودی با کرامت و نیرومند می‌آفرینی). بنابراین، ما با چنین بنیادی نمی‌توانستیم از خویش توانی داشته باشیم و این است که نیرویی نداریم جز به قوت تو و قوتی نداریم مگر در پرتو یاری و حمایت‌های تو».

فلسفه آفرینش انسان

از جمله پرسش‌های مهم انسان درباره پیدایش خویش این است که هدف خداوند از آفرینش انسان چه بوده است؟ پاسخ‌هایی که به این سؤال داده شده، هر کدام جهتی را بیان می‌دارد و مسأله را از زاویه‌ای مطرح کرده است و نه از همه ابعاد و زوایای آن. امام سجّاد علیه السلام نیز به فلسفه آفرینش از این جهت اشاره کرده است که هدف خداوند از آفرینش انسان، نفعی نیست که به خدا بازگردد، زیرا ذات بی‌نیاز او، نمی‌تواند محتاج به مخلوقاتی باشد که خود آفریده است.

«أَسْتَوْهِيكَ - يَا إِلَهِي - نَفْسِي الَّتِي لَمْ تَخْلُقْهَا لِتَمْتَنِعَ بِهَا مِنْ سُوءٍ أَوْ لِتَطْرُقَ بِهَا إِلَى نَفْعٍ، وَلَكِنْ أَنْشَأْتَهَا إِثْبَاتًا لِقُدْرَتِكَ عَلَى مِثْلِهَا، وَ احْتِجَاجًا بِهَا عَلَى شَكْلِهَا»^۲.

«بار خدایا! از تو تمنّا می‌کنم که نفسم را به من ارزانی داری؛ آن نفسی که نیافریدیش تا زبانی را از تو دور گرداند، یا سودی را به تو برساند؛ بلکه آن را پدید آوردی تا گواهی

باشد بر قدرت آفریش تو و نمودی باشد از آفریش چیزهایی که توان آفریدن آنها را دارا هستی».

انسان، هماره در معرض آزمون الهی

امام سجّاد علیه السلام پس از برشمردن نعمت‌های گوناگون خداوند در آفریش شب و روز و منافی که در آنها برای آدمیان قرار داده است می‌فرماید:

«بِكُلِّ ذَلِكَ يُصَلِّحُ شَأْنَهُمْ وَيَبْلُؤُاْ أَخْبَارَهُمْ، وَيَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَمَنْزِلِ فُرُوضِهِ، وَ مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُواْ بِمَا عَمِلُواْ، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى»^۱.

«خداوند به وسیله همه این‌ها (امکان‌ت و مزایای زندگی دنیا) از یک سو به زندگی انسان‌ها سامان بخشیده و نیازهایشان را برآورده ساخته و از سوی دیگر ایشان را مورد آزمون قرار داده است تا عملکرد آنان را به هنگام طاعت و عبادت محک زند و موضع‌گیری آنها را در قبال احکام شریعت آشکار سازد و در نتیجه این آزمون، بدکاران را کیفر دهد و نیکروشان را پاداشی نیک عطا کند».

قابلیت‌های دوگانه انسان

چهره‌ای که امام سجّاد علیه السلام از انسان می‌نمایاند، گاه چهره‌ای الهی و ملکوتی است که در شمار اولیای الهی قرار دارد و گاه چهره‌ای شیطانی است که در جبهه دشمنان خدا جای دارد. این چهره دوگانه، حکایت از قابلیت‌ها و گرایش‌های دوگانه انسان دارد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ... حَمْدًا أَسْعَدُ بِهَا فِي السَّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَاءِهِ»^۲.

«حمد خدای را، حمدی که به وسیله آن در زمره نیک‌بختان و دوستان خدا قرار گیریم».

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنَا... مِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ»^۱.
 «خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را از خالصّ ترین خاصانِ درگاهت
 قرار ده».

انسان در این فرزها، موجودی است قابل تعالی تا حدّ قرار گرفتن در مجموعه
 خاصان خدا، ولی همین انسان می تواند با انتخاب نادرست خود، در شمار دشمنان
 خدا قرار گیرد.

«وَاشْغَلُهُ (أَي الشَّيْطَانَ) عَنَّا بِيَعُضِ أَعْدَائِكَ»^۲.

«خداوندا! شیطان را از ما باز دار و به سوی دشمنانت روانه کن و وی را با دشمنانت
 مشغول و سرگرم ساز!»

«وَ أَلَيْسَ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شَرِّ رَخَلِكَ»^۳.

«خداوندا! قلبم را با بندگان شرورت بیگانه ساز و مرا از ایشان گریزان گردان (تا مبادا
 به آنان نزدیک شده، در شمار آنان قرار گیرم!»

انسان، بی حمایت خدا، متمایل به باطل

امام سجّاد علیه السلام نخست یادآور می شود که آدمی در صحنه زندگی همیشه با
 دوراهی هایی مواجه می شود که یک راه دربردارنده خشنودی خداوند و دیگری موجب
 ناخشنودی اوست. امام تعلیم داده است که در چنین مواردی از خدا یاری بخواهیم؛
 زیرا اگر در چنین میدان هایی، خداوند تنهایمان گذارد، نفس امّاره و خواهش های
 نفسانی، ما را به سوی باطل خواهند کشید. امام سجّاد علیه السلام به ما آموخته است که به
 پروردگار خویش عرض کنیم:

«وَلَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفْسِنَا وَ اِخْتِيَارِهَا، فَإِنَّهَا مَخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ، أُمَّرَةٌ

بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ»^۴.

۱- ۱۵/۵ - ۲- ۴/۱۷

۳- ۴/۹ - ۴- ۱۱/۲۱

«خداوندا! ما را با خواهش‌های درونی مان تنها مگذار و رها مکن! زیرا نفس ما راه باطل را برمی‌گزیند، مگر آن نفسی که (به وسیله تو) در مبارزه با گرایش‌های منفی موفق شده باشد! نفس ما با سرعت به سوی بدی‌ها پیش می‌تازد، مگر آن نفسی که در پرتو رحمت و عنایت تو به صلاح گراییده باشد».

سرشت انسان، متمایل به صلاح

از آنچه در سطرهای پیشین یاد شد، ممکن است این گمان پدید آید که فطرت و سرشت انسان متمایل به بدی و پستی است! ولی از فرزهای دیگر صحیفه سجّادیه استفاده می‌شود که نهاد آدمی، سرشته شده بر صلاح و متمایل به ارزش‌هاست و تمایل به باطل امری است عارضی که در نتیجه وساوس شیطانی و عوامل بیرونی بر نفس تحمیل می‌شود.

امام سجّاد علیه السلام در این باره چنین می‌فرماید:

«لولا أنه (أی الشیطان) صوّر لهم الباطل في مثال الحقّ ما ضلّ عن طریقك ضالّاً!»^۱
 «اگر شیطان (عوامل بیرونی انحراف و عناصر مرموز تزویرگر) نبود و باطل را در قالب حق جلوه نمی‌داد، هیچ انسانی از راه خدا و شریعت و راه حق گمراه نمی‌شد».

معرفت، عالی‌ترین موهبت الهی به انسان

در میان نعمت‌هایی که خداوند به فرزندان آدم، عطا کرده است، امام سجّاد علیه السلام از نعمت «معرفت» و «حق‌شناسی» به عنوان مهم‌ترین نعمت یاد کرده است؛ معرفتی که خداوند در وجود انسان به صورت سرشت قرار داده تا در برابر صاحب نعمت خویش شاکر و سپاسگزار باشد و معرفتی که به وسیله فرستادن انبیا و تعالیم وحی از بیرون به انسان عطا کرده تا صاحب نعمت خود - خدای جهان - را بشناسد و حق بندگی را در برابر وی انجام دهد.

امام سجّاد علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنِّ عِبَادَهُ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَيَّ مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِثْنِهِ الْمَتَابَعَةَ... لَتَصَرَّفُوا فِي مِثْنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ»^۱.

«سپس خدای را که اگر «شناخت» را از انسان دریغ می داشت (و فطرت حق شناسی را در نهاد آدمیان قرار نمی داد و پیامبران را برای تذکر و هدایت و تعلیم آنان نمی فرستاد) آن‌ها علی‌رغم بهره‌وری از گستره نعمت‌ها و روزی‌های خداوند، به شکر و سپاس او روی نمی آوردند!»

حق شناسی، ملاک انسانیت

امام سجّاد علیه السلام عصر معرفت را در نهاد آدمیان، تا بدان جا اصیل و مهم شمرده است که آن را رمز جدایی انسان‌ها از حیوانات معرفی کرده است. معرفتی که امام سجّاد علیه السلام آن را ملاک واقعی انسانیت شمرده، شناخت‌های تجربی و علوم طبیعی نیست، چه این که این شناخت‌ها در برخی حیوانات نیز گاه به گونه‌ای دقیق‌تر و به صورت غریزی وجود دارد. معرفتی که امام علیه السلام آن را ملاک ارزش انسانی دانسته، معرفت خالق و پروردگار و نعمت‌آفرین است؛ معرفتی که به سپاس‌گزاری انسان در برابر مبدأ فیض منتهی گردد.

«وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۲.

«اگر آدمیان این چنین می بودند (از نعمت‌های خدا بهره می بردند و حق بندگی به جا نمی آوردند) از رمز انسانیت خارج شده و قدم در قلمرو زندگی چارپایان می نهادند و مصداق این آیه از قرآن می شدند که خداوند فرموده است: آنان نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه موجوداتی گمراه‌تر از چارپایان!»

صفات ارزشی انسان

صحیفه سجّادیه و معارف آن، گنجینه عظیمی از اخلاق و فضایل انسانی است.

علاوه بر دعای «مکارم الاخلاق» در سایر دعاهاى آن نیز ارزش‌هاى اخلاقى در پوشش دعا و نیایش مطرح شده است. برخى از صفاتى که در دعای «مکارم الاخلاق» به آن‌ها اشاره شده، چنین است: ایمان، ارزش خواهی، عزّت بدون تکبر، عبادت بدون عجب، سخاوت به دور از منت، بزرگی بدون فخر فروشی و همراه با تواضع، صفت نیک اجتماعى، ظلم‌ستیزی، بسط عدالت، صفت متّین، همگامی با جامعه ایمانى، دوستى دوستان خدا، دشمنى دشمنان خدا، اقتصاد و میانروى، آبروخواهی، حسن عمل در هر حال و...

این در حالى است که کم‌تر مى‌توان دیگر دعاهاى صحیفه را از یاد و نام صفات ارزنده اخلاقى، تهی یافت. به عنوان نمونه به مواردی اشاره خواهیم داشت:

خودسازی و صلاح‌جویی

اندیشه خودسازی و روحیه صلاح‌جویی، نخستین شرط حرکت انسان به سوى کرامت‌هاى اخلاقى و خصایل انسانی است و امام سجّاد علیه السلام این اندیشه و روحیه را در دعاهاى خویش به مؤمنان منتقل ساخته است، از آن جمله:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّني بِحَلِيَةِ الصّٰلِحِيْنَ، وَآلِيسْنِي زِيْنَةَ الْمُتَّقِيْنَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكُظْمِ الْغَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ، وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ وَإِصْلَاحِ ذَلِ الْبَيْنِ، وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسْتِرِ الْعَائِبَةِ...»^۱.

«خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرست و مرا به زیور صالحان بیلاری و با زینت تقواییشان مزین ساز! زیور و زینتی که در جهت گسترش عدل، فرو خوردن خشم، خاموش ساختن آتش دشمنی و بدخواهی، ایجاد پیوند و محبت میان تفرقه‌گرایان، اصلاح میان مردم، آشکار ساختن و تجسم بخشیدن به ارزش‌ها، پیش‌گیری از ظهور عیب‌ها و علنی شدن زشتی‌ها و... می‌باشد».

«وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ وَ مِنْ أَدَلَّةِ الرِّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ»^۲.

«خداوندا! مرا از درستکاران و راهنمایان راه رشد و کمال و از بندگان صالح قرار ده.»
«وَأَدِّمْ بِالْقُرْآنِ صَلاَحَ ظَاهِرِنَا... وَجَنَّبْنَا بِهِ الضَّرَائِبَ المَذْمُومَةَ وَمدَانِي الأَخْلَاقِ»^۱.
«خداوندا! به وسیله قرآن (و درس‌ها و پیام‌های سازنده آن) ظاهر ما را به صلاح و پاکی و درستی همواره آراسته بدار و به وسیله قرآن (و پیام‌های هدایت‌گر و هشداردهنده آن) ما را از اخلاق نکوهیده و پست دور گردان.»

نیت و اندیشه نیک

«... وَأَنْتَهُ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّةِ... اللَّهُمَّ وَفَرِّ بِطُفْكَ نِيَّتِي...»^۲.
«خداوندا! نیت و اندیشه‌های درونی مرا به نیک‌ترین نیت‌ها و آرمان‌ها منتهی گردان.
خداوندا! اندیشه‌ها و اهداف درونی مرا به لطف خویش پر بار گردان.»
«وَأَعِنِّي عَلَى صَالِحِ النِّيَّةِ»^۳.
«پروردگارا! مرا در راه دستیابی به نیت صالح و نهاد نیک، یاری ده.»

عزت و شرافت

«وَصُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ»^۴.
«بارالها! عزت و آبرویم را با توانگری حفظ نما و ارج و منزلت اجتماعی مرا با تنگ‌دستی فرو مریز.»
امام سجّاد علیه السلام که در این دعا، از خداوند می‌خواهد تا با بی‌نیازی از امکانات دیگران و تنگ‌دست نبودن در اداره زندگی، آبرو و عزت در جامعه محفوظ بماند، از سوی دیگر در دعایی یادآور شده است که نباید ملاک شرافت و عزت را ثروت و توانگری دانست و نباید تنگ‌دستان را به سبب تنگ‌دستی و فقرشان خوار شمرد.
«... وَأَحْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنُّ بَنِي عَدَمِ خَسَاسَةٍ، أَوْ أَظُنُّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا، فَإِنَّ

۲- ۱/۲۰

۴- ۲۶/۲۰

۱- ۱۲-۱۱/۴۲

۳- ۱۱۳/۴۷

الشريفَ مَنْ شَرَفْتَهُ طَاعَتُكَ، والعزیزَ مَنْ أَعَزَّنْتَهُ عِبَادَتُكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... وَأَيُّدُنَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ...»^۱.

«خداوندا! مرا نگاه دار تا این که انسان‌های فقیر و تهی دست را به سبب فقرشان پست و بی ارزش بشمارم و نیز ثروتمندان را به خاطر ثروتشان با فضیلت و ارجمند به حساب نیاورم. زیرا شریف واقعی کسی است که در پرتو طاعت تو به شرافت رسیده باشد و عزیز واقعی اوست که در نتیجه عبادت و بندگی تو به عزت دست یافته باشد، پس بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندانش درود فرست و به من عزتی عطا کن جاودان و همیشگی...».

تواضع در اوج عزت

«وَأَعَزَّنِي وَلَا تَبْتَلْنِي بِالْكِبَرِ... وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَلْبِهَا...»^۲.

«بارالها! به من عزت و بزرگی عطا کن، ولی مرا به کبر و خودبینی مبتلا مساز... در میان جامعه، به من رفعتی مده، مگر این که به همان مقدار مرا نزد خودم پایین بیاوری! عزت و شوکت ظاهری به من عنایت نکن، مگر این که در درون من، به همان اندازه مرا خوار و کوچک بنمایی!».

محبت و مودت اجتماعی

«وَأَنْزَعِ الْغُلَّ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ...»^۳.

«پروردگارا! کینه و بدخواهی نسبت به مؤمنان را از سینه‌ام ریشه کن ساز.»

«وَأَجْعَلْ لَنَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا، وَلَا تَجْعَلِ الْحَيُوتَ عَلَيْنَا نَكَدًا»^۴.

«خداوندا! در سینه مؤمنان، محبت و مودت ما را قرار ده و زندگی ما را تلخ و

۲- ۴-۳/۲۰

۴- ۱۶/۴۲

۱- ۴-۴/۳۵

۳- ۱۲۷/۴۷

آشفته مگردان».

امام سجّاد علیه السلام در اوج تمجید از مودّت اجتماعی و ترغیب مؤمنان به دوستی و گذشت، مرزهای دوستی را نیز مشخص ساخته و بیان داشته است:

«و وَقَفْنَا... لِأَنَّ... نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا، وَ أَنْ نُصِيفَ مَنْ ظَلَمَنَا، وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا، حَاشِيَ مَنْ عُوْدِي فِيكَ وَ لَكَ، فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لِأَثْوَالِيهِ، وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ»^۱.

«معبودا! ما را توفیق ده تا با آنان که از ما بریده‌اند، دوباره پیوند مودّت برقرار کنیم و با آنان که با ستمی روا داشته‌اند از راه انصاف وارد شویم و با ستیزه‌جویانی که عزم دشمنی ما دارند از در مسالمت و صلح درآییم، جز دشمنانی که به خاطر تو و در راه تو مورد ستیز قرار گرفته‌اند، زیرا اینان، دشمنانی هستند که هرگز مورد محبت و دوستی ما قرار نمی‌گیرند و حزبی هستند که کدورت‌هایمان با ایشان پایان نمی‌پذیرد.

رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آن‌ها

«اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ... إِنْ تَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ... وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشِّ أَحَدٍ»^۲.

«خداوندا! به تو پناه می‌برم... از این که به آنچه حق ما نیست رو آوریم و آنچه را حق ما نیست بطلیم... و پناه می‌بریم به تو از این که به انگیزه خیانت و بی‌مروتی با کسی غش‌زنیم و تزویر نماییم».

حمایت و دستگیری از محرومان

«وَ وَقَفْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ لَيْتُنَا هَذِهِ، وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا... وَ مَعَاوَنَةُ الضَّعِيفِ وَ إِدْرَاكِ اللّهِفِ»^۳.

«پروردگارا! ما را در لحظه لحظه زندگی مان، توفیق عطا کن تا یار ضعیفان و فریادرس ستم‌دیدگان باشیم.

۱- ۴/۸-۵

۲- ۱۰/۴۴

۳- ۱۸/۶

پرهیز از آزار دیگران

«وَأَمْنَعْنِي عَنْ أذى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۱.
«بارالها! مرا از آزار هر زن و مرد مؤمن و هر زن و مرد مسلمانی بازدار.»

پرهیز از آفات زبان و گفتار

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ... وَمَا أَجْرِي [الشَّيْطَان] عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شَتْمٍ عَرَضِيٍّ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، نَطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ...»^۲.

«خداوندا! آنچه شیطان بر زبانم جاری می‌سازد، از ناسزاگویی، سخنان بیهوده، بلزبانی‌هایی که آبروی دیگران را می‌ریزد، گواهی به باطل، بدگویی مؤمن در پشت سر وی و بلزبانی در پیش روی او و... خداوندا! تو این زشتی‌ها و آفت گفتار را از من دور ساز و زبانم را در مسیر حمد و ستایش خود گویا کن.»

پرهیز از نفاق و دورویی

«اللَّهُمَّ! وَاَعِصْمْنَا بِهِ (بِالْقُرْآن) مِنْ... دَوَاعِي النِّفَاقِ...»^۳.
«خداوندا! ما را به وسیله قرآن از انگیزه‌های منافقانه و گرایش به نفاق، مصون بدار.»
امام سجّاد علیه السلام در عبارتی دیگر نفاق را چنین معنا کرده است:
«كَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَانِيٍّ بِمَكَائِدِهِ، وَ نَصَبٍ لِي شَرِكٍ مَصَانِدِهِ... اِنْتَظِرًا لِانْتِهَازِ الْفُرْصَةِ لِقَرِيبَتِهِ، وَ هُوَ يُظَهِّرُ لِي بِشَاشَةِ الْمَلَقِ، وَ يَنْظُرُنِي عَلَى شِدَّةِ الْحَقِّ»^۴.
«چه بسیار کسانی که با مکر و خدعه به من ستم کردند و دام‌های شکارشان را در پیش پایم گسترده و در انتظار فرصت مناسب نشستند؛ در حالی که به ظاهر با من خوش‌رویی می‌کردند، در اعماق دل مرا به خشم می‌نگریستند...»

۱- ۱۳/۲۰

۲- ۷/۴۹

۳- ۱۲/۳۹

۴- ۱۲/۴۹

جهاد اکبر و پرهیز از شهوات

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ... متابعة الهوى، و مخالفة الهدى...»^۱.

«خداوندا! به تو پناه می برم از پیروی هوای نفس و مخالفت باراه هدایت».

«وَ أَعِزَّنِي وَ ذَرَيْتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ... إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَةٍ شَجَّعْنَا عَلَيْهَا، وَ إِنْ

هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ تَبَطَّنَا عَنْهُ، يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَ يَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ»^۲.

«پروردگارا! من و نسلم را از تزویرها و دسیسه‌های شیطان، پناه بده، زیرا هرگاه به کار

زشتی رو آوریم ف شیطان ما را تشجیع و دلیری می دهد تا بی باکانه آن را مرتکب شویم

و هرگاه رو به کارهای نیک آوریم، ما را از آن باز می دارد. شیطان در حقانیت دین و

بشارت‌ها و تهدیدهای انبیا انسان را به شک می اندازد».

امام سجّاد علیه السلام در ادامه این سخنان، یکی از عوامل مقابله با شیطان و دسیسه‌های

شیطانی را نیایش و التجا به درگاه خدا می داند و بیان می دارد:

«اللَّهُمَّ فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ سُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْسِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لَكَ فَفُضِّحْ مِنْ كَيْدِهِ فِي

المعصومين بِكَ»^۳.

«خداوندا! سلطه شیطان را با نیروی خودت از ما بازدار و توان شیطان را مقهور ساز،

تا آن‌جا که به وسیله دعا و نیایش ما به درگاه تو، شیطان قادر به تسلط نگردد و در نتیجه

از دام‌های شیطان برهیم و در زمره ایمنی یافتگان از گناه و معصیت قرار گیریم».

مواضع سیاسی - اجتماعی امام سجّاد در صحیفه سجّادیه

دعاهای صحیفه که از جهتی راز و نیاز با خداست، در بُعدی دیگر راز و رمزی میان

امام و شیعیان اوست. محتوای نیایش‌های صحیفه، علاوه بر عقاید اصولی و مسائل

اخلاقی، به شکلی ظریف ترسیم‌گر بیش سیاسی امام و موقعیت و شرایطی است که

حضرتش در آن به سر می برده است.

عمده‌ترین موضوع مورد ادّعی شیعه، از آغاز، مسأله امامت و فضیلت اهل بیت پیامبر علیه السلام و صلاحیت آنان برای خلافت بوده است و همین موضوع مهم‌ترین مسأله مورد انکار قدرت‌ها و حکومت‌هایی بود که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه بر مسند حکومت زدند و جز مدّتی انلک - دوران خلافت علی علیه السلام - ائمه را از حقّ مسلمشان که رهبری امت در بُعد حیات دینی و سیاسی و اجتماعی بود، منع کردند!

امام سجّاد علیه السلام همانند پدرش حسین بن علی علیه السلام و جانش علی بن ابی طالب علیه السلام از مقام امامت و جایگاه ائمه در نظام رهبری امت دفاع کرد، اما نه با خطبه‌های آتشی چون شقشقیّه و نه با نهضت خونینی چون نهضت عاشورا، بلکه با نیایش‌هایی که چون نسیم سحری جان شبزنده‌داران عصر تاریک اموی را به بیداری و مقاومت فرا می‌خواند و اسرار تشیّع را با آنان زمزمه می‌کرد!

درودهای مکرّر بر خاندان پیامبر علیه السلام تأکیدی بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه

پیامی که در همه و یا بیش‌تر دعا‌های صحیفه، حضور دارد و از چشم و ذهن هیچ خواننده‌ای مخفی نمی‌ماند، صلوات و درود بر پیامبر و خاندان اوست. تکرار این درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحلیل‌ها و تفسیرهای متعدّدی را می‌تواند به دنبال داشته باشد. ما بدون این که سایر تحلیل‌ها را انکار کنیم بر این باوریم که تکرار صلوات‌ها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پیامبر علیه السلام، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت‌خواهی از درگاه خدا، در بردارنده پیامی اعتقادی - سیاسی است. درستی این اعتقاد آن‌گاه آشکارتر خواهد گشت که عصر تاریک حاکمیت امویان و اقدام‌های ضد علوی آنان در جهت محو تشیّع مورد توجّه قرار گیرد. در عصری که رومیان وابسته به دربار و مغرض، کرامت‌هایی دروغین برای حاکمان ناصالح می‌تراشند و در خاموش ساختن نام و یاد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تلاشی پی‌گیر دارند، مطرح ساختن نام ائمه به عنوان اذکار مقدّسی که در استجاب دعاها نقش دارد و

موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهی می شود، حرکتی صرفاً عبادی نیست، بلکه عبادتی است سراسر سیاست و مناجاتی است سراسر پیام و قیام. افسوس که بسیاری از اهل مناجات، سر نهفته این درودها را آن گونه که باید نیافتند و دعا و صلوات را مایه انزوا و سکوت قرار دادند، غافل از این که درود بر خاندان پیامبر ﷺ در عصری که امام می زیست، کوبنده ترین شعار علیه حاکمیت غاصبان خلافت بود؛ شعاری که موضع سیاسی و بیش اعتقادی را در خود نهفته داشت.

تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه ﷺ

«رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ... حَفِظَةَ دِينِكَ وَ خَلْفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ وَ حَجَجْتُكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ...»^۱.

«پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبر درود فرست؛ آنان را که برای امر دین و هدایت مؤمنان برگزیدی و ایشان را حافظ دین و جانشینان خویش در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی».

امام سجّاد ﷺ در این عبارت به چند نکته اساسی تصریح کرده است:

- ۱- الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین ﷺ.
- ۲- ویژگی ائمه و معصومین در میان خاندان پیامبر و این که همه همسران و خویشاوندان پیامبر ﷺ از مرتبه طهارت و عصمت برخوردار نبوده اند.
- ۳- معصومین ﷺ از خاندان پیامبر ﷺ، پس از آن حضرت پاسدار دین و ارزش های معنوی هستند.

۴- معصومین ﷺ علاوه بر رهبری معنوی، در نظام اجتماعی نیز برخوردار از مقام خلافت الهی هستند و تازمانی که آنان در میان امت هستند، رهبری دین و دنیای مردم، حق دیگران نیست.

افشاگری امام علیه السلام علیه غاصبان خلافت

«اللّٰهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ (أَيَّ الْخِلَافَةِ) لِخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيَاءِكَ وَمَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَّوْهَا... حَتَّى عَادَ صَفْوَتُكَ وَخُلَفَائُكَ مَغْلُوبِينَ، مَقْهُورِينَ، مَبْتَزِّينَ، يَرَوْنَ حَكْمَكَ مُبَدَّلًا، وَكِتَابَكَ مَنبُذًا، وَفَرَائِضَكَ مُحَرَّقَةً عَنِ جِهَاتِ إِشْرَاعِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً»^۱.

«خداوندا! این مقام (مقام خلافت و رهبری سیاسی امت) از آن جانشینان و برگزیدگان توست و درخور شخصیت‌های امینی است که در جایگاه عالی و ویژه خود قرار دارند، ولی این مقام را از ایشان ربودند... تا آن‌جا که برگزیدگان و جانشینان تو به وسیله غاصبان مقام امامت، مغلوب و مقهور شدند. حکم تو تغییر داده شد و کتب تو پشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شیوه اصلی‌ش منحرف شد و روش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله ترک گردید!».

ترویج امام علیه السلام از آرمان حاکمیت ائمه علیهم السلام

«اللّٰهُمَّ... وَ عَجَّلِ الْفَرَجَ وَالرُّوحَ وَالنَّصْرَةَ وَالتَّمَكِينَ وَالتَّأْيِيدَ لَهُمْ»^۲.

«بارالها! در فرارسیدن فرج و گشایش دشواری‌ها و نیز پیروی و سر فرود آوردن مردم برای ائمه علیهم السلام و قرار گرفتن امکانات در اختیار ایشان، تعجیل نما!»

امام سجّاد علیه السلام در روزگار استبداد اموی و حرمان شیعه، به شیعیان خود با این پیام‌ها می‌آموزد که روح انتظار و امید و آرمان‌خواهی را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند امید فرارسیدن حاکمیت حق و حکومت الهی را داشته باشند.

تأکید امام علیه السلام بر پاسداری از حریم دین و مقابله با باطل

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَوَقِّفْنَا... لِلْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَحِيَاةِ

الإسلام، وانتقص الباطل واذلاله ونصرة الحق وإن عَزَّ!¹.
 «معبودا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به ما توفیق عطا کن برای امر به معروف و نهی از منکر و پاسداری از منکر و پاسداری از اسلام و نکوهش و تضعیف باطل و ذلیل ساختن آن و یاری حق در شرایطی که حق مورد هجوم است».

حمایت از مظلوم و مقابله با ظلم

امام سجّاد علیه السلام به گواهی تاریخ نه لحظه‌ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت، نه از ایشان حمایت کرد و نه حتی از حمایت مظلومان دریغ نمود، ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده بی‌عدالتی‌ها و زورگویی‌ها چشم بر هم می‌نهادند و خود را به غفلت می‌زدند، بازبان دعا، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی‌تفاوت در برابر بی‌عدالتی‌ها پرداخته، چنین بیان می‌داشت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ... وَ مِنْ حَقِّ ذِي حَقٍّ لَزِمْتَنِي لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ أُوقِرْهُ»².

«خداوندا! من از این که مظلومی در برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش می‌طلبم... و از هر حقی که از ناحیه مؤمنی بر عهده من بوده است و من آن را به جا نیاورده‌ام، عذر می‌جویم».

امام علیه السلام در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می‌دارد:

«وَدُّبْنِي عَنْ التَّمَلُّسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ، وَ لَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهِيْرًا، وَ لَا لِهَمِّ عَلِيٍّ مَحْوٍ كِتَابِكَ يَدًا وَ لَا نَصِيْرًا»³.

«خداوندا! مرا از روی آوردن به فاسقان و اظهار نیاز نزد آنان، دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله عملی ساختن اهداف خائنانه ستمکاران در محو قرآن، مگردان».

۱- ۱/۳۸.

۲- ۱۸/۶.

۳- ۱۳۱/۴۷-۱۳۲.

اهتمام امام علیه السلام به حفظ کیان سرزمین‌های اسلامی

امام سجاد علیه السلام هر چند خلافت را در دست ناصالحان می‌بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه را مورد هجوم حکام می‌داند، اما از آن‌جا که در بیش امام، مسأله اسلام و گسترش اندیشه توحیدی و باورهای اسلامی در رأس اهداف سیاسی مکتب امامت قرار دارد و اصولاً مسأله ولایت در جهت تأمین صحیح همین اهداف مطرح شده است، امام علیه السلام موضوع «حاکمان جبّار و ناصالح» را از «اصل پاسداری از کیان اسلام و سرزمین‌های اسلامی» جدا می‌سازد. آن حضرت به دلیل تضادی که با دستگاه سیاسی حاکم دارد، خود را از سایر واقعیتهای اجتماعی کنار نمی‌کشد و در برابر تحولات جاری جهان اسلام بی تفاوت نمی‌ماند، بلکه با صراحت هر چه تمام‌تر موضع خود را بیان می‌دارد و در قبال عواملی که مرزهای سرزمین‌های اسلامی را تهدید می‌کند، موضع می‌گیرد و مسلمانان را برای پاسداری از مرزها تهییج می‌نماید.

دعای امام برای مرزداران، در حقیقت اعلامیه‌ای است برای بسیج مسلمانان به سوی مرزها برای مقابله با دشمنان خارجی اسلام و پاسداری از دستاوردهای سیاسی - نظامی مسلمانان. این بسیج در شرایطی صورت می‌گیرد که امام، کم‌ترین اعتماد و دل بستگی به دستگاه سیاسی و دولتمردان عصرش ندارد، بلکه در ستیز کامل با آنان است.

تشویق مسلمانان از سوی امام برای روی آوردن به جهاد و پاسداری از مرزها، هر چند در ظاهر به تحکیم پایه‌های سیاسی حکومت دولتمردان عصر کمک می‌کند، اما امام با بیش سیاسی ژرف خود و دل بستگی عمیقی که به اسلام دارد، دریافته است که در آن شرایط، حفظ کیان اسلام در اولویت نخست قرار دارد و با تداوم کیان جامعه اسلامی است که می‌توان به تعیین نوع حکومت و اصلاح حاکمان پرداخت. سخنان امام در این زمینه سراسر روح و رهنمود و تهییج است. حماسه‌ای است که در قامت نیایش، محراب را با قیام کفرستیزان و سجده و رکوع مناجاتیان پیونده داده است. امام در بخشی از این نیایش چنین بیان داشته است:

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ، وَأَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِكَ، وَأَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ، اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَاشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ وَاحْرَسْ حُوزَتَهُمْ، وَامْنَعْ حُومَتَهُمْ، وَأَلْفَّ جَمْعَهُمْ وَدَبِّرْ أَمْرَهُمْ...»^۱.

«خداوندا! بر محمد ﷺ و خاندانش درود فرست و به نیروی شکست ناپذیرت مرزهای سرزمین مسلمانان را استوار و نفوذناپذیر گردان، با توانگری ات، حامیان قلمرو سرزمین های اسلامی را توانایی بخش و عطایا و حمایت های مادی آنان را فراوان گردان! معبودا! بر محمد ﷺ و خاندانش درود فرست و شمار مدافعان سرزمین اسلامی را فزونی بخش، سلاح هایشان را برنده تر و کارسازتر کن و از قلمرو پایگاهشان حفاظت نما و به دژها و سنگرهایشان استحکام و پایداری ده! دل هایشان را الفت عطا کن و کارهایشان را تدبیر نما و سامان بخش...».

ترغیب و تشویق به جهاد

«اللّٰهُمَّ وَ أَيُّمَا غَزَا غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِكَ، أَوْ مَجَاهِدٍ جَاهَدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سَيْتِكَ لِيَكُونَ دِيْنُكَ الْأَعْلَى وَحِزْبُكَ الْأَقْوَى وَحَظُّكَ الْأَوْفَى فَلَقَهُ الْيُسْرَ، وَهَيَّئْ لَهُ الْأَمْرَ...»^۲.

«خداوندا! هر رزمنده مسلمانانی که به ستیز با مشرکان و مهاجمان به قلمرو اسلام همت گمارد و یا هر جهادگری که در راستای پیروی از دین به جهاد برخیزد تا این که دین تو برتری یابد و حزب تو تقویت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امت اسلامی کامل تر شود، خداوندا! مشکلات را از پیش پایش بردار و راهش را هموار ساز و کارهایش را سامان بخش و پیروزی را برایش تضمین کرده، یارانی شایسته برای او تدارک کن...».

بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام

«اللّٰهُمَّ وَ أَيُّمَا مُسْلِمٍ أَهَمَّهُ أَمْرُ الْإِسْلَامِ، وَ أَحْزَنَهُ تَحْزُبُ أَهْلِ الشَّرْكِ عَلَيْهِمْ فَنُورِ غَزْوِيَّ، أَوْ هَمَّ بِجِهَادٍ فَفَعَدَ بِهِ ضَعْفٌ، أَوْ أَبْطَلَتْ بِهِ فَاقَةٌ، أَوْ أَخْرَهَ عَنْهُ حَادِثٌ... أَوْ جَبَّ لَهُ

۱- ۱/۲۷-۲

۲- ۱۳/۲۷

ثَوَابِ الْمَجَاهِدِينَ، وَاجْعَلُهُ فِي نِظَامِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»^۱.

«معبودا! هر مسلمانی که نگران و مشغول کار اسلام و سرنوشت مسلمانان است و از این که قوای شرک علیه مسلمانان بسیج شده‌اند، محزون می‌باشد و عزم جهاد کرده است، اما برایش مشکلی، کمبودی و یا حادثه‌ای ناخواسته رخ داده و نتوانسته است به نبرد مهاجمان و بدخواهان برود، خداوندا! ثواب جهادگران را به او عطا کن و وی را در صف شهیدان و صالحان قرار ده».

ارزش شهادت و مقام شهیدان

«الْحَمْدُ لِلَّهِ... حَمْدًا نَسَعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَنَصِيرُ بِهِ فِي نِظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ»^۲.

«حمد و ستایش به درگاه خدای یگانه... حمدی که در پرتو آن به مرتبه دوستان سعادت‌مند خدا نایل شویم و در صف شهیدانی که با شمشیر دشمنان خدا به شهادت رسیده‌اند، قرار گیریم».

امام سجّاد علیه السلام در دعا برای جنگاوران مسلمان و جهادگران راه خدا به درگاه حق عرضه می‌دارد:

«فَإِذَا صَافَّ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّهُ فَقَلِّلْهُمْ فِي عَيْنِهِ... فَإِنْ خَتَمْتَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، وَ قَضَيْتَ لَهُ بِالشَّهَادَةِ فَبَعْدَ أَنْ يَجْتَاحَ عَدُوَّكَ بِالْقَتْلِ، وَ بَعْدَ أَنْ يَجْهَدَ بِهِمُ الْأَسْرُ، وَ بَعْدَ أَنْ تَأْهَنْ أَطْرَافُ الْمُسْلِمِينَ، وَ بَعْدَ أَنْ يُؤَلِّيَ عَدُوَّكَ مُدْبِرِينَ»^۳.

«خداوندا، آن‌گاه که رزمنده مسلمان به انگیزه دفاع از قلمرو اسلام به مصاف دشمنانت - که دشمنان او نیز هستند - می‌رود، شمار نیروهای دشمن را در نظر او کم گردان (تا بیم از دشمن پیدا نکند)... پس اگر فرجام سعادت‌مندی را برای رزمنده مسلمان در نظر گرفته‌ای و شهادت را برایش رقم زده‌ای، دستیابی وی به این سعادت و شهادت

پس از آن باشد که دشمنِ تو را کشته و گروه بازمانده‌شان را اسیر کرده و به نواحی سرزمین اسلامی امنیّت بخشیده و دشمنان اسلام را دور کرده است.

اهداف والای جهاد

امام سجّاد علیه السلام در نگاه جامع و همه جانبه خود به مسأله جهاد و نبرد با مهاجمان به قلمرو اندیشه‌ها و سرزمین‌های اسلامی، از ترسیم اهداف و انگیزه‌های ارزشی جهاد فارغ نمانده است، بلکه با بیان ویژه نیایش به این مهم نیز پرداخته است.

«اللّٰهُمَّ وَقَّوْ بِذٰلِكَ مَحٰلَّ اَهْلِ الْاِسْلَامِ، وَحَصِّنْ بِهٖ دِيَارَهُمْ، وَثَمِّرْ بِهٖ اَمْوَالَهُمْ، وَفَرِّغْهُمْ عَنْ مَحَارِبَتِهِمْ لِعِبَادَتِكَ، وَعَنْ مَنَابَذَتِهِمْ لِلْخَلْوَةِ بِكَ حَتّٰى لَا يُعْبَدَ فِيْ بَقَاعِ الْاَرْضِ غَيْرُكَ، وَلَا تُعَفَّرَ لِاَحَدٍ مِنْهُمْ جِهَةٌ دُونَكَ»!

«بارالها! با نیرو و بخشیدن به جنگاوران مسلمان و ضعف و اضمحلال مهاجمان کافر، پایگاه‌ها و سرزمین‌های اسلامی را قوّت بخش، دژهای دیارشان را مستحکم گردان، اموالشان را بالنده و پرثمر ساز و خاطرشان را از جنگ با دشمنان آسوده نما و برای عبادت و خلوت و راز و نیاز با خودت به ایشان فراغت و آرامش عنایت کن، تا آن‌جا که در جای جای زمین جز تو مورد پرستش قرار نگیرد و کسی جز به درگاه خداوندگاری تو پیشانی بر خاک نساید».

سخنی در پایان

ما در این بخش تلاش کردیم تا گوشه‌ای از معارف و مطالب گسترده صحیفه را بنمایانیم، ولی به راستی در انتخاب نمونه‌هایی از میان صدها درس و پیام ارزنده که در صحیفه مطرح شده است، همواره احساس حیرت داشتیم و آنچه آوردیم نه به معنای گزینش برترین‌ها، بلکه تنها به منظور نمایاندن جلوه‌ای است از تابش همواره صحیفه؛ جلوه‌ای که صاحبان بصیرت را کافی است تا با تأملی فزون‌تر و بازنگری در مضامین

عالی صحیفه، کران‌های دیگری از معارف الهی و اخلاق و مش اسلامی را باز یابند و
باز شناسند.

کتابنامه

- ۱- آل طاووس، جمال‌الدین السید احمد، *عین العبرة فی غبن العترة، دار الشهاب، قم- ایران، بی تا.*
- ۲- ابن ابی الحدید، ابو حامد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسين، *شرح نهج البلاغه، انتشارات اسماعیلیان، تهران، بی تا.*
- ۳- ابن الأثیر، ابی الحسن علی بن محمد الجزری، *أسد الغابة، دار الشعب، بی تا، تحقیق: محمد ابراهیم البنا، محمد أحمد عاشور، محمود عبدالوہاب فايد.*
- ۴- ابن الأثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، *الکامل فی التاریخ، دار الصادر، دار بیروت، ۱۳۸۵هـ.ق.*
- ۵- ابن الأعمش، ابی محمد أحمد بن اعثم الکوفی، *الفتوح، دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان، ۱۴۰۶هـ.ق.*
- ۶- ابن تغری بردی، یوسف بن تعزی بردی، *النجوم الزاهره، وزارة الثقافة والارشاد القومي المؤسسة المصرية العامة، بی تا.*
- ۷- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، *صفة الصفوة، دارالمعارف، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۲۰هـ.ق.*
- ۸- ابن الجوزی، یوسف بن فرغلی بن عبدالله بن عبدالرحمن، *تذكرة الخواص، مؤسسة أهل البيت، بیروت، ۱۴۰۱هـ.ق.*
- ۹- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، *الاصابة فی تمييز الصحابة، مكتبة المشی - بغداد، بی تا (افست).*

- ١٠- ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي بن حجر، تقريب التهذيب، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.
- ١١- ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي بن حجر، تهذيب التهذيب، دارالفكر - بيروت، الطبعة الاولى، ١٤٠٤هـ.ق.
- ١٢- ابن حمزه، محمد بن علي الطوسي، الثاقب في المناقب، مؤسسه انصاريان قم - ايران، ١٤١١هـ.ق.
- ١٣- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ترجمه تاريخ ابن خلدون، عبدالمحمد آيتي، مؤسسه مطالعات وزارت فرهنگ، ٣٦٤ش.
- ١٤- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابى بكر، وفيات الاعيان، منشورات الرضى قم - ايران، ٣٦٤ش.
- ١٥- ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع الهاشمي، طبقات الكبرى، دارالكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٨هـ.ق.
- ١٦- ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابى طالب، دارالاضواء، بيروت - لبنان، الطبعة الثانية، ١٤١٢هـ.ق.
- ١٧- ابن صباغ، علي بن محمد بن احمد المالكي، الفصول المهمة، مكتبة دارالكتب التجارية في النجف الاشرف، بي تا.
- ١٨- ابن طاووس، علي بن موسى بن محمد، اللهوف في قتلى الطفوف، منشورات الرضى - قم، الطبعة الثانية، ٣٦٤ش.
- ١٩- ابن عبريه، أحمد بن محمد، العقد الفريد، دارالكتب العلميه، بيروت، الطبعة الاولى، ١٤٠٤هـ.ق.
- ٢٠- ابن عبد الوهّاب، الشيخ حسين، عيون المعجزات، منشورات مكتبة الداوري - قم، ايران، بي تا.
- ٢١- ابن عساکر، علي بن الحسين بن هبة الله الشافعي، تاريخ دمشق الكبير، دار احياء

- التراث العربي - بيروت، تحقيق علي عاشور الجنوبي، بي تا.
- ٢٢- ابن عنبه، أحمد بن علي، عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، الطبعة الاولى، ١٤٢٥هـ.ق.
- ٢٣- ابن قتيبة، عبد الله بن مسلم، المعارف، دارالمعارف - مصر، الطبعة الثانية، بي تا، تحقيق: دكتور ثروت عكاشه.
- ٢٤- ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، مطبعة المرتضوية - نجف، ١٣٥٦هـ.ق.
- ٢٥- ابن كثير، ابو الفداء، البداية والنهاية، مكتبة المعارف، مكتبة النصر، بيروت - الرياض، الطبعة الاولى، ١٩٦٦م.
- ٢٦- ابن كرامه، شرف الاسلام بن سعيد بن المحسن بن كرامة، تنبيه الغافلين عن فضائل امير المؤمنين، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامي، ١٤٢٠هـ.ق.
- ٢٧- ابن نما، محمد بن جعفر بن ابي البقاء، مشير الاحزان، منشورات المطبعة الحيدرية - نجف، ١٣٦٩هـ.ق.
- ٢٨- ابي حمزة الثمالي، ثابت بن دينار، تفسير ابي حمزة الثمالي، نشر الهادي - قم، ١٤٢٠هـ.ق.
- ٢٩- ابي الفداء، عماد الدين اسماعيل، المختصر في اخبار البشر، بي تا، بي جا.
- ٣٠- ابي مخنف، لوط بن يحيى، مقتل الحسين عليه السلام، منشورات الرضى - قم، الطبعة الثانية، ٣٦٢ش.
- ٣١- اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة، نشر ادب الحوزة وكتب فروشي اسلاميه، بي تا.
- ٣٢- الاردبيلي، محمد بن علي، جامع الرواة، منشورات دارالأضواء بيروت - لبنان، ١٤٠٣هـ.ق.
- ٣٣- الأصطخري، ابراهيم بن محمد، مسالك الممالك، انتشارات كتابخانه صدر - تهران، بي تا.
- ٣٤- الأصفهاني، علي بن الحسين، الاغانى، مؤسسة جمّال للطباعة والنشر، بيروت،

اشراف: محمد ابو الفضل ابراهيم.

- ٣٥- الأصفهاني، علي بن الحسين، مقاتل الطالبين، دارالمعرفة - بيروت، بي تا.
- ٣٦- الأصبهاني، ابي نعيم احمد بن عبدالله، حلية الاولياء، دارالكتب العربي، الطبعة الخامسة، ١٤٠٧هـ.ق.
- ٣٧- الأمين، سيّد محسن، اعيان الشيعة، دارالتعارف للمطبوعات - بيروت، بي تا.
- ٣٨- البخاري، ابي نصر سهل بن عبدالله بن داود بن سليمان بن ابان بن عبدالله، سر السلسلة العلوية، انتشارات الشريف الرضي، ١٤١٣هـ.ق.
- ٣٩- البرسي، رجب، مشارق انوار اليقين في اسرار امير المؤمنين، مؤسسة الاعلمي - بيروت، الطبعة العاشرة، بي تا.
- ٤٠- بعض قدماء المحدثين والمؤرخين، القاب الرسول و عترته (ضمن مجموعه نفيسه) منشورات مكتبة بصيرتي، قم، بي تا.
- ٤١- البغدادي، ابن ابي الثلج، تاريخ الائمة، «ضمن مجموعه نفيسه» منشورات مكتبة بصيرتي - قم، بي تا.
- ٤٢- بغدادي، ابي بكر أحمد بن علي الخطيب، تاريخ بغداد، دارالكتب العلمية - بيروت، ١٤١٧هـ.ق.
- ٤٣- البغدادي، عبدالمؤمن بن عبدالحق، مراصد الاطلاع، دارالمعرفة - بيروت، ١٣٧٧هـ.ق.
- ٤٤- البلاذري، احمد بن يحيى بن جابر، انساب الاشراف، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٣٩٧هـ.ق.
- ٤٥- البيهقي، ابراهيم بن محمد، المحاسن والمساوي، دار بيروت، ١٤٠٤هـ.ق.
- ٤٦- التستري، نورالله الحسيني، احقاق الحق، باهتمام سيّد محمود مرعشي، بي تا، بي جا.
- ٤٧- التميمي المغربي، نعمان بن محمد، شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار، مؤسسة النشر الاسلامية التابعة لجماعة المدرسين، بي تا.

٤٨- ثعالبي، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف أبي زيد، تفسير الثعالبي، دار احياء التراث العربي، ١٤١٨هـ.ق.

٤٩- جامي خراساني، عبدالرحمن بن احمد، مثنوى هفت اورنگ، انتشارات كتابفروشي سعدي، تهران، چاپ سوم، ١٣٦١هـ.ق.

٥٠- الحاير المازندراني، محمد مهدي، نورالابصار، مؤسسة الأعلمي، تهران، بي تا، افست از چاپ مطبعة العلمية نجف، ١٣٧٦هـ.ق.

٥١- الحر العاملي، محمد بن الحسن، اثبات الهداة، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ١٣٩٩هـ.ق/٣٥٧ش.

٥٢- الحراني، حسن بن علي بن الحسين بن شعبة، تحف العقول، ترجمة جنتي، انتشارات علميه اسلاميه، چاپ اوليه، ٣٦٣ش.

٥٣- الحلّي، الحسن بن علي بن داود، كتاب الرجال، چاپخانه دانشگاه تهران، بي تا.

٥٤- الحلّي، حسن بن يوسف بن علي بن المطهر، خلاصة الاقوال، المطبعة الحيدرية - نجف، الطبعة الثانية، ١٣٨١هـ.ق.

٥٥- الحلواني، حسين بن محمد بن الحسن، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، مؤسسة الامام المهدي (عج)، قم، ١٤٠٨هـ.ق.

٥٦- الحموي، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٨هـ.ق.

٥٧- الحنبلي، عبدالحق بن العماد، شذرات الذهب، دار احياء التراث العربي، بيروت، طبعة جديد، بي تا.

٥٨- الخزاز القمي، علي بن محمد بن علي، كفاية الاثر، انتشارات بيدار، ١٤٠١هـ.ق.

٥٩- الخوارزمي، موفق بن احمد المكي، مقتل الحسين، دار انوار المهدي، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٨هـ.ق.

٦٠- خواند امير، غيث الدين بن همام الدين الحسيني، تاريخ حبيب السير، انتشارات كتابفروشي خيام، تهران، ٣٣٣ش.

- ٦١- الداماد، السيد محمّد باقر، شرح الصحيفة الكاملة السجّادية، نشر مهديه الميرداماد، اصفهان، ١٤٠٦هـ.ق.
- ٦٢- دخيل، على محمّد، ائمتنا، دار مكتبة الامام الرضا عليه السلام، دار المرتضى، بيروت، ١٤٠٢هـ.ق.
- ٦٣- الدمشقي، ابو البركت محمّد بن أحمد الدمشقي الشافعي، جواهر المطالب في مناقب الامام على بن ابي طالب عليه السلام، مجمع إحياء الثقافة الاسلامي، ايران - قم، ١٤١٦هـ.ق.
- ٦٤- الدميري، محمّد بن موسى، حيوة الحيوان، منشورات الرضى - قم، الطبعة الثانية، ١٣٦٤هـ.ق.
- ٦٥- الدينوري، ابي حنيفه، أحمد بن داود، اخبار الطوال، منشورات الشريف الرضى، تحقيق عبد المنعم عامر - جمال الدين الشيبان، بي تا.
- ٦٦- الذهبي، شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان، تاريخ الاسلام، دار الكتب العربي - بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.ق.
- ٦٧- الذهبي، شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان، تذكرة الحفاظ، دار الكتب العلميّه، بيروت، بي تا.
- ٦٨- الذهبي، شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة - بيروت، ١٤٠٥هـ.ق.
- ٦٩- الراوندي، قطب الدين، الدعوات، مدرسة الامام المهدي، قم - ايران، ١٤٠٧هـ.ق.
- ٧٠- الزركلي، خير الدين، الأعلام، الطبعة الثالث، بي تا، بي جا.
- ٧١- زين العابدين، علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب، الصحيفة السجّادية، مؤسسة الامام المهدي، قم، ١٤١١هـ.ق.
- ٧٢- السبكي، عبد الوهب بن تقى الدين، طبقات الشافعيه، دار المعارف - بيروت، الطبعة الثانية، بي تا.
- ٧٣- السيوطي، الحافظ جلال الدين، تاريخ الخلفاء، دار الكتب العلميّه - بيروت، الطبعة

الاولى، بي تا.

٧٤- الشافعي، محمّد بن طلحة بن محمّد بن الحسن القرشي، مطالب السؤل في مناقب الرسول، مؤسسة البلاغ - بيروت، الطبعة الاولى، ١٤١٩هـ.ق.

٧٥- الشبلنجي، مؤمن بن حسن بن مؤمن، نورالابصار، دارالجيل، بيروت، ١٤٠٩هـ.ق.

٧٦- الشريف المرتضى، علي بن الحسين الموسوي العلوي، امالي المرتضى، دارالكتب العربي - بيروت، الطبعة الثانية، ١٣٨٧هـ.ق.

٧٧- شعرائي، ميرزا ابوالحسن، ترجمه و شرح صحيفة كامله سجّاديه، كتابفروشي اسلاميه - تهران، بي تا.

٧٨- الشهرستاني، محمّد بن عبدالكريم بن ابي بكر، الملل والنحل، دارالصعب، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

٧٩- شهيدى، سيّد جعفر، زندگاني علي بن الحسين، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چلپ اول، ٣٦٥ اش.

٨٠- الصالح، صبحي، نهج البلاغه، انتشارات هجرت، قم، ١٣٩٥هـ.ق.

٨١- الصدوق، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، عيون اخبار الرضا عليه السلام، نشر رضا، قم، چلپ دوم، شهريور ٣٦٣ اش.

٨٢- الصدوق، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، من لا يحضره الفقيه، دارالأضواء، بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٣هـ.ق.

٨٣- الصدوق، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، علل الشرايع، مكتبة الداوري - قم، بي تا.

٨٤- الصدوق، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الخصال، انتشارات علميه اسلاميه بازار شيرازي، جنب نوروزخان، بي تا.

٨٥- الصدوق، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، التوحيد، منشورات جامعة المدرسين في الحوزة العلميه، قم، ١٣٨٧هـ.ق.

- ٨٦- الصدوق، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، امالي، ناشر كتابخانه اسلاميه، چاپ چهارم، ٣٦٢ ش.
- ٨٧- الصفار، محمّد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، منشورات مكتبة المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ هـ.ق.
- ٨٨- الصنعاني، عبدالرزاق بن همام، المصنّف، الناشر، المجلس العلمي، تحقيق عبدالرحمن الاعظمي، بي تا، بي جا.
- ٨٩- الطبراني، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٤ هـ.ق.
- ٩٠- الطبرسي، احمد بن علي بن ابي طالب، الاحتجاج، نشر المرتضى، مشهد، ١٤٠٣ هـ.ق.
- ٩١- الطبرسي، ابي الفضل علي، مشكاة الانوار، دار الحديث، الطبعة الاولى، تحقيق: مهدي هوشمند، بي تا، بي جا.
- ٩٢- الطبرسي، فضل بن الحسن، اعلام الوري، المكتبة العلمية الاسلاميه، تهران، ١٣٧٩ هـ.ق / ٣٣٨ ش.
- ٩٣- الطبرسي، فضل بن الحسن، تاج المواليّد، (ضمن مجموعه نفيسه)، نشر مكتبة بصيرتي - قم، بي تا.
- ٩٤- الطبرسي، فضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤١٥ هـ.ق.
- ٩٥- الطبرسي، فضل بن الحسن، مكارم الاخلاق، انتشارات فراهاني، چاپ دوم، ٣٦٥ ش.
- ٩٦- الطبري، محمّد بن جرير بن رستم، دلائل الامامة، منشورات الرضي - قم، چاپ دوم، ٣٦٣ ش.
- ٩٧- الطبري، محمّد بن جرير، تاريخ الامم والملوك «تاريخ طبري»، منشورات مكتبة

- ارومية، بي تا.
- ٩٨- الطبري، محمّد بن ابي القاسم، بشارت المصطفى، مؤسسة نشر الاسلامي، قم، ١٤٢٠هـ.ق.
- ٩٩- الطوسي، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسن، مصباح المتعبد، مؤسسة فقه الشيعه، بيروت، الطبعة الاولى، ١٤١١هـ.ق.
- ١٠٠- الطوسي، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسن، رجال طوسي، مطبعة الحيدريه في النجف، ١٣٨٠هـ.ق.
- ١٠١- الطوسي، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسن، امالي، منشورات المكتبة الاهليه، بغداد، مطبعة النعمان- نجف، ١٣٨٤هـ.ق.
- ١٠٢- الطوسي، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسن، اختيار معرفة الرجال، چاپ دانشگاه مشهد، اسفند ٣٤٨ش.
- ١٠٣- الطهراني، آقا بزرگ، الذريعة إلى تصانيف الشيعه، دار الكتب العلميه، ايران- قم، الطبعة الثانية، بي تا.
- ١٠٤- الحصري، خليفة بن الخياط، تاريخ خليفة بن الخياط، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤هـ.ق.
- ١٠٥- القضاعي، محمّد بن سلامه، مسند الشهاب، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥هـ.ق.
- ١٠٦- قمى، حسن بن محمّد بن حسن، تاريخ قم، انتشارات توس، تهران، ٣٦١ش.
- ١٠٧- قمى، شيخ عبلس، نفس المهموم، مكتبة بصيرتى- قم، ١٤٠٥هـ.ق.
- ١٠٨- قمى، شيخ عبلس، الانوار البهية، منشورات الرضى، قم، ٣٦٤ش.
- ١٠٩- قمى، شيخ عبلس، سفينة البحار، انتشارات كتابخانه سنائى، بي تا.
- ١١٠- القمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، مؤسسة دارالكتب، قم، ١٤٠٤هـ.ق.
- ١١١- القندوزى، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة، منشورات دارالكتب العراقيه ومكتبة المحمديه، قم، الطبعة الثانية، ١٣٨٥هـ.ق.
- ١١٢- القيروانى، ابراهيم بن على الحصرى، زهر الآداب و ثمره الالباب، المكتبة العصريه،

صيدا، بيروت، ١٤٢٠هـ.ق.

١١٣- الفتال، محمّد بن الفتال النيسابوري، روضة الواعظين، منشورات الرضى - قم، بي.تا.

١١٤- فرات الكوفي، فرات بن ابراهيم بن فرات، تفسير فرات الكوفي، وزارة الثقافة والارشاد

الاسلامى، ١٤١٠هـ.ق.

١١٥- فيض الكاشاني، محمّد بن مرتضى، تعليقات على الصحيفة السجّادية، مؤسسة

البحوث والتحقيقات الثقافية، تهران، ١٤٠٧هـ.ق.

١١٦- الكاشاني، محمّد بن المحسن بن المرتضى، معادن الحكمة، منشورات كتابخانه

وزيرى يزد، ١٣٨٨هـ.ق.

١١٧- الكفعمى، ابراهيم بن على بن الحسن بن محمّد بن صالح، مصباح الكفعمى،

منشورات الرضى - زاهدلى، بي.تا.

١١٨- الكليني، محمّد بن يعقوب بن اسحاق، اصول كافي، دار الكتب الاسلاميه، الطبعة

الخامسة، ٣٦٣ش.

١١٩- الكنجى الشافعى، محمّد بن يوسف بن محمّد القرشى، كفاية الطالب فى مناقب على

بن ابى طالب، شركة الكتبى للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، الطبعة الرابعة،

١٤١٣ق.

١٢٠- المامقانى، شيخ عبدالله، تنقيح المقال، مطبعة المرتضويه، نجف، ١٣٥٢ق.

١٢١- المبرد، محمّد بن يزيد، الكامل فى اللغة والأدب والنحو والتصريف، مطبعة العاصره،

١٢٨٦هـ.ق.

١٢٢- المجلسى، محمّد باقر، بحار الانوار، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣هـ.ق.

١٢٣- نامعلوم، مُجمل التواريخ والقصص، به تصحيح ملك الشعراء بهار، طهران، ٣١٨ش.

١٢٤- المدنى، ضامر بن شدقم بن على الحسينى، وقعة الجمل، تحقيق السيد تحسين

آل شيب الموسوى، الطبعة الاولى، ١٤٢٠هـ.ق.

١٢٥- المزى، جمال الدين ابى الحجاج يوسف، تهذيب الكمال، مؤسسة الرسالة،

١٤٠٦هـ.ق.

١٢٦- المسعودى، على بن الحسين بن على، اثبات الوصية، منشورات المكتبة المرتضوية - نجف، بى تا.

١٢٧- المسعودى، على بن الحسين بن على، مروج الذهب، منشورات دارالهجرة - قم، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.ق.

١٢٨- المسعودى، على بن الحسين بن على، التنبيه والاشراف، دار صعب، بيروت، بى تا.

١٢٩- المظفرى، محمد حسين، تاريخ الشيعة، منشورات مكتبة بصيرتى، قم، بى تا.

١٣٠- المغربى، نعمان بن محمد التميمى، دعائم الاسلام، دارالمعارف، مصر، ١٣٨٣هـ.ق.

١٣١- المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الأمالى، نشر جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، ايران - قم، ١٤٠٣هـ.ق.

١٣٢- المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، انتشارات علميه اسلاميه، تهران، ترجمه رسولى محلاتى، بى تا.

١٣٣- المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، بى تا.

١٣٤- المقرم، عبدالرزاق الموسوى، الامام زين العابدين، مؤسسة الوفاء، بيروت، بى تا.

١٣٥- المقرم، عبدالرزاق الموسوى، مقتل الحسين، منشورات الدراسات الاسلاميه، طهران، بى تا.

١٣٦- ميرخواند، مير محمد بن سيد برهان الدين خواوندشاه، تاريخ روضة الصفا، انتشارات كتابفروشى هاى مركزى، خيام، پيروز، بى تا.

١٣٧- النجاشى، احمد بن على بن العبلس، رجال النجاشى، منشورات مكتبة الداورى، قم، بى تا.

١٣٨- النورى، حسين بن محمد تقى، خاتمة المستدرک الوسائل، مؤسسة آل البيت، لاحياء التراث، قم، الطبعة الاولى، ١٤١٥هـ.ق.

بازگشت به فهرست

❖ ۳۰۴ امام سجّاد عليه السلام، جمال نیایشگران

۱۳۹- الهندی، علی المتقی بن حسام الدین، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۹هـ.ق.

۱۴۰- الهیتمی، أحمد بن حجر، الصواعق المحرقة، مكتبة القاهرة، شركة الطباعة الفنية المتحدة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۵هـ.ق.

۱۴۱- الهیتمی، نور الدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الکتب الاسلامیه، بیروت، ۱۴۰۸هـ.ق.

۱۴۲- الیعقوبی، أحمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، تاریخ الیعقوبی، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت، قم، بی تا.